

تحلیل انتقادی گفتمان

مترجمان

فاطمه شایسته پیران • شعبان علی بهرامی
رضا نوقدارمقدم • رامین کریمیان • بهروز آقایی
محمود نیستانی • محمد جواد فلاحتیان

ویراستاران

محمد نبوی • مهرازی

P

۳۰۲

۳ت ۴ف

۱.ن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تحليل انتقادي كفتمان



نورمن فرکلاف

تحليل انتقاديِ گفتمان

مترجمان

فاطمه شايسته پيران • شعبان علي بهرام پور • رضا ذوقدار مقدم
رامين كريميان • پيروز ايزدي • محمود نيستاني • محمدجواد غلامرضا كاشي

ويراستاران

محمد نبوي / مهران مهاجر

مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها

۱۳۷۹

P
۳۰۲
ت ک ف /
۱۰۰

فرکلاف ، نورمن ۱۹۹۱ -
 تحلیل انتقادی گفتمان / نورمن فرکلاف؛ مترجمان فاطمه شایسته پیران -- او دیگران؛ ویراستاران
 محمد نبوی، مهراں مهاجر ، - تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها،
 ۱۳۶۹ .
 ۳۱۰ ص -
 ISBN 964-6757-65-0
 فهرستویسی براساس اطلاعات فیها.
 اثر حاضر ترجمه مقالاتی از این دو کتاب است :
 Critical discourse analysis (1995) :
 Language and power (1989)
 واژه نامه .
 کتابنامه : ص ۳۹۸ - ۳۰۶ .
 ۱. گفتمان -- مقاله‌ها و خطابه‌ها . ۲. جامعه‌شناسی زبان . ۳. رسانه‌های گروهی -- گفتمان . ۴.
 رسانه‌های گروهی و زبان . الف. شایسته پیران، فاطمه، ۱۳۳۹ - ، مترجم. ب. ایران، وزارت فرهنگ
 و ارشاد اسلامی. مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها. ج . عنوان.
 ۲۰۶/۳۳ ۳۰۲ / ۴
 ۱۳۶۹
 کتابخانه ملی ایران
 ۱۲۵۲۷ - ۷۹ م

مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها

نویسنده : نورمن کلاف
 تحلیل انتقادی گفتمان

گروه مترجمان

چاپ اول : پاییز ۱۳۶۹
 شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه
 لیتوگرافی چاپ و صحافی :
 سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

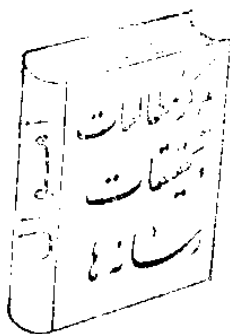
ISBN 964-6757-65-0

شابک ۹۶۴-۶۷۵۷-۶۵-۰

تهران: خیابان شهید بهشتی، خیابان پاکستان، گروچه دوم، شماره ۱۴
 تلفن : ۸۷۷۳۳۸۸ - ۸۷۳۰۲۱۴
 دورفون : ۸۷۳۰۳۷۷



کتابخانه مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها
 شماره : ۹۷۷
 تاریخ : ۱۳۸۱ / ۷ / ۷



فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه‌ی گردآورنده‌ی مجموعه	۷
بخش اول - زبان، ایده‌نولوژی و قدرت	
۱. اهداف انتقادی و توصیفی در تحلیل گفتمان ترجمه‌ی فاطمه شایسته‌پیران	۲۵
۲. بازنمود گفتمان در گفتمان رسانه‌ها ترجمه‌ی شعبان‌علی بهرامپور	۷۱
۳. زبان و ایده‌نولوژی	۹۱
ترجمه‌ی رضا ذوقدارمقدم	

بخش دوم. تحلیل متن در تحقیقات اجتماعی

۴. گفتمان و متن: تحلیل‌های زبان‌شناختی و بینامتنی در چارچوب

تحلیل گفتمان ۱۱۷

ترجمه‌ی رامین کریمیان

بخش سوم. تفسیر و تبیین در تحلیل گفتمان

۵. تحلیل انتقادیِ گفتمان در عمل: توصیف ۱۶۷

ترجمه‌ی پیروز ایزدی

۶. تحلیل انتقادیِ گفتمان در عمل: تفسیر، تبیین و جایگاه تحلیل‌گر ... ۲۱۳

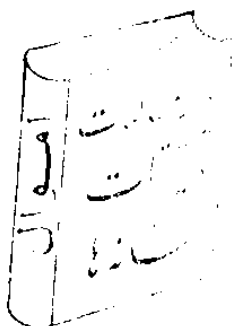
ترجمه‌ی محمود نیستانی

۷. تنازع و خلاقیت در گفتمان: گفتمان تاچریم ۲۵۳

ترجمه‌ی محمدجواد غلامرضا کاشی

۸. کتاب‌نامه ۲۹۸

۹. واژه‌نامه‌ی فارسی - انگلیسی ۳۰۷



مقدمه‌ی گردآورنده

۱

تحلیل گفتمان (discourse analysis) که در زبان فارسی به "سخن‌کاوی"، "تحلیل کلام" و "تحلیل گفتار" نیز ترجمه شده است، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه‌ی ۱۹۶۰ تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده‌ی علمی-معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی‌بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار و کارکرد و فرآیند تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است.^۱ این گرایش، به دلیل بین‌رشته‌ای بودن، خیلی زود، به عنوان یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم سیاسی، علوم اجتماعی، ارتباطات و زبان‌شناسی انتقادی مورد استقبال واقع شد.

اصطلاح «تحلیل گفتمان» نخستین بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از

1. K.B Jensen and N.W. Jankowski, *A Handbook of Qualitative for Mass Communication Research*, Routledge, 1991, p108.

زبان‌شناس معروف انگلیسی زلیک هریس به کار رفته است.^۱ زلیک هریس در این مقاله دیدی صورت‌گرایانه از جمله به دست داد و تحلیل گفتمان را صرفاً نگاهی صورت‌گرایانه (و ساختارگرایانه) به جمله و متن برشمرد. بعد از هریس، بسیاری از زبان‌شناسان تحلیل گفتمان را نقطه مقابل تحلیل متن دانسته‌اند. به اعتقاد این عده تحلیل گفتمان شامل تحلیل ساختار زبان گفتاری - مانند گفت‌وگوها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها - و تحلیل متن شامل تحلیل ساختار زبان نوشتاری - مانند مقاله‌ها، داستان‌ها، گزارش‌ها و غیره - است. دیری نگذشت که بعضی از زبان‌شناسان این مفهوم را در معناهای متفاوتی به کار بردند. دسته‌ی اخیر معتقد بودند که تحلیل گفتمان بیشتر به کارکرد یا ساختار جمله و کشف و توصیف روابط آن می‌پردازد. به عبارت دیگر تحلیل گفتمان نزد این عده عبارت بود از شناخت رابطه‌ی جمله‌ها با یکدیگر و نگرستن به کل آن چیزی که نتیجه‌ی این روابط است. مطابق این تعریف، در تحلیل گفتمان، برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناسانه، دیگر صرفاً با عناصر نحوی و لغوی تشکیل دهنده‌ی جمله به‌عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا، یعنی زمینه‌ی متن (co-text) سروکار نداریم، بلکه فراتر از آن به عوامل بیرون از متن، یعنی بافت موقعیتی (context of situation)، فرهنگی، اجتماعی و غیره سروکار داریم. بنابراین، تحلیل گفتمان «چگونگی تبلور و شکل‌گیری معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط با عوامل درون زبانی (ازمینه‌ی متن) و واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی مربوطه و نیز کلی نظام زبانی) و عوامل بیرون زبانی ازمینه‌ی اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی بررسی می‌کند.»^۲

۱. پروانه فسخام‌زاده، نقش نهاد‌های کلامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵، ص ۳.

۲. کاظم طغی‌پور ساعدی، «درآمدی به سخن‌کاوی»، مجله زبان‌شناسی، بهار و تابستان

البته زلیک هریس آن را در معنای وسیعی به کار گرفته است. او معتقد است بحث درباره‌ی گفتمان را از دو بُعد می‌توان سامان داد: اول بسط رویه‌ها و روش‌های معمول در زبان‌شناسی توصیفی و کاربرد آن‌ها در سطح فراجمله (متن) و دوم رابطه‌ی بین اطلاعات زبانی و غیرزبانی مانند رابطه‌ی زبان و فرهنگ و محیط و اجتماع. در بُعد اول صرفاً اطلاعات زبانی مدنظر است، ولی در بُعد دوم اطلاعات غیرزبانی مثل فرهنگ و محیط و اجتماع که خارج از حیطه‌ی زبان‌شناسی است مدنظر قرار می‌گیرد.

یول و براون در تعریف تحلیل گفتمان می‌نویسند: «تحلیل گفتمان تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد آن است، در این صورت نمی‌تواند منحصر به توصیف صورت‌های زبانی مستقل از اهداف و کارکردهایی باشد که این صورت‌ها برای پرداختن به آن‌ها در امور انسانی به وجود آمده‌اند.»^۱ شیفین و استابز نیز با تکیه بر گستره‌ی فراجمله‌ای تحلیل گفتمان آن را چنین تعریف می‌کنند، تحلیل گفتمان، «می‌کوشد تا نظام و آرایش فراجمله‌ای عناصر زبانی را مورد مطالعه قرار بدهد و بنابراین واحدهای زبانی نظیر تبادلات مکالمه‌ای یا متون نوشتاری را مورد بررسی قرار می‌دهد. برای اساس سخن‌کاوی [تحلیل گفتمان] با کاربرد زبان در زمینه‌های اجتماعی به‌ویژه با تعاملات یا مکالمات میان گویندگان سروکار دارد.»^۲ مجموع چند تعریفی که از تحلیل گفتمان در اینجا آمده بیانگر آن است که زبان‌شناسان در بحث از تحلیل گفتمان دو دیدگاه را مطرح می‌کنند: نخست، دیدگاهی که تحلیل گفتمان را بررسی و تحلیل واحدهای بزرگتر از جمله تعریف می‌کند، و دوم دیدگاهی که تحلیل

1. G. Brown and G. Yule, *Discourse Analysis*, Cambridge University Press, 1983, p. 1.

۲. کاظم نصفی پور سعادی، همان.

گفتمان را تمرکز خاص بر چرایی و چگونگی استفاده از زبان می‌داند. دیدگاه اول را که به شکل و صورت متن توجه می‌کند ساختارگرا و دیدگاه دوم را که به کارکرد متن توجه دارد کارکردگرا نامیده‌اند.^۱ اولی گفتمان را واحد مشخصی از زبان می‌داند که بزرگتر از جمله است و تحلیل گفتمان را تحلیل و بررسی این واحدها برمی‌شمرد؛ دومی تحلیل گفتمان را مطالعه‌ی جنبه‌های مختلف چگونگی استفاده از زبان می‌داند که بر روی کارکردهای واحدهای زبانی متمرکز است. این عده اعمال و کردار مردم و همچنین مقاصد معینی را که آنها در به کارگیری زبان بدان توجه دارند مدنظر قرار داده و سعی می‌کنند معانی اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی آنها را بشناسند.

تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی متوقف نماند. در مدت نسبتاً کوتاهی (نزدیک به دو دهه) این گرایش از زبان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی انتقادی، به همت متفکرانی چون میشل فوکو، ژاک دریدا، میشل پشو و دیگر متفکران برجسته‌ی مغرب‌زمین وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت. این متفکران که تحلیل گفتمان را بیشتر در قالب تحلیل انتقادی گفتمان (critical discourse analysis) بسط و گسترش دادند خود وامدار مکتب انتقادی فرانکفورت و وارثان مستقیم و غیرمستقیم آن در دهه‌ی ۱۹۶۰ - مارکسیست‌های جدید، به‌ویژه گرامشی و پیروانش، ساختارگرایانی چون آلتوسر و محققان مکتب فمینیسم - بودند. مفهوم گفتمان، امروزه به صورت یکی از مفاهیم کلیدی و پُرکاربرد در تفکر فلسفی، اجتماعی و سیاسی مغرب‌زمین درآمده و با مفاهیمی چون سلطه، زور، قدرت، مهاجرت، نژادپرستی، تبعیض جنسی، نابرابری قومی و غیره عجین گشته است. اکنون، و به همین

۱. فاطمه شایسته پیران، سخن‌کاوی و تحلیل مکالمه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه

جهت، معنای آن با آنچه صرفاً در زبان‌شناسی مدنظر بود تغییر کرده است؛ هر چند این تغییر در امتداد مسیر معنای اولیه‌ی آن قرار دارد. مفهوم گفتمان و تحلیل انتقادی آن اینک با نام فوکو همراه شده است. به نظر فوکو گفتمان‌ها تشکیل شده از علامات‌اند. اما کارکردشان از کاربرد این علامات، برای نشان دادن و برگزیدن اشیاء بیشتر است و همین ویژگی است که آن‌ها را غیر قابل تقلیل به زبان، سخن و گفتار می‌کند. گفتمان امروزه بیانگر ویژه‌گی‌ها و خصوصیات تاریخی چیزهای گفته‌شده و چیزهایی است که ناگفته باقی می‌ماند. گفتمان‌ها نه تنها مربوط به چیزهایی است که می‌تواند گفته یا درباره‌اش فکر شود، بلکه درباره‌ی این نیز هست که چه کسی، در چه زمانی و با چه آمریتی می‌تواند صحبت کند. گفتمان‌ها مجسم‌کننده‌ی معنا و ارتباط اجتماعی است؛ شکل‌دهنده‌ی ذهنیت و نیز ارتباطات اجتماعی - سیاسی (قدرت) است. در نظر فوکو گفتمان‌ها همچنین اعمالی هستند که به طور سیستماتیک موضوعاتی را شکل می‌دهند که خود سخن می‌گویند. گفتمان‌ها درباره‌ی موضوعات صحبت نکرده هویت موضوعات را تعیین نمی‌کنند بلکه سازنده‌ی موضوعات‌اند و در فرآیند این سازندگی مداخله‌ی خود را پنهان می‌کنند.^۱

۲

کتاب حاضر متشکل از مجموعه مقالاتی است که نورمن فوکلاف آن‌ها را طی سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۲ نوشته و به همراه مقالات دیگری در سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۵ در دو کتاب با عناوین زبان و ایده‌تولوژی (۱۹۸۹) و تحلیل انتقادی گفتمان (۱۹۹۵) منتشر کرده است.

۱. به نقل از حمید عضدانلو، «درآمدی بر گفتمان یا گفتمانی درباره‌ی گفتمان».

اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۱۰۴ - ۱۰۳، تهران، ص ۴۸.

کتاب حاضر سه بخش دارد: بخش اول ناظر بر مطالب نظری درباره‌ی گفتمان و به‌ویژه تحلیل انتقادی گفتمان و بخش‌های دوم و سوم ناظر بر مطالب عملی و کاربردی تحلیل گفتمان است. بخش اول و دوم کتاب حاضر از دو بخش جداگانه‌ی کتاب تحلیل انتقادی گفتمان^۱ و بخش سوم از فصل‌های پنجم، ششم و هفتم کتاب زبان و ایده‌تولوژی^۲ انتخاب شده است. اما در مجموع هدف واحدی را دنبال می‌کند و مجموعه‌ی منسجمی را به خواننده ارائه می‌دهد.

سه مقاله‌ی بخش اول کتاب چهارچوبی تحلیلی برای مطالعه‌ی روابط بین زبان، ایده‌تولوژی و قدرت به دست می‌دهد. مقاله‌ی اول «اهداف توصیفی و انتقادی در تحلیل گفتمان» نام دارد و در پی آن است که با رویکردی تحلیلی، تحلیل انتقادی گفتمان را از رویکردهای مسلط غیرانتقادی در زبان‌شناسی جدا سازد.

به نظر نویسنده، رویکردهای غیرانتقادی در زبان‌شناسی و مطالعات پدیده‌های زبانی، به تبیین شیوه‌های شکل‌گیری اجتماعی اعمال گفتمانی و یا تأثیرات اجتماعی آنها توجه نداشته و صرفاً به بررسی توصیفی ساختار و کارکرد اعمال گفتمانی بسنده می‌کند. اما تحلیل انتقادی در بررسی پدیده‌های زبانی و اعمال گفتمانی به فرآیندهای ایده‌تولوژیک در گفتمان، روابط بین زبان و قدرت، ایده‌تولوژی، سلطه و قدرت، پیش‌فرض‌های دارای بار ایده‌تولوژیک در گفتمان، بازتولید اجتماعی ایده‌تولوژی زور، قدرت و سلطه و نابرابری در گفتمان توجه کرده و عناصر زبانی و غیرزبانی را به همراه دانش زمینه‌ای کسش‌گران هدف و موضوع مطالعه خود قرار می‌دهد.

مقاله‌ی دوم، «باز نمود گفتمان در گفتمان رسانه‌ها» است. این مقاله

1. Norman Fairclough, *Critical Discourse Analysis*, Longman, 1995.

2. Norman Fairclough, *Language and Power*, Longman, 1989

برخلاف مقاله‌ی اول، تأکید اصلی خود را بر جزئیات زبانی متن قرار داده و به گرایش‌های مختلف مربوط به بازنمایی گفتمان در رسانه‌ها بر اساس مقالات مندرج در چند روزنامه‌ی کثیرالتشعار انگلستان می‌پردازد. مقاله درباره‌ی این موضوع بحث می‌کند که جزئیات ظریف هر متن با ساختار اجتماعی و آن‌گونه از قدرت هماهنگ است که رسانه‌ها در چهارچوب آنها عمل می‌کنند و به کمک پنهان‌سازی روابط سلطه تأثیرات ایده‌ئولوژیک برجای می‌گذارند. به نظر نویسنده مقاله صاحبان این‌گونه قدرت عمدتاً چنین وانمود می‌کنند که اعمال آنها مانند زبان عامه‌ی مردم از صراحت و شفافیت برخوردار است.

مقاله‌ی سوم به «زبان و ایده‌ئولوژی» می‌پردازد. در این مقاله، روابط زبان و ایده‌ئولوژی در چهارچوب دگرگونی‌های گفتمانی، اجتماعی و فرهنگی مطرح شده و به تأسی از گرامشی به جای پرداختن به حقیقت ایده‌ئولوژی‌ها بر تأثیرات آنها تأکید شده است. این مقاله ایده‌ئولوژی را چیزی تلقی می‌کند که هم در ساختارها و هم در رویدادها و وقایع جاری جای دارند. به این معنی که ایده‌ئولوژی از یک سو از طریق قراردادهایی که در رویدادهای گفتمانی به کار گرفته می‌شود و در درون نظم‌های گفتمانی نهادها، ساختاری مشترک پیدا می‌کند. و از سوی دیگر، در جریان رویدادهای گفتمانی تغییر شکل یافته و باز تولید می‌شود. این مقاله همچنین به کارکرد تحلیل ایده‌ئولوژی و نقد گفتمان در قلمرو مبارزات اجتماعی توجه خاصی مبذول داشته است.

بخش دوم به جایگاه تحلیل متن در تحقیقات اجتماعی پرداخته و مقاله‌ی مفصلی به تحلیل‌های زبان‌شناختی و بینامتنی در تحلیل گفتمان از حیث روش‌شناسی اختصاص یافته است. تنها مقاله‌ی این بخش، روشن ساختن جایگاه مطالعات زبان‌شناسی و تحلیل متن را در تحلیل گفتمان، به عنوان یک روش تحقیق در رشته‌های مختلف، موضوع بررسی خود قرار

داده است. در این مقاله از تحلیل‌های زبان‌شناسانه و تحلیل متن به عنوان تحلیل‌های بینامتنی یاد می‌شود که گفتمان‌ها و ژانرهای مختلف را در متن از زوایای گوناگون می‌کاود.

سه مقاله‌ی نسبتاً مفصل بخش سوم درباره‌ی تفسیر و تبیین در تحلیل گفتمان است. مقاله‌ی نخست این بخش، «تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: توصیف»، عمدتاً برای استفاده‌ی آن دسته از محققان علوم اجتماعی نوشته شده است که از پیش‌زمینه‌ی مطالعات زبانی کافی برخوردار نیستند. این فصل حول چند پرسش اصلی سازمان یافته که مهمترین‌شان زیر سه عنوان «قواعد دستوری»، «واژگان» و «ساختارهای متنی» (با ذکر شواهد و مثال‌های بسیار) تنظیم شده است. مقاله‌ی دوم، «تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: تفسیر، تبیین و جایگاه تحلیل‌گر» نام دارد که نویسنده آن را به عنوان مراحل تحلیل در گفتمان موضوع بررسی خود قرار داده است. نویسنده در این مقاله تفسیر را هم به عنوان مرحله‌ای از مراحل تحلیل گفتمان و هم برای توضیح مراحل تولید متن مد نظر قرار داده است. نویسنده پس از شرح کامل مرحله‌ی تفسیر، مرحله تبیین را به عنوان یکی دیگر از مراحل تحلیل گفتمان برمی‌شمارد. تبیین، از نظر فرکلاف، همانا توضیح گفتمان به عنوان بخشی از روند فعالیت اجتماعی است که در عین حال بیانگر چگونگی شکل‌گیری گفتمان از طریق ساختارهای اجتماعی و بیان اثرات آن در بازتولید ساختارهاست. این مقاله همچنین به جایگاه تحلیل‌گر در تحلیل انتقادی گفتمان نیز پرداخته است.

مقاله‌ی دیگر این بخش، «تنازع و خلاقیت در گفتمان: گفتمان تاجرسم» است. نویسنده در این مقاله می‌کوشد مدلی را از طریق بررسی یک نمونه (مصاحبه‌ی رادیویی خانم مارگارت تاجر هنگام زمامداری دولت دست راستی در انگلستان) ارائه کند. مدلی که فرکلاف در این مقاله ارائه می‌دهد دارای مراحل گوناگون توصیف، تفسیر و تبیین و جایگاه

تحلیل‌گر در تحلیل‌گفتمان است که وی آن را در فصول پیشین شرح داده بود. این مدل با استفاده از یک مورد پژوهشی به تجزیه و تحلیل‌گفتمان تاجربسم می‌پردازد.

نورمن فرکلاف هم‌اکنون استاد رشته‌ی «زبان در زندگی اجتماعی» (Language in Social Life) گروه زبان‌شناسی و زبان انگلیسی جدید در دانشگاه لانکستر است. مشغله‌ی اصلی او تحلیل انتقادی‌گفتمان است و تحقیقات زیادی را در این باره انجام داده. فرکلاف کتاب‌های زیادی منتشر کرده است، از جمله:

زبان و قدرت (۱۹۸۹)

گفتمان و تغییر اجتماعی (Discourse and Social Change) (۱۹۹۲)

تحلیل انتقادی‌گفتمان (۱۹۹۵)

گفتمان رسانه‌ها (Media Discourse) (۱۹۹۵)

او همچنین ویراستاری کتابی را با عنوان آگاهی زبانی انتقادی (Critical Language Awareness) (۱۹۹۲) به عهده داشته است.

امید است ترجمه این مقالات، که به حق باید آن را اولین کتاب ترجمه شده در حوزه‌ی مطالعات بین‌رشته‌ای‌گفتمان و تحلیل‌گفتمان دانست، خدمتی باشد به جامعه‌ی علمی، محققان و دانشجویان زبان‌شناسی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی و ارتباطات. اگر توفیق رفیق شود در آینده‌ی نه‌چندان دور مجموعه مقالات دیگری تحت عنوان «ده مقاله در تحلیل‌گفتمان» از یکی دیگر از پیشکسوتان این حوزه، یعنی تئون ای. ون‌دایک هلندی، توسط مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها منتشر خواهد شد.

شعبان‌علی بهرام‌پور

مرداد ۱۳۷۸

بخش اول

زبان، ایده‌نولوژی و قدرت

مقدمه‌ی بخش اول

سه مقاله‌ای که در این بخش آمده‌اند در سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ نوشته شده‌اند و در سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ به چاپ رسیده‌اند. در این مقاله‌ها بیش از هر چیز کوشیده‌ام چارچوبی تحلیلی برای مطالعه‌ی روابط بین زبان، قدرت و ایده‌ثولوژی فراهم آورم. این چارچوب را «تحلیل انتقادی گفتمان» نامیده‌ام. نوشته‌ی حاضر به انتشار کتاب زبان و قدرت (۱۹۸۹) انجامید که در آن تحلیل انتقادی گفتمان را تلفیقی دانسته‌ام از (الف) تحلیل متن، (ب) تحلیل فرآیندهای تولید، مصرف و توزیع متن و (پ) تحلیل اجتماعی - فرهنگی رخداد گفتمانی به عنوان یک کل (اعم از مصاحبه، مقاله‌ی علمی و یا مکالمه).

عنوان نخستین مقاله، «اهداف انتقادی و توصیفی در تحلیل گفتمان» است. در این مقاله تمایزی بین تحلیل انتقادی گفتمان و رویکرد مسلط غیر انتقادی قائل شده‌ام. رویکرد اخیر همان‌گرایش توصیفی در تحلیل گفتمان است که در آن زمان در گروه‌های زبان‌شناسی جا باز می‌کرد. و من به این دلیل به انتقاد از آن پرداخته‌ام که به تبیین شیوه‌ی تکوین اجتماعی اعمال گفتمانی، و یا تأثیرات اجتماعی آن‌ها توجهی ندارد. همچنین در این مقاله، مفهوم «دانش زمینه‌ای» را به این دلیل که فرآیندهای ایده‌ثولوژیکی

گفتمان را پیچیده می‌کند، و نیز دلمشغولی با «هدف‌ها» را به این دلیل که این اهداف بر یک نظریه‌ی سست و غیرقابل دفاع درباره‌ی فاعل استوار هستند، به نقد کشیده‌ام. به علاوه، بی‌توجهی به روابط قدرت را که مثلاً در بالا بردن سطح یک مکالمه‌ی میان افراد برابر به سطح یک نمونه‌ی نوعی آرمانی شده برای تعامل زبانی عام متجلی می‌شود، مورد انتقاد قرار داده‌ام.

رویکرد دیگر، یعنی رویکرد انتقادی، مدعی است که گزاره‌های تلویحی طبیعی شده که مبنای ایده‌تولوژیک دارند در گفتمان فراوان یافت می‌شوند و در تعیین جایگاه مردم به عنوان فاعلان اجتماعی، نقش ایفا می‌کنند. این گزاره‌های طبیعی شده نه تنها شامل جنبه‌هایی از معنای اندیشگانی‌اند (مثلاً شامل گزاره‌های تلویحی مورد نیاز برای درک پیوستگی منسجم جمله‌ها)، بلکه مثلاً متضمن مفروضاتی هم درباره‌ی روابط اجتماعی‌ای هستند که شالوده‌ی اعمال تعاملی‌اند (برای مثال، نظام نوبت‌گیری [درگفت‌وگو، یا آداب نزاکت]). این مفروضات کلاً طبیعی شده‌اند و مردم عموماً از وجود آن‌ها بی‌خبرند: نه می‌دانند که چگونه آن‌ها را در مورد ایشان به کار می‌برند و نه می‌دانند که خود چگونه آن‌ها را در مورد دیگران به کار می‌بندند. تأکید من در این مقاله بر گفتمان در چارچوب بازتولید اجتماعی روابط سلطه است. مقاله‌ی مذکور مدافع نگرشی انتقادی است که ریشه در عمل تقابلی دارد. تقابل و مبارزه در بطن نظرگاهی "کثرت‌گرا" نسبت به "نظم‌های گفتمان" در نهادهای اجتماعی نهفته‌اند. هر یک از این نظم‌ها ترکیبی است از "صورت بندی‌های ایده‌تولوژیک - گفتمانی" که بالقوه آشتی‌ناپذیراند و براساس روابط سلطه انتظام یافته‌اند. در یک نظم گفتمانی، سلطه‌ی یک صورت‌بندی ایده‌تولوژیک - گفتمانی بر صورت‌بندی‌های دیگر، به طبیعی شدن معانی و اعمال (ایده‌تولوژیک) آن صورت‌بندی می‌انجامد.

مقاومت | در برابر این پدیده | معمولاً از سوی فاعلانی انجام می‌گیرد که جایگاه آن‌ها در دیگر نهادها و نظم‌های گفتمانی منشأ مقاومت آن‌ها است.

این مقاله‌ی نگرشی دیالکتیکی به رابطه‌ی میان ساختار و کنش دارد. اما تأکید آن، متأثر از آلتوسر و شیوه‌ی فرانسوی تحلیل گفتمان (آلتوسر ۱۹۷۱، پشو ۱۹۸۲)، بر تعیین کنش به وسیله‌ی ساختارها، بازتولید اجتماعی، و جایگاه ایده‌تولوژیک فاعلان است. مقاله‌های بعدی به گونه‌ای فزاینده، بر کارگزاری و تغییر تأکید دارند، و ایده‌تولوژی در پاره‌ای موارد، نسبتاً در پس‌زمینه قرار گرفته است. بعد از این مقاله، دیگر به مفهوم "صورت‌بندی‌های ایده‌تولوژیک - گفتمانی" نپرداخته‌ام، زیرا این مفهوم دیدگاهی بسیار یک‌جانبه در مورد گونه‌گونی‌های ایده‌تولوژیک و مبارزه‌ی ایده‌تولوژیک ارائه می‌داد که صرفاً به نیروهای کاملاً معین و مشخص که روابط تقابلی روشنی با یکدیگر دارند ناظر بود. از دیگر ویژگی‌های این مقاله این است که در بحث از قدرت، طبقه اجتماعی را محور قرار می‌دهد. چپ کلاسیک بر طبقه، ایده‌تولوژی و بازتولید اجتماعی تأکید داشت. عقب‌نشینی نسبی از این موضع که بعدها صورت گرفت، با توجه به تغییر در شیوه‌های نظری و دگرگونی‌های سیاسی دهه‌ی ۱۹۸۰ قابل درک است. اما در حال حاضر تصور می‌کنم که این عقب‌نشینی قدری عجولانه بوده است.

حال به درونمایه‌های سه‌گانه‌ی مقاله‌ی اول، که مخصوصاً برای |درک مطالب| مقاله‌های بعدی اهمیت دارند، اشاره می‌کنم. نخستین درونمایه حاوی این ادعاست که ایده‌تولوژی‌ها عمدتاً در "ناگفته‌ها" (گزاره‌های تلویحی) جای دارند. من بعداً از شیوه‌ی فرانسوی تحلیل گفتمان استفاده می‌کنم تا از پیش‌انگاره‌ها، به عنوان امری "پیش‌تر گفته شده" یا "پیش‌ساخته"، تحلیلی بینامتنی به دست دهم (فرکلاف ۱۹۸۹، پشو ۱۹۸۲). دومین درونمایه این است که هنجارهای تعامل که شامل

جنبه‌هایی از معناها و صورت‌های بینافردی هستند (مانند نظام‌های نوبت‌گیری) گذشته از معناها و صورت‌های اندیشگانی – «محتوا»ی متن – که بسیار مورد بحث قرار گرفته‌اند، ممکن است خصلت ایده‌نولوژیک هم داشته باشند. سومین درونمایه، نظریه‌پردازی در باب قدرت به عنوان پدیده‌ای است که بخشی از آن «ایده‌نولوژیک/گفتمانی» است: قدرت ایجاد نظم‌های گفتمانی و قدرت تنظیم اعمال گفتمانی بر مبنای سلطه. حتی مکالمه‌ی خودمانی هم امکان دارد که در دایره‌ی روابط قدرت ایده‌نولوژیک/گفتمانی صورت پذیرد.

دومین مقاله، «بازنمود گفتمان در گفتمان رسانه‌ها»، به دلیل تکیه بر جزئیات زبانی متون با مقاله‌ی نظری پیشین مغایرت دارد. در این مقاله، بر پایه‌ی تحلیل مجموعه‌ای از مقاله‌های مندرج در روزنامه‌ها، از گرایش‌های مربوط به بازنمایی گفتمان («گفتار گزارشی») در رسانه‌ها بحث می‌شود: گفتمان گزارشی را معمولاً نمی‌توان به آسانی از خود گزارش تمیز داد، و دیگر این که معمولاً تکیه بر معنای اندیشگانی («محتوا»ی) گفتمان گزارشی است و معانی بینافردی و بافت آن مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. این مقاله پیرامون این نکته بحث می‌کند که جزئیات ظریف متن با ساختارهای اجتماعی و آن دسته از روابط قدرت هماهنگ‌اند که رسانه درون آن‌ها عمل می‌کند، و به کمک پنهان‌سازی روابط سلطه، و تأیید این نکته که زبان عامه‌ی مردم و اعمال آنان از صراحت و شفافیت برخوردار است، تأثیرات ایده‌نولوژیک بر جای می‌گذارند. بنابراین، مقاله‌ی دوم را می‌توان کاربست چارچوب نوحاسته‌ی تحلیل انتقادی گفتمان در موردی خاص به حساب آورد. در این مقاله از میان‌گرایش‌های موجود در بازنمایی گفتمان در رسانه‌ها گرایشی را مشخص کرده‌ام که در جای دیگر از آن با عنوان «مکالمه‌ای کردن» گفتمان عمومی بحث می‌کنم.

مقاله‌ی سوم، «زبان و ایده‌نولوژی»، این بحث را مطرح می‌کند که درک

مفهوم رابطه‌ی زبان - ایده‌نولوژی باید در چارچوب پژوهشی درباره‌ی دگرگونی‌گفتمانی و اجتماعی - فرهنگی صورت پذیرد. در این مقاله، به پیروی از گرامشی (فرگاس ۱۹۸۸)، در بحث از مفهوم ایده‌نولوژی، به جای پرداختن به مسائل مربوط به حقیقت ایده‌نولوژی‌ها، بر تأثیرات آن‌ها تکیه کرده‌ام و مشخصه‌های متون را، تا جایی که بر روابط قدرت اثر دارند (و باعث تأیید یا تضعیف این روابط می‌شوند)، مشخصه‌هایی ایده‌نولوژیک به حساب آورده‌ام. ایده‌نولوژی را چیزی تلقی کرده‌ام که هم در ساختارها (قراردادهای مربوط به گفتمان) "جای دارد" و هم در رخدادها. از یک سو، قراردادهایی که در رخدادهای گفتمانی واقعی به کار می‌روند و درون "نظم‌های گفتمانی" نهادها ساختاری مشترک یافته‌اند، از نظر ایده‌نولوژیک و به طرق خاصی مورد استفاده قرار می‌گیرند، و از سوی دیگر، ایده‌نولوژی‌ها در جریان رخدادهای گفتمانی واقعی به وجود می‌آیند و تغییر شکل می‌یابند - مثالی که می‌توانم به آن اشاره کنم خلاقیت ایده‌نولوژیک در مصاحبه‌ای رادیویی با مارگارت تاجر است. یک نظم گفتمانی ممکن است که به قول گرامشی "مجموعه‌ای ایده‌نولوژیک"، یا ترکیبی از ایده‌نولوژی‌ها را دربرگیرد، و هر دو این‌ها، یعنی هم مجموعه‌ی ایده‌نولوژیک و هم نظم گفتمانی، ممکن است در جریان رخدادهای گفتمانی بازسازی شوند. این بازسازی‌های گفتمانی، به دلیل وجود تضادهایی در عمل اجتماعی که مردم را بر سر دوراهی قرار می‌دهند، امکان ظهور پیدا می‌کنند، و مردم نیز برای خارج شدن از تنگنا قراردادهای موجود در گفتمان را با شیوه‌های نوبی با یکدیگر می‌آمیزند و در نتیجه آمیزه‌های ناهمگونی از صورت و معنی در متون تظاهر می‌یابند. نظم‌های گفتمانی را، چه در نهادهایی مانند آموزش و پرورش و چه در صورت‌بندی اجتماعی کلان‌تر، چونان حوزه‌هایی از هم‌مونی و مبارزه برای هم‌مونی (مبارزه‌ی ایده‌نولوژیک) نگریده‌ام. در این فرآیند ممکن

است که شکل عمل ایده‌نولوژیکِ اعمال‌گفتمانی خاص تغییر کند - مثلاً ممکن است که به شکل راهنمایی و توصیه درآید، خواه به صورت هژمونی‌ستیزانه در قالب مقاومت علیه نهادهای غیرشخصی، و خواه به صورت هژمونی‌خواهانه و در قالب ترفندی شخصیت‌ساز در چارچوب چنین نهادهایی. این مقاله با مشخص کردن نقشی برای تحلیل ایده‌نولوژیک و نقد‌گفتمان در چارچوب مبارزه‌های اجتماعی به پایان می‌رسد.

اما امروز از نگرش این مقاله به ایده‌نولوژی دیگر راضی نیستم. اما بحث من از ایده‌نولوژی حاوی پاره‌ای نکات قابل ذکر به شرح زیر است: (۱) گفتمان به لحاظ ایده‌نولوژیک می‌تواند خلاق و سازنده باشد، (۲) مفهوم مجموعه‌ی ایده‌نولوژیک، (۳) این مسئله که آیا اعمال‌گفتمانی می‌توانند از جنبه‌ی ایده‌نولوژیک مورد بهره‌برداری مجدد قرار گیرند یا نه، (۴) وجود جنبه‌های متعدد در متون که می‌توان آن‌ها را ذاتاً ایده‌نولوژیک در نظر گرفت.

اهداف انتقادی و توصیفی در تحلیل گفتمان

ترجمه‌ی فاطمه شایسته پیران

چکیده

به نظر من نهادهای اجتماعی شامل "صورت‌بندی‌های ایده‌ئولوژیک - گفتمانی" گوناگونی هستند که با گروه‌های مختلف در درون نهاد پیوند دارند، و از میان این صورت‌بندی‌ها معمولاً یکی بر دیگران مسلط است. هر صورت‌بندی ایده‌ئولوژیک - گفتمانی، نوعی «جامعه‌ی زبانی» است که هنجارهای گفتمانی ویژه‌ی خود را دارد. اما از آن جا که در چارچوب همین هنجارها محاط و نمادپردازی شده است، "هنجارهای ایده‌ئولوژیک" خود را نیز دارد. فاعلان نهادی، مطابق با هنجارهای یک صورت‌بندی ایده‌ئولوژیک - گفتمانی، در جایگاه فاعلانی پرورش می‌یابند که ممکن است از شالوده‌های ایده‌ئولوژیک آن‌ها آگاه نباشد. از جمله خصایص یک صورت‌بندی ایده‌ئولوژیک - گفتمانی مسلط، توان آن

در طبیعی کردن ایده‌نولوژی‌هاست، یعنی می‌تواند برای ایده‌نولوژی‌ها به عنوان مواردی از "عقل سلیم" غیر ایده‌نولوژیک مقبولیت کسب کند.

در این مقاله استدلال شده است که انتظام تعامل‌ها تا حدی به چنان ایده‌نولوژی‌های طبیعی شده‌ای بستگی دارد، و "غیرطبیعی کردن" این ایده‌نولوژی‌ها آماج آن نوع از تحلیل گفتمانی است که اهداف "انتقادی" دارد. به باور من، برای مقابله با طبیعی‌سازی باید نشان دهیم که چگونه ساختارهای اجتماعی ویژگی‌های گفتمان را رقم می‌زنند و چگونه گفتمان به نوبه‌ی خود ساختارهای اجتماعی را معین می‌سازد. برای رسیدن به چنین هدفی به یک چارچوب تبیینی کلی (کلان / خرد) نیازمندیم که با چارچوب‌های غیرتبیینی و یا چارچوب‌های مبتنی بر تبیین‌های صرفاً "موضعی" در تحلیل "توصیفی" گفتمان در تضاد باشد. این مقاله همچنین شامل نقدی بر چنین تبیین‌هایی است (مفهوم "دانش زمینه‌ای"، الگوهای تبیینی "هدف سخنگو" و عدم توجه به قدرت) که خود از اهداف تبیینی محدود آن‌ها برمی‌خیزند. همچنین درباره‌ی موقعیت‌های اجتماعی‌ای بحث کرده‌ام که در آن‌ها تحلیل انتقادی گفتمان می‌تواند مدخله‌ای مؤثر، و عنصری با اهمیت در آموزش زبان مادری باشد.

۱. مقدمه: انتظام و طبیعی‌سازی

در این بخش از مقاله مقدمتاً بین اهداف "انتقادی" و "توصیفی" در تحلیل گفتمان تمایز قائل می‌شوم. داده‌هایی را برگزیده‌ام تا نشان دهم که اولاً چگونه انتظام تعاملات به وجود "دانش زمینه‌ای" مفروض وابسته است، و ثانیاً چگونه دانش زمینه‌ای دربرگیرنده‌ی بازنمودهای ایده‌نولوژیک "طبیعی شده" است، یعنی دربرگیرنده‌ی آن دسته از بازنمودهای ایده‌نولوژیک که اندک اندک به صورت "عقل سلیم" غیرایده‌نولوژیک به نظر می‌آیند. اختیار کردن اهداف انتقادی به معنی آن است که در جهت

روشن کردن این‌گونه طبیعی‌شدگی‌ها بکوشیم، و به بیان کلی‌تر، به معنی آن است که تعین‌ها و تأثیرات اجتماعی‌گفتمان را که ماهیتاً از دید مشارکین آن مخفی می‌مانند آشکار سازیم. تحقیقات "توصیفی" درباره‌ی گفتمان، که در حال حاضر وجه غالب تحقیقات را تشکیل می‌دهند، فاقد چنین ملاحظاتی‌اند. پایه‌های نظریِ رویکرد انتقادی بر این دیدگاه استوارند که بین رخداد‌های "خرد" (از جمله رخداد‌های کلامی) و ساختارهای "کلان" پیوندی وجود دارد؛ به این ترتیب که ساختارهای کلان از سویی دربرگیرنده‌ی شرایط تحقق رخداد‌های خرد، و از سوی دیگر نتیجه‌ی آن‌ها هستند. بنابراین، رویکرد انتقادی نمی‌پذیرد که بین مطالعه‌ی "خرد" (که مطالعه‌ی گفتمان نیز بخشی از آن است) و مطالعه‌ی "کلان" مرزی دقیق و غیرقابل انعطاف وجود دارد. در پایان این بخش از مقاله، درباره‌ی این‌گونه مسائل نظری بحث خواهیم کرد.

وقتی که به وجود "انتظام" در تعامل اشاره می‌کنم منظورم احساسی است که مشارکین تعامل دارند (و می‌توان آن را به گونه‌ای کم و بیش موفقیت‌آمیز از رفتارهای تعاملی آنان استخراج و یا استنباط کرد). آنان احساس می‌کنند که چیزها همان‌طوری هستند که باید باشند، یعنی همان‌طورند که شخص به صورت طبیعی انتظار دارد که باشند. ممکن است که این انتظار مربوط به انسجام تعامل باشد، بدین معنی که نوبت‌های سخن گفتن افراد به گونه‌ای معقول با یکدیگر هماهنگ باشند؛ شاید این انتظار، به نوبت‌گیری معقول و مناسب در گفت‌وگو، یا به کاربرد نشانه‌های معمول ادب و احترام، و یا کاربرد واژگان مناسب مربوط باشد (البته من در این جا واژه‌های "مناسب" و "معقول" را از دیدگاه فرد شرکت‌کننده به کار برده‌ام، و نه از دیدگاه تحلیلی).

متن شماره‌ی ۱، نمونه‌ای است از "انتظام" در معنای خاص انسجام درون و بین نوبت‌ها در گفت‌وگو، و نشان می‌دهد که چگونه انتظام مذکور

به ایده‌نولوژی‌های طبیعی‌شده وابسته است. این متن بخشی از مصاحبه‌ی دو افسر پلیس مرد (ب و پ) با زنی (آ) است که به پاسگاه پلیس آمده تا از تجاوز جنسی که به او شده است شکایت کند.^۱

متن شماره‌ی ۱

۱. پ: حتماً می‌دونم که وقتی بدیم تو رو معاینه‌ی پزشکی کنن ... و
 او نا هیچ چیزی دستگیرشون نمی‌شه
 ۲. ب:
 ۳. پ: نمونه برداری شده ... نشون می‌ده... آگه امروز بعد از ظهر با
 سه تا مرد نزدیکی کرده باشی...
 [نشون می‌ده
 ۴. آ: [نشون می‌ده هر کسی که ...
 ۵. پ: این [هر کدومو نشون می‌ده...
 ب: [هووم
 ۶. آ: آره من [می‌دونم
 ۷. پ: [خیلی خب ... پس ...
 ۸. آ: پس نشون می‌ده [نامفهوم)
 ۹. پ: [معلوم می‌کنه که تو
 ب: [رابطه داشتی با سه تا مرد
 [هوم

پ: داشتی یا نداشتی ... پس ما می‌تونیم ثابت کنیم ... که تو با سه تا مرد
 رابطه داشتی ... آگه معاینه این موضوع رو ثابت کنه ... اون وقت
 می‌رسم به این جا که بگم... که تو با میل خودت رفتی توی اون خونه ...
 هیچ تقلا نکردی ... می‌تونستی راحت فرار کنی ... وقتی از ماشین پیاده
 شدی ... که بری توی خونه ... خیلی راحت می‌تونستی فرار کنی ... تو
 رو همه خوب می‌شناسن ... گشتی‌ها... اونفورم پوش‌ها... بر و بچه‌ها،
 همه می‌دونن که توی خیابونا جار و جنجال راه می‌اندازی و مزاحم
 هستی ... تا حالا چند دفعه دستگیر شدی ... به خاطر قانون بهداشت

روانی ... به خاطر عریبه کشی و جیغ و داد کردن توی خیابون...
نشدی....

۱۰. آ: وقتی که مریض بودم آرد
۱۱. پ: آرد... درسته ... پس ... چی مانعت شد ... که توی خیابون داد و فریاد نکنی ... وقتی فکر کردی که می‌خوان به تو تجاوزکنن ... اصلاً نترسیدی... وارد اون جا شدی... کاملاً خونسرد ... اصلاً نترسیدی...
۱۲. آ: ترسیده بودم
۱۳. پ: ترسیده بودی ... هیچ نشونه‌ای از عاطفه توی تو نیس هر چند وقت یک‌بار یک خورده اشک می‌ریزی...
۱۴. پ: (نامفهوم) اگه ترسیده بودی... و به من حمله می‌کردی فکر می‌کنم من فرار می‌کردم ... باهات نمی‌جنگیدم
[تو من رو می‌ترسونی
(نامفهوم)]
۱۵. پ:
۱۶. آ: چرا بترسونمت [نامفهوم] فقط یک کمی (نامفهوم)
[تو تو فقط مسئله‌ای
نیست ... تو یه زنی و لابد خیلی هم عصبی مزاج ...
اگه قرار بود که
بری
۱۸. آ: [من عصبی نیستم
(نامفهوم) خیلی هم
[عصبی مزاج
۱۹. پ: [آ نمی‌دونم ...
۲۰. پ: من فکر می‌کنم که اگه چیزا اگه اگه چیزا سد راحت بشن ...
فکر می‌کنم که می‌جنگی و خیلی هم سخت می‌جنگی ...

تصور می‌کنم که برای اکثر خوانندگان جالب‌ترین نمونه‌ی انسجام مبتنی بر ایده‌تولوژی در این متن، گفته‌ی ۱۷ (تو یه زنی و لابد خیلی هم

عصبی مزاج) است که در آن گزاره‌ی تلویحی «زنان عموماً عصبی هستند» نهفته است و همراه با گزاره‌ای تلویحی‌تر («افراد عصبی در نظر دیگران ترسناک‌اند») به کمک بعضی اصول استنباط، به ما اجازه می‌دهد که گفته‌های ۱۶ و ۱۷ را به عنوان جفت منسجم پرشش - پاسخ و گله - رد گله تلقی کنیم. در این متن نمونه‌های دیگری نیز وجود دارند که احتمالاً کم‌تر آشکارند، مثلاً مواردی که در زیر می‌آیند (مثالی را که در گفته‌ی ۱۷ آمده است "مورد" شماره‌ی (۱) محسوب می‌کنم).

(۲) فرض بر این است که (به عنوان دانش زمینه‌ای مشترک مفروض) وجود ترس یا فقدان آن، و شاید به طور کلی هرگونه حالت عاطفی، از روی وجود یا فقدان "نشانه‌ها"ی رفتاری کاملاً قابل تشخیص است. انتظام سخنان پلیس پ در گفته‌ی ۹ (از جایی که می‌گوید هیچ تقلا نکردی) و گفته‌ی ۱۱، یعنی انسجام این سخنان برای نتیجه‌گیری (اصلاً ترسیدی) از شواهد پراکنده (هیچ تقلا نکردی، زن می‌توانسته فرار کند اما این کار را نکرده؛ زن قبلاً ثابت کرده که می‌تواند در ملأ عام جنجال بیافریند اما در این مورد چنین نکرده است) به پذیرش گزاره‌ی تلویحی فوق بستگی دارد. در مورد گفته‌ی ۱۳ نیز می‌توان به نکات مشابهی اشاره کرد.

(۳) فرض بر این است که اشخاص، قطع نظر از این‌که زمان، مکان و موقعیت چه باشد، یا می‌توانند به گونه‌های خاص رفتار کنند، یا نمی‌توانند. در واقع، این برداشتی از آموزه‌ی «عامل وحدت یافته و با ثبات» است. (کوارد و الیس، ۱۹۷۷: ۷). بنابراین، در همان گفته‌های ۹ و ۱۱، از این که زن، در گذشته، و در زمانی که به نوعی بیماری روانی دچار بوده در ملأ عام معرکه می‌گرفته است، به رغم گفته‌ی ۱۰ نتیجه می‌گیرند که او می‌توانسته در این مورد نیز مانند گذشته عمل کند. در این جا نیز مانند مورد شماره‌ی (۲) انسجام در سخن پلیس پ به پذیرش گزاره‌ی مفروض بستگی دارد.



(۴) فرض بر این است که هرگاه زنی با طیب خاطر خود را در موقعیتی قرار دهد که در آن "احتمال وقوع" عمل جنسی وجود دارد (هر معنایی که از این عبارت مستفاد شود) می‌توان گفت که او مشتاقانه در این عمل شرکت کرده است و موضوع تجاوز جنسی منتفی است. هدف آشکار پلیس پ در این قطعه آن است که ثابت کند زن به میل خود به خانه‌ای رفته که ادعا می‌کند در آن جا به او تجاوز جنسی شده است. اما این قطعه تنها به شرطی با بقیه‌ی مصاحبه ارتباطی منسجم می‌یابد که موضوع اصلی این بحث را تمایل زن به عمل جنسی بدانیم. انسجام این بخش در گرو پذیرش گزاره‌ی تلویحی یاد شده است.

این چهار گزاره‌ی تلویحی به نوع نسبتاً خاصی از دانش زمینه‌ای مربوط می‌شوند که از دیگر انواع دانش زمینه‌ای متمایز است - مثلاً وقتی که کسی از مخاطب خود خواهش می‌کند که «در را باز کن»، براساس نوعی دیگر از دانش زمینه‌ای چنین فرض می‌شود که دری معین وجود دارد که بسته است. من بعداً به این نکته خواهم پرداخت که گرایش نویسندگان به این‌که همه‌ی "مفروضات" را در زیر عنوان "دانش" قرار دهند به منزله‌ی نوعی تقلیل‌گرایی غیرقابل قبول است. در این راستا پیشنهاد می‌کنم که چهار گزاره‌ی فوق‌الذکر را گزاره‌های "ایده‌تولوژیک" بنامیم زیرا [از سویی] هر یک از آن‌ها باز نمود ویژه‌ای است از یک جنبه‌ی جهان (طبیعی یا اجتماعی؛ این‌که چه هست، چه می‌تواند باشد، چه باید باشد) که ممکن بوده (و ممکن هست) که به گونه‌ای دیگر باز نمود شود، و [از سوی دیگر] هر باز نمود معین را می‌توان با "زیرساخت اجتماعی" ویژه‌ای مرتبط دانست (می‌دانم که این تعبیری نسبتاً خام از یک مفهوم پیچیده و بحث‌انگیز است. در مورد ایده‌تولوژی نگاه کنید به (آلتوسر، ۱۹۷۱ و ترבורن، ۱۹۸۰).

این گزاره‌ها بر حسب درجه‌ی "طبیعی‌شدگی" با یکدیگر تفاوت دارند (هال، ۱۹۸۲: ۷۵). بنابراین، طیفی را برای طبیعی‌شدگی در نظر می‌گیریم که در آن "بیشترین میزان طبیعی‌شدگی" را (به لحاظ نظری) گزاره‌ای بازنمایی می‌کند که تمامی آحاد جامعه، به حکم عقل سلیم، آن را مفروض می‌گیرند و به آن چونان چیزی می‌نگرند که صحتش را منطقی عموماً پذیرفته شده (با ارجاع به مثلاً "ماهیت انسان") تضمین می‌کند.

در موارد شماره‌ی (۱) و (۴) تنها طبیعی‌شدگی محدودی وجود دارد. می‌توان تصور کرد که گزاره‌ی «زنان عموماً عصبی هستند» فقط در آن دسته از محافل اجتماعی به عنوان مطلبی مسلم تلقی شود که روزبه‌روز کوچک‌تر می‌شوند و هرچه بیشتر در انزوا قرار می‌گیرند - یکی از موفقیت‌های نهضت زنان، مشخصاً، زدودن طبیعی‌شدگی بسیاری از ایده‌نولوژی‌های جنسی بوده است که در گذشته به شدت طبیعی شده بودند. مورد شماره‌ی (۴) منطبق است بر دیدگاه‌های قضایی سنتی (در قوانین انگلستان) در خصوص تجاوز جنسی، و منشأی هم در خارج از قانون دارد، اما این مورد نیز با مخالفت حامیان حقوق زنان روبه‌رو شده است.

در مقابل، میزان طبیعی‌شدگی موارد (۲) و (۳) نسبتاً بالاست، و به همین نسبت، تلقی آن‌ها به عنوان بازنمودهای ایده‌نولوژیک دشوارتر از تلقی آن‌ها به عنوان "عقل سلیم محض" است. این‌گونه گزاره‌های ایده‌نولوژیک، هم در چارچوب "آن چه" هر کسی درباره‌ی رفتار انسان و "ماهیت انسان می‌داند" جزئی از عقلانیت عوام به حساب می‌آیند، و هم در نظریه‌های اجتماعی علمی در باب رفتار انسان و عامل انسانی یافت می‌شوند.

متن‌های ۲ تا ۴ از شیوه‌های دیگری حکایت دارند که در آن‌ها می‌توان انتظام [گفتمان] را به دانش زمینه‌ای ایده‌نولوژیک وابسته دانست. در

این جا هدف من صرفاً آن است که به بخشی از طیف پدیده‌های مربوط به آن اشاره کنم، و لذا اظهار نظرهای من درباره‌ی این متن‌ها کوتاه و نمونه‌وار خواهد بود.

متن شماره‌ی ۲

۱. م: حالا، بگذار به چیزهایی که این جا هستند نگاهی بیندازیم. قبل از هر چیز می‌تونی به من بگی که این چیه؟
۲. ش: کاغذ.
۳. م: یک تکه کاغذ، آره، حالا بگو بینم چه وسیله‌ای اون رو می‌بره؟
۴. ش: قیچی.
۵. م: آره، قیچی. و این هم یک قیچی. و همین طور که می‌بینی، الان می‌خواد.
- کاغذ رو ببره، بگو این چیه؟
۶. ش: قوطی سیگار.
۷. م: آره. از چی ساخته شده؟

(سینکلر و کولتارد، ۱۹۷۵: ۹۶)

در این متن، انتظام، موضوعی است که به هماهنگی معلم و شاگرد درون چارچوبی از حقوق و وظایف گفتمانی و کاربردی مربوط می‌شود و شامل نوبت‌گیری در گفت‌وگو، تنظیم عناوین بحث، حق سؤال کردن و وظیفه‌ی پاسخ دادن، حقوق مربوط به فرار داده‌های فرار تباطی و غیره می‌شود (برای بحث دقیق‌تر درباره‌ی ویژه‌گی‌های گفتمان در کلاس درس رجوع کنید به سینکلر و کولتارد (۱۹۷۵) و استابس (۱۹۸۳: ۴۰ - ۴۶)). گزاره‌های ایده‌تولوژیک تلویحی که در متن شماره‌ی ۱ به آن‌ها اشاره کردیم به نقش "اندیشگانی" زبان مربوط‌اند، در حالی که هنجارهای گفتمانی و کاربردی در متن شماره‌ی ۲ به نقش "بینافردي" زبان مربوط

می‌شوند (هلیدی، ۱۹۷۸: ۴۵ - ۴۶). از این گذشته، در متن شماره‌ی ۱ ایده‌تولوژی‌ها به صورت گزاره‌ها (بی‌تلویحی) ظاهر می‌گردند، در حالی که در متن شماره‌ی ۲ بازنمودهای ایده‌تولوژیک روابط اجتماعی در قالب هنجارهای مربوط به تعامل نمادپردازی می‌شوند. در این جا می‌توان به نظر مایکل هلیدی نیز اشاره کرد که آن را ضمن بحثی درباره‌ی نمادپردازی روابط اجتماعی در گونه‌های گویشی و کاربردِ کلام مطرح می‌سازد. او مدعی است که نظام زبانی، هم به عنوان "استعاره‌ای" برای فرآیندهای اجتماعی عمل می‌کند و هم به عنوان "بیانی" از آن‌ها (هلیدی، ۱۹۷۸: ۳). از این نظر، متن شماره‌ی ۳ و متن شماره‌ی ۲ شباهت دارد.

متن شماره‌ی ۳

۱. الف: اوه سلام خانم تُرثُن
۲. ب: اوه سلام سوزان
۳. الف: بله اوم خب متأسفانه من ^ متأسفانه من یک مشکل کوچیکی برام پیش اومده
۴. ب: منظورت درباره‌ی فردا شبه
۵. الف: بله ^ اوم [می‌دونید من
۶. ب: اوه عزیزم]
۷. الف: می‌دونید که که شما گفتید
۸. ب: آره
۹. الف: !! شما فردا شب من رو می‌خواستید
۱۰. ب: آها آره
۱۱. الف: خب من فکر کردم که (سینه‌اش را صاف می‌کند) من کار دیگری دارم که وقتی با شما قرار می‌گذاشتم اصلاً به یادش نبودم
- شما می‌دونید و و
۱۲. ب: (آه می‌کشد) بله

۱۳. الف: نمی‌دونم که آیا من می‌تونم فردا نیام

(ادموندسن، ۱۹۸۱: ۱۱۹ - ۱۲۰)^۲

در این متن نیز با انتظامی روبه‌رویم که از هماهنگی با هنجارهای ویژه‌ی تعامل ناشی می‌شود، هر چند در این جا هنجارهای ما هنجارهای کاربردِی مربوط به ادب و تمکین هستند: شخص الف از یک سلسله علامت‌های مخصوص ادب استفاده می‌کند، مانند به کار بردن عنوان - استفاده از نام خانوادگی مخاطب - (در گفته‌ی ۱)، "محافظه‌کاری" (مثلاً کورچیک در گفته‌ی ۳) و کنش گفتاری غیرمستقیم (مانند گفته‌ی ۱۳). اگر بدانیم که شخص الف و شخص ب دارای پایگاه‌های برابر نیستند (شخص ب کارفرمای شخص الف، و بدون شک مسن‌تر از اوست)، و نیز بدانیم که آبروی شخص الف در معرض خطر قرار گرفته است، آنگاه "مناسبت" این علامت‌ها را درخواست می‌یافت (براون و لوینسن، ۱۹۷۸: ۸۱)،

همان‌گونه که گزاره‌های تلویحی در متن شماره‌ی ۱ را از نظر شدت طبیعی‌شدگی درجه‌بندی کردیم می‌توانیم هنجارهای ویژه‌ی تعامل را که در متن‌های شماره‌ی ۲ و ۳ شاهد نمونه‌هایی از آن‌ها بودیم به لحاظ میزان طبیعی‌شدگی درجه‌بندی کنیم، هر چند در این جا موضوع، میزان طبیعی‌شدگیِ اعمالی است که بازنمودهای ایده‌ئولوژیکِ روابط اجتماعی خاصی، یعنی روابط بین آموزگاران و شاگردان، و یا روابط بین پرستاران بچه‌ها و کارفرمایان آنان را نمایردازی می‌کنند. هر چه غلبه‌ی یک بازنمود خاص از یک رابطه‌ی اجتماعی بیشتر باشد، میزان طبیعی‌شدگیِ اعمال مربوط به آن نیز بیشتر است. من برای اشاره به چنین اعمالی اصطلاح "اعمال ایده‌ئولوژیک" را به کار خواهم برد.

متن‌های شماره‌ی ۱ تا ۳ حاوی چند نمونه‌ی جزئی از طیف اصلی

دانش زمینه‌ای هستند که مشارکین ممکن است در تعامل از آن‌ها استفاده کنند. ما می‌توانیم، به گونه‌ای بسیار خام و ابتدایی، چهار بُعد "دانش‌پایه‌ی" مشارکین را از یکدیگر متمایز کنیم، که البته این را با بسط نظر وینوگراد (۱۹۸۲: ۱۴) انجام می‌دهیم که فقط به سه بعد اول، سوم و چهارم اشاره می‌کند:

دانش رمزهای زبانی،

دانش اصول و هنجارهای کاربرد زبان،

دانش مربوط به موقعیت، و

دانش مربوط به جهان.

به نظر من، در هر یک از ابعاد چهارگانه‌ی "دانش‌پایه" عناصر ایده‌تولوژیک حضور دارند و، بدون آن که بخواهم در این خصوص به بحث بیشتری پردازم، معتقدم که مثال‌های قبلی [اصحّت] این نکته را در مورد همه‌ی ابعاد به جز بُعد اول، یعنی "دانش رمزهای زبانی"، نشان می‌دهند. متن شماره‌ی ۴ حکایت از آن دارد که این بعد از این امر مستثنا نیست. این متن خلاصه‌ای است که بنشن و هیوز (۱۹۸۳: ۱۰ - ۱۱) از یکی از مطالعات موردی آرون سیکورل به دست می‌دهند. مطالعه‌ی سیکورل درخصوص نحوه‌ی تنظیم و تفسیر پرونده‌هایی بوده است که در فرآیند محاکمه‌ی قضایی نوجوانان شکل می‌گیرند (سیکورل، ۱۹۷۶).

متن شماره‌ی ۴

افسر مجازات‌های تعلیقی می‌دانست که رابرت به دلایلی چند در مدرسه فردی «اصلاح ناپذیر» شناخته می‌شود. در پرونده‌ی سوابق رابرت، تا قبل از حضور او در دادگاه، به ۱۵ فقره تخلف، از «سیگار کشیدن» گرفته تا «سرپیچی مداوم»، اشاره شده بود. ارزیابی افسر مربوطه و اظهارنظر او در مورد رابرت حاوی نقل‌قول‌هایی نسبتاً

مشروح درباره‌ی عواملی بود که در خصوص رابرت حکایت از «عدم احساس هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال جامعه» می‌کردند، و به دادگاه توصیه شده بود که او در بیمارستان مدرسه یا بیمارستان دولتی بستری شود. از جمله عوامل ذکر شده «افسردگی شدید مادر»، «جدایی والدین از یکدیگر»، «ازدواج ناپایدار» و «ناتوانی درک شرایط محیطی خود» بودند، یعنی عواملی که، به نظر ما، در استدلال‌های جامعه‌شناختی سنتی و مرسوم سرهم می‌شوند تا علل بزهکاری را توضیح دهند.

سیکورل می‌خواهد نشان دهد که «چگونه» راهی که بزهکاران بدان می‌افتند، خود فرآیندی است که ترتیبات و توافقات مربوط به آن ضمن فعالیت‌هایی که به لحاظ اجتماعی سازمان یافته‌اند و امر رسیدگی به جرایم را شکل می‌بخشند تکوین می‌یابد» (بنشن و هیوز، ۱۹۸۳: ۱۱). آنچه من می‌خواهم بر آن تأکید کنم نقشی است که خود واژگان در این فرآیند بازی می‌کنند. اجازه دهید که از میان بسیاری موارد جالب توجه در متن فقط چهار واژه را مدنظر قرار دهیم: اصلاح‌ناپذیر، سرپیچی، عدم احساس مسئولیت، بزهکاری. این واژه‌ها به حوزه‌ی واژه‌پردازی خاص «جوان» تعلق دارند، و یا دقیق‌تر بگوییم متعلق به توده‌ی جوانانی است که با خانواده، مدرسه و یا محله‌ی خود «جور» نیستند. سیکورل بر آن چه که می‌توانیم «شرایط کاربرد» این واژه‌ها بنامیم، تمرکز می‌یابد - بر قراردادهای نانوشته و ناگفته برای کاربرد واژه یا اصطلاحی معین در ارتباط با رفتارها یا رخدادهایی معین، که در تشکیل پرونده‌های مکتوب و تفسیر آن‌ها به کار می‌روند و بدیهی فرض شوند. اما خود واژگان، به عنوان رمز، تنها یک‌گونه از بی‌شمار گونه‌ی واژه‌پردازی‌های ممکن است؛ به آسانی می‌توان یک «ضد-زبان» به وجود آورد (هلیدی، ۱۹۷۸: ۱۶۴ - ۱۸۲) که معادل همین بخش از واژگان باشد - سرکوب‌ناپذیر در مقابل

اصلاح‌ناپذیر، افشاگری در مقابل سرپیچی، پرهیز از حل شدن در جامعه در مقابل عدم احساس مسئولیت در قبال جامعه، و شاید شهامت در مقابل بزه‌کاری. واژه‌پردازی‌های بدیل زاییده‌ی مواضع ایده‌نولوژیک گونه‌گون‌اند. واژه‌پردازی‌ها می‌توانند مانند گزاره‌های تلویحی و شیوه‌های گفتمانی کاربرد ی که در متن‌های قبلی شاهد آن‌ها بودیم، بیش و کم طبیعی شوند: یک واژه‌پردازی مادام که "صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک - گفتمانی" مربوط به آن چیرگی داشته باشند و در نتیجه بتوانند به عنوان "واژگان"، یا رمز خنثی، مورد قبول واقع شوند، طبیعی می‌شود.

پیش از آن که به نخستین روایت از اهداف "انتقادی" تحلیل‌گفتمان پردازم مفید خواهد بود آن چه را که تاکنون گفته‌ام جمع‌بندی کنم. من معتقدم که (الف) ایده‌نولوژی‌ها و اعمال ایده‌نولوژیک ممکن است به اندازه‌ی کم و یا زیاد از منشأ اجتماعی و منافع خاصی که به وجودشان آورده‌اند بگسلند - به عبارت دیگر، ممکن است کم‌تر و یا بیشتر "طبیعی" شوند و در نتیجه، به جای آن‌که برخاسته از منافع طبقات یا گروه‌های اجتماعی دانسته شوند، به صورت عقل سلیم جلوه می‌کنند و به طبیعت اشیا یا مردم منتسب می‌گردند؛ (ب) از این رهگذر، ایده‌نولوژی‌ها و اعمال طبیعی شده به بخشی از "دانش‌پایه" تبدیل می‌شوند و در تعامل فعال می‌شوند و در نتیجه انتظام در تعامل می‌تواند وابسته به آن‌ها باشد، و (ج) بدین ترتیب، انتظام در تعامل‌ها، به عنوان رخدادهای "خرد" و "موضعی"، به "انتظامی" بالاتر، یعنی به توافقی برسر مواضع و اعمال ایده‌نولوژیک وابسته خواهد بود.

این همه مرا به مطرح ساختن مفروضات نظری معینی وامی‌دارند که روایت عرضه شده در خصوص اهداف انتقادی تحلیل‌گفتمان را قوت می‌بخشند. نخست این‌که، تعامل کلامی یک شیوه‌ی کنش اجتماعی است، و مانند دیگر شیوه‌های کنش اجتماعی، طیفی از آن چه را که من با

تسامح "ساختارها" می‌نامم - و در "دانش پایه" بازتاب می‌یابد - بدیهی تلقی می‌شود. این "ساختارها" شامل ساختارهای اجتماعی، گونه‌های موقعیتی، رمزهای زبانی و هنجارهای کاربرد زبان هستند. مفروض دوم، و مهم‌تر، این است که ساختارهای یاد شده نه تنها شروط لازم برای کنش‌اند و به هنگام کنش بدیهی تلقی می‌شوند، بلکه خود نیز فرآورده‌های کنش هستند، یا به عبارت دیگر، کنش‌ها ساختارها را بازتولید می‌کنند. گیدنز (۱۹۸۱) این موضوع را از دیدگاهی جامعه‌شناختی، و در چارچوب مفهوم "دوگانگی ساختار" مورد بحث قرار داده است.

اهمیت مفروض دوم در این است که به هیچ روی نمی‌توان گفت که کنش‌ها یا رخداد‌های "خرد"، از جمله تعامل کلامی، در موقعیت‌هایی که بستر آن‌ها را تشکیل می‌دهند از اهمیتی صرفاً "موضعی" برخوردارند، چرا که هر کنشی در بازتولید ساختارهای "کلان"، سهمی دارد. توجه داشته باشیم که بُعدی از ابعاد آن چه من پیش می‌نهم این است که رمزهای زبانی در گفتار بازتولید می‌شوند، و این دیدگاه با دیدگاهی که سوسور در کتاب درس‌های زبان‌شناسی عمومی ارائه کرده هماهنگی دارد. وی معتقد است که «بین زبان و سخن گفتن وابستگی متقابل وجود دارد؛ زبان، هم ابزار سخن گفتن و هم محصول آن است» (سوسور، ۱۹۶۶: ۱۹). به هر حال، در این جا موضوع مورد علاقه‌ی من بازتولید ساختارهای اجتماعی در گفتمان است، و این همان موضوعی است که در نوشته‌های اخیر هلیدی آشکار است:

مردم با کنش‌های معنادار هر روزی خود، ساختار اجتماعی را به نمایش در می‌آورند، پایگاه‌ها و نقش‌های خود را تثبیت می‌کنند، و نظام‌های ارزشی و دانشی مشترک را بنیاد می‌نهند و مستقل می‌سازند.

اما در این صورت، مطالعه‌ی تعامل‌های کلامی به شکلی که گویی بین آن‌ها و ساختارهای اجتماعی ارتباطی وجود ندارد عملی بی‌معنی خواهد بود: «هیچ‌گونه پشتوانه‌ی نظری در تأیید این مطلب وجود ندارد که تجربیات شخصی در زندگی روزمره می‌توانند به لحاظ مفهومی از توسعه‌ی نهادی بلندمدت جامعه جدا باشند» (گیدنز، ۱۹۸۱: ۱۷۳). با وجود این، به نظر می‌رسد که در بخش اعظم فعالیت‌های «توصیفی» مسلط درباره‌ی گفتمان، تعامل‌های کلامی، در حقیقت، دقیقاً با این نگرش مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. بنابراین، اختیار کردن اهداف انتقادی [در تحلیل گفتمان]، پیش از هر چیز دیگر، به معنای مطالعه‌ی تعامل‌های کلامی با توجه به تعیین آن‌ها به وسیله‌ی ساختارهای اجتماعی و نیز تأثیرات‌شان بر آن ساختارها است. به هر حال، چنان‌که پیشتر هم به هنگام بحث درباره‌ی متن‌ها گفتم، برای مشارکین در تعامل نه لزوماً تعیین‌ها آشکار و روشن‌اند و نه تأثیرات؛ عدم وضوح روی دیگر سکه‌ی طبیعی‌سازی است. بنابراین، می‌توان گفت که اهداف تحلیل انتقادی گفتمان نیز زدودن طبیعی‌شدگی است. در بخش‌های زیر بیان روشن‌تری از این نخستین روایت ارائه خواهیم کرد.

استفاده‌ی من از اصطلاح «انتقادی» (و اصطلاح «نقد» که با آن پیوند دارد) از یک سو در ارتباط است با تعهدی نسبت به نظریه و روش دیالکتیکی که «چیزها را اساساً در پیوند متقابل‌شان، به‌هم‌پیوستگی‌شان، حرکت‌شان، و هست و نیست شدن‌شان می‌فهمد» (انگلس، ۱۹۷۶: ۲۷)، و از سوی دیگر مرتبط است با دیدگاهی که بر طبق آن ممکن است که در مسائل مربوط به انسان‌ها پیوندهای متقابل و زنجیره‌های علت و معلولی تحریف شوند و از دیده پنهان بمانند. در نتیجه، «نقد» اساساً عبارت است از آشکارسازی ارتباط متقابل بین چیزها (برای مروری در معانی «نقد»، نگاه کنید به کانتون، ۱۹۷۶: ۱۱ - ۳۹). وقتی که من اصطلاح «انتقادی» را

به کار می‌برم اشاره‌ای هم دارم به پیوندی بین اهداف مقاله‌ی حاضر و "زبان‌شناسی انتقادی" گروهی از زبان‌شناسان و جامعه‌شناسانی که در کنار راجر فالر در یک جبهه قرار دارند - هر چند که این پیوند به هیچ روی به معنی یکسانی دیدگاه‌ها نیست (فالر و دیگران (۱۹۷۹)؛ کرس و هاج (۱۹۷۹)).

۲. نهادهای اجتماعی و تحلیل انتقادی

طرح کلی فوق از آن‌چه که من از «اهداف انتقادی» در تحلیل‌گفتمان در نظر دارم، پرسش‌های بسیاری را در ذهن برمی‌انگیزد. برای نمونه می‌توان این پرسش‌ها را مطرح کرد: چطور ممکن است که مردم، همگی به گونه‌ای یکسان، ندانند که چگونه شیوه‌های سخن‌گفتن آنان را جامعه تعیین می‌کند، و نیز ندانند که چگونه سرجمع شیوه‌ها تأثیرات اجتماعی بر جای می‌نهد؟ این ناآگاهی متضمن چه برداشتی از مفهوم فاعل اجتماعی است؟ طبیعی‌سازی ایده‌فولوژی‌ها چگونه صورت می‌گیرد؟ و چگونه تداوم می‌یابد؟ و چه چیزی شدت آن را در موردی خاص تعیین می‌کند؟ و چگونه ممکن است که روند آن دگرگون شود؟

من نمی‌توانم ادعا کنم که در این مقاله به تمام پرسش‌های فوق پاسخ داده‌ام. اما معتقدم که می‌توانیم دست به کار یافتن پاسخ‌هایی به این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگر شویم، و چارچوبی نظری فراهم آوریم که به جای پرداختن به مکالمات سطحی و اتفاقی، که تاکنون روال جاری و ساری تحقیقات بوده است (نگاه کنید به بخش ۳/۳ در این مقاله)، با تمرکز بر "نهاد اجتماعی" و بر گفتمان‌هایی که آشکارا با نهادهای ویژه پیوند دارند، یافتن پاسخ‌هایی به پرسش‌های یاد شده را تسهیل کند. جوهر استدلال من صرفاً این است که (الف) چنین پرسش‌هایی را فقط می‌توان در چارچوبی که تحقیق "خرد" و "کلان" را به هم می‌آمیزد مطرح

ساخت، و (ب) دست‌یابی به چنین چارچوبی به احتمال زیاد فقط وقتی میسر خواهد بود که نهاد را محوری اصلی در نظر بگیریم که عالی‌ترین سطح ساختبندی اجتماعی یعنی "صورت‌بندی اجتماعی"^۳ را به ملموس‌ترین سطح یعنی سطح کنش یا رخداد اجتماعی خاص پیوند می‌دهد. این استدلال شبیه به استدلالی است که فیشرن در مورد "قلمرو" انجام می‌دهد (فیشرن، ۱۹۷۲): نهاد اجتماعی، سطحی میانی در ساختبندی اجتماعی است که مانند ژانوس [خدای رومی] دو چهره دارد، یکی "رو به بالا" به سوی صورت‌بندی اجتماعی، و یکی "رو به پایین" به سوی کنش‌های اجتماعی.

کنش‌های اجتماعی قابلیت بسیار زیادی دارند که در چارچوب نهادها دسته‌بندی شوند؛ وقتی که با یک واقعه‌ی اجتماعی (مثلاً یک تعامل کلامی) روبه‌رو می‌شویم معمولاً برای دسته‌بندی نهادی آن و نسبت دادن آن به خانواده، مدرسه، کارگاه، کلیسا، دادگاه، اداره‌ای دولتی و یا به نهادی دیگر هیچ مشکلی نداریم. از دیدگاه تکوینی نیز نهادها همچنان نقشی چشمگیر دارند: جامعه‌پذیری کودک (که در فرآیند آن گفتمان هم وسیله است و هم هدف) می‌تواند در چارچوب مواجهه‌ی فزاینده‌ی کودک با نهادهای اولیه‌ی جامعه‌پذیری (خانواده، گروه هم‌سالان، مدرسه و غیره) توصیف شود. از آن‌جا که نهادها نقشی چنین پراهمیت دارند، جای شگفتی نیست که علی‌رغم تمرکز تحلیل گفتمان متأخر بر مکالمه‌ی سطحی و اتفاقی که فوقاً به آن اشاره کردیم، آثار بسیار زیاد در خصوص انواعی از گفتمان که هویت خود را از نهادها می‌گیرند وجود داشته باشند، مانند گفتمان کلاسی (مثلاً نگاه کنید به سینکلر و کولتارد (۱۹۷۵))، و گفتمان دادگاهی (مثلاً نگاه کنید به اتکینسن و درو (۱۹۷۹))؛ آبار (۱۹۸۲))، و یا گفتمان روان‌درمانی (مثلاً نگاه کنید به لاباو و فنشل (۱۹۷۷)). اما این آثار اکثراً دچار نابسندگی تحلیل توصیفی گفتمان هستند، و من در بخش سوم این موضوع را به تفصیل بیان خواهم کرد.

می‌توان به رابطه‌ی میان سه سطح پدیده‌های اجتماعی، که پیش از این به آن‌ها اشاره کردم - صورت‌بندی اجتماعی، نهاد اجتماعی و کنش اجتماعی - همچون رابطه‌ای نگریست که از «بالا» به «پایین» معین می‌شود؛ به این ترتیب که صورت‌بندی اجتماعی تعیین‌کننده‌ی و نهادهای اجتماعی است و نهادهای اجتماعی تعیین‌کننده‌ی نوع کنش اجتماعی هستند. از یک سو می‌پذیرم که این جهت تعیین‌کنندگی جهت‌ی است بنیادی، و از سوی دیگر آن را به دلیل مکانیکی بودن (یا نادبالکتیکی بودن) نابسند می‌دانم، چرا که اجازه نمی‌دهد تعیین‌کنندگی از پایین به بالا نیز وجود داشته باشد. اجازه دهید مثالی از آموزش و پرورش بیاورم. به نظر من ویژگی‌های مدرسه به عنوان نهادی اجتماعی (مثلاً شیوه‌هایی که در مدارس بر اساس آن‌ها رابطه‌ی بین معلمان و شاگردان تعریف می‌شود) نهایتاً در سطح صورت‌بندی اجتماعی تعیین می‌شود (مثلاً به وسیله‌ی عواملی مانند رابطه‌ی بین مدارس و نظام اقتصادی و رابطه‌ی بین مدارس و دولت)، و کنش‌ها و وقایعی که در مدارس روی می‌دهند نیز به نوبه‌ی خود به وسیله‌ی عوامل نهادی معین می‌شوند. اما همچنین مایلیم تأکید کنم که تعیین‌کنندگی موردنظر، مکانیکی نیست، و دگرگونی‌هایی ممکن است در سطح ملموس کنش بروز کنند که ای بسا شکل خود نهاد را تغییر دهند، و دگرگونی‌هایی ممکن است در نهاد روی نمایند که ای بسا در تحول صورت‌بندی اجتماعی نقشی ایفا کنند. بنابراین، فرآیند تعیین‌کنندگی فرآیندی دیالکتیکی است.

یک نهاد اجتماعی (گذشته از سایر چیزها) دستگاهی از تعامل کلامی، یا "نظمی‌گفتمانی" است (من بعداً در همین بخش به این نکته اشاره خواهم کرد که چنین کیفیتی فقط ظاهراً به خود نهاد تعلق دارد). از این دیدگاه می‌توانیم یک نهاد را نوعی "جامعه‌ی زبانی" تلقی کنیم که ذخیره‌ای از رخدادهای گفتاری خاص خود دارد، و برحسب انواع

"عناصر" تشکیل دهنده‌ی آن که در نتیجه‌ی تحقیقات قوم‌نگارانه در باب سخن گفتن مشخص شده‌اند قابل توصیف است: عناصری مانند صحنه‌ی رخداد گفتاری، مشارکین (هویت و روابط آنان)، اهداف، موضوعات مطرح و غیره (هایمز، ۱۹۷۲). هر نهادی دارای مجموعه‌ای از رخدادهای گفتاری مخصوص به خود است، صحنه‌ها و مکان‌های متمایز مربوط به خود، و مشارکین خود را داراست، و هنجارهایی ویژه برای ترکیب این عناصر در اختیار دارد - یعنی این‌که چه عضوی از گروه مشارکین می‌تواند در چه رخداد گفتاری شرکت کند، چه نقشی ایفا نماید، در چه صحنه‌ای ظاهر شود، چه اهداف یا موضوعاتی را دنبال کند، و برای کدام مقاصد پذیرفته شده‌ی نهادی بکوشد. به نظر من ضروری است که نهاد را چونان پدیده‌ای در نظر آوریم که کنش اجتماعی (و در این جا مشخصاً تعامل کلامی) اعضای خود را سهولت می‌بخشد و هم‌زمان، آن را محدود و مقید می‌سازد: از یک سو چارچوبی برای کنش آنان فراهم می‌آورد که بدون آن نمی‌توانند دست به عمل زنند، و از سوی دیگر آنان را مقید می‌سازد که درون آن چارچوب عمل کنند.^۴ به علاوه، هر چارچوب نهادی فرمول‌بندی‌ها و نمادپردازی‌های مربوط به مجموعه‌ی خاصی از بازنمودهای ایده‌نولوژیک را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، شیوه‌های خاص سخن گفتن بر پایه‌ی "شیوه‌های نگریستن" خاص بنا نهاده می‌شوند (نگاه کنید به بحث‌های بعدی در همین بخش).

برای اشاره به طرفین تعامل کلامی، به جای آن‌که اصطلاح آشناتر "مشارک" را به کار برم، از اصطلاحات "فاعل"، "مُراجع" و "(عضوی از) عامه" استفاده خواهم کرد. "فاعل" را برای "اعضای" یک نهاد به کار برده‌ام، یعنی برای آنانی که نقش‌ها و هویت‌های نهادی خود را ضمن دوره‌ی آموزشی معینی به دست آورده‌اند و آن‌ها را به چشم خصلت‌هایی می‌نگرند که باید برای بلندمدت حفظ کنند. "مُراجع" به جای آن‌که یک

عضو باشد بیگانه‌ای است که با وجود این در تعامل‌های نهادی معینی، بر طبق هنجارهایی که نهاد وضع کرده است، نقش دارد اما دوره‌ی آموزشی معینی را نگذرانده و ناگزیر به حفظ بلندمدتِ خصلت‌ها نیست (گو این‌که حفظ خصلت‌ها بی‌گمان امری نسبی است). "مُراجع" مثلاً می‌تواند بیماری باشد که از او معاینه‌ی پزشکی به عمل می‌آید، و یا شاهدی عامی باشد در دادگاه. و سرانجام، پاره‌ای نهادها "عامه"‌ای دارند و پیام‌ها برای آن «عامه» ارسال می‌شوند. گاه چنین تصور می‌شود که اعضای این‌گونه نهادها گرچه با فاعلان نهاد مستقیماً در تعامل نیستند اما پیام‌ها را بر طبق هنجارهایی که نهاد وضع کرده است تفسیر می‌کنند. مفهوم اصلی، "فاعل" است، زیرا "مُراجع" و "عامه" را می‌توان گونه‌های خاص و نسبتاً فرعی فاعل به حساب آورد.

من اصطلاح "فاعل" را به "مشارک" (یا "عضو") ترجیح می‌دهم، چه "فاعل" معانی دوگانه‌ی کارگزار ("فاعلان تاریخ") و پیرو ("فاعلان ازیردستان|ملکه") را یک‌جا دربردارد. به این ترتیب، "فاعل" به کسی دلالت می‌کند که می‌تواند در عین محدود بودن - مقید بودن - به چارچوبی نهادی، دست به عمل بزند (نگاه کنید به مطالب بالا). من، هم به "فاعلان اجتماعی" اشاره دارم و هم به "فاعلان نهادی". فاعل اجتماعی، شخص اجتماعی واحد است، و فاعلان اجتماعی، فاعلانی هستند که در نهادهای گوناگون، جایگاه‌های فاعلی را اشغال می‌کنند. انتخاب این اصطلاح‌ها خالی از اندیشه نبوده است: گمان می‌برم که اصطلاح "مشارکت" تلویحاً به "فردی" واحد و اصلی دلالت می‌کند که در تعامل‌های گوناگون و به لحاظ نهادی معین و تعریف‌شده، "مشارکت" می‌کند بدون آن‌که از این طریق به هیچ وجه فردیت‌اش شکل بگیرد و یا تغییر کند. اصطلاح "فاعل" را ترجیح می‌دهم زیرا می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که گفتمان مردم را می‌سازد و مردم گفتمان را.

شاید مفید باشد که بین وجوه گوناگون فاعل (چه فاعل "نهادی"، و چه فاعل "اجتماعی") تمایز قائل شویم و از فاعلان "اقتصادی"، "سیاسی"، "ایده‌نولوژیک" و "گفتمانی" سخن بگوییم. آن چه را که تا بدین جا گفته‌ام می‌توان در یک جمله خلاصه کرد و گفت که نهادها فاعلان ایده‌نولوژیک و گفتمانی خود را می‌سازند؛ این بدان معنی است که نهادها قیود ایده‌نولوژیکی و گفتمانی را به عنوان شرطی جهت احراز شایستگی برای عمل کردن در مقام فاعل، به آنان تحمیل می‌کنند. مثلاً، برای معلم شدن باید هنجارهای گفتمانی ایده‌نولوژیک را که مدرسه برای تصدی این مقام تعیین می‌کند کاملاً رعایت کرد - باید آموخت که چگونه می‌توان مانند یک معلم حرف زد و یا مثل یک معلم به چیزها (چیزهایی از قبیل آموختن و آموزش دادن) "نگاه" کرد (هر چند، چنان که در بخش ۴-۱ نشان خواهم داد این‌ها فرآیندهایی نیستند که به‌طور مکانیکی معین شده باشند). چنان که پیش‌تر توضیح دادم، این شیوه‌های حرف زدن و نگاه کردن به گونه‌ای تفکیک‌ناپذیر به یکدیگر گره خورده‌اند، به این ترتیب که شیوه‌ی نگاه کردن بخشی از دانش‌پایه‌ی مفروضی را تشکیل می‌دهد که انتظام در شیوه‌ی حرف زدن به آن وابسته است. این بدان معناست که ضمن فرآیند یادگیری شیوه‌های حرف زدن که به لحاظ هنجاری به یک جایگاه فاعلی نسبت داده می‌شود، لزوماً شیوه‌های نگاه کردن، یا هنجارهای ایده‌نولوژیک آن نیز آموخته می‌شوند. درست همان‌گونه که شخص معمولاً نمی‌داند که به چه شیوه‌ای حرف می‌زند مگر آن که، به دلیلی، به‌طور آگاهانه آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد، معمولاً هم نمی‌داند که حرفش بر پایه‌ی کدام شیوه‌ی "نگاه کردن" و کدام باز نمود ایده‌نولوژیک شکل گرفته است. این مفروض مهمی است که بعداً به آن باز خواهم گشت.

به‌هرحال، یکپارچگی در نهادهای اجتماعی آن قدر نیست که از

توصیفات فعلی درباره‌ی آن‌ها برمی‌آید: نهادها به عنوان نظم‌های ایده‌نولوژیک و گفتمانی، مجموعه‌های بدیل از هنجارهای گفتمانی و ایده‌نولوژیک را نیز در اختیار دارند. دقیق‌تر بگوییم، کثرت‌گرایی نهادها در زمان و مکان متفاوت است، و در یک صورت‌بندی اجتماعی معین، از نهادی به نهاد دیگر فرق می‌کند. این تفاوت‌ها به عواملی از جمله موازنه‌ی قوا بین طبقات اجتماعی در سطح صورت‌بندی اجتماعی، و درجه‌ی وحدت نهادها با یکدیگر، یا به عکس، درجه‌ی استقلال آن‌ها از یکدیگر در صورت‌بندی اجتماعی وابسته است.^۵ اهمیت عامل نخست در این است که کثرت‌گرایی هنگامی سربر می‌آورد که طبقات اجتماعی غیر مسلط نسبتاً قدرتمند باشند؛ و اهمیت عامل دوم در آن است که حتی وقتی که طبقات اجتماعی غیر مسلط نسبتاً بی‌قدرت‌اند، نهادی که نسبتاً مستقل است می‌تواند نسبتاً کثرت‌گرا باشد.

به نظر من، تا آن‌جا که به جنبه‌ی ایده‌نولوژیک کثرت‌گرایی مربوط می‌شود، ممکن است که یک نهاد مفروض دو یا چند "صورت‌بندی ایده‌نولوژیک" متمایز را در خود جای دهد (آلتوسر، ۱۹۷۱). منظور از "صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک" مواضع ایده‌نولوژیکی متفاوتی است که با نیروهای گوناگون درون نهاد پیوند دارند. گونه‌گونی تشکلی‌های ایده‌نولوژیک، هم شرط لازم مبارزات بین نیروهای مختلف درون نهاد است، و هم نتیجه‌ی آن. به سخن دیگر، تضاد نیروها موجب می‌شود که سدهای ایده‌نولوژیک بین آن‌ها ایجاد گردد، و مبارزه‌ی ایده‌نولوژیک بخشی از این تضاد است. این مبارزات نهادی با مبارزه‌ی طبقاتی رابطه دارند، هر چند که این رابطه لزوماً رابطه‌ای مستقیم یا شفاف نیست؛ و هدایت ایده‌نولوژیک و گفتمانی نهادها خود موضوعی است که مبارزه بین طبقات بر سر آن صورت می‌گیرد (نگاه کنید به آن‌چه بعداً تحت عنوان «قدرت ایده‌نولوژیک و گفتمانی» مطرح خواهم کرد).

من پیشنهاد می‌کنم که در بحث از کثرت‌گرایی نهادی، از اصطلاحات "صورت‌بندی‌گفتمانی" ساخته‌ی پشو، و "صورت‌بندی‌ایده‌نولوژیک" ساخته‌ی آلتوسر، استفاده کنیم. پشو صورت‌بندی‌گفتمانی را آن چیزی می‌داند که «در صورت‌بندی‌ایده‌نولوژیک مفروض، یعنی از موضع خاصی در درون ترکیب مفروضی که وضعیت مبارزه‌ی طبقاتی، آن را رقم می‌زند، مقرر می‌کند که «چه چیزی می‌تواند و باید گفته شود» (پشو، ۱۹۸۲: ۱۱۱). همسو با آنچه پیش از این درباره‌ی تفکیک‌ناپذیر بودن "شیوه‌های حرف زدن" و "شیوه‌های نگاه کردن" گفتم، در این جا به صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک -گفتمانی خواهم پرداخت. برای این کار، فرض ساده‌کننده‌ای قائل می‌شوم و آن این که رابطه‌ای یک به یک بین صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک و صورت‌بندی‌های گفتمانی وجود دارد - هر چند که ممکن است مطالعات بعدی این فرض را به چالش بکشد.

پیشتر، نهاد اجتماعی را نوعی جامعه‌ی زبانی، (و با بسط معنی) جامعه‌ی ایده‌نولوژیک، نامیدم و مدعی شدم که نهادها فاعلان را به‌طور ایده‌نولوژیک و گفتمانی شکل می‌بخشند. در حقیقت نهادها خود را چنان می‌نمایانند که گویی چنین ویژگی‌هایی دارند - اما فقط در مواقعی چنین است که یک صورت‌بندی‌ایده‌نولوژیک -گفتمانی آشکارا بر بقیه مسلط است (نگاه کنید به مطالبی که پس از این خواهند آمد). به نظر من این ویژگی‌ها را به خوبی می‌توان به صورت‌بندی‌ایده‌نولوژیک -گفتمانی و نه به نهاد اجتماعی، نسبت داد. زیرا صورت‌بندی‌ایده‌نولوژیک -گفتمانی است که فاعلان را با مجموعه‌هایی که در اختیار دارد مرتبط می‌کند - مجموعه‌هایی از رخدادهای گفتاری، مشارکین، صحنه‌ها، موضوع‌ها، هدف‌ها و، به‌طور همزمان، بازنمودهای ایده‌نولوژیک.

همان‌گونه که پیشتر اشاره کردم، صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک -گفتمانی بنا به میزان سلطه‌شان مرتب شده‌اند. معمولاً می‌توان در نهادی

اجتماعی یک صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی «مسلط» و یک یا چند صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی «تحت سلطه» تشخیص داد. موضوع اصلی مبارزه‌ی بین نیروهای درون نهاد، که قبلاً درباره‌ی آن بحث کردم، حفظ سلطه‌ی یک صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی (از دید حاکمان) یا تضعیف یک صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی مسلط به منظور جایگزین کردن صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی دیگر است. هنگامی که سلطه‌ی یک صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی، در زمینه‌ی تمام مقاصد و اهدافش، با چالش روبه‌رو نشود (یعنی وقتی که چالش‌های مختلف تهدیدی برای آن به حساب نیایند) هنجارهای صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی به اوج طبیعی‌شدگی و ابهام می‌رسند (نگاه کنید به بخش ۱) و امکان دارند به عنوان هنجارهای خود آن نهاد در نظر گرفته شوند. منافع طبقه‌ی اجتماعی مسلط در سطح صورت‌بندی اجتماعی، مستلزم حفظ تسلط یک صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی در هر نهاد اجتماعی است، صورت‌بندی‌ای که با قدرت مستمر آن‌ها همخوان باشد. لیکن حفظ سلطه هرگز قطعی و مسلم نیست - باید همواره برای آن جنگید، و تغییر در مناسبات قدرت بین نیروها در سطح صورت‌بندی اجتماعی و درون نهادها دائماً آن را در معرض خطر قرار می‌دهد. من توانایی حفظ سلطه‌ی یک صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی (یا، شبکه‌ای از صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک -گفتمانی، در سطح صورت‌بندی اجتماعی) را "قدرت ایده‌نولوژیک / گفتمانی" می‌نامم و معتقدم که این قدرت در کنار قدرت اقتصادی و سیاسی وجود دارد و قاعدتاً می‌توان انتظار داشت که در پیوند با آن‌ها باقی بماند. در این‌جا از واژه‌ی "قدرت" استفاده می‌کنم زیرا معنایی مغایر با معنای واژه‌ی "جایگاه" دارد: جایگاه به رابطه‌ی بین فاعلان در تعامل‌ها مربوط است، و جایگاه آنان برحسب حقوق و وظایف (یک سویه یا

دوسویه‌ی) آنان در تعامل مشخص می‌شود و در گستره‌ای از خصایص زبانی، کاربردی و گفتمانی تجلی می‌یابد. گروهی که درون یک نهاد، از قدرت ایده‌نولوژیک و گفتمانی برخوردار است می‌تواند جایگاهی مشخص داشته باشد و یا نداشته باشد.

حال به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم مطالبی را که درباره‌ی طبیعی‌شدگی ایده‌نولوژی‌ها گفته شد، و همچنین مطالبی را که در پایان بخش ۱ با عنوان «روی دیگر سکه‌ی طبیعی‌شدگی»، یعنی عدم شفافیت ایده‌نولوژی‌ها در نظر مشارکین تعامل‌ها مطرح شد، شرح و بسط دهیم. از آنجا که موضوع تحلیل گفتمان با اهداف انتقادی (یعنی آنچه هدف اساسی مقاله‌ی حاضر است) بر پایه‌ی این فرض قرار دارد که طبیعی‌شدگی و عدم شفافیت ایده‌نولوژی‌ها از خصایص مهم گفتمان است، باید درباره‌ی این تأثیرات و خاستگاه‌های آن‌ها حتی‌المقدور به روشنی سخن بگوییم.

طبیعی‌شدگی، بازنمودهای ایده‌نولوژیک خاص را به صورت عقل سلیم درمی‌آورد و بدین وسیله آن‌ها را غیرشفاف می‌کند، یعنی دیگر به عنوان ایده‌نولوژی به آن‌ها نگاه نمی‌شود. این تأثیرات را می‌توان به کمک (الف) فرآیند شکل بخشیدن به فاعلان، که پیشتر به آن اشاره کردم و (ب) مفهوم صورت‌بندی ایده‌نولوژیک - گفتمانی مسلط توضیح داد. استدلال من این بود که برای شکل بخشیدن به فاعل، فراگیری "شیوه‌های تجویزی حرف زدن" که به یک مقام فاعل منسوب است باید هم‌زمان با فراگیری "شیوه‌های نگاه کردن" (هنجارهای ایده‌نولوژیک) مرتبط با آن‌ها صورت پذیرد. به عبارت دیگر، چون هر مجموعه‌ای از هنجارهای گفتمانی مستلزم دانش‌پایه‌ی معینی است، و چون هر دانش‌پایه‌ای شامل عنصری ایده‌نولوژیک است، می‌توان هنجارهای گفتمانی و هنجارهای ایده‌نولوژیک مرتبط با آن‌ها را به طور هم‌زمان فراگرفت. افزون بر آن چه گذشت، اگر فرآیند یادگیری تحت شرایط سلطه‌ی

مسلم یک صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی مفروض صورت‌گیرد، به گونه‌ای که صورت‌بندی‌های دیگر وضوح نداشته باشند (دست‌کم به نظر غریبه‌ها و تازه‌واردان)، آنگاه نهاد هیچ‌مبنایی در درون خود ندارد که با اتکا به آن بتواند هنجارهای آن صورت‌بندی مفروض را نسبی کند. در چنین مواردی این هنجارها آمادگی آن را دارند که نخست به عنوان هنجارهای خود نهاد در نظر گرفته شوند، و در مرتبه‌ی دوم، صرفاً به عنوان مهارت‌ها یا فنونی تلقی شوند که به منظور احراز جایگاه فاعلی و نهادی واجد صلاحیت، لازم است که شخص در آن‌ها خبرگی حاصل کند. این‌ها سرچشمه‌های طبیعی‌شدگی و عدم شفافیت هستند.

همچنین، چنان‌چه وضعیت به گونه‌ای باشد (و نوعاً هست) که کسانی که در معرض فرآیند فاعل‌سازی قرار می‌گیرند از کارکرد نهاد موردنظر در صورت‌بندی اجتماعی به مثابه‌ی یک کل بی‌خبر باشند، آنگاه نهاد آمادگی پیدا می‌کند که به صورت جداگانه نگریسته شود و هیچ‌مبنایی خارج از نهاد برای نسبی‌سازی و عقلانی‌کردن هنجارهای صورت‌بندی ایده‌نولوژیک -گفتمانی مفروض وجود نخواهد داشت.

بنابراین، فاعلان نوعاً از ابعاد ایده‌نولوژیک جایگاه‌های فاعلی که اشغال می‌کنند بی‌خبرند. البته این گفته بدان معناست که آنان به هیچ‌وجه قابل‌قبولی نسبت به ابعاد ایده‌نولوژیک موردنظر "متعهد" نشده‌اند، و بر این نکته تأکید می‌کند که ایده‌نولوژی‌ها را نباید با دیدگاه‌ها یا باورها یکسان دانست. ای بسا شخصی که یک فاعل اجتماعی است، بدون آگاهی از وجود تناقضات، چند جایگاه فاعلی نهادی را که به لحاظ ایده‌نولوژیک ناهمساز هستند، اشغال کند یا جایگاه فاعلی‌ای را اشغال کند که با باورها و وابستگی‌های سیاسی یا اجتماعی او سازگاری ندارد.^۶

۳. اهداف انتقادی و توصیفی

با استفاده از واژه‌ی "توصیفی"، می‌خواهم عمدتاً به ترسیم ویژگی‌های آن

دسته رویکردها در تحلیل گفتمان بپردازم که اهدافشان یا اصلاً غیرتبیینی‌اند و یا فقط در محدوده‌های "موضعی" حالت تبیینی پیدا می‌کنند، و با اهداف تبیینی "کلی"، که ویژه‌ی تحلیل انتقادی گفتمان هستند و من بیشتر به اجمال از آن‌ها سخن گفتم، تضاد دارند. وقتی که اهداف، غیر تبیینی هستند، هدف همانا توصیف بدون تبیین است؛ مثلاً اگر سخن‌گویی در یک تعامل دائماً شکل‌های غیرمستقیم درخواست را به کاربرد، محقق بی آن که به جست و جوی علت‌ها برآید فقط نکته‌ی مذکور را ثبت می‌کند. وقتی که اهداف تنها در محدوده‌ی "موضعی" حالت تبیینی دارند، محقق به جست و جوی علت‌ها برمی‌آید منتهی آن‌ها را فقط در محدوده‌ی همان موقعیت بلافصل (مثلاً در "اهداف" سخن‌گو) می‌جوید، و نه فراتر از آن، در سطوح بالاتر نهاد اجتماعی و صورت‌بندی اجتماعی که در تبیین انتقادی ظاهر می‌شوند. افزون بر این، اگرچه آن دسته از آثار توصیفی که تبیین‌های "موضعی" می‌کنند ممکن است به جست‌وجوی حدافل، عوامل تعیین‌کننده‌ی موضعی در گفتمان‌های معینی دست زنند، اما آثار توصیفی، کلاً، به تأثیرات گفتمان توجه چندانی نمی‌کنند، و مطمئناً با تأییراتی که از موقعیت بلافصل فراتر می‌روند نیز کاری ندارند. به عکس، در تحلیل گفتمان انتقادی، این پرسش که «چگونه گفتمان به طور فزاینده در بازتولید ساختارهای کلان دخیل است؟» در مرکز جست و جوی تبیینی قرار دارد.

آثار توصیفی در تحلیل گفتمان ویژگی‌های دیگری نیز دارند که می‌توان منشأ آن‌ها را همان اهداف - در بهترین شکل - محدود تبیینی‌شان دانست. از جمله‌ی این ویژگی‌ها، که در مورد همه‌شان بحث خواهم کرد، تکیه بر مفهوم "دانش زمینه‌ای"، پذیرش یک الگوی تبیین موضعی و "هدف - محور" و بی‌توجهی قدرت در گفتمان و تا حدی در پایگاه است. برای سهولت بیشتر، از «روکردی توصیفی» سخن خواهم

گفت که گذشته از اهداف توصیفی - در معنای یاد شده - این ویژگی‌ها را نیز دارد، لیکن باید آن را توصیفی عام از گرایشی درون تحلیل‌گفتمان به حساب آورد و نه توصیفی از ویژگی‌های آثار یک تحلیل‌گر خاص. بنابراین، به نظر من هر چند که آثار زیر از جنبه‌های مختلف با یکدیگر تفاوت دارند، اما رویکرد همه رویکردی اساساً توصیفی است: آتکینسن و درو (۱۹۷۹)، براون و یول (۱۹۸۳)، لایاو و فنیشل (۱۹۷۷)، سینکلر و کولتارد (۱۹۷۵) و استابز (۱۹۸۳). البته این سخن بدان معنا نیست که می‌توانیم همه‌ی ویژگی‌های توصیفی (یا، در حقیقت، هیچ یک از ویژگی‌های انتقادی) را به هر یک از آن‌ها نسبت دهیم.

۳-۱. دانش زمینه‌ای^۷

حرف اصلی من در این بخش فرعی آن است که مفهوم ناروشن دانش زمینه‌ای که در تحلیل توصیفی گفتمان بسیار رایج است، تحلیل‌گفتمان را در موضع ("غیر انتقادی") بازتولید کردن تأثیرات ایده‌تولوژیک معینی قرار می‌دهد.

مفهوم دانش زمینه‌ای جنبه‌های مختلف "اطلاعات زمینه‌ای" را که در تعامل براساس آن‌ها عمل می‌شود - باورها، ارزش‌ها، ایده‌تولوژی‌ها، و نیز دانش در معنای واقعی کلمه - به "دانش" تبدیل می‌کند. "دانش" به واقعیاتی که باید شناخته شوند دلالت دارد - واقعیاتی که در گزاره‌هایی که مستقیماً و به طور شفاف به آن‌ها مربوط‌اند رمزگذاری شده‌اند. اما "ایده‌تولوژی"، چنان که پیشتر در مورد آن بحث شد، متضمن بازنمود "جهان" است از دید منافع خاص، و لذا رابطه‌ی بین گزاره و واقعیت، رابطه‌ای غیرشفاف است که با میانجی‌گری عملی بازنمایی تحقق می‌پذیرد. پس ایده‌تولوژی را نمی‌توان بدون تحریف به «دانش» تبدیل کرد.^۸

در بخش ۲ به این نکته اشاره کردم که چنانچه یک صورت‌بندی

ایده‌نولوژیک - گفتمانی سلطه‌ی بی‌چون و چرا در یک نهاد داشته باشد، تمایلی پدید می‌آید که هنجارهای آن صورت‌بندی ایده‌نولوژیک - گفتمانی هنجارهایی عمیقاً طبیعی شده، و به عنوان هنجارهای خود نهاد، تلقی شوند. در چنین مواقعی، باز نمود ایده‌نولوژیک معینی از یک واقعیت شاید صرفاً به صورت بازتاب شفافِ واقعیتی جلوه کند که به نحو یکسانی به همگان عرضه شده است. به این ترتیب ایده‌نولوژی "واقعیت" را، به عنوان معلول می‌آفریند (نگاه کنید به هال (۱۹۸۲)). مفهوم ناروشن دانش زمینه‌ای، این معلول ایده‌نولوژیک را باز تولید، تکمیل و منعکس می‌کند؛ چه به "واقعیت‌هایی" از آن دست، مانند هر واقعیت دیگری، چونان موضوع دانش می‌نگرد.

مفهوم دانش زمینه‌ای در باز تولید تأثیر ایده‌نولوژیک دیگری نیز نقش دارد که همانا تأثیر "فاعل خودمختار" است. تأثیر "فاعل خودمختار" جلوه‌ای خاص است از گرایش عمومی به سوی عدم شفافیتی که من آن را در ذات ایده‌نولوژی قرار داده‌ام: ایده‌نولوژی، فاعلانی را تولید می‌کند که ظاهراً مقید و مخلوق نیستند، بلکه «آزاد، شبیه به یکدیگر، و در قبال کنش‌های (خود) مسئول‌اند (کوارد و ایلس، ۱۹۷۷: ۷۷). در واقع، به بیان استعاره‌ای، ایده‌نولوژی می‌کوشد تا رد پای خود را بپوشاند. مفهوم تأثیر فاعل خودمختار در بطن نظریه‌های مربوط به "فرد"، آن نوعی که من در بخش ۲ بدان اشاره کردم، نهفته است.

تلقی همه‌ی اطلاعات زمینه‌ای به عنوان «دانش»، در حکم آن است که آن‌ها را به مثابه مجموعه‌ای از صفات شخص («آن چه که شخص می‌داند») به هر یک از مشارکین در هر تعاملی نسبت دهیم. بر این پایه، تعامل‌ها را می‌توان تجمع "آزادانه‌ی" تعداد زیادی از اشخاص خودمختار با شخصیت‌هایی شکل گرفته دانست که در امر اداره‌ی گفتمان و فهم آن از "دانش پایه" های خود بهره می‌گیرند. این برداشت، برداشتی شناختی، روان‌شناختی و به همین دلیل غیر جامعه‌شناختی است؛ استفاده از

استعاره‌ی "توانش" موجب تقلیل امر جامعه‌شناختی به امر شناختی می‌شود، به طوری که، نه عوامل اجتماعی، بلکه "توانش اجتماعی" اشخاص ظاهر می‌شود. فاعل "توانا" در برداشت‌های شناختی درباره‌ی تعامل، همان فاعل خودمختار ایده‌نولوژی است.

البته نمی‌خواهم بگویم که تحلیل‌گرانِ گفتمان که رویکرد توصیفی را برگزیده‌اند آگاهانه تبانی کرده‌اند که به تأثیرات ایده‌نولوژیک اعتباری علمی و اجتماعی بدهند، بلکه نکته‌ی مورد نظر من این است که تا هنگامی که تحلیل‌گرگفتمان تمایزی بین ایده‌نولوژی و دانش قائل نیست، یعنی تا هنگامی که از ابعاد ایده‌نولوژیک گفتمان آگاهی ندارد، احتمال می‌رود که مانند فاعلی غیرمتخصص، ناآگاهانه در بازتولید ایده‌نولوژی‌ها ایفای نقش کند. برای آن‌که این نکته صریح‌تر و چالش‌گرانه‌تر مطرح شود باید بگویم که مفهوم ایده‌نولوژی برای درک علمی گفتمان مفهومی کلیدی است، و این خلاف شیوه‌ی درکی است که بخشی از موضوع گفتمان را نادیده می‌انگارد. اما مفهوم ایده‌نولوژی با اهداف محدود تبیینی در رویکرد توصیفی جور در نمی‌آید، زیرا از آن‌جا که ایده‌نولوژی‌ها، بنا به تعریف، بازنمودهایی هستند که نیروهای اجتماعی در این سطح به وجود آورده‌اند، این مفهوم ضرورتاً ما را به جایی خارج از موقعیت بلافصل، یعنی به نهاد اجتماعی و صورت‌بندی اجتماعی ارجاع می‌دهد.

۳-۲. هدف‌ها^۹

به نظر من، الگوهای تبیینی و "هدف - محور" تعامل در مورد این که فاعلان تا چه حد می‌توانند اعمال خود را آگاهانه کنترل کنند تمایل به گزافه‌گویی دارند. در بین الگوهای "هدف - محور" عمدتاً الگوهای "هدف سخنگو" را مدنظر دارم که می‌خواهند، در چارچوب اهداف سخنگویان، به تبیین راهبردها و گزینش‌های خاص زبانی، کاربردی و

گفتمانی آنان بپردازند (مثلاً نگاه کنید به (لیچ :۱۹۸۳: ۳۵ - ۴۴) و وینوگراد (۱۹۸۲: ۱۳ - ۲۰). اما درباره‌ی آن چه می‌تواند الگوی "هدف فعالیت" خوانده شود نیز اظهارنظر خواهم کرد. این الگو مدعی است که ویژگی‌های مربوط به "نوع فعالیت" را می‌توان با توجه به "هدف" آن تبیین کرد، یعنی با توجه به «کارکرد یا کارکردهایی که اعضای جامعه به فعالیت نسبت می‌دهند» (لویسنس، ۱۹۷۹: ۳۶۹). من به الگوی فعالیت - هدف‌ها نیز اشاره خواهم کرد، چرا که لویسنس خود معتقد است که احتمالاً بین هدف‌های فعالیت و هدف‌های سخنگو پیوندی وجود دارد: در اصل، هدف‌های سخنگو را هدف‌های فعالیت تعیین می‌کنند. اتکینسن و درو نیز برای الگوی هدف فعالیت ارزش تبیینی مشابهی قائل شده‌اند (اتکینسن و درو (۱۹۷۹).

به باور من، ایرادی که الگوی "هدف فعالیت" دارد این است که کارکردهای اجتماعی ادراک شده‌ی نوع معینی از تعامل (یعنی "هدف" تعامل) را تعیین کننده‌ی خصوصیات آن نوع تعامل می‌داند، و رابطه‌ی میان گفتمان و عناصر تعیین کننده‌ی آن را، همچون رابطه‌ای شفاف به مشارکین تعامل نشان می‌دهد. خصوصیتی که به نظر لویسنس تعیین شده هستند با آن چه که من "اعمال ایده‌نوژیک" خوانده‌ام (نگاه کنید به بخش ۱) تا حد زیادی همخوانی دارند؛ منظور، اعمال گفتمانی است که در صورت بندی‌های ایده‌نولوژیک - گفتمانی مختلف متفاوت‌اند و می‌توانند مستقیماً بر حسب جنبه‌های ایده‌نولوژیک این صورت بندی‌ها، و به طور غیرمستقیم بر حسب عناصر اجتماعی تعیین کننده‌ی این ایده‌نولوژی‌ها، توصیف شوند. توزیع نابرابر حقوق و وظایف گفتمانی و کاربردی در گفتمان کلاس درس که در متن شماره‌ی ۲ آمده است، نمونه‌ای از اعمال ایده‌نولوژیک است. بین ایده‌نولوژی‌هایی که سرچشمه‌ی چنان اعمالی‌اند و توجهات این اعمال که شاید از سوی فاعلان نهادی صورت

گیرد باید تمایز قائل شویم؛ ای بسا که توجهات، مبانی ایده‌تئولوژیک آن اعمال را یکسره تحریف کنند. با وجود این، براساس الگویی نوع فعالیت، این گونه توجهات - یعنی کارکرد (یا کارکردهایی) که (به قول لوینشن) به این اعمال نسبت داده می‌شود - تعیین‌کننده‌های آن اعمال به حساب می‌آیند. ایرادی مشابه، به الگوهای "هدف سخنگو" نیز وارد است، چه این الگوها تلویحاً بیان‌کننده‌ی آن‌اند که سخنگویان بر اعمال خود در تعامل نظارتی آگاهانه دارند و لذا نمی‌توان پذیرفت که طبیعی‌شدگی و عدم شفافیت تعیین‌کننده‌ها و تأثیرات آن‌ها از ویژگی‌های اصلی گفتمان به شمار می‌روند. هیچ تردید ندارم که نظر مرا درباره‌ی الگوهای "هدف سخنگو" نظری جنجال‌برانگیز خواهند خواند، و به من اعتراض خواهند کرد که "هدف" را در معنای متعارف زبانی آن، که "مقاصد آگاهانه" (هدف ۱) است، به کار برده‌ام و نه در معنای فنی آن (هدف ۲)، یعنی «کیفیتی که به رفتار فرد نظم و ترتیب می‌بخشد» (لیچ، ۱۹۸۳: ۴۰)، لذا الگوهای "هدف سخنگو" را بد عرضه کرده‌ام. لیکن به باور من، این اعتراض قدرت یک استعاره را دست کم می‌گیرد: هدف ۲ متضمن هدف ۱ است؛ هیچ دلیل آشکاری وجود ندارد که آمیختگی اهداف آگاهانه و "اهداف" ناآگاهانه را بپذیریم؛ اگر هم این آمیختگی را بپذیریم، معنی هدف ۱ لاجرم غالب خواهد بود و لذا به تعامل اساساً چونان عمل آگاهانه‌ی تعقیب اهداف نگریسته خواهد شد. چنین دیدگاهی با اهداف تبیینی محدود رویکرد توصیفی هماهنگ است، زیرا به نظر می‌رسد که در این رویکرد بدون ارجاع به نهادها یا صورت‌بندی اجتماعی، دست به تبیین می‌زنند.

۳-۳. قدرت و جایگاه

رویکرد توصیفی، یا شبه تبیین‌هایی درباره‌ی هنجارهای تعامل - مانند

الگوی "هدف فعالیت" - به دست می‌دهد، و یا هنجارهای تعامل را چنان می‌نگرد که گویی فقط به توصیف نیاز دارند و نه به تبیین. در این جا می‌خواهم این نکته را خاطر نشان کنم که در هر یک از این دو شق، با این فرض که توانایی حفظ سلطه‌ی صورت‌بندی ایده‌نولوژیک - گفتمانی، بزرگ‌ترین تأثیر قدرت در گفتمان است، عدم توجه جدی به تبیین هنجارها باعث می‌شود که قدرت نادیده انگاشته شود؛ و افزون بر این، آن چنان بر مکالمه‌ی مشارکت‌آمیز افراد برابر تأکید شده است که حتی مسائل مربوط به جایگاه نیز نسبتاً مورد غفلت قرار گرفته‌اند (در مورد "قدرت" و "جایگاه" به مطالب بخش ۲ نگاه کنید).

رویکرد توصیفی، مکالمه‌ی مشارکت‌آمیز افراد برابر را عملاً به سطح نمونه‌ای آرمانی و هام تعامل کلامی ارتقا داده است. در نتیجه، حتی در جایی که به «رویارویی‌های نابرابر» توجه شده است (اصطلاح «رویارویی‌های نابرابر» را لانکاستر در مورد تعامل بین افرادی با جایگاه‌های ناهم‌اند به کار برده است و ما به اثر او در پانوش شماره ۱ اشاره کرده‌ایم)، محور بحث‌ها توزیع نامتعادل حقوق و وظایف گفتمانی و کاربردی بر حسب جایگاه افراد نبوده است (به مطلبی که پس از این می‌آید نگاه کنید). نمونه‌ی آرمانی یاد شده عمدتاً از دو چیز تأثیر پذیرفته است: یکی «اصول مشارکت زبانی» گرایس (۱۹۷۵)، و دیگری تحقیقات روش‌شناسی مردم‌شناختی در خصوص نوبت‌گیری در مکالمه. در زیر، از این هر دو سخن خواهیم گفت.

فکر می‌کنم روشن باشد که گرایس وقتی که «اصول مشارکت زبانی» و قواعد آن را در مقاله‌ی سال ۱۹۷۵ خود را تدوین می‌کرد، به تعامل بین اشخاصی می‌اندیشید که قادرند در تعامل سهمی (کم و بیش) برابر داشته باشند، و این را باید معنای ضمنی تکبیه‌ی او بر «مبادله‌ی اطلاعات» دانست (تاکید از من است، به مطالب بعدی نگاه کنید). اما برای آن‌که

اشخاص بتوانند در تعامل سهمی برابر داشته باشند لازم است که جایگاه‌های آنان باهم برابر باشد، و جایگاه‌های برابر احتمالاً به معنی آن خواهد بود که حقوق و وظایف گفتمانی و کاربردی آنان با یکدیگر برابر باشد - مثلاً، حقوق یکسان در نوبت‌گیری در مکالمه و وظایف مساوی در پرهیز از سکوت و بریدن صحبت یکدیگر، و حقوق برابر در استفاده از کنش‌های زبانی غیر مستقیم الزام‌آور (مانند درخواست کردن و سؤال کردن) و وظایف یکسان در پاسخ‌گفتن به آن‌ها. به نظر من، برخورداری از جایگاه‌های برابر، همچنین، به منزله‌ی برخورداری از قدرت برابر در تعیین مفاهیمی است که در اصول‌گرایس مفروض تلقی شده‌اند، یعنی قدرت برابر در تعیین این‌که بنا به هدف‌های تعاملی چه چیزی "حقیقت" است، "موضوعیت" دارد، اطلاعات مناسب است و غیره. (نگاه کنید به پرت، ۱۹۸۱: ۱۳).

البته، برخی تعامل‌ها به شرایط مذکور [در اصول‌گرایس] دست کم نزدیک‌اند، اما به هیچ روی نمی‌توان آن‌ها را نمونه‌ی نوعی تعامل‌ها دانست. گرایس خود خاطر نشان می‌سازد که اصول موردنظر او به گونه‌ای بیان شده‌اند که گویی «مبادله‌ی اطلاعات به نحوی کاملاً مؤثر» همان هدفی است که «حرف زدن در خدمت آن قرار می‌گیرد و اصلاً برای چنین کاری مورد استفاده قرار می‌گیرد». وی همچنین متذکر می‌شود که «چنانچه بخواهیم اهدافی عام مانند تأثیرگذاری بر دیگران یا هدایت کنش‌های آنان را نیز مدنظر قرار دهیم باید طرح موردبحث را به صورت عام‌تری درآوریم» (گرایس، ۱۹۷۵: ۷۴). به نظر می‌رسد که این شرط غالباً نادیده انگاشته شده است.

در بحث از تأثیر تحقیقات روش‌شناسی مردم‌شناختی در خصوص نوبت‌گیری در نمونه‌ی آرمانی، قطعاً باید مقاله‌ی مؤثر سکس، شگلوف و جفرسن (۱۹۷۸) را مورد توجه قرار داد که در آن مجموعه‌ای از قواعد

ساده و در عین حال محکم برای مطالعه‌ی خصوصیات نوبت‌گیری در مکالمه پیشنهاد شده است. لیکن در این مقاله نیز «مکالمه»، تعاملی مشارکت‌آمیز بین افراد برابر است. قواعد مذکور هر چند که مشخصاً برای مکالمه تدوین شده‌اند، اما زمینه‌ی آن را دارند که از آن‌ها به عنوان قواعدی که به طور کلی به نوبت‌گیری مربوط‌اند استفاده شود. نویسندگان مقاله، خود به این نکته توجه کرده‌اند که آنچه آنان به عنوان «نظام مبادله» در مکالمه تشخیص داده‌اند، «شکل پایه‌ی نظام مبادله‌ی گفتار است و نظام‌های دیگر ... تغییر شکل‌های متنوع نظام نوبت‌گیری در مکالمه را به نمایش می‌گذارند» (سکس و دیگران، ۱۹۷۸: ۷۴). لوینسن برای اصول گرایس اولویتی مشابه قائل است که می‌توان آن را چنین در نظر آورد: [این اصول] «ویژگی‌های یک بافت ارتباطی بنیادی و بی‌نشان هستند که انحراف از آن، هر قدر هم که عمومیت داشته باشد، به عنوان یک امر خاص یا نشان‌دار تلقی شده است (لوینسن، ۱۹۷۹: ۳۷۶). دادن چنین اولویتی یا چنین جایگاه بی‌نشانی به مکالمه، باعث تقویت نمونه‌ی آرمانی که به آن اشاره کردم می‌شود.

بی‌توجهی به «رویارویی‌های نابرابر» و مسائل مربوط به جایگاه که در نتیجه‌ی جاذبه‌ی نمونه‌ی آرمانی پدید آمده است با بی‌توجهی به قدرت که بیشتر از آن سخن‌گفتم بی‌ارتباط نیست. چنانچه توجه خود را بر «رویارویی‌های نابرابر» معطوف کنیم، و یا بر مقایسه‌ی تعامل‌های «برابر» و «نابرابر» تأکید ورزیم، آنگاه گونه‌گونی و نسبی بودن هنجارهای مربوط به تعامل احتمالاً برجسته خواهند شد و درباره‌ی منشأ آن‌ها و منطق آن‌ها پرسش‌هایی به ذهن‌خطور خواهند کرد که به نوبه‌ی خود به طرح پرسش‌هایی درباره‌ی قدرت ایده‌نولوژیک و گفتمانی خواهند انجامید؛ در حالی که اگر شدیداً بر داده‌هایی متمرکز شویم که به توزیع کم و بیش متعادلِ حقوق و وظایف مربوط‌اند، آنگاه به نظر می‌رسد که چیزی

برای تبیین کردن وجود نداشته باشد. البته از دیدگاه انتقادی همواره چنین چیزی وجود خواهد داشت، و آن امکان و نیز محدودیت‌های مکالمه‌ی مشارکت‌آمیز افرادِ برابر است، که خود معلول‌های قدرت به حساب می‌آیند.

مکالمه‌ی مشارکت‌آمیز افرادِ برابر آزادانه و بدون توجه به نهاد، فاعلان، صحنه‌ها و غیره رخ نمی‌دهد. یک فرض معقول شاید این باشد که بگوییم مناسب‌ترین شرایط برای رخ دادنِ چنان مکالمه‌ای را می‌توان در نهادی یافت که صورت‌بندیِ ایده‌ثولوژیک -گفتمانی مسلطِ آن، فاعلان (معین) را همچون افرادِ برابری نشان می‌دهد که به اشکال گوناگون در یک عمل مشارکتی شرکت دارند؛ و اگر شرایط برای صاحبان قدرت فراهم باشد (یا آنان را ملزم سازد) که از طریق درگیر کردنِ جدی افراد "بی‌قدرت" در امر سازماندهی نهاد و نظارت بر آن قدرت خود را حفظ کنند، آنگاه آنان به احتمال زیاد خواهند کوشید که سلطه‌ی آن صورت‌بندیِ ایده‌ثولوژیک -گفتمانی همچنان پابرجا بماند. در انگلستان معاصر، محافل علمی نسبتاً به چنین شرایطی نزدیک شده‌اند.

از دیدگاه انتقادی، توصیف شرایطی که در آن نوع خاصی از تعامل‌ها ممکن است رخ دهند عنصری ضروری در تبیین این گونه تعامل‌هاست، و به نظر من بدون توجه به توزیع و نحوه‌ی اعمال قدرت در نهاد و، نهایتاً، در صورت‌بندی اجتماعی، نمی‌توانیم به چنین توصیفاتی دست یابیم. با فرض اهداف تبیینی محدود در رویکرد توصیفی، مفهوم قدرت در خارج از حیطه‌ی این رویکرد قرار می‌گیرد.

۳-۴. نتیجه‌گیری: اهداف پژوهش

من پیشنهاد کرده‌ام که در بهترین حالت ممکن، اهداف تبیینی رویکرد توصیفی اهدافی "موضعی" اند و پاره‌ای از ویژگی‌های این رویکرد از

همین اهداف سرچشمه می‌گیرند - مانند نظر آن درباره‌ی دانش زمینه‌ای و "همدستی" آن در برخی تأثیرات ایده‌نولوژیک، علاقه به الگوهای هدف - محور و تصویری که از فاعل در کنترل آگاهانه تعامل‌ها دارد، فقدان کار تبیینی جدی درباره‌ی هنجارها و بی‌توجهی به قدرت و جایگاه. در بخش ۱-۳، به برداشت "شناختی" از تعامل که در مفهوم دانش زمینه‌ای نهفته است اشاره کردم. علاقه به نظریه‌های "شناختی" درباره‌ی زبان و گفتمان رو به افزایش است، که دست کم یکی از دلایل آن را می‌توان "رایانه‌دوستی" آن نظریه‌ها دانست؛ وینوگراد (۱۹۸۲) بر محور نظریه‌ای شناختی و رایانه‌دوست درباره‌ی زبان، "سرمشق رایانه‌ی" را به عنوان برآیندی جدید از کارهای زبان‌شناسان، روان‌شناسان، پژوهشگران رشته‌ی هوش مصنوعی و دیگران، عرضه می‌کند. طرح پیشنهادی وینوگراد با آن چه که من "رویکرد توصیفی" خوانده‌ام نقاط اشتراک فراوان دارد، و شامل یک الگوی "هدف‌سختگو" و اهداف موضعی است. گمان می‌برم که انفجار رایانه‌ای در زمان حاضر، کمک کند که این طرح روزبه‌روز بیشتر به صورت مسیری پرجاذبه در تحلیل گفتمان درآید، که در این صورت بی‌تردید پیشرفت‌های مهمی مانند پیشرفت‌هایی که ظهور دستورگشتاری - زایشی به دنبال داشت، در برخی زمینه‌ها، به دنبال خواهد داشت، و درست به همان اندازه موجب غیراجتماعی شدن زبان و گفتمان خواهد شد.

به هر حال، هرگونه پیشرفتی از این دست باید آن چه را که من مسئله‌ای عمده در تحلیل غیر انتقادی گفتمان می‌دانم حل کند، و آن مسئله‌ی عقلانیت موجود در برنامه‌های پژوهشی رویکرد غیرانتقادی است. از نظر من، یک برنامه‌ی پژوهشی "عقلایی" برنامه‌ای است که پیشرفتی نظام‌مند را در دانش و درک ما از قلمرو موردنظر، که در این جا گفتمان است، امکان پذیر می‌سازد. با فرض این نکته که، در اصل، داده‌های ممکن بی‌شمارند،

در چنان برنامه‌ای باید نمونه‌گیری بر مبنای اصولی انجام گیرد. تا هنگامی که تحلیل‌گران گفتمان نمونه‌های خود را چونان اشیاء طبیعی می‌نگرند (هابرلند و می، ۱۹۷۷: ۸)، یعنی تا هنگامی که تکه‌های گفتمان، با بی‌توجهی یا کم‌توجهی به جایگاه آن‌ها در قالب‌های نهادی‌شان، مورد تحلیل قرار می‌گیرند به هیچ روی نمونه‌گیری اصولی امکان نخواهد داشت.

نمونه‌گیری اصولی، مستلزم آن است که دست کم موارد زیر رعایت شوند: (الف) توصیف جامعه‌شناختی نهاد مربوطه، رابطه‌ی نهاد مربوطه با سایر نهادها در صورت‌بندی اجتماعی، و رابطه‌ی بین نیروهای درون آن؛ (ب) تسوئیف "نظم گفتمان" در نهاد مورد نظر، توصیف صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک - گفتمانی آن و روابط مبتنی بر سلطه در بین آن‌ها با توجه به پیوندهای بین (الف) و (ب)؛ و (ج) توصیف قوم‌نگارانه‌ی هر یک از این صورت‌بندی‌ها. تنها با در اختیار داشتن این اطلاعات است که می‌توان تعامل‌هایی را جهت‌گردآوری و تحلیل مشخص کرد، تعامل‌هایی که نماینده‌ی طیفی از صورت‌بندی‌های ایده‌نولوژیک - گفتمانی و رخداد‌های کلامی، و "گره‌گاه‌های" تعاملی که به ویژه از نظر تنش بین صورت‌بندی‌ها یا فاهلان اهمیت دارند، و غیره باشند. به کمک این روش، درک نظام‌یافته‌ای از کارکرد گفتمان در نهادها و دگرگونی نهادی، میسر خواهد شد.

آنچه گفته شد برای پژوهش «مقایسه‌ای» درباب گفتمان بین نهادها نیز صادق است. رویکرد توصیفی درچنین پژوهشی ممکن است وجوه تشابه و وجوه افتراق جالب توجهی را در ساختار و سازمان گفتمان نشان دهد؛ مثلاً پژوهش‌هایی که در چارچوب الگوی تحلیل گفتمان بیرمنگام صورت گرفته‌اند، از این‌گونه پژوهش‌ها هستند (سینکلر و کولتارد، ۱۹۷۵: ۱۱۵-۱۱۸، و سینکلر و مونتگومری، ۱۹۸۱). اما در مقایسه‌هایی

از این دست به مبنایی اصولی برای انتخاب نمونه‌ها نیاز داریم تا بتوانیم در پژوهش‌های مربوط به مباحث مهم اجتماعی سهمی ادا کنیم، مباحثی مانند میزان درآمیختگی یا استقلال نهادهای اجتماعی در یک صورت‌بندی اجتماعی، و گرایش‌های تمرکزگرا یا تمرکزگریز؛ و یا رتبه‌بندی نهادهای اجتماعی براساس اهمیتی که هر یک در کارکرد صورت‌بندی اجتماعی دارند، و این‌که چگونه رتبه‌بندی موردنظر با تأثیرات یک نهاد بر نهادی دیگر، در سطوح مختلف و از جمله در سطوح ایده‌نولوژیک و گفتمانی، ارتباط دارد. اثر فوکو (۱۹۷۹) می‌تواند برای این‌گونه تحقیقات مقایسه‌ای آغازی شایسته به حساب آید.

۴. نکته‌هایی در فرجام سخن: مقاومت

داده‌ی زیر، مانند متن شماره ۱، از مصاحبه‌ای در پاسگاه پلیس استخراج شده است، اما در این‌جا مصاحبه‌شونده جوانی است مظنون به شرکت در واقعه‌ای که ضمن آن شیشه‌ی یک اتوبوس شکسته شده است. جوان را با ج و پلیس مصاحبه‌گرا با پ نشان می‌دهیم، و از همان علامت‌های متن شماره ۱ استفاده می‌کنیم.

متن شماره ۵

۱. پ: خب چرا [بقیه‌ی بچه‌ها رو واداشتی که بیان بالا با
۲. ج: [بعضی‌ها خودشون اول رفتن بالا
۳. پ: تو هم
۴. ج: من سوار اتوبوسی که پر از کاکاسیاه نمی‌شم که اون وسط مته
یه هالو وایسم می‌دونی چی می‌گم
۵. پ: چرا [اونا
۶. ج: [تاگیر بدن به یعنی چی چرا اونا
۷. پ: خب اونا تو اتوبوس به سفید پوست دیگه‌ای حمله نکردن کردن

۸. ج: نه ... برای این که توی اتوبوس کله پوستی دیگه بی نبود برای این بود ... آگه یه کله پوستی دیگه توی اتوبوس بود اونا بهش گیر می دادن
۹. پ: پس خصومتی در کاره همین طوره
۱۰. ج: آره
۱۱. پ: بین کله پوستی ها و سیاه ها
۱۲. ج: آره
۱۳. پ: خب وقتی رفتی طبقه ی دوم اتوبوس برای این بود که بگو بینم هیچ کدوم از اونا طبقه ی پایین نبود نه .
۱۴. ج: نه
۱۵. پ: پس چرا رفتی بالا
۱۶. ج: می گم که طبقه ی پایین هیچ جا نداشت، تازه من روی کف اتوبوس نمی شینم اون جای مامان بزرگاس ... من نمی تونم اون جا بشینم^{۱۰}

بر خلاف انتظامی که متن های مورد بحث در بخش ۱-۱ این مقاله داشتند، متن شماره ی ۵ حاوی پاره ای "بی نظمی" هاست، بدین معنی که در این تعامل، مصاحبه شونده از برخی جهات خود را مقید نمی بیند که با هنجارهای نهادی، که مخصوص فاعلی در موقعیت اوست، هماهنگی نشان دهد. در این مورد به جای آن که با یک فاعل نهادی روبه رو باشیم با یک "مُراجع" روبه رو هستیم؛ همان گونه که پیشتر اشاره کردم، معمولاً انتظار داریم که مُراجعان از هنجارهای نهادی پیروی کنند. در این جا مُراجع به شیوه های زیر از هنجارهای مذکور سرپیچی می کند:

الف. ج صحبت پ را قطع می کند (۲ و ۶)

ب. ج به جای پاسخ دادن به پرسش های پ با او بحث می کند

- پ. ج از پ سؤال می‌کند (۶)
- ت. ج حسن نیت پ را زیر سؤال می‌برد. در گفته‌های ۱۰ و ۱۲، ج با لحنی خاص و بدون استفاده از کلام می‌خواهد بگوید که پ خود اطلاعاتی را که وانمود می‌کند به دنبال آن‌هاست و بنابراین از آن‌ها بی‌خبر است، در اختیار دارد.
- ث. ج به «برخوردی» متفاوت (سینلکر و کولتارد، ۱۹۷۵: ۱۳۰-۱۳۲) از برخورد پ دارد، و نشانه‌ی آن این است که او به جای استفاده از واژگان رایج در مصاحبه‌های پلیس از واژگان رایج در گروه همسالان خود استفاده می‌کند (مثلاً کاکاسیا، هالو، مامان بزرگ‌ها).

افزون بر این، می‌توان گفت که بر طبق نشانه‌های موجود ج پ را وادار می‌کند که برخورد او را بپذیرد، در حالی که خلاف چنین چیزی را انتظار داریم، یعنی انتظار داریم که مراجع، برخورد فرد فاعل (و نهاد مربوطه) را بپذیرد. برای نمونه، در گفته‌ی ۷، پ با استفاده از ضمیر «اون» به (تویوسی پران) کاکاسیاها اشاره می‌کند، در حالی که انتظار داریم که او برای «پافشاری» بر نوع برخورد خود از واژگانی متفاوت استفاده کند (چنان‌که در گفته‌ی ۱۱ او واژه‌ی سیاها را به کار می‌برد).

از مطالب مقاله‌ی حاضر ممکن است چنین برداشت شود که هنجارها در اعمال افراد لزوماً بازتابی مطابق با اصل دارند، اما متن شماره‌ی ۵ بی‌گمان چنین برداشتی را اصلاح خواهد کرد (نگاه کنید به پانویشت شماره‌ی ۴). از عوامل تعیین‌کننده‌ی میزان احتمال پیروی یک مراجع از هنجارهای نهادی منتسب به یک جایگاه فاعلی، هیأت خاص فرآیندهای فاعل‌سازی در سایر نهادهایی است که در تکوین اجتماعی آن مراجع سهم داشته‌اند. ممکن است که در نمونه‌ی فوق به دنبال شناختن

جایگاه‌های فاعلی‌ای باشیم که با گروه همسالان مراجع پیوند دارند. به عبارت دیگر، ممکن است بخواهیم که «فرهنگ جوانان» مورد نظر را شناسایی کنیم. یکی از ابعاد فاعل‌سازی در نهادها که تاکنون بدان اشاره نکرده‌ام آن است که طرز برخورد فرد فاعل نیز با «غریبه‌ها»، و از جمله با فاعلان سایر نهادها، نیز توسط نهاد شکل داده می‌شود. در این حالت، امکان دارد که مراجع به نحوی بار آمده باشد که با پلیس احتمالاً با دیگر عوامل اقتدار دولتی برخوردی تقابلی داشته باشد.

انتقاد از گفتمان نهادی، به عنوان بخشی از انتقاد به نهادهای اجتماعی و صورت‌بندی اجتماعی، در انزوای پرطنطنه‌ی علمی و جدا از اعمال فاعلان نهادی، مراجعان و مردم محقق نمی‌شود. به عکس، انتقاد از گفتمان نهادی با چنان اعمالی پیوند دارد، زیرا در آن‌گونه اعمال، عناصر مهمی از مقاومت در برابر سلطه‌ی صورت‌بندی‌های ایده‌ئولوژیک - گفتمانی وجود دارد، حال خواه به صورت استنکاف از پذیرش مواضع فاعل (چنان که در متن شماره‌ی ۵ شاهد بودیم) یا، به گونه‌ای مشابه، به شکل امتناع از پذیرش مواضع "خواننده‌ی مطلوب" که نویسندگان در آثار خود برای او "می‌نویسند"، و خواه به صورت چالش سایر صورت‌بندی‌های ایده‌ئولوژیک - گفتمانی در برابر سلطه‌ای که یک صورت‌بندی بر صورت‌بندی دیگر اعمال می‌کند. به همین دلیل، انتقاد از گفتمان نهادی می‌تواند به "نیروی مادی" تبدیل شود که می‌تواند در دگرگونی نهادها و صورت‌بندی‌های اجتماعی ایفای نقش کند.

با فرض وجود چنان شرایطی در نهادهای اجتماعی، که در دوره‌ی اوج‌گیری مبارزه بین نیروهای اجتماعی در سطح صورت‌بندی اجتماعی مجال بروز می‌یابند، شاید بتوان انواع تحلیل انتقادی گفتمان را به عنوان جزیی از فرآیند توسعه‌ی "آگاهی زبانی"، در آموزش زبان مادری، در آموزشگاه‌ها رواج داد. مطلوبیت اصولی توسعه‌ی "آگاهی زبانی" از آن

چیزی مایه می‌گیرد که در بالا مدعی آن شدم: اگر سخنگویان در گفتمان از تعیین‌کننده‌های ناشناخته تأثیر می‌پذیرند و خود تأثیرگذارانی ناشناخته‌اند، پس افزایش آگاهی گفتمانی هدفی پسندیده برای آموزشگاه‌ها به حساب می‌آید. به هر حال، من بر لزوم فراهم بودن شرایط چنان توسعه‌ای تأکید کرده‌ام، چرا که ساده‌لوحانه خواهد بود اگر فکر کنیم که مطلوبیت اصولی هدف می‌تواند ما را به هدف برساند. به عکس، این احتمال وجود دارد که به شدت در برابر چنان هدفی ایستادگی شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. قراردادهای ثبت‌گفت‌وگوها این‌ها هستند: نوبت‌ها شماره‌گذاری می‌شوند، به استثنای «مسیرهای بازگشتی»؛ آغاز همپوشی‌ها با قلاب علامت‌گذاری می‌شوند؛ سکوت‌های «کوتاه» با نقطه‌ها و سکوت‌های «طولانی» با خط تیره علامت‌گذاری می‌شوند؛ آنچه بین کمان‌ها می‌آید واضح نیست. در ثبت متن‌های ۲ و ۳ از قواعد خود منابع پیروی شده است. متن شماره‌ی ۱ بخشی از داده‌هایی است که من و همکارانم کریستوفر کندلین، مایکل ماکوس، سوزان اسپنسر و جنیفر توماس به گروه مطالعات زبانی انجمن جامعه‌شناسی انگلستان ارائه کرده‌ایم (کنفرانس لانکاستر، ژوئن ۱۹۸۲). داده‌های مذکور و نیز داده‌های متن شماره‌ی ۵ از مجموعه‌ی تلویزیونی پلیس استخراج شده‌اند.

۲. تکیه بر هجاهایی است که با حروف ایتالیک چاپ شده‌اند؛ آهنگ کلام، به صورت گزینشی علامت‌گذاری شده است؛ بخش‌هایی از گفته‌ها که همپوشی دارند درون قلاب قرار گرفته‌اند؛ مکث‌های کوتاه با علامت ' ^ ' نشان داده شده‌اند.

۳. من اصطلاح «صورت‌بندی اجتماعی» را برای اشاره به جامعه‌ای معین در زمان و سطحی خاص از توسعه به کار گرفته‌ام (مثلاً انگلستان در سال ۱۹۸۴). اصطلاح «جامعه» را به اشکال مختلف برای رسیدن به مقصود به کار برده‌ام.

۴. رابطه‌ی بین کنش و هنجارها به این سادگی نیست که در این‌جا ذکر شده است.

گاهی، این امر که هنجارهای مناسب کدام‌اند خود موضوع بحث قرار می‌گیرد؛ آن‌گاه، ای بسا که مجموعه‌ی دیگری از هنجارها در اختیار باشد (نگاه کنید به مطلب زیر)؛ و چنان که در بخش ۴ نشان دادم، چه بسا که هنجارها رد شوند.

۵. منظور من همه‌ی جوامع طبقاتی است، به ویژه صورت‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری، مانند انگلستان جدید که بیش از همه با آن آشنایی دارم.

۶. همچنین نباید ایده‌نولوژی‌ها را با «تبلیغات» یا «اغراض» یکسان دانست؛ تبلیغات و اغراض با مقاصد ارتباطی خاص (مثلاً، «افتناع») پیوند دارند، در حالی که ایده‌نولوژی‌ها چنین نیستند.

۷. مفهوم دانش زمینه‌ای در چندین رشته بسیار رواج دارد. برای نمونه، این‌ها نمایندگان رشته‌های کاربردشناسی زبان، تحلیل‌گفتمان و جامعه‌شناسی اند: لوینسن (۱۹۸۳)، براون و یول (۱۹۸۳)، گیدنز (۱۹۷۶).

۸. در این جا برای رسیدن به مقصود فرض می‌کنم که «دانش» و «ایده‌نولوژی» را می‌توان به وضوح از یکدیگر متمایز کرد، و این بدان معناست که تمایز قطعی‌تر میان علم و ایده‌نولوژی را پیش فرض گرفته‌ام.

۹. در این جا اصطلاح «هدف» را با توجه به طرفین‌گفتمان به کار می‌برم. در حالی که قبلاً این اصطلاح را با توجه به اهداف تحلیلی مورد استفاده قرار داده‌ام. تصور نمی‌کنم که این کار من هیچ ابهامی به وجود آورد.

۱۰. این متن و برخی مباحث مربوط به آن از بین مطالبی بیرون کشیده شده که توسط مایکل ماکوس، سوزان اسپنسر و من به گروه مطالعات زبانی ارائه شده‌اند و در پانوشت شماره‌ی ۱ بدان اشاره کرده‌ام. از همه‌ی همکارانی که نامشان در پانوشت شماره‌ی ۱ آمده است سپاسگزارم که مرا به نوشتن این مقاله ترغیب کردند. از همسر و ونی تشکر می‌کنم که به من آموخت چگونه هماهنگ‌تر بنویسم؛ اما مسئولیت ناهماهنگی‌های باقی‌مانده برعهده‌ی خود من است.

بازنمود گفتمان در گفتمان رسانه‌ها

ترجمه‌ی شعبان‌علی بهرام‌پور

هدف این مقاله شناسایی گرایش‌های مختلفِ بازنمود گفتمان‌های نوشتاری و گفتاری در روزنامه‌ها است. نیز این مقاله نشان می‌دهد که چگونه این گرایش‌ها با ایده‌نولوژی‌هایی که در شیوه‌های تولید اخبار نهفته‌اند همخوان هستند. من در این مقاله از تعبیر "بازنمود گفتمان" به جای "گزارش کردن گفتار" استفاده می‌کنم، برای این‌که اولاً نوشتار نیز مانند گفتار ممکن است بازنمود شود و ثانیاً همیشه به جای گزارشی شفاف از یک نوشته یا گفته، ما با تفسیر و بازنمود جهت‌دار آن مواجهیم. من این مدل را براساس توصیف بازنمایی گفتمان از دیدگاه لیچ و شورت (۱۹۸۱)، مک هیل (۱۹۷۸)، کِرک و دیگران (۱۹۷۲) ساختم. علاوه بر این‌ها به‌ویژه مدیون «ولوشینوف» (۱۹۷۳) نیز هستم. در این مختصر، به مقالاتی که در پنج روزنامه‌ی سراسری انگلستان در تاریخ جمعه بیست و چهارم ماه مه ۱۹۸۵ منتشر شده‌اند و همگی گزارشی از نشست کمیته‌ی موضوعات داخلی مجلس عوام درباره‌ی سوءاستفاده از مواد مخدر

هستند با عنوان «گزارش» اشاره خواهم کرد (HMSO ۱۹۸۵). مقالاتی را برای تحلیل انتخاب کرده‌ام که همگی درباره‌ی یک گزارش مکتوب موجود هستند تا در موقعیتی قرار بگیرم - موقعیتی که خوانندگان معمولاً در آن نیستند - که بتوانم میان بازنمود گفتمان در آن‌ها و متن اصلی مقایسه‌ای بکنم.

این مقاله نوشته‌ای است در زبان‌شناسی انتقادی (فالر و دیگران ۱۹۷۹؛ فرکلاف ۱۹۸۵، ۱۹۸۹)؛ به این معنا که براساس روابط قدرت و ایده‌نولوژی به تبیین ویژگی‌های خاص زبانی نوع معینی از گفتمان می‌پردازد.

۱. گرایش‌های مختلف در بازنمود گفتمان

در این قسمت من براساس چارچوبی مبتنی بر کار ولوشینوف به بررسی بازنمود گفتمان در مقالات فوق‌الذکر می‌پردازم. اجازه بدهید جوانب برجسته‌ی این دیدگاه را با استفاده از تفاوت بین "گفتمان اولیه" (گفتمان بازنمایاننده یا گزارش‌کننده) و "گفتمان ثانویه" (گفتمان بازنمود شده یا گزارش‌شده) به‌طور مختصر توضیح دهم. در وهله‌ی اول او یک سنخ‌شناسی از ترکیب بازنمایی گفتمان حول روابط پویای گفتمان اولیه و ثانویه مطرح می‌کند: در "سبک" غالب بازنمایی گفتمان، گفتمان اولیه و ثانویه کاملاً از همدیگر متمایز هستند ولی در «سبک» دیگر آن‌ها در هم ادغام می‌شوند. در وهله‌ی بعد، هم‌پوشانی این تمایز در میان انواع بازنمایی‌ها، به تعبیر هیلدی بین "معنای اندیشگانی" (یا "پیام") گفتمان ثانویه و "معنای بینافردی" ("بیانی" یا سبکی) وجود دارد. (هیلدی ۱۹۷۹، ۳-۱۱۲). و سوم این‌که طبق نظر ولوشینوف، ممکن است تفسیر گفتمان ثانویه در بستر و زمینه‌ی گفتمان اولیه صورت پذیرد.

مدل من مطابق این جنبه‌های دیدگاه ولوشینوف ساخته شده است. این مدل برحسب این‌که چه متن‌ها یا انواع گفتمانی را با توجه به موضوع

بازنمایی می‌توان با هم مقایسه کرد پنج مؤلفه را در برمی‌گیرد. شیوه‌ی بازنمایی، مرزبندی، سبک‌مندی، موقعیت‌مندی، زمینه‌ی بازنمایی. من به نوبت به این پنج مؤلفه با ارجاع به پنج مقاله‌ی اشاره شده خواهیم پرداخت.

شیوه

در این جا بین نقل قول مستقیم و نقل قول غیرمستقیم مطابق تعبیر کِرک و دیگران (۱۹۷۲) تمایز قائل شده‌ام: نقل قول مستقیم از طریق الف) پیروسازی در گفتمان ثانویه و با تغییر به بند موصولی یا «بند گزارشی» ب) تغییر ضمایر اول شخص و دوم شخص به ضمیر سوم شخص ج) تغییر کلمات اشاری (مثلاً این جا به آن جا تبدیل می‌شود، و د) تغییر زمان فعل به یک زمان گذشته‌تر، به نقل قول غیرمستقیم تبدیل می‌شود. برای مثال، عبارت خانم تاجر به اعضای کابینه خودش هشدار داده بود: «من به هیچ وجه عقب‌نشینی را نخواهم پذیرفت» نقل قول مستقیم است. اما وقتی می‌گوییم خانم تاجر به اعضای کابینه خودش هشدار داده بود که او به هیچ وجه عقب‌نشینی را نخواهد پذیرفت»، یک نقل قول غیرمستقیم است. برای موارد بینایی نیز ما نیازمند یک مقوله هستیم؛ مواردی همچون: خانم تاجر به کابینه‌ی خود هشدار داده بود که او «به هیچ وجه عقب‌نشینی را» نخواهد پذیرفت. در پنج مقاله‌ی مورد بررسی جهت این موارد بینایی غالباً به سمت نقل قول مستقیم می‌باشد و من آن‌ها را زیرگونه‌ای که از نقل قول مستقیم تلقی می‌کنم. شیوه‌ی دیگری که من آن را شیوه‌ی «بدون علامت» نام می‌گذارم مواردی را شامل می‌شود که آشکارا گفتمانی ثانویه است اما در گفتمان اولیه ظاهر می‌شود بی آنکه اشاره‌ی صریحی به ویژگی بازنمودی آن بشود.

برای مثال اگر تیترو روزنامه‌ای چنین باشد: خانم تاجر به هیچ وجه عقب‌نشینی را نخواهد پذیرفت. مقوله‌ی «بدون علامت» شامل آن

مواردی است که کِرک و دیگران (۱۹۷۲) و دیگر توصیف‌های استاندارد، آن را نقل قول آزاد غیرمستقیم نامیده‌اند؛ این موارد در زیر توضیح داده می‌شود. مهم‌ترین تقابلی که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، آن‌جا که تمایز آشکاری بین "صدای" گزارشگر یا مجله و "صدای" شخصی که سخنانش بازنموده می‌شود، تقابل بین نقل قول مستقیم و زیرگونه‌ی آن است، و آن‌جا که صداها به روشنی متمایز نشده‌اند، تقابل بین نقل قول مستقیم و مقوله‌ی بدون علامت است.

جدول شماره‌ی یک وقوع شیوه‌های بازنمود گفتمان را در پنج مقاله نشان می‌دهد. ارقام سمت چپ داخل پرانتز مجموع موارد بازنمود گفتمان در هر روزنامه (گاردین، میرر، مورنینگ استار، سان، و دیلی تلگراف) را نشان می‌دهد. جمع نهایی رویدادها در زیر آن‌ها درج شده است (۱۳۹ مورد). در این جمع، موارد بینابینی زیرگونه که آغاز آن غیر مستقیم و ادامه‌ی آن مستقیم است دوبار شمارش شده‌اند.

جدول ۱. شیوه‌های بازنمود

نام‌نشریه	نقل قول مستقیم	زیرگونه‌نقل مستقیم	نقل قول غیرمستقیم	بدون علامت	جمع
گاردین	۵	۲	۱۵	۶	(۲۸)
میرر	۴	۰	۹	۱۲	(۲۵)
مورنینگ استار	۴	۴	۹	۵	(۲۲)
سان	۶	۲	۴	۴	(۱۶)
دیلی تلگراف	۱۵	۸	۱۲	۱۳	(۴۸)
جمع	۳۴	۱۶	۴۹	۴۰	۱۳۹

نقل قول مستقیم (اگر زیرگونه‌ی آن را نیز به حساب بیاوریم) روی هم رفته به اندازه‌ای نقل قول غیرمستقیم به کار رفته است. هر چند فراوانی‌شان در روزنامه‌های مختلف، متفاوت است. نقل قول مستقیم هنگامی که، (الف) گفتمان ثانویه با اهمیت، برجسته و پرمعنی است، و (ب) از یک منبع مقتدر ناشی می‌شود، (ج) و بازنماینده‌ی آن تمایل دارد از گفتمان ثانویه فاصله بگیرد یا به آن نزدیک شود - انگیزه‌ی معمولی برای تغییر نقل قول از غیرمستقیم به مستقیم - و (د) در گزارش فضای کافی برای آن در نظر گرفته شده باشد، ظاهر می‌شود.

برخلاف نظر لیچ و شورت (۱۹۸۱) به نظر من نمی‌توان برای نقل قول غیرمستقیم ارزش معنایی دقیقی قائل شد. لیچ و شورت اظهار کرده‌اند که استفاده از نقل قول غیرمستقیم مستلزم ارائه‌ی تمام و کمال معنای اندیشگانی گفتمان ثانویه است. نقل قول مستقیم همچنین مستلزم وفاداری به شکل دقیق و اصلی کلمات مورد استفاده است. این امر هر دو شیوه را از گزارش روایی کنش‌های گفتاری متمایز می‌کند، گزارشی که کنش‌های گفتاری را بدون ارائه‌ی تمام و کمال معنای اندیشگانی‌شان عرضه می‌کند (مثلاً، او پیشنهاد را رد کرد).

به نظر من نقل قول غیرمستقیم ذاتاً نسبت به چیزی که بازنمایاننده آن است حالتی دوگانی دارد. در بعضی موارد ممکن است همچنان که لیچ و شورت اظهار کرده‌اند تمامی معنای اندیشگانی را بازنمایی کند، اما در بعضی موارد ممکن است این چنین نباشد و معنای اندیشگانی به تمامی بازنموده نشود. در مثال زیر، قسمت ایرانیک نمونه‌ای از نقل قول غیرمستقیم در گزارش روزنامه‌ی گاردین است: «این هیأت همچنین به نگرش‌های مداراجویانه نسبت به ماری‌جوانا حمله کرد و گفت، مبارزه علیه ماری‌جوانا بایستی مانند مبارزه علیه هرئین و کوکائین دنبال شود» (گاردین).

نقل قول غیرمستقیم همچنین ممکن است دقیقاً کلمات اصلی مورد استفاده را بازنمایی کند و یا مانند بدیلی برای تغییر و تبدیل کلمات اصلی به «صدای» (به معنی سبک متمایزی که یک روزنامه یا بخش‌هایی از آن شناخته می‌شوند) گفتمان نخستین (برای مثال به مرزبندی عبارات در زیر نگاه کنید) عمل کند.

این دوگانگی بخشی از یک گرایش وسیع‌تر در گفتمان اولیه و ثانویه است که به صراحت از هم متمایز نشده‌اند. این امر فراوانی موارد بدون علامت را هنگامی که گفتمان ثانویه به صراحت مشخص نشده و به ظاهر همان گفتمان اولیه به نظر می‌آید، توجیه می‌کند. جمله‌ی دوم در زیر یک نمونه از آن محسوب می‌شود:

بنا به نظر هیئت‌ی از نمایندگان مجلس عوام، بریتانیا بایستی فوراً قوانین سختگیرانه‌ای علیه مواد مخدر قوی بگذراند، در غیر این صورت همان‌طور که اختیار در آمریکا کولاک می‌کند بریتانیا نیز در عرض پنج سال در مقابل آن از پای درخواست خواهد آمد. این هیئت اظهاراتش را با گزارشی از مواد مخدر در ایالات متحده مستند کرده است، که در آن برآورد شده است ۱۲ میلیون آمریکایی مرتباً از داروی خانمان‌برانداز کوکائین استفاده می‌کنند. (دیلی تلگراف)

تنها با بررسی گزارش اصلی می‌توان دریافت که متن در زمره‌ی مقوله‌ی "بدون علامت" است. در شرایط متعارف چنین امکانی به هیچ‌وجه وجود ندارد و چنین مثال‌هایی احتمالاً صرفاً به عنوان گفتمان اولیه تلقی می‌شوند.

پنج مورد از چهل مورد بدون علامت‌ها نمونه‌هایی از نقل قول غیرمستقیم آزاد هستند که به نظر کِرک و دیگران (۱۹۷۲) نقل قول غیرمستقیم بدون "بند گزارشی" اند. مانند جمله‌ی دوم عبارت زیر:

توقیف اموال می‌تواند مبارزه علیه مواد مخدر را تا حدودی از نظر

مالی خودکفا کند. این امر در امریکا تجربه‌ی موفقیت‌آمیزی بوده است. در آن‌جا اموال مصادره‌شده برای ساختن زندان و خرید قایق‌های تندرو و هواپیما برای مبارزه با قاچاقچیان به کار گرفته شده است. (دیلی تلگراف)

دلیل من برای تلقی نکردن نقل قول غیرمستقیم آزاد به عنوان یک شیوه‌ی مجزا در جمله‌ی اول این مثال روشن می‌شود: در مواردی ما یک فعل معین داریم (در این‌جا - متن انگلیسی - Would) که می‌تواند یا به عنوان زمان گذشته‌ی یک فعل معین در گفتمان ثانویه نشانگر نقل قول غیرمستقیم آزاد باشد (در این‌جا Would گذشته‌ی Will است و معنای پیش‌بینی دارد) و یا به عنوان فعل معین گفتمان اولیه تلقی شود (Would در معنای فرض کردن).

مرزبندی

من در بالا به یک دوگانگی در ویژگی "صدای" نقل قول غیرمستقیم اشاره کردم. مرزبندی عبارات، دامنه‌ای را که صداهای گفتمان اولیه و ثانویه از هم مستقل باقی می‌مانند و یا برعکس در هم ادغام می‌شوند می‌سنجد. این ادغام در هر دو جهت می‌تواند رخ دهد. برای مثال فرض کنید که رهبر حزب کارگر، نیل کیناک، می‌گوید مارگارت تاچر باید استعفا دهد، و این در دو تیترا مختلف، به این ترتیب بازنمایی می‌شود: کیناک می‌گوید مگی باید کنار بکشد و تاچر باید استعفا دهد. مورد نخست نمونه‌ای است از وضعیتی که گفتمان ثانویه از طریق کلمات و دیگر تغییرات به صدای گفتمان اولیه تبدیل می‌شود. من این را "ادغام" می‌نامم. در مورد دوم، گفتمان ثانویه بر گفتمان اولیه غالب می‌شود. به این معنا که صدای آن (که در واژگان و دیگر مشخصه‌های زبان ظهور می‌کند) مستقیماً برگفتمان

اولیه تأثیر می‌گذارد. توجه داشته باشید که شیوه‌ی بازنمایی در این جا از نوع بدون علامت‌هاست. من این را "انتشار" می‌نامم.

به‌طور کلی در این پنج مقاله، مرزبندی عبارات اندک است و این بدان معناست که "ادغام" و "انتشار" به دفعات رخ می‌دهد. اگر ما به اصل گزارش جدا از مصاحبه‌های مطبوعاتی که در این مقالات گزارش شده‌اند بنگریم، می‌بینیم که از مجموع ۸۱ مورد باز نمود گفتمان، ۵۸ مورد (یعنی ۷۱٪) آن شامل ادغام می‌شود. رایج‌ترین شکل ادغام تغییر معانی سبکی یا بینافردي گفتمان ثانویه است. برای مثال قطعه‌ی زیر از گزارش اصلی را با باز نمود آن در سان مقایسه کنید:

دولت باید از نیروی هوایی و نیروی دریایی سلطنتی جهت مراقبت‌های با رادار، و مراقبت‌های هوایی و دریایی بهره‌گیرد. ما توصیه می‌کنیم... که اعمال قانون علیه قاچاقچیان مواد مخدر توسط مأموران گمرگ، پلیس، نیروهای امنیتی و حتی نیروهای مسلح تشدید شود. (گزارش)

در نبرد با مواد مخدر به نیروهای مسلح آماده باش بدهید!
دیروز نمایندگان پارلمان تقاضا کردند که نیروهای مسلح بایستی برای دفع تهاجم گسترده‌ی فروشندگان مواد مخدر به حالت آماده باش در بیایند. (سان).

سان از واژه‌هایی استفاده کرده است که اصلاً در گزارش وجود ندارد (آماده باش، نبرد، دفع کردن، تهاجم گسترده، فروشندگان و نیروهای مسلح، بدون هیچ جرح و تعدیلی) سان در تیتراژ وجه امری (هیجان‌انگیز) استفاده کرده است. ولی معانی اندیشگانی گزارش را نیز تغییر داده است - در اصل گزارش دخالت نیروهای مسلح در صورت نیاز، به عنوان توصیه‌ای احتیاطی مطرح شده است.

دوگانگی یاد شده در مورد نقل قول غیرمستقیم تا حدودی به مسئله‌ی ادغام برمی‌گردد: نقل قول غیرمستقیم ممکن است بازنمود کلمات اصلی گزارش باشد و یا ممکن است گفتمان ثانویه را در گفتمان اولیه ادغام کند. این موارد به ترتیب در مورنینگ‌استار که گزارش اصلی را فقط با حذف واژه‌ی عمده از قاچاقچیان عمده‌ی مواد مخدر نقل کرده و سان که (همراه با دیگر تغییرات) فروشندگان دورگرد و شیوه‌ی زندگی کشور را به جای قاچاقچیان و سلامت ملی مان به کار برده، مشاهده می‌شود:

نمایندگان پارلمان می‌گویند شقاوت قاچاقچیان مواد مخدر باید به محض دستگیری، محاکمه و محکومیت با مجازات‌های بی‌رحمانه پاسخ داده شود. (مورنینگ استار)

نمایندگان پارلمان گفتند که فروشندگان کوکائین بزرگ‌ترین تهدیدی هستند که بریتانیا در زمان صلح با آن مواجه است و ممکن است آنها شیوه‌ی زندگی کشور را نابود می‌کنند. (سان)

عبارات زیر انتشار را نشان می‌دهند:

دیروز بعد از شنیدن یک گزارش تکان‌دهنده، نخست‌وزیر مارگارت تاچر قول داده است که قوانین شدید جدیدی را علیه بارون‌های مواد مخدر به اجرا گذارد.

یکی از گروه‌های برجسته‌ی مجلس عوام هشدار داد که قاچاقچیان شرور جدی‌ترین خطری هستند که در زمان صلح انگلستان را تهدید می‌کنند.

اگر دولت به جنگی تمام عیار با آن‌ها مبادرت نورزد، شهرها دهه‌ی ۹۰ را در وحشت، ناامیدی و فلاکت به سر خواهند برد.
(میر)

پیوند نزدیکی بین انتشار و مقوله‌ی بدون علامت وجود دارد. این

مقوله شیوه‌ی اصلی انتشار است و همه‌ی موارد آن متضمن انتشار است. جمله‌ی سوم یک نمونه است. اما انتشار ممکن است به شیوه‌های دیگری هم رخ دهد. برای مثال، جمله‌ی دوم میرر که دربردارنده‌ی یک بند گزارشی است، نقل قول غیرمستقیم است. اما مشخصه‌های مختلفی در سازمان‌دهی آن وجود دارد که باعث می‌شود صدای گفتمان ثانویه را دست کم به‌طور ناقص به گفتمان اولیه نسبت دهیم: بند گزارشی در آخر جمله می‌آید و در نتیجه آن چه به عنوان گفتمان ثانویه پیش از آن آمده به حاشیه رانده می‌شود؛ زمان در بند بازنموده به عقب نمی‌رود؛ به طوری که به لحاظ وجهی "منبع اقتدار" آن، در گفتمان اولیه، بازنمایاننده به نظر می‌رسد؛ گروه اسمی فاعلی معرفه (فاجاقچیان شرور) ، بارون‌ها مواد مخدر را از پاراگراف قبلی به یاد می‌آورد و باز هم به نظر می‌رسد که بازنمایاننده، منبع اقتدار (و نیز ارزشیابی) آن باشد.

اگرچه ادغام و انتشار ظاهراً دو گرایش متضاد هستند، ولی مواردی از گفتمان بازنموده وجود دارد که هر دو را باهم شامل می‌شود (مانند جملات دوم و سوم از مثال قبلی). جمله‌ی دوم بازنموده‌ی جمله‌ی زیر از گزارش اصلی است:

ما (یعنی بریتانیا و اروپا، وارثان مسئله‌ی مواد مخدر امریکا) این مسئله را به عنوان جدی‌ترین خطری که سلامت ما را در زمان صلح تهدید می‌کند، تلقی می‌کنیم.

گرچه میرر به نحوه‌ی بیان گزارش اصلی تقریباً وفادار می‌ماند، اما کلمات فاجاقچیان (که در جای دیگری از گزارش آمده) و شرور را (که اصلاً در گزارش نیامده) در جمله‌ی خود وارد می‌کند. ادغام به‌علاوه‌ی انتشار عملاً در ۲۸ مورد از ۸۱ موردی که گفتمان بازنموده به خود گزارش ارجاع می‌دهد، وجود دارد و به ویژه در سان و میرر موارد آن زیاد است. من دلیلی برای فراوانی آن در زیر مطرح می‌کنم.

سبک‌مندی و موقعیت‌مندی

این دو مؤلفه چون خیلی به هم مرتبط هستند، من آن‌ها را باهم بررسی می‌کنم. سبک‌مندی دامنه‌ای را نشان می‌دهد که در آن معانی بینافردی و غیراندیشگانی گفتمان ثانویه بازنمایی می‌شود و موقعیت‌مندی میزانی را نشان می‌دهد که بافت موقعیتی گفتمان دومین بازنمایی می‌شود. سبک‌مندی در گزارش‌ها خیلی پایین بود - در مجموع تنها با پنج مورد بازنمود معنای بینافردی مواجه هستیم. بازنمودهای بافت موقعیتی تقریباً چهار برابر حد معمول بوده‌اند. اما حتی موقعی که سبک‌مندی و موقعیت‌مندی به وقوع می‌پیوندند در واقع به عنوان ابزارهایی برای زمینه‌ی تفسیر گفتمان ثانویه هستند (به همین دلیل من آن‌ها را در زیر نشان می‌دهم). شواهدی وجود ندارند که معانی بینافردی و بافت‌های موقعیتی گفتمان ثانویه به عنوان بخش‌هایی از آنچه که یک بازنمود کامل بایستی دربرگیرد، تلقی شوند.

زمینه‌ی بازنمایی

زمینه‌ی بازنمایی به دامنه و شیوه‌هایی مربوط می‌شود که در آن تفسیر خواننده / شنونده از گفتمان ثانویه به واسطه‌ای جایگاه آن در یک بافت متنی خاص کنترل می‌شود.

وجود زمینه‌ی بازنمایی در گزارش‌ها بسیار بالا بود، یعنی در ۳۷ درصد از مجموع موارد، زمینه‌ی بازنمایی وجود داشته است. در این جا نمونه‌ای از نقل قول مستقیم که یک رشته تمهیدات زمینه‌ای در آن به کار رفته است به شرح زیر است:

در یکی از تندترین گزارش‌های مجلس عوام در این سال‌ها، همیثی به ریاست سر ادوارد گاردنر و کیل و نماینده‌ی محافظه‌کار، به شدت هشدار داد: جامعه‌ی غربی مواجه است با ... (سان)

تمهیدی که در این‌جا استفاده شده آماده شدن زمینه‌ی تفسیر به واسطه‌ی ارائه‌ی نیروی کنشیِ گفتمان ثانویه است (هشدار داد). این مثال همچنین نقش سبک‌مندی را در زمینه با طرح قید به شدت برای تأکید بر اهمیت عبارات گاردنر نشان می‌دهد. آنچه که در این‌جا بسیار درخور توجه است، تلاش در جهت تثبیت اهمیت بازنمایی بافت موقعیتی است - تأکید بر محافظه‌کار بودن، وکیل، نماینده و سِر بودنِ گاردنر و قراردادن عبارات گاردنر در زمینه‌ی گزارش.

این تمهیدات به طور فزاینده اما تلویحی مشروعیت گسترده‌ای را به گفتمان ثانویه نسبت می‌دهند. تمهیدِ زمینه‌ایِ دیگر که در این مثال نشان داده نشده است، "فرمول‌بند" است (هری تیچ و واتسن ۱۹۷۹)، که یعنی ارائه‌ی خلاصه و لب‌کلامِ گفتمانِ ثانویه قبل از بازنمایی کامل آن. در واقع این کارکرد تیتراست و فرمول‌بندی تیتراست اغلب در جمله‌ی نخستین یک مقاله‌ی خبری تکرار می‌شود. مثال این مسئله شروع مقاله‌ی سان است که هم تیتراست و هم جمله‌ی آغازین، صورتِ فرمول‌بندی‌شده‌ی حملات سوم و چهارم هستند.

۲. تبیین گرایش‌ها

اجازه دهید گرایش‌ها عمده در بازنماییِ گفتمان در پنج مقاله‌ی مورد نظر را خلاصه کنم: (الف) میزان بالای بروز دوگانگی بین گفتمان اولیه و ثانویه که شامل نقل قول غیرمستقیم و بدون علامت‌ها است (ب) میزان اندکی مرزبندی و در نتیجه میزان بالای ادغام، انتشار و ادغام به علاوه‌ی انتشار (ج) سبک‌مندی و موقعیت‌مندی کم و (د) میزان بالای زمینه‌پردازی. نتیجه‌گیری کلی از این پنج مقاله کمی شتاب‌زده به نظر می‌رسد. اما برداشت من این است که این گرایش‌ها ارزش عام‌تری در سطح گفتمان رسانه‌ای دارد.

فکر می‌کنم موارد فوق می‌تواند به دو گرایش عمده تقلیل یابد. هر دو موارد (الف) و (ب) گواه سطح پایین تمایز بین گفتمان اولیه و ثانویه است. ارتباط وثیقی بین ادغام در (ب) و زمینه در (د) وجود دارد: در هر دو مورد، گفتمان اولیه، گفتمان ثانویه را یا برحسب شکل آن (ادغام) یا برحسب دریافت آن (زمینه‌ها) شکل می‌دهد. دو گرایش عمده در این‌جا تقسیم‌بندی شده‌اند که گرایش اول شامل موارد (الف)، (ب) و (د) است و گرایش دیگر بر مورد (ج) مبتنی است:

گرایش اول: تمایز اندک بین گفتمان اولیه و ثانویه

گرایش دوم: توجه به بازنمایی معنای اندیشگانی کلمات به کار گرفته شده.

گرایش اول

هال و دیگران (۱۹۷۸: ۶۱) به گرایشی در رسانه‌ها به نام «انتقال دیدگاه رسمی در قالب بیان عمومی» اشاره کرده‌اند که نه فقط «دیدگاه‌های رسمی را در دسترس افراد ناوارد می‌گذارد بلکه آن‌ها را با ظن و نیروی عامه‌پسند در افق فهم اقلتار مختلف مردم طبیعی‌سازی می‌کند». فکر می‌کنم ما بهتر می‌توانیم گرایش اول را به عنوان بخشی از این دیدگاه بفهمیم.

اگر رسانه‌ها عملاً موجب این «انتقال» می‌شوند، چیزی که ما مجموعاً از آن به عنوان «خبردهندگان» (منبع اخبار، خواه یک روزنامه‌نگار باشد و خواه گوینده‌ی اخبار) یاد می‌کنیم باید رابطه‌ی خاصی با مخاطب داشته باشند. خبردهندگان در واقع در جایگاه میانجی یا واسطه قرار دارند؛ آن‌ها خصوصیات متعارف «مخاطب مطلوب» را کسب کنند و با آن ایجاد همدلی و وحدت می‌کنند. آن‌ها می‌توانند در چنین شرایطی رویدادهای دارای ارزش خبری را برحسب عقل سلیم مخاطبان به آن‌ها انتقال دهند

(هارتلی ۱۹۸۲: ۸۷). این تغییر نقش خبردهندگان منعکس‌کننده‌ی فشارهای اقتصادی برای پرورش‌تر کردن اخبار به‌مثابه کالا به منظور جلب هرچه بیشتر مخاطبان و کسب درآمد بیشتر از راه آگهی است. به سادگی می‌توان فهمید که ادغام چقدر با این تصویر سازگار است: فرآیند "انتقال"، از «صدای» گفتمان ثانویه به "صدای" گفتمان اولیه است، هنگامی که صدای گفتمان اولیه به عنوان صدای میانجی و مخاطب مطرح می‌شود. اما درباره‌ی دیگر عناصر گرایش اول چه می‌توان گفت؟

گافمن (۱۹۸۱: ۱۴۴) مطرح کرده است که آنچه ما معمولاً از آن به عنوان نقش نویسنده یا گوینده یاد می‌کنیم در واقع ترکیبی از سه نقش است: سازنده کسی که عملاً صدایی را می‌سازد یا عبارات را روی کاغذ می‌نویسد؛ مؤلف، کسی که کلمات را در کنار هم می‌گذارد و بازیگر اصلی، کسی که جایگاه او توسط کلمات بازنمایی می‌شود. خبردهندگان دست‌کم سازنده هستند و در بعضی موارد مؤلف اما گاهی اوقات وقتی که آن‌ها مؤلف نیستند طوری عمل می‌کنند که انگار مؤلف و یا بازیگر اصلی هستند. ما می‌توانیم این گرایش اخیر را به نقش واسطه‌ها مرتبط بدانیم: اگر شخص یک میانجی باشد، نمی‌تواند نقش یک آفریننده‌ی صرف یا سخنگو را داشته باشد. در این‌جا نوعی فشار وجود دارد تا شخص جایگاه خود را به منصفی ظهور برساند.

میانجی می‌تواند با شبیه‌سازی نقش مؤلف - نقشی که اغلب بی‌طرفانه است - وانمود به میزانی از مسئولیت بکند. اما جایگاه بازیگر اصلی پیچیده‌تر است. میانجی نمی‌تواند صرفاً از طرف خودش بنویسد یا بگوید، او باید مسئول به نظر آید. یک "راه حل" این است که میانجی وانمود کند از سوی مخاطب سخن می‌گوید و میانجی / مخاطب را بازیگران اصلی تلقی کند. از آن‌جا که بازیگران اصلی غیر از میانجی و مخاطب هستند - کسانی دیگر در سازمان رسانه‌ها یا در "منابع" زندگی

عمومی - نقش بازیگر تا حدی گنگ می‌شود. در این جا دو عنصر دیگر از گرایش اول وارد می‌شوند: دوگانگی شیوه‌ی بازنمایی و انتشار؛ و این یعنی پایگاه مؤلف و بازیگر اصلی که در گفتمان ثانویه است وابسته به گفتمان ثانویه به نظر می‌رسد.

با در نظر گرفتن این موضوع که کدام بخش‌های اجتماع عملاً جایگاهشان در اخبار رسانه‌ای بازنموده می‌شود، گرایش دیگری مطرح می‌شود. بخش‌های مسلط اجتماع آسان‌تر به رسانه‌ها دسترسی دارند. آن‌ها به عنوان «منابع قابل اعتماد» و «صداها در دسترس» در گفتمان بازنموده و مصاحبه‌ها حاضر می‌شوند. (هارتلی ۱۹۷۲ : ۱۱۱). برای مثال به نظر هالوران و دیگران «منابع مرجع ... افراد مشخصی هستند با دیدگاه‌های شناخته شده و در وضع مطلوب چهره‌های مشهور دولتی هستند یعنی کسانی که مقام‌های رسمی یا نیمه‌رسمی دارند» (۱۳۷ : ۱۹۷۰). در نتیجه بازیگران بالقوه‌ی رسانه‌های خبری از گروه اجتماعی کوچکی هستند. از آن‌جا که این بازیگران در هاله‌ای از ابهام قرار دارند، رسانه‌های خبری را می‌توان منبع مخفی پخش صدای صاحبان قدرت اجتماعی تلقی کرد. و زمینه آخرین عنصر گرایش اول، امکان کنترل دریافت مطالب گفتمان بازنموده را از طریق سازگاری و انطباق با بافت گفتمان اولیه بدست می‌دهد.

نیازی نیست که این تغییرات در گفتمان ثانویه را همیشه و عموماً یک تحریف و دستکاری آگاهانه تلقی کنیم؛ شاید بتوان آن‌ها را بخشی از عرف حرفه‌ای انگاشت. اما صرف‌نظر از انگیزه‌ی کارکنان رسانه‌ها، کارکرد اجتماعی رسانه‌ها در به وجود آوردن چنین تغییراتی به عنوان بخشی از گرایشی که حال و دیگران مشخص کرده‌اند، مشروعیت بخشیدن و بازتولید روابط نامتوازن قدرت از طریق طرح و ارائه‌ی صدای قدرت‌مداران به مثابه‌ی صدای «عقل سلیم» است. اگرچه این زنجیره

پیچیده است اما می‌توان رابطه‌ی بین ویژگی‌های ساختاری نظام روابط اجتماعی و ترجیح اشکال ویژه‌ی بازنمایی‌گفتمان را تشخیص داد.

مورد ادغام - به‌علاوه‌ی - انتشار که در قسمت قبل به عنوان تناقضی آشکار از آن یادکردم و به وفور در متون مورد اشاره‌ی ما وجود دارد، اکنون به صورت سرنمون‌گرایش نخست به نظر می‌آید: گفتمان ثانویه هم به صدای نزدیک گفتمان اولیه تبدیل می‌شود و هم به‌عنوان امری برخاسته از گفتمان اولیه تصویر می‌شود.

نقش "میانجی" خبردهندگان در خروجی بعضی رسانه‌ها بهتر آشکار می‌شود و می‌توان انتظار داشت که در این خروجی‌ها گرایش اول برجسته‌تر باشد. پنج مقاله‌ی مذکور شواهد کمی از این امر به دست می‌دهند. از میان مطبوعات، در مطبوعات عامه‌پسند مثل سان و میرر نقش میانجی به بهترین وجهی به منتهی ظهور رسیده است. سان و میرر از نظر یکی از عناصر گرایش اول یعنی مرزبندی عبارات، به وضوح از دیگر روزنامه‌ها جلوتر هستند. این امر در مورد ادغام - به‌علاوه‌ی - انتشار کاملاً روشن است، شیوه‌ای که در ۶ مورد از ۸ مورد بازنمایی‌های گزارش در سان و ۹ مورد از ۱۶ مورد در میرر و ۹ مورد از ۲۵ مورد در دلی تلگراف و دو مورد از ۱۳ مورد در مورنینگ استار و دو مورد از ۱۹ مورد در گاردین به کار رفته است.

گرایش دوم

شاید فرهنگ ما فرهنگی شدیداً اندیشگانی است؛ شاید گفتار "دیگری" به مثابه‌ی کلیتی از رفتار اجتماعی، به مثابه‌ی جایگاه مفهومی تفکیک‌ناپذیر گوینده دریافت شود - در این صورت تنها به "چیستی" گفتار توجه می‌شود و "چگونگی" آن از حوزه‌ی دریافت بیرون می‌ماند (ولوشینوف ۱۹۷۳ : ۱۱۹). اما یقیناً در این مورد نیز درجه‌بندی وجود

دارد: برای مثال به نظر می‌رسد که روایت شفاهی به‌طور معنی‌داری بیش از گفتمان رسانه‌ای معطوف به بازنمایی غیراندیشگانی، یعنی جنبه‌های بینافردي معنا است. همچنین این واقعیت که مقالات مذکور بازنمود یک سند نوشتاری است ممکن است سنگینی وزنه‌ی معنای اندیشگانی را توجیه کند، اگر چه در بخش‌هایی از مقالات که بازنمود مصاحبه‌ی مطبوعاتی هستند نیز چندان اثری از معنای بینافردي و بافت موقعیتی دیده نمی‌شود.

موضوع اخبار بیشتر ویژگی اندیشگانی و مفهومی دارد و به مسائلی همچون اظهارات، ادعاها، باورها و مواضع می‌پردازد و به موضوعاتی از قبیل احساسات، شرایط و ویژگی‌های روابط اجتماعی و بینافردي چندان توجهی نمی‌کند. به همین قیاس، کانون توجه، چستی‌گفته‌های شخصیت‌ها و سازمان‌های اجتماعی‌ای است که گفتارشان نقل می‌شود - تا حدی که در مطالعات اجتماعی زبان هیچ توافقی درباره‌ی این امر وجود ندارد که آن چه گفته شده، یعنی معنای اندیشگانی، بستگی به این دارد که چگونه و در چه وضعیت اجتماعی‌ای گفته شده باشد. فرض بر این است که کلمات خودشان به لحاظ اندیشگانی شفاف و آشکار هستند. از این رو ما می‌توانیم این امر را به عنوان بازنمایی ایده‌نولوژیک زبان که مشخصه‌ی اصلی گرایش دوم می‌باشد تلقی کنیم. این امر به نظر می‌رسد مشخصه‌ی چیزی است که قاعدتاً در تقابل با حوزه‌ی خصوصی درون حوزه‌ی عمومی قرار می‌گیرد. همچنین در این جا نظامی از ارزش‌ها وجود دارد: حوزه‌ی عمومی اعتبار بیشتری از حوزه خصوصی دارد و تلویحاً آن جنبه‌هایی از گفتمان که ارزش بازنمود عمومی را دارند - جنبه‌های اندیشگانی - نسبت به جنبه‌هایی که صرفاً بعد خصوصی دارند از اهمیت بیشتری برخوردار می‌گردند.

دیگر تبیین مرتبط با گرایش دوم، اسطوره‌ای است که می‌گوید رسانه‌ها

همچون آینه واقعیت‌ها را نشان می‌دهند. برای وارد دانستن این اسطوره، باید اسطوره‌ی دیگری را نیز بپذیریم و آن این‌که واقعیت روشن و شفاف است و می‌تواند بدون هرگونه واسطه یا تفسیر "خوانده" شود. شاید بتوانیم (هر چیز به غلط) بپذیریم که معنای اندیشگانیِ گفتمان ثانویه به طور شفاف در کلمات مورد استفاده وجود دارد، اما همین مدعا درباره‌ی معانی بینافردی کاملاً غیرممکن به نظر می‌رسد؛ معانی‌ای که آشکارا به موقعیت گفتمان و بستر اجتماعی وسیع‌تر وابسته هستند و آشکارا نیاز دارند که بازنموده و تفسیر شوند. این اسطوره‌ها پیامدهای جانبی گرایشی است که می‌کوشد بازنمودهای ایده‌تولوژیک مسلط از واقعیت را طبیعی جلوه دهد و آن‌ها را به مثابه تنها شیوه‌ی ممکن برای فهم واقعیت معرفی کند و در نتیجه، آن‌ها به مثابه‌ی اموری شفاف تعبیر می‌شوند.

نتیجه

در این مقاله خاطر نشان کردم که بازنمود گفتمان را می‌توان فرآیندی ایده‌تولوژیکی که از اهمیت اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برخوردار است در نظر گرفت، و جزئیات ظریف بازنمود گفتمان را - که در ظاهر صرفاً ویژگی‌های فنی معنایی و دستور متن هستند - می‌توان براساس آثار و عوامل تعیین‌کننده‌ی اجتماعی تنظیم کرد. من معتقدم زبان‌شناسان باید به نحوه‌ی شکل‌گیری گفتمان توسط مناسبات و ساخت‌های اجتماعی و نیز نقش آن در شکل‌دهی به این مناسبات و ساخت‌ها توجه کنند.

ضمیمه

جدول ۲. تحلیل بازنمود گفتمان در سان

مثالها	شیوه بازنمایی	مرزبندی عبارات	زمینه
۱	نقل قول مستقیم	ادغام / انتشار	+
۲	بدون علامت	"	-
۳	نقل قول غیر مستقیم	"	+x
۴	"	"	-
۵	بدون علامت	"	+
۶	"	"	-
۷	"	انتشار	++
۸	نقل قول مستقیم	ادغام	xx,+,++
۹	"	/	-
۱۰	"	/	-
۱۱	زیرگونه‌ی نقل قول مستقیم	/	++
۱۲	نقل قول مستقیم	/	x
۱۳	بدون علامت	انتشار	-
۱۴	زیرگونه‌ی نقل قول مستقیم	/	++

۱. زیرگونه‌ی نقل قول مستقیم نشان‌گر عباراتی است که از نقل قول غیر مستقیم به مستقیم تبدیل می‌شوند.

۲. علامت (/) در ۹ تا ۱۴ به ادغام برمی‌گردد و به معنای غیر قابل اِعمال است. در این موارد به جای گزارش اصلی کنفرانس مطبوعاتی نقل می‌شود.

۳. انواع زمینه‌ها به شکل زیر متمایز شده‌اند: + بازنمایی نیروی کنشی، x صورت بندی، ++ بازنمایی جنبه‌های بافت موقعیتی، xx بازنمایی معنای بینافردی

زبان و ایده‌نولوژی

ترجمه‌ی رضا ذوقدارمقدم

۱. مقدمه

در مقاله‌ی حاضر مبحث نظری مربوط به رابطه‌ی میان زبان و ایده‌نولوژی و مبحث روش‌شناختی مربوط به چگونگی تجلی آن رابطه در تحلیل (که من با عنوان «زبان / ایده‌نولوژی» به آن اشاره می‌کنم) مورد بررسی قرار می‌گیرد. این مقاله کوششی است در جهت بسط دستاوردها و محدودیت‌های بررسی‌های به عمل آمده در زمینه‌ی مباحث یادشده در چارچوب مارکسیسم به‌ویژه کوشش‌های آلتوسر برای ایجاد نظریه‌ی ایده‌نولوژی و بسط آن توسط پشو به صورت یک نظریه‌ی گفتمانی و شیوه‌ای برای تحلیل گفتمان (نگاه کنید به آلتوسر، ۱۹۷۱؛ لاراین، ۱۹۷۹؛ هاروچه، هنری، پشو، ۱۹۷۱؛ و پشو، ۱۹۷۵ [۱۹۸۲]). انتقاد از خود پشو و همکارانش در آخرین اثرشان برای من منبع سودمندی بود تا با اتکا به آن بتوانم از تبیین‌های ساختگرایانه از زبان ایده‌نولوژی فراتر بروم (کونین و دیگران، ۱۹۸۱؛ مالدیدیر، ۱۹۸۴؛ و پشو ۱۹۸۸).

در این مقاله من مزایای تعیین موقعیت ایده‌نولوژی در ساختارها یا رخدادهای زبانی را به بحث می‌گذارم و نتیجه خواهم گرفت که ایده‌نولوژی در هر دوی آنها حضور دارد. همچنین طرح کلی برداشتی از گفتمان و تحلیل گفتمانی را عرضه خواهم کرد که با این نتیجه‌گیری سازگاری دارد و خواهم گفت که بیش از آن چه که معمولاً تصور می‌شود احتمالاً طیف متنوع‌تری از مشخصه‌ها و سطوح زبانی بار ایده‌نولوژیک دارند و این طیف جنبه‌هایی از سبک، صورت و محتوای زبان را در برمی‌گیرد. سپس در این باره بحث خواهم کرد که موضوعات مربوط به زبان و ایده‌نولوژی را بایستی در چارچوب گسترده‌تری از نظریه‌ها و تحلیل‌ها درباره‌ی قدرت بررسی کرد که به این منظور من مفهومی از هژمونی را که گرامشی مطرح کرده است ثمربخش می‌دانم. مفهوم ضمنی این بحث آن است که در مطالعات زبان / ایده‌نولوژی بایستی بر تغییر در عمل و ساختارهای گفتمانی تکیه شود که خود به عنوان جنبه‌ای از تغییر در موازنه‌ی نیروهای اجتماعی تلقی می‌شود. این مقاله را با بحثی درباره‌ی محدودیت‌های ایده‌نولوژی و امکانات موجود برای مبارزه با گفتمان ایده‌نولوژیک به پایان خواهم برد.

۲. تعیین جایگاه ایده‌نولوژی

مایلم بحث را این‌گونه آغاز کنم که زبان به انحاء مختلف و در سطوح متفاوت حامل ایده‌نولوژی است و ما اجباری نداریم بین "جایگاه‌های" مختلف احتمالی ایده‌نولوژی دست به انتخاب بزنیم، چرا که همه آنها تا اندازه‌ای توجیه‌پذیرند و هیچکدام‌شان به تنهایی رضایت‌بخش به نظر نمی‌آید. سؤال اصلی این است که آیا ایده‌نولوژی خاصیتی متعلق به ساختارهای زبان است یا متعلق به رخدادهای زمانی؟ جواب این است که این ویژگی متعلق به هر دوی آنهاست. و مشکل اصلی این است که

چگونه می‌توان به نحوی رضایت‌بخش دیالکتیک موجود میان ساختارها و رخدادهای زبانی را تبیین کرد.

برخی تبیین‌ها ایده‌نولوژی را در شکلی از نظام بالقوه‌ای که در زیربنای عمل زبان قرار دارد جای می‌دهند. این نظام بالقوه می‌تواند «رمزگان»، «ساختار»، «نظام»، یا «صورت‌بند» باشد (مانند مجموعه‌ای از عبارات با روابط معنایی مشخص). این ساختارها نه برای خود زبان فی‌نفسه، بلکه برای گونه‌های مختلفی از یک زبان تعریف شده‌اند. گزینه‌ی «ساختار» (نامی که من به آن می‌دهم) نمایانگر رخدادهای یعنی همان عمل‌های گفتمانی بالفعلی است به وسیله‌ی قراردادهای اجتماعی، هنجارها و تاریخ مقید می‌شوند. و عیب آن این است که با استناد به این پیش‌فرض که رخدادهای صرفاً نموده‌های عینی ساختارها هستند بر آن است تا از اهمیت رخدادهای بکاهد، حال آن که به نظر می‌رسد رابطه‌ی رخدادهای با ساختارها چندان سراسر است و قطعی نباشد. این امر دیدگاه بازتولید را نسبت به دیدگاه تغییر و سنت‌گرایی ایده‌نولوژیک و تکرارپذیری رخدادهای برتری می‌بخشد. شاهد مدعا در این خصوص پشو است، هر چند او با گشودن باب امکان مقاومت از رهگذر «ضد‌هماندسازی و ناهماندسازی» نسبت به آلتوسرگامی پیشتر رفته است. همچنین گزینه‌ی ساختارگرایی بر آن دارد تا چیزهایی (رمزگان، صورت‌بندی‌ها و ...) را مفروض گیرد که به نظر می‌رسد نسبت به چیزهای واقعی، به نحو آشکارتری، محدود و مقید هستند. و از این رو لحظه‌ی هم‌زمان ثبات را نسبت به فرآیندهای و انحلال و فروپاشی برتر می‌دارد.

جایگاه بدیل برای ایده‌نولوژی می‌تواند خود رخداد گفتمانی باشد. حسن این دیدگاه آن است که ایده‌نولوژی را به عنوان فرآیندی که در رخدادهای زبانی جریان دارد مطرح می‌کند و تغییر و سیالیت را برجسته

می‌سازد. اما این دیدگاه ممکن است به این توهم بینجامد که گفتمان فرآیندی آزاد از صورت‌بندی است مگر این که هم‌زمان بر ساختار نیز تأکید شود. یک روایتِ متنی هم درباره‌ی ایده‌نولوژی وجود دارد و آن این که ایده‌نولوژی در متن نهفته است. گرچه درست است که ردّ پای فرآیندها و ساختارهای ایده‌نولوژیک در صورت و محتوای متون وجود دارد، اما "خواندن" آن از متن ممکن نیست. و این بدان خاطر است که معانی از رهگذر تعبیر و تفسیر متون تولید می‌شوند و متون به روی تعبیرهای گوناگون باز هستند. دلیل دیگر این‌که فرآیندهای ایده‌نولوژیک به گفتمان به عنوان رویدادی تماماً اجتماعی تعلق دارند (فرآیندهایی هستند که بین افراد جریان پیدا می‌کنند) و نه به متون که به عنوان لحظاتی از رخدادها، تولید، توزیع و تعبیر می‌شود. این ادعا که فرآیندهای ایده‌نولوژیک را تنها از رهگذر تحلیل متون می‌توان کشف کرد با مشکلی روبه‌رو می‌شود که امروزه در جامعه‌شناسی رسانه‌ها معضلی آشناست و آن این‌که گاه به نظر می‌رسد "مصرف‌کنندگان" متون (خوانندگان، بازیگران) نسبت به تأثیر چنین ایده‌نولوژی‌ها کاملاً مصونیت دارند (مورلی، ۱۹۸۳).

گزینه‌های ساختار و گفتمان هر دو (و نیز گزینه‌ی متن) دارای این محدودیت‌اند که موضعی و خاص هستند. ایده‌نولوژی‌ها از حد و مرزهای گونه‌های موقعیتی و نهادهاگذر می‌کنند و ما بایستی بتوانیم استدلال کنیم که آن‌ها چگونه از رمزهایی خاص یا گونه‌های خاصی از گفتمان (مثالی ساده در این مورد استعاره‌هایی است که در آن‌ها ملت به عنوان یک خانواده مطرح می‌شود) فراتر می‌روند، و این‌که ایده‌نولوژی چگونه با ساختن و بازسازی روابط میان چنین چیزهایی ارتباط پیدا می‌کند. در این جا توجه به مفهوم "بیناگفتمان" و همچنین مفهومی که فوکو به عنوان "نظم گفتمان" مطرح می‌کند (فوکو، ۱۹۷۱) و من از آن استفاده خواهم کرد می‌تواند سودمند باشد. بار دیگر، تأکید ساختاری بر نظم

گفتمان نیازمند تأکیدی تکمیلی بر رخداد است، چرا که در قالب رخدادهاست که بازسازی به طور عینی به وقوع می‌پیوندد.

مسئله‌ی دیگر این است که چه چیزهایی در ساختن یا بازسازی نظم گفتمان دخالت دارند. بدون این که بخواهم در این جا ساختن یا بازسازی نظم گفتمان را به طور مفصل تبیین کنم می‌خواهم این نکته را مطرح کنم که چیزهایی که در امر ساختن دخالت دارند اولاً کمابیش به وضوح تعریف شده‌اند ثانیاً از نظر مقیاس متغیرند و ثالثاً نسبت به هم روابط متفاوت و متنوعی دارند که از جمله می‌توان روابط تکمیلی، شمول و تناقض را نام برد. بیشتر متذکر شدم که ساختارها بعضاً بیش از آنچه واقعیت دارد مقید پنداشته می‌شوند. به نظر می‌رسد برخی از چیزها به طور قطعی از یکدیگر متمایز شده‌اند و برخی دیگر به طور غیرقطعی. چیزهایی که بارها و بارها در گفتمان بیان شده‌اند رمزها یا گونه‌های کاربردی یا تمام عیار نیستند، بلکه ممکن است چیزهایی در مقیاس کوچک‌تر باشند، همچون نظام‌های نوبت‌گیری در مکالمه، واژگان (که دسته‌بندی‌های خاص را هم در خود دارند)، سناریوهای عام (مثلاً برای روایات، عرف‌ها و آداب نزاکت و مانند آن‌ها. سرانجام به این نکته نیز باید اشاره کنم که نظم گفتمان بایستی ناهمگن تلقی شود، به این مفهوم که این نظم هم چیزهایی سازگار و مکمل یکدیگر تولید می‌کند و هم چیزهایی متناقض (همچون واژگان تقابلی یا نظام‌های نوبت‌گیری در مکالمه). خصوصیات مطرح شده درباره نظم‌های گفتمان یا اندیشه‌های "نسل دوم" تحلیل‌گران فرانسوی گفتمان مطابقت دارد. این خصوصیات همان‌طور که نشان خواهم داد با مفهوم سلطه نیز هماهنگی دارند.

از این‌رو ایده‌تولوژی هم در ساختارها نهفته است که حاصل رخدادهای گذشته و شرایط وقوع رخدادهای جاری است و هم در خود رخدادها نهفته است چرا که رخدادها ساختارهای مشروط‌کننده‌ی خود

را بازتولید می‌کنند و آنها را تغییر می‌دهند. در دو بخشی که به دنبال می‌آید من روشی را برای مفهوم‌سازی زبان (یا کاربرد آن) و قالبی را برای مفهوم‌سازی ایده‌تولوژی و ارتباطش با مناسبات سیاسی و اقتصادی‌ای معرفی خواهم کرد که با این دیدگاه سازگاری دارند.

۳. گفتمان و متن

سوسور در مفهومی که از کاربرد زبان یا گفتار عرضه کرده به جنبه‌های فردی و غیراجتماعی آن نظر دارد. اما من با به کار بردن اصطلاح "گفتمان"، می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که کاربرد زبان در لابه‌لای روابط و فرآیندهای اجتماعی محصور شده است، روابط و فرآیندهایی که به نحوی نظام‌مند گوناگونی‌های زبانی را رقم می‌زنند، که از جمله‌ی آنها می‌توان به صورت‌های زبانی که در متن ظاهر می‌شوند اشاره کرد. یک جنبه از محصور بودن کاربرد زبان در روابط اجتماعی که ملازم مفهوم گفتمان است آن است که زبان صورت مادی ایده‌تولوژی است و در واقع زبان آغشته به ایده‌تولوژی است.

رابطه‌ی دیالکتیکی میان ساختار و رخداد که فوقاً مورد بحث قرار گرفت نیز جزء لاینفک گفتمان است: گفتمان به واسطه‌ی ساختارها شکل می‌گیرد اما خود در شکل‌دهی و شکل‌دهی مجدد ساختارها و در بازتولید و تغییر آنها نیز سهم دارد. این ساختارها به‌طور بی‌واسطه دارای ماهیتی گفتمانی و ایده‌تولوژیک‌اند (مانند نظم‌های گفتمان، رمزها و عناصر آنها همچون واژه‌ها یا آداب نوبت‌گیری در گفت‌وگو) اما به‌طور غیرمستقیم، ساختارهای سیاسی و اقتصادی، مناسبات بازار، روابط مبتنی بر جنسیت، روابط موجود در دولت و نهادهای جامعه‌ی مدنی همچون آموزش و پرورش را نیز در خود جای می‌دهند. رابطه‌ی گفتمان با این‌گونه ساختارها و روابط فراگفتمانی رابطه‌ای

صرفاً بازنمایانه نیست بلکه پایه‌ای و ماهوی هم هست: ایده‌نولوژی نتایج و آثار مادی دارد و گفتمان در کار آفرینش و بازآفرینی مداوم روابط، سوزها (آن‌گونه که در مفهوم آلتوسری از "بازخواست" شناخته می‌شوند) و اُبژه‌ها که جهان اجتماعی مملو از آنهاست سهیم است. روابط میان فرزندان و والدین در داخل خانواده، تعیین این‌که چه جایگاه‌هایی برای پدر، مادر و فرزند به لحاظ اجتماعی می‌تواند وجود داشته باشد و واداشتن افراد به قبول جایگاه‌هایی که برای‌شان تعیین شده، ماهیت و طبیعت خانواده یا اهل خانه همه در فرآیندهای ایده‌نولوژیک گفتمان شکل می‌گیرند. این نگرش به آسانی می‌تواند به دیدگاهی ایده‌آلیستی تبدیل شود که قبلاً به آن اشاره شده براساس آن واقعیت‌های جهان اجتماعی زاینده‌ی ایده‌ها هستند. مع‌هذا دو عامل وجود دارد که به همراه هم مانع تبدیل این نگرش به دیدگاهی ایده‌آلیستی می‌شوند. اول این که مردم همواره با خانواده به عنوان یک نهاد واقعی مواجه هستند (در اشکال و گونه‌ای محدود) که کنش‌های مشخصی هم دارد: ساختارهای موجود خانواده نیز تا اندازه‌ای در قالب ایده‌نولوژی و گفتمان شکل گرفته‌اند اما در قالب نهادها و اعمال چیزوارگی می‌یابند. دوم این که گفتمان لزوماً در چارچوب محدودیت‌های مجموعه‌ی به‌هم‌تافته‌ای از ساختارهای اقتصادی، سیاسی و گفتمانی / ایده‌نولوژیک که فوقاً به آنها اشاره شد تحقق می‌یابد که من بعداً درباره‌ی طرح‌ها و مبارزات هژمونیک بحث خواهم کرد. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که شکل‌گیری ایده‌نولوژیک و گفتمانی امر واقع همواره در شبکه‌ای از امور واقع صورت می‌پذیرد.

من گفتمان را مجموعه‌ی به‌هم‌تافته‌ای از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و متن می‌دانم، و تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هر یک از این سه بعد و روابط میان آنها را طلب

می‌کند. فرضیه‌ی ما این است پیوندی معنا دار میان ویژگی‌های خاص متون، شیوه‌هایی که متون با یکدیگر پیوند می‌یابند و تعبیر می‌شوند و ماهیت عمل اجتماعی وجود دارد.

ایده‌نولوژی نخست در قالب بار ایده‌نولوژیک عناصری که در تولید و تعبیر متن به کار گرفته می‌شوند و شیوه‌هایی که این عناصر به همراه هم در نظم‌های گفتمان تولید می‌شوند وارد این تصویر می‌شود، و سپس در قالب روش‌هایی که این عناصر به همراه هم تولید می‌شوند بیان می‌شوند و نظم‌های گفتمان در رخدادهای گفتمانی مجدداً بیان می‌شوند. در ارتباط با شیوه‌ی اول، شایان ذکر است که غنای عناصر ایده‌نولوژیک که در تولید و تعبیر یک متن وارد می‌شوند ممکن است به‌طور پراکنده در متن بازنمایی شود. شاهد مثال در این مورد روش استفاده از نقل قول‌های هشدار دهنده برای نشان دادن نقطه‌ی برخورد میان ایده‌نولوژی‌ها (و گفتمان‌هایی) است که در متن بازنمایی نمی‌شوند، مثلاً در مورد کلمه‌ی "شخصی" در عبارت «مسائل شخصی افراد جوان» در یک روزنامه‌ی متعلق به جناح چپ (که نزد این روزنامه بسیاری مسائل "شخصی" مسائل اجتماعی هستند).

سؤال اساسی دیگر درباره‌ی ایده‌نولوژی این است که چه ویژگی‌ها یا چه سطوحی از زبان و گفتمان ممکن است دارای بار ایده‌نولوژیک شوند؟ معمولاً ادعا می‌شود که این، "معانی" هستند که گاهی به عنوان "محتوا" در مقابل "صورت"، از آن یاد می‌شود که بار ایده‌نولوژیک پیدا می‌کنند (تامپسون، ۱۹۸۴) و غالباً منظور از "معانی" صرفاً یا عمدتاً معانی واژگانی است. تردیدی نیست که معانی واژگانی مهم‌اند اما پیش فرض‌ها، اشاره‌های ضمنی، استعاره‌ها و انسجام که همگی جنبه‌هایی از معنا را تشکیل می‌دهند، نیز مهم هستند. به عنوان مثال مفسران بر مبنای سرنخ‌ها و اشارات موجود در متن و نیز با استفاده از منابع دیگر (از جمله

ساختارهای ایده‌نولوژیک و گفتمانی درونی شده) به تعبیرهایی منسجم از متون دست پیدا می‌کنند. انسجام عاملی اساسی در ساختن و بازسازی ایده‌نولوژیک چیزها در گفتمان است. یک متن سوژه‌ای را مبنای قرار می‌دهد که "می‌تواند" به‌طور خودکار، عناصر بالقوه متنوعی را که پیوند آشکاری با هم ندارند به یکدیگر پیوند دهد تا به آن معنا ببخشند. با مبنای قرار دادن چنین سوژه‌ای در واقع متن به ایجاد آن سوژه کمک می‌کند.

اما تقابل "صورت" - "محتوا" خود تقابلی گمراه‌کننده است. اگر قرار باشد محتوا به حیطه‌ی عمل وارد شود، بایستی با تجلی در قالب‌های صوری یعنی در قالب متون یا دیگر صور مادی چنین کاری کند، هر چند که امکان دارد صورت‌ها را به گونه‌ای مطالعه کرد که انگار ارتباطی با محتوا ندارد، و این کاری است که زبان‌شناسان گاهی می‌کنند. در واقع، ویژگی‌های صوری متون ممکن است در سطوح متفاوت به ایده‌نولوژی آراسته شوند. به عنوان مثال، بازنمایی رکود و بیکاری هنگامی که قرار است به بلایای طبیعی منسوب شود ممکن است ترجیحاً متضمن استفاده از ساختار جمله‌ی لازم و اسنادی به جای ساختار متعددی باشد («ارزش پول سقوط کرد»، «افراد زیادی بیکارند»، در مقابل «سرمایه‌گذاران طلا می‌خرند»، «شرکت‌ها و کارخانه‌ها افراد زیادی را اخراج کرده‌اند» - نگاه کنید به فالر و دیگران، ۱۹۷۹. در سطحی متفاوت، داستان‌های جنایی در روزنامه‌ها بر مبنای سناریویی نسبتاً قابل پیش‌بینی نوشته می‌شوند که دربرگیرنده‌ی بازنمود ایده‌نولوژیک جنایت است (جوردانیدو، ۱۹۹۰). همچنین این که نظام‌های نوبت‌گیری در مکالمه یا آداب نزاکت در رابطه‌ی بین مدیر و منشی تلویحاً بر بازنمودهای ایده‌نولوژیک خاصی از روابط معلم - شاگرد و مدیر - منشی دلالت می‌کنند. با این همه ممکن است تصور ایده‌نولوژی‌ها به عنوان چیزهایی محتوایی که در ویژگی‌های صوری متنوعی متجلی می‌شوند خالی از فایده نباشد و شاید توجه به

مفاهیمی چون چارچوب، طرح، سناریو و مفاهیمی مانند آن‌ها از این نظر ارزشمند باشد (شانک و آبلسن، ۱۹۷۷).

حتی جنبه‌هایی از سبک یک متن ممکن است به لحاظ ایده‌نولوژیک معنی‌دار باشد. مثلاً هنگامی که مراکز دولتی مانند وزارتخانه‌ها می‌خواهند اطلاعاتی درباره‌ی برنامه‌ها و فعالیت‌های خود ارائه کنند سبکی از نوشتار (یا در واقع پخش تلویزیونی) را انتخاب می‌کنند که تا اندازه‌ای مبتنی است بر تصویری که بدان طریق برای خود ساخته‌اند. این نمونه می‌تواند به عنوان نوع خاصی از فرآیند ایده‌نولوژیک شکل‌گیری سوژه تلقی شود. شاهد مدعا در این خصوص تبلیغات وزارت صنعت و بازرگانی برای نوآوری‌های بازرگانی‌اش است. به نظر می‌رسد آن وزارتخانه سعی می‌کند در حالی که از خود تصویر یک کارفرمای متعلق به "فرهنگ کار سالار" را ارائه می‌کند، دیگران را ترغیب کند تا آن تصویر و هویت را بپذیرند، و این کار را تا اندازه‌ای با به‌کارگیری سبکی خاص انجام می‌دهد. مثلاً تبلیغاتش مملو از عباراتی آمرانه، مطلق، صریح، و با صلابت درباره‌ی فعالیت‌های بازرگانی است که طرف سخنش بازرگانان هستند (مانند این عبارت که «اگر با اطلاعاتی بایسته کار خود را شروع نکنید نباید انتظار داشته باشید بتوانید تصمیمات صحیح و درستی برای تجارت خود بگیرید»)، که من تصور می‌کنم هدف از به‌کارگیری چنین عباراتی بیشتر ایجاد تصویری مقتدرانه و مطلق است تا این‌که قصد داشته باشد اطلاعات (یا به بیان دقیق‌تر راهنمایی و مشورت) موردنیاز مخاطبانش را به آن‌ها بدهد.

۴. هژمونی

منشأ مفهوم هژمونی به لنین برمی‌گردد اما این مفهوم در کانون صورت بسط یافته‌ای از تحلیل گرامشی از سرمایه‌داری غربی و راهبرد انقلابی در

اروپای غربی قرار دارد. من از این روز این مفهوم استفاده خواهم کرد که هم با برداشت دیالکتیکی از ساختار / رویداد که فوقاً از آن جانبداری کردم وفق دارد و هم به خاطر این که چارچوبی برای نظریپردازی و تحلیل ایده‌نولوژی / گفتمان فراهم می‌آورد که هم از اقتصادباوری و هم از ایده‌باوری به دور است. هژمونی هم چیزی سواى اقتصاد، سیاست و ایده‌نولوژی است و هم در برگیرنده‌ی آنهاست و در عین حال در چارچوب تأکیدی همه جانبه بر سیاست و قدرت، و نیز بر روابط دیالکتیکی میان طبقات و اجزاء طبقه جایگاهی اصیل برای هر یک از آنها، قائل می‌شود.

هژمونی علاوه بر به دست داشتن رهبری، بر سرتاسر حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایده‌نولوژیک یک جامعه نیز تسلط دارد. هژمونی عبارت است از سلطه‌ی یکی از طبقات اقتصادی بر کل جامعه در اتحاد با نیروهای دیگر اجتماعی (به عنوان یک جبهه). اما این سلطه همواره به صورت ناقص و موقتی و به عنوان یک "تعادل ناپایدار"، حاصل می‌شود. هژمونی بیش از آن که صرفاً در پی تسلط بر طبقات فرودست باشد، به دنبال آن است که از رهگذر دادن امتیازات و با استفاده از ابزارهای ایده‌نولوژیک دست به اتحاد و ادغام با آنان بزند تا رضایت‌شان را به دست آورد. به عبارت دیگر هژمونی کانونی است از مبارزه‌ی دائمی در اطراف نقاط دارای بیشترین ناپایداری بین طبقات و جبهه‌ها، تا از این رهگذر به برقراری رابطه‌ی سلطه / فرودستی که اشکال اقتصادی، سیاسی و ایده‌نولوژیک به خود می‌گیرد نائل شود، آن رابطه را حفظ کند یا در آن شکاف اندازد. مبارزه‌ی هژمونیک در جبهه‌ی گسترده‌ای روی می‌دهد که نهادهای جامعه مدنی (آموزش و پرورش، اتحادیه‌های کارگری، خانواده) را در برمی‌گیرد و ممکن است شاهد نوعی نابرابری بین سطوح و حوزه‌های مختلف باشد.

ایده‌تولوژی در قالب این چارچوب است که درک می‌شود، به گونه‌ای که تمامی دستاوردهای آلتوسر را نیز در خود دارد (بوکی‌کلاکسمان، ۱۹۸۰: ۶۶)، به عنوان مثال آن‌جا که وی بر تحقق و بروز تلویحی و ناآگاهانه‌ی ایده‌تولوژی در اعمال (اعمالی که ایده‌تولوژی‌ها مفروضاتِ نهفته‌شان هستند) تأکید می‌کند. چه، ایده‌تولوژی عبارت است از درکی از جهان که به‌طور ضمنی در هنر، قانون، فعالیت‌های اقتصادی و در جلوه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی تجلی پیدا می‌کند (گرامشی، ۱۹۷۱: ۳۲۸). در حالی که بازخواست از سوژه‌ها کاری آلتوسری است، نزد گرامشی این درک و برداشت وجود دارد که سوژه‌ها به وسیله‌ی ایده‌تولوژی‌های متنوعی که در عمل آن‌ها مستترند و به آن‌ها خصوصیتی مختلط می‌بخشند ساخته شده‌اند (۱۹۷۱: ۳۲۴). همچنین نزد وی دیدگاهی درباره‌ی "عقل سلیم" وجود دارد مبنی بر این که عقل سلیم هم انباره‌ی آثار و نتایج متفاوت و متنوع مبارزات ایده‌تولوژیک گذشته است و هم خود هدفی ثابت برای ساخت‌بخشی مجدد در مبارزات جاری است. در عقل سلیم، ایده‌تولوژی‌ها طبیعی و خودکار می‌شوند. نزد گرامشی ایده‌تولوژی به عمل‌گره‌خورده است و ایده‌تولوژی‌ها، به جای ارزش حقیقی و راستین‌شان، برحسب آثار و نتایج اجتماعی‌شان مورد قضاوت قرار می‌گیرند. به علاوه گرامشی حوزه‌ی ایده‌تولوژی‌ها را حوزه‌ی جریانات یا صورت‌بندی‌های متقاطع یا دارای هم‌پوشی و هم‌ستیزی می‌انگارد (هال ۱۹۸۸: ۵۶-۵۵). و این پرسش را مورد توجه قرار می‌دهد که چگونه عناصر و اجزاء چیزی که او آن را "گره‌ی ایده‌تولوژیک" می‌نامد (گرامشی ۱۹۷۱: ۱۹۵) در فرآیند مبارزات ایده‌تولوژیک، ساخته و بازسازی، یا بیان و بیان‌مجدد می‌شوند. این دیدگاه را لاکلو و موفی (۱۹۸۵) بسط داده‌اند، هر چند که در دیدگاه آن‌ها مواضع بنیادی گرامشی همچون ریشه‌دار بودن هژمونی در طبقه رد شده است (همچنین نگاه کنید به لاکلو ۱۹۷۹).

ابعاد ایده‌نولوژیک مبارزه‌ای هژمونیک را می‌توان برحسب دیدگاهی از گفتمان که پیشتر آن را معرفی کرده‌ام مفهوم‌سازی و تحلیل کرد. نظم گفتمان، جنبه‌ی گفتمانی - ایده‌نولوژیک یک تناقض یا توازن ناپایدار را شکل می‌دهد. توجه کنید که دیدگاه پیش‌گفته درباره‌ی یک نظم گفتمانی به عنوان گره‌ای نامتجانس و متناقض، با مفهوم گره‌ی ایده‌نولوژیک انطباق دارد. عمل گفتمانی جنبه‌ای از مبارزه‌ای است که به درجات متفاوت در بازتولید یا تغییر نظم موجود گفتمان و، از رهگذر آن، در بازتولید یا تغییر روابط قدرت و روابط اجتماعی موجود سهیم است. اکنون گفتمان سیاسی تاجریسم را به عنوان یک نمونه در نظر می‌گیریم. گفتمان تاجری را می‌توان به عنوان بیان مجدد نظم موجود گفتمان سیاسی‌ای تعبیر کرد که عناصر گفتمان سنتی محافظه‌کارانه، نئولیبرال و پوپولیستی را در آمیزه‌ی جدیدی وارد می‌کند که گفتمان بی‌سابقه‌ای از قدرت سیاسی را برای یک رهبر زن شکل می‌دهد. این بیان مجدد گفتمانی طرحی ایده‌نولوژیک را محقق می‌سازد که برای ایجاد یک بنیان سیاسی جدید، فاعلان سیاسی جدید و دستور جلسه‌ی جدید به کار گرفته می‌شود و خود جنبه‌ای است از یک طرح و برنامه‌ی سیاسی برای بازسازی هژمونی جبهه‌ای که بورژوازی با موقعیت اقتصادی و سیاسی نوینی در کانون آن قرار دارد. توصیفی که در راستای این نوع نگرش از گفتمان تاجری توسط هال (۱۹۸۸) و فرکلاف (۱۹۸۹) ارائه شده است، نشان می‌دهد چگونه می‌توان در قالب برداشتی از گفتمان که قبلاً معرفی شد چنین تحلیلی را انجام داد، به گونه‌ای که بتوان به خوبی از پس تبیین و تشریح خصوصیات ویژه‌ی زبان متون سیاسی تاجری برآمد (کاری که هال نتوانسته است انجام دهد). بایستی این نکته را اضافه کنم که نظم گفتمانی که مجدداً بیان شده نظمی تناقض‌آمیز است، چرا که عناصر مربوط به اقتدار در کنار عناصر دموکراتیک و برابری خواهانه قرار دارند (به عنوان مثال کاربرد

متنی ضمیر فراگیر «ما»، به همراه ضمیر نامعین «شما») و عناصر پدر سالارانه و عناصر فمینیستی در کنار هم آمده‌اند، اما همواره عضو اول هر زوج عضو دوم را در برمی‌گیرد و آن را مقید می‌سازد. مع‌هذا بیان مجدد نظم‌های گفتمان نه تنها در عمل گفتمانی مولد، بلکه در تفسیر هم انجام می‌شود. به خاطر عناصر ناهمگنی که در تولید متون وارد می‌شوند، این متون همواره در معرض ناهماهنگی‌های زیادی قرار دارند که در صورت به‌کارگیری اعمال تفسیری خاص که با استفاده از ترکیب خاصی از عناصر به عنوان بخشی از روال تفسیری‌شان انجام می‌گیرند، اگر کاملاً برطرف نشوند، دست‌کم از میزان آن‌ها کاسته می‌شود.

با وجود این در بیشتر انواع گفتمان، مبارزه‌ی هژمونیک به چنین شیوه‌ی مستقیمی که در گفتمان تاجری مشاهده می‌شود به چشم نمی‌خورد. در بیشتر انواع گفتمان، دست‌اندرکاران اصلی گفتمان طبقات با نیروهای سیاسی نیستند که به نحو نسبتاً مستقیم با طبقات یا جبهه‌ها مرتبط باشند، بلکه به عنوان مثال معلمان و دانش‌آموزان، وکلا و موکلان، پلیس و مردم، زنان و مردان هستند. هژمونی فرآیندی اجتماعی است، در حالی که بیشتر گفتمان‌ها ماهیت موضعی دارند و در داخل یا در حاشیه‌ی نهادهای خاص مانند خانواده، مدرسه، همسایگان، کارگاه‌ها، دادگاه‌ها و مانند آن‌ها روی می‌دهند. ما نبایستی ویژه بودن چنین حوزه‌های نهادی را دست‌کم بگیریم. با این همه هنوز می‌شود گفت هژمونی هم یک الگو در اختیار ما قرار می‌دهد و هم یک قالب. مثلاً هژمونی برای آموزش و پرورش مدل فراهم می‌کند؛ در این‌جا به نظر می‌رسد که گروه‌ها و دستجات مسلط، به جای آن‌که صرفاً قصد اعمال سلطه بر گروه‌های فرودست را داشته باشند، سعی می‌کنند به واسطه‌ی اتحاد با آن‌ها، جلب رضایت آن‌ها و ایجاد تعادلی ناپایدار - که ممکن است به وسیله‌ی گروه‌های دیگر سست شود - اعمال قدرت کنند، و این کار تا اندازه‌ای از

رهگذر گفتمان و ایده‌تولوژی و ایجاد نظم‌های موقعیتی گفتمان و مبارزه حول آن انجام می‌شود که این گفتمان نیز می‌تواند به همان اندازه گفتمان اجتماعی نامتجانس و متناقض باشد. هژمونی همچنین قالب نیز فراهم می‌کند. موفقیت هژمونی در سطح اجتماعی نیازمند میزانی از یکپارچگی نهادهای منطقه‌ای و نیمه‌مستقل و روابط قدرت است، به گونه‌ای که این روابط قدرت، تاحدی به وسیله‌ی روابط هژمونیک شکل می‌گیرد. این امر توجه ما را به پیوندها و روابط میان نهادها و پیوندها و تحرک میان نظم‌های نهادی گفتمان جلب می‌کند. یکپارچه‌سازی و دستیابی به وحدت امری است که باید به آن بهای کافی و وافی داد، هرچند که دستیابی به آن دشوار است. اما باید مراقب بود که به بهای یکپارچه‌سازی، استقلال و یکپارچگی نسبی مبارزات غیرطبقاتی بین جنسیت‌ها، دستجات قومی و مقوله‌های مختلف عامل نهادی کم‌اهمیت و ناچیز تلقی نشود.

از نظر هژمونی این فرآیندها هستند که در کانون تأکید و توجه قرار دارند: فرآیندهای موقعیتی مربوط به ساختن و بازسازی روابط اجتماعی از رهگذر گفتمان، و فرآیندهای عام مربوط به یکپارچه‌سازی و عدم یکپارچه‌سازی که از نهادهای خاص و نظم‌های موقعیتی گفتمان فراتر می‌روند. تغییر گفتمانی و رابطه‌اش با تغییر ایده‌تولوژیکی و با مبارزه‌ی اجتماعی و تغییر در مفهومی گسترده‌تر، موضوعی است که بایستی مورد تأکید قرار بگیرد و در همین جاست که بایستی به مسئله‌ی زبان / ایده‌تولوژی پرداخته شود. بر طبق نگرش دیالکتیکی به ساختار / رخداد که فوقاً ذکر آن رفت، مطالعه‌ی تغییر گفتمانی نیازمند تأکیدی دوچندان بر رخداد گفتمانی و بر نظم‌های اجتماعی و نهادی گفتمان است.

منظور من از تغییر در رخدادهای گفتمانی نوآوری و خلاقیت است که از برخی جهات با عرف‌ها و انتظارات معمول تعارض دارد. تغییر متضمن

نوعی تخطی از حدود و محدوده‌های عرفی است، مانند به‌کار بردن رمزها یا عناصر موجود در قالب ترکیبات جدید یا به‌کار گرفتن نظم‌های گفتمان یا عناصر آن‌ها در موقعیت‌هایی که از نظر عرف معمول نیست به نحوی که نشانگر نوعی مبارزه و مقابله میان روش‌های مختلف بیان قلمرو خاصی از تجربه باشد. تغییر ردپای خود را به شکل باهم‌آیی عناصر متناقض یا ناهمخوان - آمیزه‌هایی از سبک‌های رسمی و غیر رسمی، واژگان فنی و غیرفنی، علائم اقتدار و آگاهی، صورت‌های نحوی عمدتاً گفتاری و عمدتاً نوشتاری و مانند آن‌ها - در متون به جا می‌گذارد. منشأ و انگیزه‌ی بی‌واسطه‌ی تغییر در تناقض‌هایی نهفته است که ممکن است عرف‌ها و آداب موجود را به انحاء مختلف با مشکل روبه‌رو سازد. مثلاً تناقض‌هایی که در تعیین جایگاه روی می‌دهد: مانند تناقض‌هایی که به روابط جنسیت مربوط می‌شود، یعنی آن‌جا که کاربردهای گفتمانی جنسیت - محور و دیگر فعالیت‌ها تحت تأثیر تناقض‌های موجود میان جایگاه‌های فاعلی سنتی مربوط به جنسیت که ما در چارچوب آن‌ها اجتماعی شده‌ایم و نیز تحت تأثیر روابط جنسیتی جدید، دچار مشکل شده‌اند و تغییر پیدا کرده‌اند. در واقع مردم در این‌جا با وضعیتی روبه‌رو می‌شوند که بیلیچ و دیگران (۱۹۸۸) آن را "معماهای ایده‌نولوژیک" می‌نامند و می‌کوشند از رهگذر رجوع به صورت‌های گفتمانی مبارزه، آن‌ها را حل یا کنترل کنند. در سطحی نسبتاً متفاوت می‌توان ظهور گفتمان سیاسی تاجری را دید که از فعالیت‌های گفتمانی سنتی جناح راست در موقعیتی که تعارض میان روابط اجتماعی، جایگاه فاعلان و عملکردهای سیاسی زیربنای آن‌ها در جهانی در حال تغییر با مشکل مواجه شده است، سر بر می‌آورد. شرایط اجتماعی حصول چنین برداشت‌های ذهنی از مشکلات، در موقعیت‌های انضمامی، در تعارضات ساختاری در سطح نهادی و اجتماعی نهفته است، تعارضاتی که رخدادهای گفتمانی بر آن‌ها تأثیر فزاینده دارند. در چارچوب تحلیل گفتمانی که پیش از این به معرفی

آن پرداختیم، تحلیل شرایط و تأثیرات اجتماعی در بعد عمل اجتماعی صورت می‌گیرد، تحلیل "معماهای ایده‌نولوژیک" و کوشش‌هایی که برای حل آن‌ها صورت می‌گیرد در بعد عمل‌گفتمانی انجام می‌شود و تحلیل نشانه‌های متنی در بعد متن تحقق می‌یابد.

در خصوص تغییر ساختاری باید گفت تغییراتی که به نظر می‌رسد در مرز میان نظم‌های نهادی گفتمان صورت می‌گیرند، به لحاظ پیوندهای احتمالی آن‌ها با طرح‌های هژمونیک گسترده‌تر، مورد توجه خاص هستند. اکنون به دو مورد از این نوع تغییرات اشاره می‌کنیم. یکی دموکراتیک‌سازی علنی گفتمان است که متضمن کاهش نشانه‌های آشکار عدم تقارن قدرت میان افراد دارای قدرت نهادی نابرابر - معلمان و دانش‌آموزان، اساتید و دانشجویان، مدیران و کارفرمایان و کارگران، والدین و فرزندان، و پزشکان و بیماران - است. این گرایش در بسیاری از حوزه‌های نهادی دیگر نیز قابل مشاهده است. گرچه می‌توان تنوعاتی را در گفتمان این حوزه‌ها مشاهده کرد اما به نظر می‌رسد که گرایش کلی در همه‌ی آن‌ها نه حذف عدم تقارن قدرت بلکه تبدیل آن به اشکالی پنهان است. به عنوان مثال، ممکن است معلمان در گفتمان خود با دانش‌آموزان، بیش از آن که از دستورات مستقیم و اعمال محدودیت‌های آشکار بر حقوق آن‌ها برای سخن گفتن استفاده کنند، از طریق طرح پیشنهادها و درخواست‌های غیرمستقیم و نیز واکنشی که در قبال مشارکت دانش‌آموزان از خود نشان می‌دهند (مثلاً با تغییر حالات چهره و بدن و نیز با استفاده از امکانات زبانی) قدرت خود را اعمال کنند. چنین گفتمانی را می‌توان در قالب آمیزه‌های متناقضی از گفتمان‌های مبتنی بر برابری و قدرت تحلیل و درک کرد. مثال دوم موردی است که من آن را "شخصی‌سازی تصنعی" نامیده‌ام (فرکلاف، ۱۹۸۹) و عبارت است از شبیه‌سازی گفتمان خصوصی، رودررو، فرد در برابر فرد در گفتمانی که

مخاطب آن توده مردم است - مطبوعات، رادیو و تلویزیون. به گمان من هر دوی این مثال‌ها در قالب مفاهیم هژمونیک قابل تغییراند، اما انجام صحیح این کار نیازمند مجال و فضای بیشتری از آنچه اکنون در اختیار دارم است. البته دموکراتیک‌سازی‌گفتمانی با دموکراتیک‌سازی سیاسی و نیز با انتقال عمومی از اعمال زور به توافق، تمرکزگرایی و کثرت‌گرایی در اعمال قدرت پیوند دارد. به تصور من شخصی‌سازی تصنعی جنبه‌ای است از فرآیند توأمانی که به موازات ورود دولت و مکانیسم‌های آن (به ویژه مکانیسم‌های ایده‌نولوژیک) به حوزه‌های خصوصی برای ایجاد رضایت و توافق، موجب منسوخ شدن تمایز میان امر عمومی و امر خصوصی، جامعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی مدنی می‌گردد. گر چه شاید بتوان این مورد را از دیدگاهی بدبینانه به عنوان توهم‌های دموکراسی و عدم رسمیتی تلقی کرد که اهداف و انگیزه‌های پنهانی در پشت آن‌هاست، اما این حقیقت که این عناصر واقعاً در نظم‌های گفتمان وجود دارند حتی اگر به وسیله‌ی دیگران محدود و مقید شوند، در صورتی که ما مدلی هژمونیک برگزینیم، موجب می‌شوند نظم‌های گفتمانی هر چه بیشتر پذیرای مبارزه‌ی گفتمانی شوند که آن هم موجب ارتقای بیشتر این عناصر خواهد شد - گویی که در اساس نیز چنین بوده‌اند. از این نظر دموکراتیک‌سازی و شخصی‌سازی راهبردهایی مخاطره‌آمیزند.

سؤال این است که آیا تغییرات گفتمانی این نظم لزوماً دارای بار ایده‌نولوژیک هستند و این تغییرات در مورد مسئله‌ی زبان / ایده‌نولوژی چه دلالت‌هایی به همراه دارند؟ این تصور که تغییر در کاربردهای گفتمانی و بازسازی نظم‌های گفتمان، ممکن است به واسطه‌ی دلایلی صرفاً عقلی رخ دهد تصویری به‌جاست. به عنوان مثال، اگر پزشکان در موقعیتی نسبتاً برابر (دست‌کم به‌وضوح) با بیماران خود گفت‌وگو کنند، نسبت به وضعیتی که صرفاً بیماران خود را در معرض مجموعه‌ای از معاینات

فیزیکی و زبانی از پیش طرح شده قرار می‌دهند احتمال بیشتری وجود خواهد داشت که به قضاوت‌های پزشکی محکم‌تر و متقن‌تری دست پیدا کنند. اما انگیزه‌های عقلانی برای چنین تغییری عملاً منوط به آن است که این واقعیت که تغییر در چارچوب روابط قدرت در داخل و خارج حرفه‌ی پزشکی واقع می‌شود، پوشش ایده‌نولوژیک به خود بگیرد. اجازه بدهید این مطلب را بیشتر بشکافیم: تغییرات در اعمال و بازسازی‌ها تا هنگامی تغییراتی ایده‌نولوژیک هستند که بتوان گفت شامل بازنمودها، گزاره‌ها و مفروضاتی هستند که بر روابط قدرت تأثیر می‌گذارند (آنها را حفظ یا تضعیف می‌کنند). این دیدگاه به‌طور عام به دیدگاهی که تامسون درباره‌ی ایده‌نولوژی دارد و آن را به عنوان معنا در خدمت روابط سلطه (گرچه من مقاومت را هم به سلطه می‌افزایم) می‌بیند، و نیز به دیدگاه فرواز ایده‌نولوژی به عنوان "کارکردی کردن سیاسی گفتار"، شباهت دارد (تامپسون، ۱۹۸۴؛ ۴؛ فرو، ۱۹۸۵: ۲۰۴). بنابراین این‌که گفتمان ایده‌نولوژیک باشد مانعی به وجود نمی‌آورد که در عین حال چیز دیگری هم باشد.

اما این بدان معنا نیست که بار ویژه‌ی ایده‌نولوژیک یک عنصر خاص همواره ثابت است. به عنوان مثال گفت‌وگوی رودروی مردم درباره‌ی خود و مشکلاتشان را در نظر بگیرید که شیوه‌ای آشکارا غیرمستقیم، عاری از قضاوت و مشحون از همدلی است و ما آن را "مشاوره" می‌نامیم. مشاوره ریشه در روان‌درمانی دارد اما اکنون به عنوان یک فن در حوزه‌های نهادی زیادی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مشاوره از نظر ایده‌نولوژیک عملی بسیار تردیدآمیز است. بیشتر مشاوران خود را افرادی می‌دانند که در جهانی که به‌طور فزاینده‌ای، با مردم مانند عدد و رقم برخورد می‌کند، به مردم فرصت می‌دهند که به عنوان یک فرد ابراز وجود کنند. که این امر باعث شده است مشاوره عملی ضد هژمونیک به نظر برسد. با این وجود اکنون مشاوره به عنوان روشی مرجح نسبت به

شیوه‌های دیگری که ماهیتی آشکارا علمی و آموزشی دارند، در نهادهای مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد و این باعث شده است که به نظر برسد مشاوره شیوه‌ای هژمونیک است که با ظرافت جنبه‌هایی از زندگی خصوصی مردم را به حیطه‌ی قدرت وارد می‌سازد. بخشی از مبارزه‌ی هژمونیک یک نظم ایده‌تولوژیک از رهگذر مشاوره و بخشی دیگر از ورای آن صورت می‌گیرد.

تصویری که این بحث از زبان / ایده‌تولوژی به دست می‌دهد به دیدگاه «فرو» از ایده‌تولوژی به عنوان «یک وضعیت گفتمانی ... مرتبط به مبارزه‌ی طبقاتی» (۱۹۸۵: ۲۰۴) نزدیک است. یعنی این‌که نباید تصور کرد ایده‌تولوژی صرفاً «محتواهای» ایده‌تولوژیک معین و خاصی به عناصر گفتمان می‌بخشد، بلکه بایستی آن را به صورت پویاتری در قالب رابطه‌ی تغییرپذیر عمل‌های گفتمانی نسبت به مبارزه‌ی هژمونیک (که بیشتر ماهیت موضعی - نهادی دارند) تلقی کرد. واضح است که برخی عناصر از نظر ایده‌تولوژیک نسبت به عناصر دیگر ثبات بیشتری دارند - مثلاً دشوار است که تصور کنیم واژگان بار جنسیت‌گرایا نژادگرا نداشته باشند. اما نکته‌ی مهم این است که ممکن است بسیاری عناصر گفتمانی که از میزانی از ثبات ایده‌تولوژیک برخوردارند کاملاً تغییر پیدا کنند. فوکو آن‌جا که به چندسویه‌گی تاکتیکی گفتمان‌ها اشاره می‌کند همین نکته را یادآور می‌شود: «گفتمان‌ها عناصر یا مجموعه‌هایی تاکتیکی اند که در حوزه‌ی روابط قدرت عمل می‌کنند. در چارچوب یک راهبرد واحد، می‌توان گفتمان‌های متفاوت و حتی متضاد مشاهده کرد. در مقابل، گفتمان‌ها می‌توانند بدون این که شکل ظاهرشان از راهبردی به راهبرد دیگر یا راهبرد مخالف تغییر کند جریان پیدا کنند» (فوکو ۱۹۸۱: ۱۰۱). این دیدگاه متضمن نوعی همسویی میان راهبردهای گفتمانی و راهبردهای سیاسی هژمونیک برای ایجاد اتحاد و جذب گروه‌های

فرو دست است که بر ارزش مفهوم هژمونی برای کنکاش پیرامون تغییر گفتمانی و زبان / ایده‌نولوژی تأکید می‌گذارد. همچنین این دیدگاه حاکی از آن است که شاید رابطه‌ی میان گفتمان و هژمونی از نوعی است که هژمونی توانمندی گفتمان را محدود می‌کند: هیچ نوع دلیل گفتمانی خاصی وجود ندارد که براساس آن بتوان گفت بیان و بیان مجدد نامحدود عناصر نیایستی وجود داشته باشد. این هژمونی - تاریخ - است که توانمندی گفتمانی را می‌کاهد و همان است که نوع بیان گفتمانی، دوام و پایداری آن و ... را محدود و مقید می‌سازد. بایستی اضافه کنم که امیدوارم دیدگاه من درباره‌ی تغییر در ساختار نظم‌های گفتمان به عنوان جنبه‌های از مبارزه‌ی هژمونیک روبه رشد، یادآور تحقیقات فوکو درباره‌ی گفتمان و تکنولوژی‌های قدرت باشد (فوکو، ۱۹۷۲؛ دریفوس و رابینو، ۱۹۸۲).

۵. محدودیت‌های ایده‌نولوژی

دیدگاهی که من مطرح کرده‌ام این است که کردارهای گفتمانی مادامی که به حفظ یا تضعیف روابط قدرت کمک می‌کنند دارای بار ایده‌نولوژیک‌اند. اساساً در هر نوعی از گفتمان، حتی در گفتمان علمی و نظری ممکن است روابط قدرت از کردارهای گفتمانی متأثر شوند. این نگرش از بروز تضادی مقوله‌ای بین ایده‌نولوژی از یک سو و علم یا نظریه از سوی دیگر که برخی از نویسندگان درباره‌ی زبان / ایده‌نولوژی مطرح کرده‌اند ممانعت می‌کند (پشو، ۱۹۸۲؛ زیما، ۱۹۸۱). اما این امر به معنای آن نیست که کل گفتمان به ناچار ماهیتی ایده‌نولوژیک دارد. ایده‌نولوژی‌ها در جوامع طبقاتی ظهور می‌کنند که مشخصه‌ی آن‌ها روابط سلطه است و چنانچه انسان‌ها قادر به گذار از چنین جوامعی باشند قادر به پشت سر گذاشتن ایده‌نولوژی نیز خواهند بود. بنابراین من دیدگاهی را که اعتقاد دارد "ایده‌نولوژی به طور عام" به عنوان نوعی ملاط اجتماعی عمل می‌کند و از خود جامعه تفکیک‌ناپذیر است نمی‌پذیرم.

همچنین در سطحی نه چندان آرمان‌گرایانه، اکنون امکان پیکار با ایده‌تولوژی نیز فراهم آمده است. این حقیقت که تمامی انواع گفتمان اساساً پذیرای بار ایده‌تولوژیک‌اند و حتی در جامعه ما تا حدودی در این خصوص تردیدی وجود ندارد، بدان معنی نیست که تمامی انواع گفتمان به یک اندازه بار ایده‌تولوژیک دارند. اثبات این مطلب کار دشواری نیست که مثلاً در آگهی‌های تبلیغاتی بار ایده‌تولوژیک بیشتری در مقایسه با علوم طبیعی وجود دارد. فوکو نیز در اثر خود می‌کوشد تا نشان دهد که علوم اجتماعی شدیداً بار ایده‌تولوژیک دارند (حتی اگر هم نسبت به پذیرش مفهوم ایده‌تولوژیک مقاومت می‌ورزد). برای تعیین میزان بار ایده‌تولوژیک شاخص‌های ساختاری وجود دارد؛ اما این بدان معنا نیست که با ایده‌تولوژی نمی‌توان در هر موقعیتی به‌طور مؤثر مبارزه کرد. همان‌طور که آلتوسر خاطر نشان می‌سازد، ایده‌تولوژی با پنهان کردن ماهیت ایده‌تولوژیک خود عمل می‌کند و به امری طبیعی، خودکار - و در اصطلاح گرامشی به "عقل سلیم" - تبدیل می‌شود. به لحاظ ایده‌تولوژیک، فاعلان مستقل از جبر ایده‌تولوژیک هستند. با این همه فاعلان نیز در جایگاه‌های متناقضی قرار می‌گیرند و هنگامی که این جایگاه‌ها هم‌پوشی پیدا می‌کنند، آنگاه مبنایی برای آگاهی و انعطاف‌پذیری فراهم می‌آید و همان‌جاست که منجر به مسئله‌آفرینی و تغییر می‌شوند. آن تحلیل‌گفتمانی که گرایشی انتقادی داشته باشد می‌تواند آگاهی به ایده‌تولوژی و نقد آن را نظام‌مند سازد (این البته بدان معنا نیست که خود از انتقاد مصون باشد). آگاهی و نقد به همراه خود امکان تفویض اختیار و تغییر را به ارمغان می‌آورند (فرکلاف، ۱۹۸۹). مع‌هذا نظر به این که تمامی چنین حرکت‌هایی در قالب مبارزه‌ی هژمونیک روی می‌دهد، نه تنها امکان مقاومت در برابر آن‌ها وجود خواهد داشت بلکه امکان جذب آن‌ها نیز وجود دارد. تحلیل انتقادی

گفتمان بایستی همواره مراقب این باشد که چه کسی و برای چه منظوری از نتایج آن استفاده می‌کند و نیز مراقب باشد که نقد آن از برخی شیوه‌ها به طبیعی‌شدگی برخی شیوه‌های دیگر که به همان اندازه ایده‌تولوژیک هستند کمک نکند.

سپاس‌گزاری

از رامان سلدن به خاطر اظهار نظرهایش درباره‌ی پیش‌نویس این مقاله سپاسگزارم.

بخش دوم

تحلیل متن در تحقیقات اجتماعی

گفتمان و متن

تحلیل‌های زبان‌شناختی و بینامتنی در چارچوب تحلیل گفتمان
ترجمه‌ی رامین کریمیان

درآمد

مقاله‌ی «گفتمان و متن: تحلیل‌های زبان‌شناختی و بینامتنی در چارچوب تحلیل گفتمان» مقاله‌ای روش‌شناسانه است و مخاطبان آن خصوصاً آن گروه از تحلیل‌گران گفتمان‌اند که رشته‌ی کاری‌شان بیرون از حوزه‌ی تحقیقات زبانی است. این مقاله می‌خواهد بگوید که شکل‌های اصلی تحلیل متن - تحلیل آن‌چه من آن را "بافتار" متن می‌خوانم، در مقابل تفسیر "محتوای" متن - برارزش تحلیل گفتمان، به عنوان روشی برای تحقیق در بسیاری از مسائل مطالعات فرهنگی و علوم اجتماعی، می‌افزاید. تحلیل متن متشکل از دو شکل مختلف است که مکمل یکدیگرند: تحلیل زبان‌شناختی و تحلیل بینامتنی. من در این مقاله می‌خواهم نشان بدهم که توجه دقیق به متن چگونه سطح تحلیل‌ها و نتایج

به دست آمده در مقالاتی را که در چهار شماره‌ی اول مجله‌ی گفتمان و جامعه (*Discourse and Society*) منتشر شده، ارتقا می‌دهد. در مورد بعضی مقالات می‌بایست بیشتر به تحلیل زبان‌شناختی توجه می‌شد در مورد و بعضی دیگر می‌بایست تحلیل بینامتنی را به تحلیل زبان‌شناختی مطرح شده در مقالات می‌افزودند. مقاله با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد که تحلیل متن، به عنوان جزئی از تحلیل گفتمان، و به عنوان بخشی از مجموعه روش‌هایی که در تحلیل‌های اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود، بیش از پیش رواج خواهد یافت.

در تحلیل گفتمان، بحث تحلیل متن و بافتار تنها بحثی تکنیکی نیست. تحلیل انتقادی گفتمان به ما می‌گوید که تحلیل دقیق متون باید به جزئی مهم از تحلیل‌های علمی اجتماعی کلی اعمال و فرایندهای اجتماعی و فرهنگی تبدیل شود. بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی حاضرند در اصول پذیرند که زندگی اجتماعی بر پایه‌ی زبان بنا شده و حول محور زبان شکل گرفته است، اما مشکل از آنجا پیدا می‌شود که بخواهیم آنان را متقاعد کنیم که عملاً تحلیل متن را باید به عنوان یکی از روش‌های تحقیق‌شان در پیش‌گیرند. یک مشکل این است که چارچوب‌های تحلیل متن تاکنون بیش از اندازه فنی و صورت‌گرایانه بوده است. مشکل دیگر این است که برخی از تحلیل‌گران گفتمان (خصوصاً آنان که در حوزه‌هایی غیر از حوزه‌ی تحقیقات مربوط به زبان کار می‌کنند) می‌کوشند همه‌ی زندگی ابعاد اجتماعی را به گفتمان و کل علوم اجتماعی را به تحلیل گفتمان محدود و منحصر کنند. اینان وقتی می‌خواهند مورد بررسی‌شان را به نحوی فروکاهنده تبیین کنند درباره‌ی آن مبالغه می‌کنند و بنیاد تحلیل خود را سست می‌کنند. بهترین راه متقاعد کردن دانشمندان علوم اجتماعی برای به کار بردن تحلیل متن به عنوانی یکی از روش‌های تحقیق | انجام تحلیل گفتمان با جهت‌گیری اجتماعی و فرهنگی و به کاربردن

چارچوب‌های تحلیلی است که قابل فهم و کاملاً متناسب با تحقیقات اجتماعی و نیز مکمل شکل‌های دیگر تحلیل باشند (مثلاً تحلیل‌های قوم‌شناسانه یا تحلیل‌های سازمانی). برای پایان دادن به این بحث باید نشان داد که تحلیل متن بهتر از هر روش دیگری می‌تواند فرایندهای اجتماعی - فرهنگی را، به هر شکلی که پدیدار شوند، با همه پیچیدگی‌شان، تناقض‌هاشان، ناکاملی‌شان، و سرشت اغلب بهم ریخته‌شان، توضیح دهد.

همچنین باید گفت که تحلیل انتقادی گفتمان فقط شکل دیگری از تحلیل‌های آکادمیک نیست، بلکه روشی است که می‌تواند در تحقیقاتی که در جنبه‌های زبان‌شناختی - گفتمانی سلطه و استثمارگیر افتاده‌اند نیز به کار رود. بخشی از کار ما این است که در پیدایش و گسترش آگاهی انتقادی نسبت به زبان به مثابه‌ی عاملی برای سلطه مشارکت کنیم. و این کار مستلزم آن است که انواع متن و بافتار از میان همه‌ی کسانی که در نهادهای آموزشی، خاصه مدارس و دیگر انواع نهادهای اجتماعی (مثل نهادهای درمانی یا حقوقی)، مشغول کاراند، به دست آید. در آن صورت این مقاله مخاطبان بیشتری خواهد داشت.

تئون وَن دایک در سرمقاله‌اش در نخستین شماره‌ی مجله‌ی گفتمان و جامعه خط‌مشی مجله را این‌گونه اعلام می‌کند: «پر کردن خلثی که میان تحلیل‌های خرد و کلان پدیده‌های اجتماعی وجود دارد»، و نیز این‌که «تحقیقاتی که در گفتمان و جامعه چاپ می‌شود خاصه به روابط پیچیده‌ی میان ساختارها و شیوه‌های گفتمانی می‌پردازد، و نیز به ابعاد محلی و جهانی و بافت اجتماعی و سیاسی گفتمان توجه دارد»، و نیز این‌که «هم متن و هم بافت آن باید مورد تحلیل‌های نظام‌مند و روشن قرار گیرند، و این تحلیل‌ها می‌بایست برپایه‌ی روش‌ها و نظریه‌های درست صورت

گیرد» (۱۹۹۰: ۸، ۱۴). در شماره‌ی دیگری از همین مجله در سرمقاله‌ای دیگر درباره‌ی «مقاله‌های گزیده» آمده که «تحلیل‌ها باید حتی الامکان مشروح، روشن و نظام‌مند باشد، یعنی مفاهیم نظری را مدّ نظر داشته باشند و خود را به تعبیر و تفسیر یا نقل قول محدود نکنند.» (پیوست گفتمان و جامعه (۲) ۲ (۱۹۹۱)).

موضوع این مقاله تحلیل متن به مثابه جزئی از تحلیل گفتمان است. ما در این مقاله به دیدگاهی که ون دایک در سرمقاله‌ی نخستین شماره‌ی مجله‌ی گفتمان و جامعه درباره تحلیل گفتمان اعلام داشته، سخت پای‌بندیم. و بر این نکته تأکید ویژه می‌ورزیم که تحلیل گفتمان متن‌های گفتاری یا نوشتاری باید بر تحلیل‌های نظام‌مند بافت اجتماعی شان منطبق باشد (من نظرم را در فرکلاف، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ الف توضیح داده‌ام). هدف اصلی این مقاله عبارت است از برانگیختن گفت‌وگو میان تحلیل‌گران گفتمان درباره‌ی ماهیت و ارزش تحلیل‌های متنی در طرح‌های میان - رشته‌ای که مجله‌ی گفتمان و جامعه عمدتاً بدان می‌پردازد. می‌کوشم این کار را با این بحث پیش ببرم که تحلیل‌های متنی دقیق، به‌رغم اهداف و نظریه‌ها و روش‌های بسیار زیادی که ممکن است در حوزه‌ی تحلیل گفتمان وجود داشته باشد و نیز به‌رغم رشته‌های مختلف دانشگاهی که از آن حوزه بهره می‌گیرند یا بر آن تأثیر می‌گذارند، همواره، به تحلیل گفتمان استحکام می‌بخشند.

به‌ویژه نشان خواهم داد که تحلیل متن نظام‌مندتر و موشکافانه‌تر می‌تواند دیدگاه‌های متعدد و متداول در تحلیل گفتمان را به کار گیرد، البته، به‌یقین، بی‌آنکه بخواهد از قدر و دستاوردهای آن رویکردها بکاهد. توجه دقیق به متون، گاه پشتوانه‌ی محکم‌تری برای نتایج و دستاوردهای پیشین فراهم می‌کند؛ و نیز نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم آن‌ها را بسط دهیم و یا اصلاح کنیم و گاه هم نادرستی آن‌ها را خاطر نشان می‌کند. من

بیست مقاله‌ای را که در چهار شماره‌ی نخست مجله‌ی گفتمان و جامعه چاپ شده — (۱)، (۲)، (۱)۲ و (۲)۲: ۹۱ - ۱۹۹۰ — به عنوان نمونه‌ی دیدگاه‌های رایج در تحلیل گفتمان برگزیده‌ام.

در این نمونه‌ها تحلیل متن از دیگر روش‌های کار روی متن، که برخی از آن‌ها را می‌توان در مقالات گفتمان و جامعه دید، متمایز شده است. مثلاً در برخی از مقالات (مثلاً وست، ۱۹۹۰) برای توضیح دادن نوعی نظام‌گذرداری پیش ساخته به متون نمونه استناد شده است، حال آن‌که در دیگر مقالات (مثلاً هکر و دیگران، ۱۹۹۱) تفسیرها عمدتاً برپایه‌ی محتوای متن‌های نمونه است و نه صورت آن‌ها. من فکر می‌کنم که تحلیل متن باید لزوماً به تحلیل صورت یا سازمان متن نیز پردازد. یعنی آنچه به پیروی از هلیدی و حسن (۱۹۷۶) "بافتار" متن می‌نامیم. بحث فقط این نیست که تحلیل صورت در مقابل تحلیل محتوا یا معنا انجام گیرد، بلکه نظر من این است که نمی‌توانیم محتوا را کاملاً تحلیل کنیم مگر آن‌که هم‌زمان به تحلیل صورت نیز پردازیم، زیرا محتواها همواره و الزاماً در صورت‌ها متبلور می‌شوند و محتواهای گوناگون مستلزم صورت‌های گوناگون‌اند و برعکس. خلاصه، صورت جزئی از محتواست. این مدعا را در زیر روشن خواهیم کرد و شرح و بسط خواهم داد.

من تحلیل متن را شامل دوگونه تحلیل می‌دانم که مکمل یکدیگرند: تحلیل زبان‌شناختی و تحلیل بینامتنی. و بر این باورم که تحلیل زبان‌شناختی دامنه‌ای بسیار گسترده دارد که علاوه بر سطوح متعارف آن (نظیر واج‌شناسی، دستور زبان تا حدّ تحلیل جمله و واژگان، و معناشناسی)، مسائل فراتر از حدّ جمله در متن را نیز تحلیل می‌کند، مسائلی همچون انسجام بین‌جمله‌ای و جنبه‌های گونه‌گون ساختار متون که مورد بررسی تحلیل‌گران گفتمان و تحلیل‌گران مکالمه قرار می‌گیرد (یکی از این جنبه‌ها خصوصیات گفت‌وگوست همچون سازمان‌دهی نوبت‌گیری در گفت‌وگو).

تحلیل زبان‌شناختی نشان می‌دهد که چگونه متون از نظام‌های زبانی (در معنای وسیع کلمه) به نحو‌گزینش‌گراانه بهره می‌گیرند، حال آن‌که تحلیل بینامتنی نشان می‌دهد که متون چگونه از نظم‌های گفتمان به نحوی گزینش‌گراانه استفاده می‌کنند - یعنی ترکیب خاصی از روش‌های قراردادی شده (نظیر ژانرهای ادبی یا هنری، گفتمان‌ها، روایت‌ها و غیره)^۱ که در شرایط خاص اجتماعی در دسترس تولیدکنندگان و مفسران متون قرار دارد (درباره‌ی نظم‌های گفتمان به این معنا که در این‌جا مراد شده است، رجوع کنید به فرکلاف، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ الف). باختین در نوشته‌هایش درباره‌ی متن و ژانر (به‌ویژه، باختین، ۱۹۸۶) مکرر گفته است که تحلیل بینامتنی مکملی ضروری برای تحلیل زبان‌شناختی است و این نظر او اخیراً در بین نشانه‌شناسان اجتماعی حامیان و طرفداران بسیاری پیدا کرده که از جمله می‌توان کرس و تردگلد (۱۹۸۸) و تیو (۱۹۹۱) را نام برد. تحلیل بینامتنی ما را متوجه این نکته می‌سازد که متن‌ها وابسته‌ی تاریخ و جامعه‌اند، بدین معنی که تاریخ و جامعه منابعی هستند که تحلیل بینامتنی را در نظم‌های گفتمان (شامل ژانرهای ادبی / هنری و گفتمان‌ها و غیره) ممکن می‌سازند. باختین می‌گوید ژانر «تسمه‌ی اتصال تاریخ جامعه به تاریخ زبان است» (۱۹۸۶: ۶۵). بنابراین، تحلیل بینامتنی بر شرح و توصیف‌هایی درباره‌ی ژانرها و انواع مختلف گفتمان دلالت دارد (مثلاً شرح و وصف تحلیل‌گران مکالمه از مکالمه یا توصیف آن‌چه گاهی "گونه‌ی کاربردی" نامیده می‌شود. مانند «آلمانی علمی» یا «انگلیسی تبلیغاتی»). تحلیل بینامتنی، که باختین آن را پویا و دیالکتیکی می‌داند، همچنین توجه ما را به این نکته معطوف می‌سازد که چگونه متن‌ها این منابع تاریخی و اجتماعی را تغییر می‌دهند، و چگونه متن‌ها ژانرها را "دوباره برجسته" می‌سازند. و ژانرها (گفتمان‌ها، روایت‌ها و گونه‌های زبانی) چگونه در متن‌ها درمی‌آمیزند. به قول کریستوا بحث «بحث جای دادن تاریخ (جامعه) در متن و جای دادن متن در تاریخ است»

(۱۹۸۶: ۳۹). از این منظر، به نظر می‌رسد که شرح و وصف هر یک از ژانرها و انواع گفتمان عمدتاً شرح و وصف نمونه‌های مثالی باشد، زیرا در جهان واقع متن‌ها کم یا بیش، عموماً از ادغام این نمونه‌ها [ی مثالی] ساخته شده‌اند. در آخرین بخش این مقاله، براساس آن چارچوب سه بُعدی که برای تحلیل گفتمان پیشنهاد کرده‌ام و تحلیل‌های بینامتنی در آن نشر میانجی دارد، به این بحث مهم خواهم پرداخت که تحلیل بینامتنی همچنین حلقه‌ی واسطی زبان و بافت اجتماعی است و خلأ موجود میان متن‌ها و بافت‌ها را به شایستگی پر می‌کند (فرکلاف، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ الف).

ویژگی‌های بینامتنی یک متن از خلال مشخصه‌های زبانی آن بازشناخته می‌شوند. با پذیرش دیدگاه فوق درباره‌ی ژانر، که براساس آن متن واحد ممکن است کثیری از ژانرها را در خود جای دهد، انتظار می‌رود متن‌ها به لحاظ زبانی ناهمگون باشند، یعنی از عناصری تشکیل شده باشند که سبک‌ها و ارزش‌های معنایی مختلف و گاه متضادی داشته باشند (نگاه کنید به: مَنگونو، ۱۹۸۷؛ کرس و ثردگلد، ۱۹۸۸؛ فرکلاف، ۱۹۹۲ الف). این نظر در مقابل آن فرضیه‌ی متداول در تحلیل متن قرار می‌گیرد که می‌گوید متن‌ها (عموماً) از لحاظ زبانی همگون‌اند. در واقع امر متن‌ها ممکن است از برخی جهات همگون و از برخی جهات دیگر ناهمگون باشند، و من امیدوارم توانسته باشم تاریخمندی ناهمگونی زبانی و بینامتنی متون را بازنموده باشم: این ناهمگونی متون ویژگی منحصر به فرد دوره‌ها و حوزه‌های تغییرات حاد اجتماعی و فرهنگی است و شاید همین امر دلیلی باشد برای مقبولیت فعلی نظریه‌هایی که بر برتری تحلیل‌های بینامتنی و ناهمگونی تأکید می‌ورزند (نگاه کنید به: فرکلاف، ۱۹۹۰).^۲

آنچه مرا به نوشتن این مقاله برانگیخت درک این نکته بود که اگر بخواهیم تحلیل گفتمان را به عنوان روشی در پژوهش‌های علمی

اجتماعی به کار بریم باید آن را از روشی کثرت‌گرا و چندرشته‌ای به روشی میان‌رشته‌ای تبدیل کنیم و این مستلزم درگرفتن بحث‌های عمیق‌تر بین حامیان و طرفداران رویکردها، روش‌ها و نظریه‌های مختلف است. البته به‌یقین هدف این نیست که همه‌ی کارها را به یک شکل و قالب درآوریم، اما می‌خواهیم دست‌کم به برنامه‌ای مشترک - به عبارت دیگر به مبنایی برای اجماع و توافق برسر مباحث اصلی نظری و روش‌شناختی در حوزه‌های علوم اجتماعی دست یابیم. بدون شک ماهیت و چیستی متن‌ها و تحلیل متن از مهم‌ترین موضوع‌هایی است که همگان به روشن و مشخص شدن آن علاقه‌مندند.

از بیست مقاله در چهار شماره‌ی مجله‌ی *گفتمان* و جامعه، پانزده مقاله نمونه‌های متنی درخور توجهی دارند و بنابراین در حیضه‌ی بررسی مقاله‌ی حاضر قرار می‌گیرند. از این پانزده مقاله، هفت مقاله یک رخداد گفتمانی خاص یا چند رخداد گفتمانی مرتبط به هم را تحلیل می‌کنند (نظیر یک گفتار سیاسی، دو پرس‌وجوی متضاد یک پزشک و بیمار، یا نظرخواهی عمومی درباره‌ی سیاست‌های هسته‌ای امریکا)، چهار مقاله پیکره‌ی زبانی مجموعه‌ای از داده‌ها را تحلیل می‌کنند، و چهارتای دیگر مصاحبه‌هایی را تحلیل می‌کنند که پرسشگران برای پژوهش مطرح کرده‌اند. در سه مقاله از این پانزده مقاله (وست، ۱۹۹۰؛ اووداگ، ۱۹۹۰؛ یانکا، ۱۹۹۱) متون نمونه عمدتاً برای تبیین و توضیح کدگذاری مقوله‌ها به کار رفته‌اند و نه برای تحلیل دقیق خود متن‌ها.

دشوار بتوان مقاله‌ها را بر این اساس که کدام خواص گفتمانی در کانون تحلیل نظام‌مند بوده است به پنج گروه تقسیم کرد. چهارمقاله به مشخصه‌های زبانی متون توجه خاص کرده‌اند (فیشتر، ۱۹۹۱؛ وست، ۱۹۹۰؛ اووداگ، ۱۹۹۰؛ یانکا، ۱۹۹۱)؛ دو مقاله شیوه‌های گفتمانی گفت‌وگو میان نهادها یا ملت‌ها را در مرکز توجه قرار داده‌اند (چیتون، ۱۹۹۰؛ مهان و دیگران، ۱۹۹۰)؛ دو مقاله نیز به آنچه من تحلیل

بینامتنی‌اش می‌نامم توجه خاص کرده‌اند (میکائیل، ۱۹۹۱؛ زایدل، ۱۹۹۰)؛ سه مقاله ساختارهای روایی را تحلیل کرده‌اند (بیلیگ، ۱۹۹۰؛ داویننگ، ۱۹۹۰؛ سورنسون، ۱۹۹۱). و سرانجام چهار مقاله مناظره (argumentation) را تحلیل کرده‌اند (هکر و دیگران، ۱۹۹۱؛ لیبس و ریباک، ۱۹۹۱؛ اولاح، ۱۹۹۰؛ ووداک، ۱۹۹۱). در پس دیدگاه‌های مختلف زمینه‌های مشترک بسیاری می‌توان یافت. بنابراین، در بیشتر مقاله‌ها شکلی از تحلیل متن را می‌بینیم و در برخی از آن‌ها (مثلاً چیتون، ۱۹۹۰) از تحلیل متن بسیار استفاده شده است. گیرم که در بیشتر موارد تحلیل‌ها نه نظام‌منداند و نه وارد جزئیات شده‌اند. من نسبتاً به تفصیل پنج مقاله را بررسی کرده‌ام (مقالات به ترتیبی که مورد بحث قرار گرفته‌اند عبارتند از: فیشر، ۱۹۹۱؛ داویننگ، ۱۹۹۰؛ هکر و دیگران، ۱۹۹۱؛ مهان و دیگران، ۱۹۹۰؛ یولا، ۱۹۹۰). در مورد چهارمقاله‌ی دیگر به جزئیات کم‌تری پرداخته‌ام (چیتون، ۱۹۹۰؛ بیلیگ، ۱۹۹۰؛ لیبس و ریباک، ۱۹۹۱؛ ووداک، ۱۹۹۱). در این کار از نمونه‌های ارائه شده در آن‌ها استفاده و دوباره تحلیل‌شان کرده‌ام.

یک دشواری در تحلیل متن استفاده از داده‌های ترجمه شده است (نظیر آنچه در چیتون، ۱۹۹۰؛ ووداک، ۱۹۹۱؛ یانکا، ۱۹۹۱ دیده می‌شود). گنجاندن تحلیل متن داده‌های ترجمه شده به عنوان بخشی از تحلیل یک رخداد گفتمانی، آن‌طور که در این مقاله‌ها صورت گرفته، در نظر من روشی است که ایرادهای جدی بر آن وارد است. مثلاً تحلیل ترجمه‌ی انگلیسی از گفته‌های گورباچف به تحلیل سیاسی و گفتمانی یک رخداد گفتمانی [مربوط به] شوروی‌ها و به زبان روسی، چه کمکی می‌کند؟ به عقیده‌ی من مقاله‌هایی که به تحلیل گفتمان می‌پردازند باید متون نمونه را به زبان اصلی منعکس و تحلیل کنند؛ گیرم خوانندگان قدری به زحمت بیفتند.

تحلیل زبان شناختی در پی تحلیل بینامتنی

در نخستین مقاله (فیشر ۱۹۹۱) تحلیل های زبان شناختی بسیاری صورت گرفته لیکن از تحلیل بینامتنی خبری نیست. من معتقدم که تحلیل بینامتنی سطح تحلیل فیشر را بالا می برد و در مورد مقاله ی بیلگ (۱۹۹۰) هم همین نظر را دارم. همان طور که نشان خواهم داد، به کار گرفتن تحلیل بینامتنی نیز مستلزم تحلیل های زبان شناختی بیشتری است.

مقاله ی فیشر مقایسه ی دو گفت وگو میان پزشک و بیمار است که یکی را یک پزشک انجام می دهد و دیگری را یک پزشک - پرستار؛ که این دومی حرفه ی جدیدی در بهداشت حرفه ای امریکاست و مشخصه ی آن تأکید بر «افزودن مراقبت به معالجه» و پیشگیری و آموزش است. فیشر سازمان تعامل را در کانون توجه خود قرار داده؛ یعنی اختلافاتی که در روش این دو [پزشک و پزشک - پرستار] برای جلب مشارکت بیمار در جریان تعامل وجود دارد. مثلاً، در این مورد، پزشک سؤالات بسته می پرسد که مشارکت بیمار را محدود می کند، حال آنکه پزشک - پرستار سؤالات باز می پرسد که بیمار را به مشارکت تشویق کند؛ پزشک پاسخ های بیمار را درز می گیرد تا توجه اش به صرف مسائل پزشکی معطوف باشد، حال آن که پزشک - پرستار سرنخ هایی را که بیمار در خلال پاسخ هایش به دست می دهد دنبال می کند تا به موقعیت اجتماعی و نحوه ی زندگی او پی ببرد. روش فیشر، طبق تقسیم بندی من، در چارچوب تحلیل زبان شناختی قرار می گیرد؛ جالب آن که بسیاری از زبان شناسان گمان می کنند این روش همان تحلیل گفتمان است.

مثلاً فیشر می گوید یکی از تفاوت های میان پزشک و پزشک - پرستار این است که پزشک - پرستار از مریض «حمایت» می کند و «توضیحات او را توجیه می کند» (ص ۱۷۰). مثلاً (در ص ۱۶۷) بیمار (که نامش Prudence است) یک روز از زندگی اش را از صبح تا شب برای پزشک -

پرستاری (که نامش Katherine است) شرح می‌دهد و حرف‌هایش را این‌گونه به پایان می‌رساند:

می‌بینی، همان کارهای همیشگی، نمی‌دانم، فقط خسته‌ام. نمی‌دانم ویتامین لازم دارم یا چیز دیگری؟

و کاترین جواب می‌دهد:

پس حساسی بد آوردی؟

فیشر می‌گوید این پاسخ «اعمال بیمار را توجیه می‌کند» و پاسخ کاترین در مکالمه‌ی زیر را نیز از همین نوع می‌داند (ص ۱۶۹):

پرودنس: همیشه مادر و همسر و نظافتچی خانه بودم. می‌دانی، می‌خواهم کار دیگری بکنم (لبخند می‌زند).

کاترین: خب این کاملاً قابل درک است. همین‌طور است (پرودنس: خوبه، لبخند می‌زند)، این‌که چیزی بدی نیست.

پرودنس: خوبه (لبخند می‌زند) یک دلیل این‌که سپتامبر گذشته رفتم سرکار همین بود. چون نمی‌توانم تحمل کنم که همش توی خانه باشم، می‌دانی،

کاترین: خب این خودش یک قدم مثبت بوده که تو برداشتی، همین که فهمیدی چی می‌خواهی و آن وقت قدم برداشتی و بالاخره یک کاری کرده‌ای. می‌فهمی که چه قدم مثبتی بزرگی برداشته‌ای؟

و دوباره، وقتی که پرودنس می‌گوید (ص ۱۶۷):

شوهرم فکر می‌کند زندگی زناشویی‌اش افتضاح است. او می‌گوید از خواندن کتاب چه چیزی عایدت می‌شود، وقتی که می‌دانی ...

صدای پرودنس کم‌کم محو می‌شود و کاترین جمله‌ی او را تمام می‌کند:

وقتی می‌توانی با کسی بخوابی.

فیشر تحلیل‌اش را پژوهشی در "الگوهای مکرر صورت - در ساختار گفتمان - و محتوا" می‌خواند (فیشر، ص ۱۶۱). با آن که برخی از نخستین مقایسه‌ها میان گفتمان پزشکی و پزشکی - پرستار مقایسه‌ی صوری است، در نمونه‌های فوق، طریقی که کاترین اعمال بیمار را توجیه می‌کند، یک امر محتوایی است. حال من می‌گویم که این نمونه‌ها همچنین نشان می‌دهند که در این جا بحث بافتار، و، بنابراین، صورت هم مطرح است؛ به ویژه آن که مشارکت‌های کاترین در بحث، به نوعی، تحلیل بینامتنی را تداعی می‌کند.

به نظر می‌رسد روش او در هدایت مصاحبه تلفیقی از ژانر مصاحبه‌ی پزشکی و ژانر مشاوره باشد. یک مشخصه‌ی ژانر مشاوره این است که مصاحبه‌کننده گاه با ادامه دادن حرف یا حتی پیشی گرفتن از مصاحبه‌شونده با او همدلی نشان می‌دهد (برای مثال نک: فرکلاف ۱۹۸۹: ۵۱ - ۲۲۲). و این همدلی وقتی است که کاترین "جمله‌ی پرودنس را تکمیل می‌کند" و تحقق زبانی‌اش این‌گونه است که جمله‌ی کاترین اصطلاحاً فقط شامل یک بند پیرو است (یک بند قیدی زمانی). همچنین این امر وقتی حاصل می‌شود که کاترین، در نخستین بخش از مکالمه‌ی بالا با گفتن جمله‌ی «پس حسابی بد آوردی»، داستان یک روز عادی از زندگی پرودنس را با نوعی کلمه‌ی قصار تکمیل می‌کند. عنصر انسجام دهنده‌ی پس (and then) نشانه‌ای زبانی است که نقش تمام‌کننده را در جمله‌ی کاترین دارد (ملاحظه می‌کنید که تحلیل بینامتنی در این موردها چگونه به تحلیل‌های زبان‌شناسانه می‌انجامد).

مشخصه‌ی دیگر ژانر مشاوره این است که حرف‌هایی که بین دو طرف ردوبدل می‌شود، بیش از آن که به شکل مصاحبه‌های مرسوم و متداول باشد، محاوره‌ای است. مثلاً در چهار جمله‌ی بالا که بین کاترین و پرودنس ردوبدل می‌شود لحن هر دو طرف کاملاً محاوره‌ای است؛ و هر

کدام براساس و در پاسخ به گفته‌ی دیگری، به طور قرینه مکالمه را پیش می‌برند: نخستین جمله‌ی کاترین ارزیابی و اظهارنظری است درباره‌ی نخستین جمله‌ی پرودنس (این [that] ضمیری است که مرجع‌اش آن جمله‌ی پرودنس است که می‌گوید می‌خواهد کار دیگری بکند)، و سرآغاز جمله‌ی دوم پرودنس تقدیر از ارزیابی کاترین است (خوبه)، و پس از آن، گفته‌هایش در جمله‌ی نخست را با تعریف شرح حال مختصری از خودش توضیح می‌دهد. سپس کاترین آن را "یک قدم مثبت" می‌خواند - کاترین این بار هم باز ضمیر این (that) را به کار می‌برد که مرجع‌اش تصمیم پرودنس است.

پاسخ‌ها، مشخصاً در واکنش به عبارت می‌دانی (you know) که در انتهای گفته‌ی پرودنس می‌آید و احتمالاً آهنگی پرسشی دارد برانگیخته می‌شوند اما به احتمال زیاد، می‌دانی نقش برانگیزاننده‌ی پوشیده‌تری هم در همه‌ی جمله‌ها برعهده دارد. در اینجا می‌دانی را می‌توان مشخصه‌ی سبک محاوره‌ای به حساب آورد، اما شاید بتوان آن را نشانگر ویژگی‌های اجتماعی از این ژانر نیز برشمرد: یعنی آن را نشانگر انطباق پزشکی - پرستار با سبک ارتباطی بیمار دانست، که هردوشان در جمله‌ی خود می‌دانی را به کار می‌برند. اگر می‌شد متن ضبط‌شده‌ی این مصاحبه را گوش کرد شواهد این انطباق در آوا و وزن گفتار این دو نیز به دست می‌آمد. همدلی کاترین علاوه بر آن که ویژگی‌های ژانر مشاوره را می‌نمایاند، نشانگر گفتمان مشاوره نیز هست (درباره‌ی تمایز میان گفتمان و ژانر نگاه کنید به یادداشت شماره‌ی ۱)؛ خصوصاً آن‌جا که شرح حال شخصی در قالب «رشد» فردی اهمیت پیدا می‌کند. در این‌جا گفتمان به لحاظ زبانی از طریق واژه‌بندی خاص مفهوم خود (self) تحقق پیدا می‌کند؛ این امر در ترکیب قدم مثبت تجلی و تبلور پیدا می‌کند.

بیلیگ (۱۹۹۱) برخلاف فیشر در تحلیل نظام‌مند خود به ساخت‌های روایی می‌پردازد. اما وجه مشترک آن‌ها این است که هر دو به ویژگی‌های

زبانی متن، که تحلیل بینامتنی می‌تواند به آن‌ها عمق ببخشد، دقیقاً نظر داشته‌اند. مقاله‌ی بیلینگ مطالعه‌ی تطبیقی [مجموعه‌ی] یادگاری از آلبوم سلطنتی که روزنامه‌ی سان (Sun) در ۱۹۸۸ به مناسبت تولد دختر دوک و دوشس یورک منتشر کرد با «کارت های سیگار»ی است که جان پلیر در ۱۹۳۵ به مناسبت تولد شاه و ملکه‌ی انگلستان منتشر کرده بود.

بیلینگ خاطر نشان می‌کند که تفاوت این دو مجموعه در تصویری است که از زمان تاریخی ارائه می‌کنند، و این‌که، به ویژه آلبوم سلطنتی سان «بیانگر فرضی است درباره‌ی نقش عمده‌ی شخصیت در حرکت در زمانی تاریخ» (ص ۲۸). او همچنین خاطر نشان می‌کند سبک آلبوم از بعضی جهات با سبک روزنامه‌ای سان همخوان است. با توجه به این دو نظر، من فکر می‌کنم که تحلیل بینامتنی متن‌های نمونه‌ی بیلینگ دامنه‌ی تحلیل وی را گسترده‌تر می‌سازد. اینک یکی از نمونه‌ها:

چارلز اول (۱۶۴۹-۱۶۰۰) کودکی رنجور بود و به زحمت راه می‌رفت. مردی شد کوتاه‌قد، خجول، تنها، با زبانی الکن و صدایی بلند. همسر و پدری مهربان بود و به زیبایی‌ها عشق می‌ورزید، اما لجباز بود و از طبع شوخ بی‌بهره. از مرگ نمی‌هراسید و هنگامی که سر از تنش جدا ساختند جماعت حاضران از سرفسوس آهی سردادند.

این‌گونه توصیف کردن‌ها بسیار شبیه توصیفات مجموعه‌ی جان پلیر است و همان‌طور که بیلینگ می‌گوید متعلق به فرهنگ تاریخی مشترکی است که هم‌نسلان من در بریتانیا آن را خوب می‌شناساند. اما من گمان می‌کنم که عبارت اما لجباز بود و از طبع شوخ بی‌بهره حاوی ویژگی تازه‌ای است برآمده از فرهنگ و گفتمانی دیگر. در حالی که فرهنگ تاریخی مشترکی که بیلینگ از آن سخن می‌گوید فرهنگی است متعلق به عرصه‌ی عمومی و مرتبط با زبان نوشتاری، بی‌بهره بودن از شوخ طبعی و لجبازی

ویژگی‌هایی شخصیتی است متعلق عرصه‌ی خصوصی و گفت‌وگوهای خودمانی. من فکر می‌کنم متنی که پیش‌روی ماست، برخلاف گفته‌ی بیلینگ، متنی «دارای انسجام درونی»، «یکدست و هموار» و «سراسر است» (صص ۱۹-۱۸) نیست، بلکه متنی است نشانگر نوعی ناهمگنی بینامتنی و زبانی که ویژگی مشترک روزنامه‌نگاری خاص سان و روزنامه‌های نظیر آن است؛ یعنی ملغمه‌ای از گفتمان نوشتاری عمومی و گفتمان محاوره‌ای خصوصی. (فالر، ۱۹۹۱؛ فرکلاف، ۱۹۹۲ الف). آنچه از تحلیل بیلینگ و مثال‌هایش برمی‌آید این است که شخصیت‌هایی که چنین نقش مهمی در تاریخ - البته در تاریخی که سان آن را تصویر می‌کند - بازی می‌کنند تا حدی از نمونه‌های (عمدتاً متعلق به عرصه‌ی خصوصی) جهان تجربه‌ی مشترک، یا به تعبیر هابرماس زیست‌جهان، جهانی با «پس‌زمینه‌ی اعتقادی کمابیش پراکنده و همواره از پیش تعیین شده و بدون گرفتاری» (۷۰: ۱۹۸۴)، برگرفته شده‌اند، که توانشان را دوچندان می‌کند. ناگفته نباید گذاشت که ناهمگنی زبانی متن از ساختار «فهرستی» و ربطی آن آشکار می‌گردد، ساختاری که در آن، عبارتی که من بر آن تأکید کردم، از لحاظ گفتمانی با عبارت مقابل / متضاد خودش (همسر و پدری مهربان بود و به زیبایی‌ها عشق می‌ورزید)، پیوستگی دارد. توجه داشته باشید که عبارت‌ها ساختار درونی موازی دارند که لازمه‌ی آن ربط گزاره‌ها با یکدیگر است (برای مثال‌های بیشتر از ساختارهای «فهرستی» که سبب پیدایش شکل‌های مختلف گفتمان‌های متضاداند، نگاه کنید به: فرکلاف، ۱۹۸۹، فصل هفت).

تحلیل متنی سناریوها

دلمشغولی داویننگ (۱۹۹۰) در یافتن نقش رسانه‌ها در ساختن «حافظه‌ی سیاسی» و تأثیر رسانه‌ها بر مشارکت مردم ایالات متحده در شکل‌گیری سیاست خارجی آن کشور درباره‌ی آفریقای جنوبی در دوره‌ی پس از

جنگ دوم جهانی است. رسانه‌ها به ساخته شدن "نظام‌های به یادآورنده‌ی تعاریف" که گزارش‌های خبری بعداً در پرتو آن‌ها تفسیر می‌شوند، کمک می‌کنند. این نظام‌ها شامل "چارچوب‌ها"، "سناریوها" و "الگوهای موقعیت" اند (به تأسی از وِن دایک، ۱۹۸۸). مقاله‌ی داوینگ در پی درک این نکته است که در دوره‌ی موردنظر در مجله‌های تایم و نیوزویک این نظام‌ها چگونه پدید آمدند و گسترش یافتند، چه چیزهایی را دربرمی‌گیرند و چه چیزهایی را در بر نمی‌گیرند. این مقاله، در واقع، دربردارنده‌ی مقدار معتناهی تحلیل متنی، به‌ویژه تحلیل‌های زبان‌شناختی، است. اما از نظر دور نباید داشت که میان تحلیل متنی و شناسایی مفاهیمی همچون سناریو فاصله‌ای وجود دارد. نظر من این است که این فاصله را می‌توان با تحلیل‌های متنی دقیق‌تر و از جمله تحلیل بینامتنی پر کرد. نمونه‌ی یکی از این متن‌ها را از مقاله عیناً نقل می‌کنیم (داوینگ، ۱۹۹۰: ۵۶):

شاید نتوان فهمید که چرا و چطور اعتراض محصلان به شورشی مرگ‌بار بدل شد. مگر آن‌که منتظر بمانیم تا تحقیقات مفصل قاضی بتروس سیلیه، قاضی عالی ترانسوال، به نتیجه برسد.

و اینک تحلیل داوینگ از قطعه‌ی فوق:

متن علتی در مورد مدعای تبدیل شدن اعتراض محصلان به "شورش مرگ‌بار" اظهار نمی‌کند، اما تلویحاً می‌گوید که ناگوارترین جنبه‌ی حادثه را در همین نکته باید جست و جو کرد و نه در رفتار ارتش و پلیس حکومت در حمله به بچه مدرسه‌ای‌های بی‌سلاح. به نظر می‌رسد "بربریت افریقایی" جایی در کمین است. همچنین متن می‌خواهد به خواننده تلقین کند که هیچ چیز بیشتر و بهتر از اعطای امر قضاوت به آقای سیلیه، قاضی عالی ترانسوال، که کاملاً بی‌طرف است، نمی‌توانسته به اوضاع سروسامان دهد. باری،

نویسندگان تایم نتوانسته‌اند توجیهی بر این فرض بتراشند که یک قاضی چگونه می‌تواند در یک نظام قضایی خود را از تعصب و جانبداری مبرا نگاه دارد. ماهیت نظام قضایی حکومت و روش‌های اغلب قضاتی که حاضرند در آن نظام کار کنند علامت سؤال بزرگی در مقابل این برداشت سطحی قرار می‌دهد.

اشاره‌ی داوینینگ به "مدعای تبدیل شدن" اعتراض محصلان به "شورش مرگ‌بار" دایر بر ناهمخوانی صدا^۳ در این قطعه است، بی‌آن‌که عملاً به این مطلب بپردازد. چه کسانی وقایع را این‌گونه تبیین (هرتیج و واتسن، ۱۹۷۹) می‌کنند که "اعتراض محصلان تبدیل به شورش مرگ‌بار شده است"؟ احتمالی ضعیف وجود دارد که خواسته باشد این تبیین را به قلمرو تحقیق قضایی منتسب سازد، اما در پس این تبیین، مقام قضایی مشخصی وجود ندارد. اما این نظر به عنوان یک فرض مطرح شده است (لورینسن، ۱۹۸۳) و صراحتاً به صورت یک ادعا بیان نشده است. بنابراین، این نظر مفروض انگاشته شده و می‌توان آن را بدان نسبت داد، اما ممکن نیست (دست کم از این قطعه‌ی کوتاه نمی‌توان چنین نتیجه گرفت) که بتوان صداهای بیرونی دیگر را تشخیص داد و این نظر را به آن‌ها منتسب ساخت. پس آیا این صدای پنهان روزنامه (نگار) است که به واسطه‌ی این پیش‌فرض، در لوای صدای یک قدرت بیرونی ناشناخته نمودار می‌شود؟ موضوع گزارش شفاهی و تعدد صداها در متن‌ها از موضوع‌هایی است که تحلیل بینامتنی بدان می‌پردازد (نگاه کنید به: فرکلاف، ۱۹۹۲ الف؛ تیوو، ۱۹۹۱).

عبارت اصلی، قطعاً شورش مرگ‌بار است. از آن‌جا که آن‌چه داوینینگ آن را "نظام‌های به یاد آورنده‌ی تعاریف" می‌خواند به ما می‌گویند که این محصلان بودند که شورش کرده‌اند و نه پلیس و ارتش. لفظ شورش تلویحاً مسئولیت را بر دوش محصلان می‌گذارد. درباره‌ی سناریوی "به

نظر می‌رسد بربریت آفریقایی جایی در کمین است " آن گونه که داویننگ مطرح‌اش می‌کند، چه باید گفت؟ اگر در اطراف کمین کرده، به این علت است که برخی ویژگی‌های متن آن را به ذهن متبادر می‌کند و تحلیل متنی باید بکوشد آنچه را که این نوشته به ذهن متبادر می‌کند مشخص سازد. به نظر من علت را باید در ترکیب نامتعارف شورش + مرگ‌بار جست و جو کرد. همان‌طور که گفتم شورش مسئولیت را متوجه‌ی محصلان می‌کند و مرگ‌بار فقط متضمن هلاکت در این موقعیت به‌خصوص نیست (که در آن صورت می‌باید شورش مهلک می‌بود)، بلکه متضمن شرکت کسانی در شورش است (و "بنابراین" این‌گونه کسان در بین محصلان هم یافت می‌شوند) که کشتن در ذات آن‌ها است (همین ویژگی در "وال‌های قاتل" هم وجود دارد و عباراتی همچون "او یک قاتل است" و "قاتل فراری" نیز دیده می‌شود.^۴ تحلیل زبان‌شناختی این ترکیب ابداعی را مشخص می‌کند، و تحلیل بینامتنی منشأ عناصر این سناریو را در گفتمان‌های مختلف نژادی و اجتماعی معین می‌سازد، و نشان می‌دهد که خواننده را چگونه باید هدایت کرد تا به تفسیری برسد که معنای سناریوی "بربریت آفریقایی" را در یابد.

نکته‌ی دیگری که درباره‌ی این مثال باید گفت این است که "اعطای امر قضاوت" که داویننگ بدان اشاره می‌کند با تحلیل دقیق‌تر زبان‌شناختی روشن‌تر می‌شود. به کاربردن عبارت قاضی پتروس سیلیه، قاضی عالی ترانسوال در وجه مجهول و قراردادن آن در آخر جمله، بدان نقش خبری برجسته‌ای می‌بخشد (یعنی کانون خبر می‌شود نگاه کنید به: هلیدی، ۱۹۸۵). این حالت تحت تأثیر عبارت بدل (این عبارت شامل دو گروه اسمی است) و ساختار ترکیب اسمی غیرمتعارف قاضی عالی، که منزلت قاضی را مهم‌تر جلوه می‌دهد، دو چندان می‌شود. تحلیل دقیق‌تر زبان‌شناختی همچنین نظرات داویننگ درباره‌ی قطعه‌ی

زیر از گزارش نیوزویک درباره‌ی قتل عام شارپ ویل (۱۹۹۰: ۵۳) را تأیید می‌کند، اما همچنین اذعان می‌دارد که می‌توان آن را باز هم شرح و بسط داد:

پلیس، هراسان، و شاید بتوان گفت، در معرض خطری بسیار جدی، تنها کارابین‌ها [نوعی تفنگ سبک] و تفنگ‌های نیمه - خودکار خود را نشانه رفته و از فاصله بسیار نزدیک شلیک می‌کرد...

داوینگ می‌گوید که بر ترس پلیس سخت تأکید شده که «اثری ندارد جز آن‌که بار مسئولیت حکومت را سبک کند». تأکید بر ترس پلیس از لحاظ متنی با مبتداسازی حاصل می‌شود؛ یعنی قرارداد آن در آغاز جمله به عنوان یکی از دو بند فرعی بدون فعلی خود ایستا. نکته‌ی درخور توجه در بند فرعی دیگر، شاید بتوان گفت در معرض خطری بسیار جدی، وجه آن است: در این بند گزارشگر دو ارزیابی متناقض از خطر به دست می‌دهد؛ شاید بتوان گفت آن را فقط یک احتمال می‌نمایاند، حال آن‌که بسیار جدی آن احتیاط روزنامه‌نگارانه را عملاً خنثی می‌کند (درباره‌ی مبتداسازی، بند فرعی، و وجه نک: هلیدی، ۱۹۸۵). این‌گونه تحلیل نشان می‌دهد که گزارش در سبک کردن بار مسئولیت حکومت تا چه حد مراقب و محتاط بوده است. مشخصه‌ی زبانی دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست، به کار بردن کلمه‌ی تنها است. "سپر"ی که تلویحاً می‌گوید قصد و غرض و سوءنیتی در کار نبوده و تنها خطای بشری قابل فهمی بوده است. واقعاً چه چیزی موجب انتخاب جمله‌ی پلیس ... تنها کارابین‌ها و تفنگ‌های نیمه - خودکار خود را نشانه رفته و از فاصله‌ی بسیار نزدیک شلیک می‌کرد به جای جمله‌ی پلیس از فاصله‌ی نزدیک شلیک می‌کرد که از لحاظ معنایی نیز بسنده است می‌شود؟ به نظر من، در جمله‌ی اول، با آن بندهای فرعی آغازین‌اش، تیراندازی را در چارچوب یک روایت پلیسی قراردادده که بار مسئولیت پلیس را سبک می‌سازد.

تحلیل تعاملی در بررسی دریافت رسانه‌ای

مقاله هَکِر و دیگران (۱۹۹۱) تحلیل ساخت‌شکناهی واکنش شناختی بینندگان تلویزیونی نسبت به اخبار (یعنی شناسایی و نقد ایده‌تولوژی اخبار) است. این تحلیل داده‌هایی از چند مصاحبه را که خود نویسندگان با بینندگان انجام داده‌اند نیز شامل می‌شود. بنا به گفته‌ی نویسندگان، روش به کار گرفته شده "تحلیل محتوا" است. نمونه‌ی زیر (ص ۱۹۳) بار دیگر مؤید ادعایی است که من پیشتر در همین مقاله کردم مبنی بر این که صورت جزئی از محتواست و تحلیل متنی جزئی از تحلیل محتوا:

بارب: تسلویزیون برنامہ‌ای داشت، آن داستانی که درباره‌ی مسلمان‌هاست و این که آن‌ها مراقب همسایه‌هاشان هستند یا یک همچو چیزی ... و این که آن‌ها همیشه کارشان همین است و از این می‌گویند که چطور این مردم به خشونت گرایش پیدا می‌کنند، اما همیشه تأکید می‌کنند این‌ها مسلمان‌اند، و این یعنی این‌که چون این‌ها مسلمان‌اند این کارها را می‌کنند و من نمی‌دانم، من ربطی بین این قضایا نمی‌بینم، مثلاً، آن‌ها به چه حقی این کار را می‌کنند که این را که این‌ها خشن‌اند چون مسلمان‌اند را به هم ربط بدهند؟ یا این که این‌ها برحق نیستند چون مسلمان‌اند.

پژوهشگر: بسیار خوب، پس فکر می‌کنی که اخبار این موضوع‌ها را به هم ربط می‌دهد؟

بارب: آره!

پژوهشگر: بسیار خوب، چطور این کار را می‌کنند؟

بارب: تُب، مثل این بود که، هر بار که از آن‌ها حرف می‌زدند، و این که هر کار کرده بودند برای این بود که آن‌ها بودند، و این مسلمان‌ها این طوری‌اند، مثل این که آن‌ها فقط می‌خواستند این مسائل را به هم ربط بدهند. انگار بین این گروه از مردم، و آن‌ها، هرکسی که این طوری است این کارها را می‌کند.

هکیر و دیگران می‌گویند که این نمونه نشان می‌دهد که اگرچه بینندگان اغلب متوجه جانبدارانه بودن اخبار می‌شوند، توضیح این‌که چگونه به این قضاوت می‌رسند برای شان «دشوار است». اما آنچه هکیر و دیگران نتوانستند نشان دهند این است که "مشکل" تجربه‌ی بارب از متن آشکار می‌شود. پاسخ بارب به آخرین پرسش پژوهشگر، به عکس جمله‌ی نخست او در این نمونه که رسا و فصیح است، آشکارا نارسا و بریده - بریده است (یعنی ساخت‌های دستوری پیش از کامل شدن رها می‌شوند تا ساخت دستوری دیگری ادا شود). جملات زیر برخی از ساخت‌های دستوری ناکامل است: مثل این بود که، و این مسلمان‌ها این طوری‌اند، بین این گروه از مردم، و آن‌ها. "مشکل" جزئی است از محتوا و صورت آن‌چه بارب می‌گوید.

اما، در مورد این مقاله، آنچه من می‌خواهم بر آن تمرکز کنم آن ویژگی‌ای است که تحلیل بینامتنی دارد و به‌ویژه در مطالعه‌ی دریافت مخاطبان از رسانه‌ها به کار می‌آید. اینک نمونه‌ی دیگری از متن همان مقاله (ص ۱۹۴) - درست پس از آن‌که پژوهشگر تعریفی از اقتصاد رسانه‌ها برای مصاحبه شونده (بث) به دست می‌دهد:

بث: خوب، باید داشته باشند، احتمالاً باید ارتباطی بین این دو باشد، چون که لابد آن‌ها تعهداتی در قبال بنگاه‌هایی که از آن‌ها حمایت می‌کنند دارند. و اگر یک چیزهایی برای یک بنگاه در یک کشور دیگر اتفاق بیفتند، شما که می‌دونی، شما نمی‌توانید، آن‌ها نمی‌توانند جنبه‌ی بدقضیه‌رانشان بدهند. فکر نمی‌کنم. چون که داد آن بنگاه در خواهد آمد، مثل فریاد. می‌دانید، حمایت‌شان را قطع می‌کنند.

پژوهشگر: پس فکر می‌کنید ارتباطی وجود دارد.

بث: او هووم.

پژوهشگر: بین صاحبان بنگاه‌های خبری و شاید آنچه آن‌ها بر سر محتوا می‌آورند.

بث: آره، تقریباً مثل این است که بنگاه‌ها صاحب اخباراند، مثل این‌که آن‌ها رئیس هستند و شما باید مطیع حرف‌های رئیس باشید. کلاً می‌توان قضیه را این طوری دید.

هکر و دیگران در مورد این قطعه چنین نظر می‌دهند (ص ۱۹۵):
 بیننده درباره‌ی بیان جانبدارانه‌ی خود توضیح نمی‌دهد آگاه نیست تا اینکه پژوهشگر برایش روشن می‌کند که او در واقع چه می‌خواسته بگوید. توضیح بث در این مورد ممکن است نتیجه‌ی ساخت‌شکنی خودش از اخبار باشد یا نباشد. البته، احتمال دارد که او گفتمان‌اش را با گفتمان پژوهشگر انطباق داده باشد. از طرف دیگر، ممکن است که بث به شکلی از ایده‌تولوژی در اخبار پی برده باشد، اما هرگز چنین زمینه‌ای برای بیان دریافت‌هایش نداشته است.

من فکر می‌کنم تحلیل بینامتنی به روشن شدن این نکته که آیا بث حقیقتاً خودش اخبار را ساخت‌شکنی می‌کند یا این‌که خودش را با گفتمان پژوهشگر تطبیق می‌دهد کمک کند. به خصوص این‌که بث گزاره‌های ساخت‌شکنانه‌اش را از میان رشته‌ای از گفتمان‌های زیست‌جهان برمی‌گزیند، یعنی گفتمان‌هایی که در تعامل‌های عادی قلمرو خصوصی جریان دارد و نه در قلمرو عمومی یا عرصه‌های نهادی شده. شما نمی‌توانید، آن‌ها نمی‌توانند جنبه‌ی بد قضیه را نشان بدهند از گفتمان عامیانه درباره‌ی جانبداری و بی‌طرفی برآمده، گفتمانی که در آن بی‌طرفی یعنی نشان دادن همه‌ی "جنبه‌های یک موضوع" (اصطلاحی که بث در متن دیگری نیز آن را به کار برده)؛ به نظر می‌رسد که بازگویی شما نمی‌توانید به صورت آن‌ها نمی‌توانند نشانگر فرآیند انتقال این گفتمان از چارچوب گفت‌وگوی زیست‌جهان تجربی به چارچوب گفت‌وگوی تحلیلی عمومی باشد (شما به عنوان یک ضمیر نامعین - یعنی ضمیری که

مرجع آن ناشناخته است - بیشتر شکلی زیست جهانی دارد. داد آن بنگاه در خواهد آمد، مثل فریاد، روابط بینانهادی را با گفتمان روابط بینافردی همگون می‌سازد؛ گرچه باید توجه داشت که بث آن را به شکل گفتمان رایج در قلمرو عمومی دوباره بیان می‌کند (می‌دانید، حمایت‌شان را قطع می‌کنند)، گویی که او حرفش را برای پژوهشگر ترجمه می‌کند. مثل این که آن‌ها رئیس هستند و شما باید مطیع حرف‌های رئیس باشید موقعیت سازمان رسانه نسبت به مؤسسه / بنگاه آن رسانه را به موقعیت کارگر نسبت به رئیس، در گفتمان مناسبات شغلی همگون می‌سازد. بار دیگر به ضمیر نامعین زیست جهانی (شما) توجه کنید. دلیلی بر این که بث گفتمان خودش را با گفتمان پژوهشگر تطبیق می‌دهد وجود ندارد، اگر منظور [هکر و دیگران] این باشد که بث گفتمان پژوهشگر را به عنوان الگویی در گزاره‌های ساخت‌شکنانه‌ی خودش انتخاب می‌کند (اگرچه که نمونه‌ای وجود دارد دال بر این که او گفتمان خودش را با آن پژوهشگر تطبیق می‌دهد، آن‌جا که ترجمه‌ای از گفتمان زیست‌جهان خودش به دست می‌دهد). برعکس، او منابع خودش را انتخاب می‌کند، تجربه‌ی گفتمانی خودش را.

اینک متنی دیگر که هکر و دیگران بدان پرداخته‌اند:

من گمان می‌کنم دید من همان طوری است که من می‌بینم، ساخت‌شکنی این است که من موضوع را نگاه کنم و از چشم‌انداز شما درباره‌اش فکر کنم. و من، این کاری است که من به هر حال دوست دارم بکنم. یک خبر را [از تلویزیون] نگاه کنم و، فقط یک جورری بفهمم چه چیزی پخش شده و چه چیزی به من گفته و آن وقت یک جورری به‌اش فکر کنم، و به نظر خاص خودم برسم. و من فکر می‌کنم این راهی است که کلاً ساخت‌شکنی را بفهمم.

نظر هکر و دیگران درباره‌ی این قطعه این است که بیننده تعریفی را که

ایشان از ساخت‌شکنی به دست داده‌اند جرح و تعدیل کرده‌است. بیننده در واقع در نخستین جمله‌اش تعریفی ضمنی به دست داده، اما من فکر می‌کنم تحلیل بینامتنی راه مطمئن‌تری در تفسیر این قطعه است. بیننده با استفاده از یک روایت زیست‌جهانی از کاربرد رسانه‌ها و تکوین آراء، خود مفهوم دیگری از ساخت‌شکنی به دست می‌دهد. بیننده از کارهایی که موقع دیدن تلویزیون می‌کند خبر می‌دهد: او یک گزارش خیری را نگاه می‌کند و آن را خوب برای خودش حلاجی می‌کند. بعد، از چشم‌انداز خودش درباره‌ی آن فکر می‌کند و به دیدگاه خاص خودش درباره‌ی آن گزارش خبری می‌رسد. به یقین این نظری که می‌دهد نظر شخصی خودش درباره‌ی فرآیند دیدن نیست؛ نظری که او می‌دهد یک روایت اجتماعی بسیار رایج و، از لحاظ ایده‌ئولوژیک، استوار است.

آنچه تحلیل بینامتنی در مطالعات مربوط به دریافت مخاطب از رسانه‌ها ارائه می‌کند مبنایی متنی برای پاسخ دادن به پرسش‌های زیر است: کدام منابع اجتماعی و کدام تجربیات در دریافت و تفسیر رسانه‌ها دخیل‌اند و پیام‌های رسانه‌ای در جریان تفسیر با کدامین قلمروهای دیگر زندگی مربوط و همگون می‌شوند؟ به نظر می‌رسد این رویکرد در زمینه‌ی بحث‌های اخیر بتواند مفید باشد: مطالعات درباره‌ی دریافت رسانه‌ای باید توجه‌شان را به فراتر از لحظه‌ی دریافت پیام معطوف سازند تا بتوانند چگونگی مطرح شدن، کاربرد و تغییر پیام‌های رسانه‌ای را در عرصه‌های مختلف زندگی - نظیر خانواده، کار، فعالیت‌های سیاسی، سرگرمی‌ها، مذهب و غیره - بررسی کنند. به نظر تامسون (۱۹۹۰) این‌گونه تحقیقات باید مطالعات "شرح و بسط گفتمانی" پیام‌های رسانه‌ای، و نیز چگونگی پیدایش و انتقال این پیام‌ها در خلال اعمال و نظم‌های گفتمانی گوناگون را دربرگیرد. پرواضح است که تحلیل بینامتنی منبعی مهم در این‌گونه مطالعات است.

مورد مشابه دیگر از کاربرد تحلیل بینامتنی در مقاله‌ای است بازهم درباره‌ی دریافت رسانه‌ای (لیپس و ریباک، ۱۹۹۱). این مقاله مطالعه‌ای است درباره‌ی روش‌های مختلف رمزگشایی از دیدگاه جنگ‌طلبان و صلح‌طلبان سیاسی در یک خانواده که درباره‌ی گزارشهای خبری تلویزیون اسرائیل از انتفاضه‌ی فلسطینیان نظر می‌دهند. نویسندگان مقاله، از جمله، خاطر نشان می‌کنند در حالی که دختر جنگ‌طلب خانواده برای اثبات این ادعا که تلویزیون واقعیت‌های موجود را نشان می‌دهد از "اصطلاحات علمی اجتماعی" استفاده می‌کند، مادر "صلح‌طلب" در پرتو تجربه‌های شخصی‌اش از بخش برنامه‌های تلویزیونی انتقاد می‌کند. این علامت برقراری ارتباطات متضاد میان پیام رسانه‌ای و دیگر قلمروهای کنش اجتماعی (علوم اجتماعی از یک سو و تجربه‌ی زیست‌جهانی از سوی دیگر) در روند دریافت، با تحلیل بینامتنی تأیید و تحکیم می‌شود. بنابراین، یک وجه جالب در گفتمان مادر میزان بهره‌ای است که او از ژانر روایت شفاهی می‌برد، یعنی این‌که پیوسته داستانی تعریف می‌کند تا قرائت انتقادی خود از خبرها را اثبات کند. مثلاً تقریباً همه‌ی نمونه‌ی زیر (ص ۲۱۴) یافته‌ی درهم‌تنیده‌ای از چندین داستان است (من برای تسهیل در ارجاع به متن سطرها را شماره‌گذاری کرده‌ام):

همان‌طور که گفتم هرگز هیچ عربی به من سنگ پرت نکرده ولی بعضی از یهودیان این کار را کرده‌اند. یک بار در روز سبت (روز شنبه) یک سنگ به من خورد، به ماشینم. و یک سطل آشغال به طرفم پرتاب کردند و تقریباً به ما حمله‌ور شدند؛ او [منظور دخترش است] هم شاهد است؛ همین‌جا، درست نزدیک خانه. من عرب‌ها را

۵ بیشتر از مذهبی‌های یهودی قبول دارم. از این‌ها بیشتر می‌ترسم.

نمی‌دانم. این نظر من است. یک روز صبح در آشپزخانه نشسته بودم

و شنیدم از توی خیابان، زیر پنجره، می‌گفتند روز سبت ز فاحشه‌گری!

همین‌جا، زیر همین پنجره، حیابان شوغ - پلوغ نیوسوف.

و می‌خواهند ببنندش [ایجاد راه‌بندان در روز شنبه] اگر سوار

۱۰ ماشینم بشوم نمی‌دانم یا من چه خواهند کرد. آن‌ها در

دسته‌های ده‌ها و صدها نفری می‌آیند. اما مگر کسی توجه می‌کند؟ بعد آن‌ها را دستگیری می‌کنند و شب آزادشان می‌کنند. در شب لگ بگویم امروز مقدسی که در آن آتش‌بازی راه می‌اندازند: امروز منزل یکی از دوستانم بودم. او به من گفت که برای دیدن آتش‌بازی به مرکز شهر رفته بوده.

۱۵ نه به میه‌آشعاریم، نه بلکه نزدیک‌تر به مرکز شهر. و گفت که مذهبی‌ها آنجا آتش‌بازی راه انداخته بودند و پرچم اسرائیل را آتش زده بودند.

قطعه‌ی فوق مرکب از انواع مختلف روایت است که با قسمت غیرروایی این قطعه، یعنی آن‌جا که می‌گوید «مذهبی‌های یهودی» بیش از عرب‌ها سزاوار سرزنش‌اند، کاملاً هماهنگی دارد. در سطر ۱ مادر با توجه به تجربه‌ی شخصی‌اش اختلاف عرب‌ها و یهودی‌ها را ذکر می‌کند و زمینه‌ی داستانی را که در سطرهای ۲-۳ می‌گوید می‌چیند، داستانی که روایتی است از یک تجربه‌ی شخصی. توجه کنید به ساخت بلاغی داستان، به ویژه این‌که چطور بر شرم‌آور بودن واقعه با استفاده از دو قید مکان تأکید می‌شود، آن‌جا که می‌گوید همین‌جا، درست نزدیک خانه، و به کار بردن این عبارت بعد از عبارت او [دخترش] هم شاهد است که در واقع تکمله‌ای است برای داستان. این قطعه برای من از این نظر که شکلی است از بلاغت روایی محاوره‌ای بسیار جالب است. این داستان هم مثل دیگر داستان‌های این قطعه در وهله‌ی نخست نقش نمایه‌ای (بارت، ۱۹۷۷: ۷-۹۱) دارد، برای آن‌که خصوصیات «مذهبی‌های یهودی» را به‌طور تلویحی نشان می‌دهد، که پایه‌ای است برای ایجاد ربط منطقی بین این داستان و قطعه‌ی بحث‌انگیز اصلی که در سطرهای ۴ و ۵ آمده: اولی دلیلی است برای دومی، بنابراین، ربط منطقی این دو همچنان ضمنی یا تلویحی می‌ماند. به همین گونه است ارتباط بین استدلال سطرهای ۴ و ۵ و داستان بعدی در سطرهای ۶ و ۷ که باز روایتی است برآمده از تجربه‌ی

شخصی، اما از نوعی دیگر، که می‌توان آن را روایتی از تجربه‌ی شخصی آیینی خواند (داستانی از شنیده‌های هر روزه‌ی مادر). بلافاصله پس از این روایت، در سطرهای ۸ تا ۱۰ روایتی فرضی، درباره‌ی این که اگر با ماشین در روز شنبه به خیابان یم‌سوف برود چه خواهد شد، آمده است که از لحاظ درونمایه به داستان قبلی مربوط می‌شود. در همان جمله، از اواسط سطر ۱۰، استدلالی دیگر وجود دارد (به این مضمون که هیچ‌کس جلودار خشونت "مذهبی‌های یهودی" نخواهد بود) که خود این جمله به‌طور ضمنی برای روایت غیرشخصی آیینی که در سطر ۱۱ آمده زمینه را فراهم می‌کند. در آخر نیز، در سطرهای ۱۲ تا پایان قطعه روایت تجربی شخصی دیگری است از دیدار مادر با یک دوست که روایت تجربی شخصی آن دوست درباره‌ی سوزاندن پرچم اسرائیل (سطرهای ۱۳ تا آخر) را در خود جای داده است. ایجاز و نکته‌سنجی این روایت‌ها بسیار جالب توجه است. اینها نمونه‌های بارز روایت‌های محاوره‌ای‌اند که از عناصر مهم سازنده‌ی گنجینه‌ی اجتماعی زیست‌جهان‌اند و شیوه‌ی در هم تنیدگی‌شان جهت پیشبرد بحث در این جا نوعاً محاوره‌ای است. من فکر می‌کنم آن چه در این نوع تحلیل در مطالعات مربوط به دریافت رسانه‌ای عملاً مفید می‌تواند باشد این است که با این نوع تحلیل می‌توان به تفصیل نشان داد که منابع محاوره‌ای تا چه حد تحت تأثیر دریافت رسانه‌ای هستند و بنابراین، اعمال و تجربه‌های زیست‌جهان تا چه حد با رسانه‌های گروهی در هم می‌آمیزند.

استراتژی‌های گفتمانی و تحلیل بینامتنی

یهان و دیگران می‌گویند که «رابطه‌ی میان صداها در گفتمان همگانی سیاسی به شکل مکالمه بروز می‌یابد» (۱۳۵: ۱۹۹۰)، یعنی به شکل گفت‌وگویی که در آن استراتژی‌های گفتمانی یا اقدامات یک سازمان

(دولت، کلیسا، دولت‌های دیگر و نظایر این‌ها) موجب برانگیختن واکنش دیگران می‌شود. این نظر در مورد "مکالمات هسته‌ای" ارائه شده است، یعنی گفتمانی مربوط به سیاست هسته‌ای ایالات متحده در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی. نویسندگان این مکالمه را مغلوب شدن دولت ریگان در نظام گفتمانی مرتبط با بازدارندگی دانسته‌اند و پیامد آن باز شدن فضای گفتمانی تازه‌ای بوده است که مخالفان داخلی و خارجی حکومت از آن بهره‌جسته‌اند تا سیاست بازدارندگی را تضعیف کنند. استراتژی‌های گفتمانی از طریق تحلیل محتوا شناخته شده‌اند. نظر من این است که تحلیل‌های بینامتنی و زبان‌شناختی متن‌ها زمینه‌ی تحلیلی تمام و کمال‌تر و ملموس‌تری را برای تشخیص اقدامات و استراتژی‌ها فراهم می‌کند.

ابتدا اجازه دهید اقدامات دوطرف مکالمه‌ی هسته‌ای را که نویسندگان شناسایی کرده‌اند بررسی کنم. نخستین اقدام از جانب دولت ریگان صورت گرفته، آن‌جا که از نیاز به امکانی برای پیروزی در جنگ صحبت می‌کند، که به روشنی انحرافی است از نظام گفتمانی بازدارندگی، که فرض غالب در آن این است که استقرار سلاح‌های هسته‌ای بیش از آن که برای پیروزی در جنگ باشد برای اجتناب از آن است. این بحث موجب برانگیخته شدن واکنش‌های بسیاری شد که یکی از آن‌ها واکنش "شورای ملی کشیشان کاتولیک" بود که استراتژی گفتمانی اش کشاندن زمینه‌ی بحث از بحث‌های فنی به بحث‌های اخلاقی بود، که به نوبه‌ی خود به منازعه‌ای بر سر کسب برتری اخلاقی منجر شد، منازعه‌ای که طرفداران بازدارندگی و دولت ریگان و دیگر گروه‌های متعرض و دیگران در آن شرکت داشتند. اقدام دیگر طرح پیشنهادی تثبیت هسته‌ای بود که از لحاظ مشارکت گسترده در بحث «جاذبه‌ای پوپولیستی» (ص ۱۴۸) داشت و موجب اقدامات متقابل دیگری شد که عملاً به مسکوت ماندن پیشنهاد تثبیت انجامید. اقدام بهت‌آور دیگر پیشنهاد دولت ریگان بود تحت عنوان

«ابتکار دفاع استراتژیک» (که به «جنگ ستارگان» معروف است)؛ این پیشنهاد، با قبضه کردن برتری اخلاقی، «به مثابه راهی خاموش کردن صداهای اخلاقی و نیروهای هسته‌ای در خدمت مقاصد صلح‌آمیز آغاز شد»، اما «... به بهای تضعیف بیشتر اصول بازدارندگی ... به موفقیت دست یافت» (ص ۱۵۲). هنگامی که «ابتکار دفاع استراتژیک» به ناکامی رسید گورباچف با پیشنهاد نابود ساختن سلاح‌های هسته‌ای وارد مکالمه‌ی استراتژیک با امریکا شد (ص ۷-۱۵۶).

از فحوای نظر نویسندگان درباره‌ی مکالمه‌ی هسته‌ای این‌گونه برمی‌آید که این مکالمه تعاملی است میان قلمروهای فنی / استراتژیک، سیاسی، اخلاق عمومی، و قلمرو خصوصی زیست‌جهان. همچنین جمع‌بندی نویسندگان حکایت از وجود یک منازعه می‌کند، منازعه‌ای که به وجود آورنده‌ی ترکیبی از این قلمروهاست، ترکیبی که می‌تواند بر حوزه‌ی گفتمانی مسلط باشد. با این‌همه آنچه نادیده مانده تحلیل دقیق این نکته است که از لحاظ متنی، چگونه اقدامات استراتژیک در این منازعه به نمایش در می‌آید. این جاست که تحلیل بینامتنی مفید فایده خواهد بود. اجازه دهید صحت و سقم این ادعا را در مورد دو اقدام در این مکالمه بسنجیم.

واکنش اسقف‌ها به نخستین اقدام دولت ریگان شکل نامه‌ای کشیشانه دارد که نشانگر ایمانی کاتولیکی است. اینک بخشی از آن را می‌بینم (ص ۴۰-۱۳۹):

سلاح‌های هسته‌ای یا دیگر وسایل کشتار جمعی تحت هیچ شرایطی نباید به منظور امحای مردم یا دیگر اهداف غیرنظامی به کار روند. همچنین استفاده از هرگونه سلاحی علیه اهداف نظامی ای - و اهداف مشخصی - که در مجاورت مراکز مکنونی هستند و تخریب آن‌ها احتمالاً به از بین رفتن مردم اطراف آن منجر می‌شود. با اصول ما سازگار نیست ... هیچ فرد مسیحی دستورات و

سیاست‌هایی را که هدف‌شان کشتار آگاهانه‌ی غیرنظامیان باشد اجرا نخواهد کرد.

در این نمونه آن چه از دیدگاه بینامتنی جالب توجه است پیوند گفتمان نظامی/ استراتژیک و گفتمان مذهبی است؛ گفتمان مذهبی هم شامل ژانر تنظیم‌کننده (با بیان تحکمی / دستوری) است که در نخستین و آخرین جمله دیده می‌شود (هر دوی این جمله‌ها آحاری منعی مطلق‌اند که وجه مشخصه‌شان از لحاظ زبانی این است که ادات نفی [در ترجمه‌ی فارسی البته نه (=no) به هیچ که صفت مبهم است بازگردانده شده. منظور فرکلاف گروه حرف اضافه‌ای *may.. under no circumstances* است] همراه فعل وجه‌نما [یعنی *can* و *may*] نیامده بلکه در ابتدای گروه حرف اضافه‌ای یا اسمی آمده) و هم شامل ژانر مباحثه و تحلیل اخلاقی در درجه‌ی دوم. این پیوند در جمله‌ی دیگری که نویسندگان نقل کرده‌اند، از طریق انتقال ناگهانی از گفتمان استراتژیک فاعل دستوری به گفتمان اخلاقی متمم خبری، با وضوح بیشتری نشان داده می‌شود: «روابط بازدارنده بین ایالات متحده، اتحاد شوروی و قدرت‌های دیگر وضعی است به‌عینه‌ی گناه‌آلود» (ص ۱۴۰). در این جا استعاره به‌مثابه‌ی وسیله‌ای برای طبقه‌بندی مجدد به کار رفته است (بازدارندگی با به کار گرفتن زمان حال ساده یعنی فعل *is* [در ترجمه‌ی فارسی فعل ربطی است] به عنوان یک شکل از گناه طبقه‌بندی شده و بدین ترتیب به این طبقه‌بندی تازه جایگاه وجه‌نمایی واقعیتی بی‌چون و چرا بخشیده است؛ (درباره‌ی روابط زمان و وجه‌نمایی نگاه کنید: به کرس و هاج، ۱۹۷۹؛ هلیدی، ۱۹۸۵). اسقف‌ها احتمالاً می‌باید بین طریقه‌های مختلف مداخله‌شان دست به انتخاب زنند، و انتخاب ایشان به‌روشنی ژانر نامه‌ی کشیشانه است: از آن‌جا که نامه‌ی ایشان ظاهری "داخلی" دارد (یعنی داخل کلیسا)، ایشان

می‌توانند از گفتمان اخلاقی مقتدرانه و برآشوبنده بهره‌گیرند، گفتمانی که به کار گرفتن‌اش برایشان دشوار می‌بود اگر می‌خواستند آشکارا بیرونیان (و از جمله دولت) را مخاطب قرار دهند.

پیشنهاد تثبیت هسته‌ای کانون یک جنبش سیاسی بود که شامل نقد نظرات کارشناسانه‌ی نهادی و فراخوانی برای شرکت گسترده‌تر مردم در مکالمه‌ی هسته‌ای می‌شد. وجود عناصری از گنجینه‌ی گفتمانی زیست‌جهان‌نشانگر این پوپولیسم در متن‌های نمونه‌ی زیر است (مثلاً ص ۱۴۸):

اصل قضیه این است که از حکومت‌های ما در سراسر جهان حرکاتی دیوانه‌وار سرمی‌زند و تنها کسانی که می‌فهمند که آن‌ها دیوانه شده‌اند مردم‌اند و بس. حکومت‌ها این طور فکر نمی‌کنند. پس ما باید به هر نحوی که شده راهی پیدا کنیم که دستمان به حکومت‌ها برسد تا به آن‌ها بگوییم "ما می‌دانیم چه خبر است، موضوع این است که شما دیوانه‌اید".

در انتهای این نمونه نحوه‌ی حرف زدن مردم با حکومت‌ها به شیوه‌ی نقل قول مستقیم و به شکلی است که احتمالاً به همسایه‌ای مزاحم گفته می‌شود. علاوه‌براین، نه تنها دیوانه‌وار بودن اقدامات حکومت‌ها با استفاده از واژگان زیست‌جهانی بیان شده است، یعنی به صورت دیوانه، شما دیوانه‌اید، بلکه از لحاظ معنایی نیز متعلق به گفتمان زیست‌جهان است؛ این عبارت حاکی از سرزنش حکومت برای دست کشیدن از منطق صحیح است و نه قضاوت درباره‌ی سلامت عقل‌شان. همچنین توضیح زیر درباره‌ی «بازدارندگی قطعی دوجانبه» آن‌گونه که مهان و دیگران می‌گویند (ص ۱۴۹)، تنها «استعاره‌ای ساده» نیست، بلکه شیوه‌ای است زیست‌جهانی برای طرح یک نکته‌ی بحث‌انگیز از طریق داستان‌گویی:

شبهه آن است که دو حریف یا رقیب دیرینه در اتاقی در بسته تا زانو نوبی بنزین فرو رفته باشند. یکی شان نه چوب کبریت داشته باشد و دیگری هفت تا، و واقعاً فرقی نمی‌کند که کدام شان کبریت اول را بکشد، چون عاقبت کار برای هر دو شان یکی خواهد بود، نابودی کامل.

در هر دوی این موارد، و می‌توان گفت در همه‌ی متن‌ها، شالوده‌ی بینامتنی متن‌ها به مخاطب مربوط می‌شود. همان‌طور که نویسندگان خاطر نشان کرده‌اند از «نامه‌ی کشیشانه»ی اسقف‌ها مخاطبان مختلف به‌طور هم‌زمان با خیر شدند (ص ۱۴۴). همچنین می‌توان فرض کرد که این نامه با طرح قبلی برای مخاطبان مختلف نوشته شده باشد، و همان‌طور که پیش از این گفتم، یک دلیل انتخاب ژانر کشیشانه تأثیرگذاری آن به عنوان وسیله‌ای برای بسط گفتمان اخلاقی و اقتدار اخلاقی اسقف‌ها به قلمروهای گسترده‌تر حکومتی، گروه‌های متعرض و دیگر مخاطبان در عرصه‌ی عمومی است، و نیز این که اسقف‌ها با پیوند دادن گفتمان‌های مذهبی / اخلاقی و استراتژیک، نشان دادند که با توجه به مخاطبان مورد نظر خود به این امر واقف‌اند که باید به شیوه‌ای موجه به هر دوی گفتمان‌ها وارد شوند. تناسب میان بینامتنیت و مخاطبان همیشه، آن‌گونه که سیاستمداران کارکشته (به معنای گسترده‌ی کلمه) از آن بهره می‌گیرند، این چنین آگاهانه و با طرح قبلی نیست، اما مسئله‌ی پیش‌بینی مخاطبان همواره موضوعی بینامتنی است.

چیلتون در مقاله‌اش (۱۹۹۰)، آن‌جا که استراتژی‌های ادب و نزاکت در سخنرانی‌های گورباچف و ریگان را تحلیل می‌کند، به این مسأله توجه خاص نشان داده است. آن‌ها این استراتژی‌ها را برای جلب مخاطبان بیشتر به کار می‌بندند به نحوی که به اجماع برسند، اعمال "ناموجه" را کوچک بشمارند و الخ. در تحلیل چیلتون از گزارش رئیس‌جمهور [ریگان]

به مجلسین در سال ۱۹۸۶ مشاهداتی در باب ویژگی بینامتنی متن مزبور صورت گرفته است، به خصوص در مورد ادغام گفتمان‌های سیاسی و مذهبی که چیتون این ادغام را استراتژی نزاکتی مثبت ارزیابی کرده است. در این مورد، استراتژی گفتمانی به منظور متحد ساختن مخاطبان مختلف در یک کشور حول محور فرضی زمینه‌ی مذهبی مشترک طراحی شده است. اما، به نظر من، به جای آن که بینامتنیت را به عنوان یکی از مجموعه وسایل بسیار مختلف برای با نزاکت بودن کامل به حساب آوریم، باید به طور حساب شده به تحلیل‌های بینامتنی توسل جوییم. در واقع می‌توان گفت، از آن‌جا که ژانرها عملاً مختلف‌اند، تحلیل واقع‌بینانه تحلیلی است که تحلیل بینامتنی را در دل خود دارد.

نگرش چندجانبه به متن

اولاه (۱۹۹۰) که با رویکرد روان‌شناسی اجتماعی به تحلیل گفتمان می‌نگرد، درباره‌ی معانی و بیان رده‌بندی خویشتن کودکانی می‌نویسد که در انگلستان از پدر و مادری ایرلندی زاده شده‌اند و مسئله‌شان این است که اینان در بازشناسی هویت‌شان خود را ایرلندی بدانند یا انگلیسی. وی همچنین به تأثیرات بافت بر این بحث‌ها می‌پردازد. به نظر من چنین نگرشی به این‌گونه بحث‌ها موجب نگرش یک جانبه به متن می‌شود، حال آن که به دلایل عدیده باید از چند جهت به این گونه متون نگرسته شود، خاصه وقتی که مسئله‌ی هویت اجتماعی مطرح است.

نمونه‌ی زیر (ص ۸۰-۱۷۹) از آن رو انتخاب شده که نشان دهنده‌ی این است که چگونه شخصی واحد در آن واحد می‌تواند دو "منبع تفسیری" مختلف را در مورد اختلافات سیاسی ایرلند شمالی به کار ببرد بی‌آنکه تناقضی در آن به نظر آید:

پی. یو. تو ولفتون‌ها و گروه‌هایی مثل آن‌ها را می‌شناسی که درباره‌ی «ناآرامی‌ها» آواز می‌خوانند.

پسر: اونا عقیده‌شون رو تو آهنگ‌هاشون می‌گن.
 پی: یو خوب پس، تو خودت را هوادار آرمان ایرلند می‌دانی؟
 پسر: خوب آره، تو می‌دونی. خوب می‌دونی، تو اونجایی و روی
 میز رنگ می‌گیری.

پی: یو تو همیشه این عقیده را داری، یا فقط وقتی که به آن آهنگ‌ها
 گوش می‌دهی این احساس به‌ات دست می‌دهد؟
 پسر: نه، نه حتی وقتی که آن آهنگ‌ها را می‌شنوی. من هیچ وقت
 موقعی که آن آهنگ‌ها رو گوش می‌دم هیچ وقت این عقیده رو ندارم،
 اما ... به خوندن توجهی ندارم. چند لیوان آبجو زدی و یک کسی
 می‌گه: «زنده باد IRA» و توهم می‌گی، «زنده باد IRA!» اما در واقع
 هیچ زحمتی به خودت ندادی ... و اون وقت، می‌دونی، مثل این که
 یک نفر به‌ات بگه «هی، کاری که اونا می‌کنن عالیه نیست!» و من
 نگاهی به دوروبرم می‌ندازم و می‌گم: «نه به نظرم وحشتناکه».

توضیح اولاه درباره‌ی این که «این پسر هیچ تناقضی میان نخستین
 ادعایش مبنی بر این که موسیقی موجب احساس همدلی با آرمان ایرلند
 در او می‌شود و بعد که این تأثیر را به کلی رد می‌کند نمی‌بیند» به نظر من
 گمراه کننده است. نخست این که اولاه به تفاوت میان هوادار بودن و عقیده
 داشتن در پرشش مصاحبه‌گر (پی) توجه نمی‌کند، و نیز این واقعیت که
 «پسر» می‌گوید من هیچ وقت این عقیده رو ندارم و نه این که من هوادار آن
 نیستم. اگر بپذیریم که پسر میان هواداری و اعتقاد فرق قائل می‌شود هیچ
 تناقضی در گفته‌اش نمی‌بینیم.

دیگر اینکه اولاه در گفته‌اش به ویژگی‌های بینامتنی مصاحبه توجه
 نمی‌کند. به گمان من نمی‌توان، آن‌گونه که اولاه می‌گوید، دو منبع تفسیری
 را به دو نوع «واژگان» تقلیل داد (بر اساس الگوی تروریست در مقابل
 شورشی در مورد IRA). در این مورد تضاد میان واژگان وجود ندارد. بلکه

تضاد، تضادِ روایت‌هاست: پاسخ‌های «پسر» هم شامل عناصری از روایتی درباره‌ی ساعتی خوش در یک برنامه‌ی موسیقی است و هم شامل عناصری از یک روایت درباره‌ی یک مکالمه‌ی سیاسی. او باعث شده است که دو عمل گفتمانی متمایز در زمینه‌ی اجتماعی واحد رخ دهد، که زنده باد IRA در یکی مقبول است و در دیگری نیست. و این بدان معنی نیست که زنده باد IRA آن‌گونه که اولاه می‌گوید دو معنای مختلف داشته باشد.

گذشته از این، و این نکته‌ای است که مخصوصاً منظورِ نظر من است، تحلیل دقیق‌تر متن نشان می‌دهد که در این نمونه، در فرآیند خودشناسی، چیزی فراتر از احتجاج در موضوع وجود دارد. دقت کنید که پسر در پاسخ به دومین پرسش مصاحبه‌گر ضمیر اول شخص به کار نمی‌برد بلکه ضمیر نامعین تو (You) را به کار می‌گیرد: خوب آره، تو می‌دونی، تو اونجایی و روی میز رنگ می‌گیری ... (ص ۱۸۰، تأکید از من است). به کار بردن تو موافق اولین نوع از دو نوع روایت است و به کار بردن من (در جمله‌ی به نظرم وحشتناکه) موافق دومین نوع. تو پاسخ پسر را غیر شخصی می‌کند: او در مقام یک عضو گروه پاسخ می‌دهد و نه به عنوان یک فرد. و نحوه‌ی پاسخگویی او در زمره‌ی کردارهای از روی عادت و تجربه‌های مشترک گروه قرار می‌گیرد و مشخصه‌ی آن به کار بردن معناها و عبارات پیش‌ساخته است (معناها و عبارات جدایی‌ناپذیرند) که با عبارت «یک شب خوش» مربوط‌اند، عبارتی که از زمره‌ی روایت نوع اول است (مثلاً «روی میز رنگ می‌گیری»، «واقعاً منظور این نیست»). همه‌ی این‌ها به فرآیند خودشناسی مربوط است، زیرا پسر در این‌جا براساس الگوی قالبی گروه هویت خود را می‌سازد. لیکن این کار هیچ ربطی به احتجاج یا در واقع به نقش «اندیشگانی» زبان (زبان به معنای ترکیبی از دانش و تجربه) که احتجاج هم شامل آن می‌شود، ندارد. این نقش، نقش

"بینافردی" زبان است که شامل نقش‌هایی فرعی می‌شود که من در جای دیگری از آن‌ها به عنوان نقش "رابطه‌ای" و "هویتی" یاد کرده‌ام (فرکلاف، ۱۹۸۹): یعنی زبان در ساختار روابط اجتماعی و زبان در ساختار هویت اجتماعی (در مورد نقش‌های "اندیشگانی" و "بینافردی" زبان بنگرید به: هلیدی، ۱۹۷۸). تحلیل کامل‌تر این نقش را می‌توان بر پایه‌ی جزئیات مشروح و نسخه‌ی نوشته شده‌ی داده‌ی مورد بررسی به دست داد؛ مثلاً کلیت شیوه‌ی ارتباطی شامل ویژگی‌های آوایی، زبرزنجیری و پیرایه‌ی شیوه‌ی کلام، و دیگر وجوه نشانه‌شناختی مانند ایما و اشارات به ساختار هویت اجتماعی مربوط می‌شوند. در مجموع باید گفت که نمی‌توان بدون داشتن نگرشی چندجانبه، نظیر آنچه هلیدی دارد، مسائل مربوط به هویت‌شناسی اجتماعی را در متن‌ها به درستی تبیین کرد.

تمرکز بر احتجاج مسلماً بسیار مفید می‌تواند باشد، اما روش‌های استدلالی به خودی خود و فی‌حد ذاته کاملاً اندیشگانی نیستند. روش‌های استدلالی لزوماً با «کار» بینافردی متن همراه‌اند و کارایی‌شان بسته به آن است. قطعه‌ی زیر نمونه‌ای است از تحلیل ووداک از روش‌های استدلالی گفتمان یهودستیزانه در خبر پخش شده از رادیو اتریش (۱۹۹۱: ۵-۷۴).

کرایسکی: قبل از هر چیز باید بگویم که من هیچ چیز درباره‌ی چیزهایی که درباره‌ی زندگی شخصی دکتر والدهایم گفته می‌شود نمی‌دانم. گرچه، اگر هم می‌دانستم، از ابزاز توصیه‌هایم در این مورد دریغ نمی‌کردم، بله، چون که این‌ها همه در زمان‌های خیلی خیلی دور رخ داده. و او جوان بوده ... اما این همه‌ی ماجرا نیست. مسئله این است که گروه‌هایی خاص، ولو کوچک، در مبارزات انتخاباتی اتریش مداخله می‌کردند... و به نظر من در مورد هر دو نامزد با روش‌های ناشایست و زننده. من حاضر به تحمل این وضع نیستم. ولی این گروه‌ها سال‌های متمادی با من مبارزه کرده‌اند...

مصاحبه‌گو: دکتر کرایسکی، گفته می‌شود که حزب شما می‌گوید که او تا حدی پذیرفته که آن‌جا بوده، که او از اول نگفته بوده. در این باره چه می‌گویید؟

کرایسکی: بله، خوب، این ربطی به من ندارد، من نمی‌خواهم هیچ‌کاری به این کارها داشته باشم. بله، همه‌ی این چیزها خیلی ناخوشایند است، و من نمی‌خواهم هیچ‌کاری به این کارها داشته باشم.

نظر ووداک درباره‌ی آخرین جمله‌ی کرایسکی (صدر اعظم پیشین اتریش) این است که او «روشی توجیه‌گرانه» را به کار می‌گیرد «... و خیلی ساده بحث را به پایان می‌رساند». نهادن چنین برچسبی بر این جمله، در عمل، اندکی از آن‌چه را که رخ داده است می‌نمایاند. ترجمه هم نشان از تغییر ژانر و صدا دارد که تغییر در معناهای بینافردی هم در آن مستتر است: کرایسکی بحث را از بحث سیاسی به جایی کشانده که در انگلیسی غلیان عاطفی بهانه‌جویانه به نظر می‌رسد.^۵ توفیق روش استدلالی در این مورد آشکارا به این تغییر ژانر و دگرگونی بینافردی وابسته و از آن جدایی‌ناپذیر است.

تحلیل‌های متنی در پژوهش‌های علمی اجتماعی

زبان‌شناسان و دیگرانی که به ضرورت تحلیل‌های متنی یقین پیدا کرده‌اند ناچارند هم به جماعت بسیار متنوع تحلیل‌گران متن و هم به جماعت بزرگ‌تر دانشمندان علوم اجتماعی بقبولانند که تحلیل‌های متنی نقش بسیار مهمی در تحقیقات علمی اجتماعی برعهده دارند. این کار به رغم «چرخش زبان‌شناختی» در علوم اجتماعی که وسیعاً هم مورد قبول قرار گرفته، کار ساده‌ای نیست. بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی علائق و اهدافی دارند که در ظاهر سمت‌وسویی کاملاً متفاوت دارند ظاهر و آن‌ها

ممکن است تحلیل متن را موضوعی بی ربط یا انحرافی صورت‌گرایانه قلمداد کنند. من به چهار دلیل معتقدم که باید به تحلیل متن، در چارچوب تحلیل گفتمان و به عنوان بخشی از مجموعه‌های روش‌شناختی علوم اجتماعی عنایت بیشتری شود: یک دلیل نظری است، یک دلیل روش‌شناختی، یکی تاریخی، و دیگری سیاسی (نیز بنگرید به: تیو، ۱۹۹۱). این دلایل باید در پیوند با نظرم در بخش اصلی این مقاله مبنی بر این‌که اگر کسی با متن سروکار دارد همواره می‌ارزد که متن را به جدی‌ترین صورت ممکن تحلیل کند، به دیده گرفته شود.

دلیل نظری این است که ساختارهای اجتماعی که در مرکز توجه بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی با علائق «کلان» اجتماعی قرار دارد با عمل اجتماعی (که مورد توجه خاص تحلیل اجتماعی «خرد» است) رابطه‌ای دیالکتیکی دارد، به گونه‌ای که ساختارهای اجتماعی هم شرط و منشأ عمل اجتماعی‌اند و هم ساخته‌ی آن (گیدنز، ۱۹۸۴؛ کالینکاس، ۱۹۸۷). متن‌ها یکی از شکل‌های مهم عمل اجتماعی‌اند. بنابراین، حتی آن عده از دانشمندان علوم اجتماعی که گرایش اصلی‌شان به مسائل کلان از قبیل روابط طبقاتی یا روابط جنسیت‌هاست نمی‌توانند به متن نپردازند. ایشان در عمل و به‌ضرورت، متن‌ها را مبنای تحلیل‌هایشان قرار می‌دهند، اما اغلب منکر این امر هستند.

نکته‌ی مهم دیگر این است که غالباً و به غلط زبان به مثابه واسطه‌ای شفاف و خنثی فرض می‌شود، بنابراین «کار» اجتماعی و ایده‌نولوژیکی که زبان در تولید، بازتولید و انتقال ساختارها، روابط و هویت‌های اجتماعی انجام می‌دهد معمولاً «مغفول» می‌ماند. سهم تحلیل‌گران اجتماعی در به‌وجود آمدن این درک نادرست از زبان به عنوان واسطه‌ای شفاف البته بیش از دیگران نیست، منتها ایشان توجه ندارند که برای دست یافتن به تحلیل‌های اجتماعی گفتمان باید از نگرش‌های معهود و

مألف به زبان فراتر رفت تا بتوان سازوکارها و وجوه تمایز دقیق کار اجتماعی و ایده‌تولوژیک زبان را آشکار ساخت.

دلیل روش‌شناختی هم این است که متن‌ها منابع اصلی شواهدی هستند که ادعای ما درباره‌ی ساختارها، روابط، و فرآیندهای اجتماعی بر مبنای آن‌ها بنا گذاشته می‌شود. شواهدی که ما برای این مفاهیم و ساخت‌ها در دست داریم از اشکال گوناگون عمل اجتماعی، و از جمله متن‌ها، به دست می‌آیند. مثلاً یک نظر تازه بر آن است که تحلیل ایده‌تولوژی باید بتواند به ویژگی‌های دقیق متن‌ها نیز پاسخ بگوید (تامسون، ۱۹۸۴، ۱۹۹۰).

دلیل تاریخی این است که متن‌ها نمودارهای حساس فرآیندها، حرکت‌ها و گوناگونی‌های اجتماعی‌اند و تحلیل متنی می‌تواند شاخص‌های کاملاً مناسبی برای تغییرات اجتماعی به دست دهد. این نکته مربوط می‌شود به نظراتی که در ابتدای همین مقاله درباره‌ی این‌که چگونه شکل تحلیل باختینی از ژانر (و به اصطلاح من تحلیل بینامتنی) نقش متن را در ساختن تاریخ برجسته می‌سازد، و علاوه بر این، این امر به ناهمگنی ژانری و زبانی پیوند می‌خورد، بیان کردم. متن‌ها برای فرآیندهای جاری همچون تعریف مجدد روابط اجتماعی میان متخصصان و عامه‌ی مردم، بازسازی هویت‌های اجتماعی و انواع اشکال خود، یا بازسازی دانش و ایده‌تولوژی شواهدی فراهم می‌آورند (سلدن، ۱۹۹۱). همچنین، تحلیل متنی نقش وزنه‌ای را بازی می‌کند که تحلیل‌های اجتماعی کل‌نگر و بیش از حد نامنعطف را به تعادل می‌رساند، و نیز روشی است ارزشمند در مطالعه‌ی تغییرات اجتماعی و فرهنگی. مثلاً فوکو در مطالعات تاریخی بسیار برجسته‌اش درباره‌ی گفتمان، تحلیل متنی را به کار نگرفته است که به نظر من می‌توان آن را به انتقادهایی که از کل‌نگری وی می‌شود و نیز به عدم موفقیت وی در مشخص کردن

سازوکارهای دقیق تغییر مربوط دانست (بنگرید به: تیلر، ۱۹۸۶؛ فرکلاف ۱۹۹۲ الف، فصل ۲).

دلیل سیاسی، خصوصاً به آن دسته از علوم اجتماعی که اهداف انتقادی دارند مربوط می‌شود. سلطه و کنترل اجتماعی بیش از پیش از طریق متن‌ها (به ویژه از طریق رسانه‌ها، که البته به هیچ‌وجه تنها طریق موجود نیستند) اعمال می‌شود (و در واقع از همین طریق متون هم درباره‌ی این سلطه چک و چانه می‌زنند و هم در برابر آن مقاومت می‌شود). بنابراین، تحلیل‌های متنی، به عنوان بخشی از تحلیل انتقادی گفتمان، منبع سیاسی مهمی است، برای مثال در ارتباط با تلاش‌هایی که در جهت گنجاندن آگاهی انتقادی به زبان (کلارک و دیگران، ۱۹۹۱؛ فرکلاف ۱۹۹۲ ب) به مثابه یکی از موارد اجتناب‌ناپذیر در آموزش زبان صورت می‌گیرد.

تن زدن دانشمندان علوم اجتماعی از پذیرش تحلیل‌های متنی، به علت کمبود چارچوب‌های تحلیلی کارا، تا بدین جا قابل درک بوده است. لیکن تحلیل گفتمان می‌تواند این خلأ را پرکند. اما تحلیل‌های زبان‌شناختی هم مشکل دیرپایی دارند. زیرا زبان‌شناسی کماکان زیر سلطه‌ی نوعی صورت‌گرایی است که برای ادغام تحلیل‌های زبان‌شناختی در چارچوب‌های میان‌رشته‌ای وقت صرف نمی‌کند. نیاز جدی به مدل‌های زبانی مربوط وجود دارد؛ چارچوب‌هایی که بینش زبان‌شناسان را به شکل‌های کارا و قابل فهم معطوف سازد. احساس خود من این است که نظریه‌ی زبانی سیستمی - نقشی به ویژه در این مورد کارساز و مفید می‌تواند باشد (هلیدی، ۱۹۷۸، ۱۹۸۵؛ هاج و کرس، ۱۹۸۸؛ تیبو، ۱۹۹۱)؛ هم به این علت که رویکرد این نظریه به مطالعه‌ی دستور زبان و جنبه‌های دیگر صورت زبان رویکردی نقش‌گراست (ویژگی‌ای که این نظریه با نظریه‌های دیگر نظیر آن چه گیون (۱۹۷۹)

مطرح کرده است در آن مشترک است)، و هم به این علت که این نظریه به طور روشمندی مترصد مطالعه‌ی روابط میان بافتار متون و زمینه‌ی اجتماعی آن‌هاست.

همچنین نگرش زبان‌شناسی سیستمی - نقشی به متن اساس بالقوه محکمی است هم برای تحلیل آن‌چه در متن هست و هم برای تحلیل آن‌چه در متن نیامده یا حذف شده. و این نکته‌ای است که دل‌مشغولی بسیاری از نویسندگان مقالات گفتمان و جامعه است (برای مثال: داویننگ، ۱۹۹۰). آن‌چه اغلب مورد توجه تحلیل متنی است صرفاً آن چیزی است که در متن هست و کاری به کار آن‌چه از متن حذف شده ندارد. تأکید نگرش سیستمی به متن، برگزینش است، یعنی برگزیدن شقوق مختلف از سیستم‌هایی که شامل پتانسیل‌های معنایی (و پتانسیل‌های واژی - دستوری و آوایی) می‌شود. گزینش هم مستلزم شمول است و هم مستلزم هم‌اینک این نوع نگرش به متن با جدیت در زبان‌شناسی انتقادی (مثلاً فالر و دیگران، ۱۹۷۹) به کار گرفته می‌شود. مثلاً این دیدگاه، پتانسیل معنایی ایده‌نولوژیکی انتخاب ساخت‌های مجهول بدون عامل را برجسته می‌سازد و بدین ترتیب به حذف دیگر ساخت‌هایی که عامل صراحتاً در آن‌ها وجود دارد اشاره می‌کند. من در بحث از تحلیل بینامتنی در این مقاله نگرشی را پیشنهاد کرده‌ام که به متن به مثابه گزینش در سطوح مختلف تحلیل می‌نگرد، یعنی برگزیدن از میان شقوق مختلف چیزی که می‌توان آن را پتانسیل بینامتنی یک نظم گفتمانی (یعنی مجموعه‌های موجود ژانرها، گفتمان‌ها و روایت‌ها) نامید. از همین نوع نگرش به متن می‌توان در مورد مشخص ساختن «غیاب» همچون حضور در سطوح دیگری که در برخی از مقالات گفتمان و جامعه گفته شده، استفاده کرد.

مانع دیگر و شاید مهم‌تر در راه دانشمندان علوم اجتماعی برای

پذیرش اهمیت تحلیل‌های متنی این است که اغلب تحلیل متنی به عنوان روشی قلمداد می‌شود که به قدر کافی به بافت نمی‌پردازد. این انتقاد درستی از بسیاری از تحلیل‌های متنی است که در حال حاضر در زبان‌شناسی صورت می‌پذیرد. تأکید خود من در مطالبی که در این زمینه چاپ کرده‌ام (بنگرید به منابع انتهای کتاب) این بوده است که توجه بیشتر به بافت را وارد تحلیل‌های متنی بکنم. در مقاله‌ی حاضر از آن اصرار و ابرام، به نوعی، دست شسته‌ام؛ به این معنا که می‌گویم آن تحلیل‌گران گفتمان که بیشتر به جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی عمل‌گفتمانی علاقه‌مندند باید از مزایای توجه بیشتر به تحلیل متنی بهره‌مند شوند. این گفته به هیچ‌وجه به این معنا نیست که نظرم را تغییر داده‌ام یا از طرح اجتماعی کردن تحلیل متنی صرف نظر کرده‌ام: تحلیل‌گفتمان باید رویکردی روشمندتر و پیشرفته‌تر به بافت و متن در پیش بگیرد.

همان‌طور که پیش از این گفتم، برای باورم که تحلیل‌های بینامتنی نقش واسطه‌ی مهمی در به‌هم‌پیوستن متن و بافت دارند. تحلیل‌های بینامتنی مرکز توجه را به عمل‌گفتمانی تولیدکنندگان و مفسران متن معطوف می‌کنند که ویژگی‌های آن به ماهیت عمل اجتماعی - فرهنگی بستگی دارد و این ویژگی‌ها در متن‌هایی که نسبتاً همگون یا نسبتاً ناهمگون‌اند متجلی می‌شود. اجازه دهید به اختصار نشان دهم که چگونه این نگرش سه بعدی به گفتمان و تحلیل‌گفتمان (تحلیل بافت، تحلیل فرآیند تولید و تفسیر متن، و تحلیل متن) در تحکیم پیوستگی متن و بافت، در مورد یکی از تحلیل‌هایی که پیش از این بدان پرداختم - منظورم تحلیل فیشر از مصاحبه‌های دکتر و بیمار، و پزشک - پرستار و بیمار است - کمک می‌کند. من گفتم که تحلیل‌های بینامتنی به ما کمک می‌کنند نشان دهیم که چگونه پزشک - پرستار، برعکس پزشک، تجربه‌های بیمار را به رسمیت می‌شناسد و آشکار می‌شود که مصاحبه‌های پزشک - پرستار ترکیبی

است از ژانر مصاحبه‌ی پزشکی و ژانر مصاحبه‌های مشاوره‌ای، و این دومی یعنی مصاحبه‌ی مشاوره‌ای مستلزم دربرداشتن عناصری از سبک محاوره‌ای است. در واقع تنش و اختلاف میان شکل‌های مرسوم‌تر مصاحبه‌ی پزشکی و شکل‌های مصاحبه‌ی محاوره‌ای‌گونه، که مدل‌های مشاوره‌ای اغلب از آن حاصل شده، خصیصه‌ی حاکم بر کنش متقابل است که این روزها میان پزشکان و بیماران وجود دارد (دیویس، ۱۹۸۸؛ میشلر، ۱۹۸۴؛ فرکلاف، ۱۹۹۲ الف)، و همچنین از مشخصه‌های مهم تولید و تفسیر گفتمان در این قلمرو است. این ویژگی تولید و تفسیر گفتمان یک بُعد از آن جریان فرهنگی و اجتماعی است که این عرصه و دیگر عرصه‌های روابط متخصص - مراجع را مشخص می‌سازد - یعنی زیر سؤال بردن مدل‌های مرسوم عمل حرفه‌ای، سوق دادن روابط متخصصان و مراجعان به سمت استقلال فردی گسترده‌تر و دموکراسی بیشتر، و تأثیر حاکم شدن روابط بازار و مدل‌های گزینش متخصص مورد نظر توسط مراجع و جز آن. ساختارها و روابط ناپایدارتر شده‌اند و روش‌ها متنوع‌تر و چون و چرا بردارتر، و، از این رو، ژانرها و گفتمان‌های بسیاری از پیوند ژانرها و گفتمان‌های مرسوم پزشکی، مشاوره‌ای، محاوره‌ای، مدیریتی و بازاری حاصل شده است. این تنوع در تنوع و ناهمگنی متن‌ها تجلی یافته است: در وضع و حال گفتمانی و اجتماعیِ امروزی محال است که به توصیفی واحد از زبان یا گونه‌ی کاربردی «مصاحبه‌ی پزشکی» دست یافت.

اجازه دهید از باب نتیجه‌گیری، نظرهایی که در این مقاله مطرح شده را جمع‌بندی کنم. با نگاهی کلی به تحلیل زبان‌شناختی در مقاله‌های گفتمان و جامعه می‌بینیم که در آن‌ها تحلیل زبان‌شناختی در معنای محدود آن به کار رفته و مواردی چون تحلیل واژگانی و استعاره و گاه نمونه‌های دستوری را دربرگرفته است. چون مایل بوده‌ام مسئله‌ی تحلیل بینامتنی را

در کانون توجه قرار دهم، بنابراین خیلی نخواستهم در تصحیح دیدگاه غالب در این مقاله‌ها بکوشم. در واقع زبان‌شناسی، به‌ویژه پس از غنایی که اخیراً بر اثر استفاده از کاربردشناسی زبان، تحلیل گفتمان و تحلیل مکالمه یافته، مجموعه‌ای غنی از انواع تحلیل‌ها را عرضه داشته است، حتی اگر بخش عمده‌ی این غنا زیر سیطره‌ی نوشته‌های فنی خشک و عبوس پنهان مانده باشد.

در خصوص تحلیل بینامتنی، من کوشیده‌ام نشان دهم که کاربرد آن در تحلیل‌های زبان‌شناختی تمایز "صورت در برابر محتوا" را از میان برمی‌دارد. مفاهیمی نظیر "چارچوب"، "سناریو"، "حرکت"، "استراتژی" و "استدلال" را می‌توان بدون تحلیل متنی در تحلیل گفتمان به کار گرفت، و در واقع در مقاله‌هایی که بدان‌ها پرداخته‌ام نیز به کار گرفته شده‌اند که نتایج جالب توجه هم دربرداشته‌است. اما من می‌گویم اگر آن نتایج متناسب با تحلیل متنی به کار گرفته شود، هم تحلیل‌ها بر پایه‌های محکم‌تری استوار خواهد شد و هم به شناخت عمیق‌تری دست خواهیم یافت. اجازه دهید این نکته را روشن‌تر بیان کنم: دال (صورت) و مدلول (محتوا) وحدتی دیالکتیکی و ناگزیر جدانشدنی در نشانه می‌یابند، بنابراین، توجه یک جانبه به مدلول وجه بنیادین و مادی معنا را نادیده می‌گذارد و توجه یک جانبه به دال (که بیشتر زبان‌شناسان گرفتارش هستند) از معنادار بودن ذاتی صورت‌ها غفلت می‌ورزد.

سرانجام باید بگویم دیدگاهی که من در پیش گرفته‌ام هم مشکلات خودش را دارد. مثلاً، شناسایی ترکیب‌های ژانرها و گفتمان‌ها در یک متن مسلماً تفسیری است بسته به تجربه‌های تحلیل‌گر، حساسیت‌ها و توجه وی به نظم گفتمانی مربوطه و نیز پیش‌داوری‌های او در روش‌ها و تفسیرهایش. مشکلاتی هم در توجیه چنین تحلیل‌هایی وجود دارد و نادقیقی مفاهیمی چون ژانر و گفتمان، و مشکلاتی که گاه برسر تمیز این

مفاهیم از یکدیگر پیش می‌آید و نیاز به قائل شدن به مجموعه‌ای از تعاریف نسبتاً روشن از گفتمان‌ها و ژانرها برای استفاده از این تعاریف در تحلیل‌ها، کار را دشوارتر از آن چه هست می‌کند. در تحلیل دوباره‌ی داده‌هایی که دیگران تحلیل‌شان کرده‌اند نیز باید احتیاط ورزید؛ زیرا این فرض وجود دارد که ممکن است شناخت ما از نظم گفتمانی مربوطه تا حد زیادی کم‌تر از نویسندگان مقاله باشد و ما نمی‌بایست برای تحلیل متنی از نمونه‌هایی که نویسنده تحلیل‌شان کرده، استفاده می‌کردیم. همه‌ی این‌ها را برای آن گفتم که بگویم تحلیل بینامتنی پیشنهادی من در مورد بخش‌هایی از متون چیزی نیست مگر اشاره‌ای به امکانی که در تحلیل فرآیندهای تولید و تفسیر گفتمان یافته‌ام تا بلکه بتوان پیوندهای واسطه‌ی متن و بافت را ایجاد کرد؛ واقعاً باید به عنوان بخشی از این پژوهش گسترده، در زمینه‌های نهادی و به مدت زمان طولانی به تحقیقات اجتماعی و قوم‌نگارانه پرداخت؛ و در مورد جنبه‌های اجتماعی و شناختی تولید و تفسیر آن‌ها به گردآوری و تحلیل اطلاعات و نمونه‌های متنی دست یازید. این گفته‌ها را برگشت از اعتقاد مبنی بر اهمیت تحلیل متنی در پژوهش‌های اجتماعی تلقی نکنید، بلکه فقط تأکیدی دیگر است بر ضرورت قاعده‌مند کردن این پژوهش‌ها به طرز شایسته و بایسته.

پی‌نوشت‌ها

اشخاصی که در زیر نام می‌برم دست‌نوشته‌ی اولیه‌ی این مقاله را خواندند و با پیشنهادها و نظرهایشان مرا مدیون خود ساختند: پل چیتون، جنری لیچ، گونتر کریس و تئون ون دایک.

۱. متأسفانه درباره‌ی اصطلاحات مربوط به مقولات تحلیلی تحلیل بینامتنی اتفاق‌نظر وجود ندارد: من ژانر را در مورد فعالیت زبانی پذیرفته شده‌ای که فاعل‌ها در آن جایگاه ویژه دارند (مثلاً مصاحبه، اخبار تلویزیونی) به کار می‌برم؛ گفتمان را در مورد عملی که بر قلمروی از دانش یا تجربه از دیدی خاص دلالت می‌کند (مثلاً گفتمان سیاسی مارکسیستی، گفتمان فمینیستی) به کار می‌برم؛ و روایت را در مورد انواع پذیرفته شده‌ی داستان (نگاه کنید به: کریس و ثردگلد، ۱۹۸۸ و فرکلاف ۱۹۹۲ الف).

۲. تمایز میان تحلیل‌های بینامتنی و زبان‌شناختی جایگاه کاربردشناسی زبان را روشن نمی‌سازد. در جای دیگر (فرکلاف، ۱۹۸۹) طرحی پیشنهادی ارائه کرده‌ام مبنی بر این که کاربردشناسی زبان و تحلیل بینامتنی را باید از زمره‌ی تفسیر متن محسوب داشت، حال آن که تحلیل‌های زبان‌شناختی را باید از جمله‌ی "توصیف متن" به حساب آورد.

۳. "صدا" از کاربردی که در نوشته‌های باختین (از جمله نگاه کنید به باختین، ۱۹۸۰) دارد برگرفته شده است تا به جایگاه‌های فاعل، مرتبط با ژانرها و گفتمان‌های خاص، توجه ویژه مبذول داشته شود. برای کاربردهای دیگر اصطلاحات نگاه کنید به: میشلر، (۱۹۸۴)؛ و تیبو (۱۹۹۱).

۴. بررسی ترکیب لغت Killer به اضافه‌ی واژه‌ای دیگر در سه میلیون کلمه‌ای که داده‌های پیکره‌ی زبانی دانشگاه لانکاستر (که شامل پیکره‌ی زبانی لانکاستر - اوسلو - برن و پیکره‌ی زبانی براون و پیکره‌ی زبانی آسوشیتد پرس می‌شود) را تشکیل می‌دهند، مؤید این گفته است! اگرچه تعداد این‌گونه ترکیب‌ها به‌طور غیرمنتظره‌ای اندک است و فقط مرکب از هفت مورد است. در میان این سه میلیون کلمه دو نمونه از واژه‌ی گرد و خاک‌کشنده (killer dust) و از هریک از واژه‌های زیر یک نمونه وجود دارد: تند باد‌کشنده (killer hurricane)، زمین‌لرزه‌ی کشنده، (killer earthquake)، خرگوش‌کشنده (killer rabbit). همه‌ی این‌ها متضمن معنای چیزهایی است که کشتن جزو ذات یا نتیجه‌ی عمل آن‌هاست. یک نمونه هم از ترکیب حشره‌ی کشنده (killer insect) دیده می‌شود. از جفری لیچ به خاطر در اختیار گذاشتن این داده‌ها سپاسگزارم.

۵. آخرین جمله‌ی کرایسکی در اصل آلمانی این است:

Ja, also, das geht mir, nichts an. Ich will damit nichts zu tun haben. Ah, das ist alles sehn und ich damit nichts zu tun haben. unerfreulich,

که به نظر می‌رسد تبدیل ژانر و صدا به غلیان عاطفی بهانه‌جویانه در اصل باشد (توجه کنید به آغازگر جمله Ah، و تکرار عبارت

ich will damit nichts zu tun haben

متن کامل آلمانی در ووداک و دیگران (۱۹۹۰، فصل ۷) آمده. از روٹ ووداک به خاطر در اختیار گذاشتن یک نسخه‌ی کپی از متن سپاسگزارم.

بخش سوم

توصیف، تفسیر و تبیین در تحلیل گفتمان

۵

تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: توصیف

ترجمه‌ی پیروز ایزدی

نمونه‌های متنی در فصول گذشته شامل طیف نسبتاً کاملی از ویژگی‌های زبانی - ویژگی‌های واژگانی، دستوری، نقطه‌گذاری، نوبت‌گیری، انواع کنش‌های گفتاری و مستقیم بودن یا غیرمستقیم بودن بیان آن‌ها و ویژگی‌هایی که با ساخت کلی تعامل‌ها سروکار دارند - و نیز مثال‌های مربوط به ویژگی‌های متنی غیرزبانی ('دیداری') می‌شدند. امیدوارم که تاکنون خوانندگانی که فاقد هر نوع پیش‌زمینه‌ای در تحلیل زبانی هستند به اهمیت این نکته پی برده باشند که چگونه تحلیل دقیق متون برحسب این ویژگی‌ها بر درک ما از روابط قدرت و فرآیندهای ایده‌تولوزیک در گفتمان تأثیر می‌گذارد.

اما تحلیل متن تنها بخشی از تحلیل گفتمان را تشکیل می‌دهد. در فصل دوم (شکل ۱ - ۲)* متن، تعامل، و بافت اجتماعی به عنوان سه عنصر گفتمان مشخص شده بود و همچنین تمایزی بین سه مرحله از تحلیل

* منظور فرکلاف فصل دوم کتاب *Language and Power* است که برخی از مقالات این مجموعه از آن انتخاب شده است. - م.

انتقادی گفتمان - یعنی توصیف متن، تفسیر رابطه‌ی بین متن و تعامل، و تبیین رابطه‌ی بین تعامل، و بافت اجتماعی - صورت گرفته بود.

در این فصل و فصل بعدی، رویه‌ای برای تحلیل انتقادی گفتمان براساس این سه مرحله ارائه خواهیم داد. فصل حاضر به توصیف می‌پردازد و فصل بعد تفسیر و تبیین را مورد بررسی قرار خواهد داد. این تقسیم کار منطبق با تقابلی است که در فصل دوم بین توصیف از یک سو و تفسیر و تبیین از سوی دیگر، برحسب نوع 'تحلیلی' که صورت می‌گیرد قائل شدم. همچنین تفاوت‌های متناظر در سازماندهی این دو فصل وجود دارد: نوع تحلیل مرتبط با مرحله‌ی توصیف این امکان را فراهم می‌آورد که فصل حاضر به صورت یک مرجع راهنمای کوچک سازماندهی شود، در حالی که فصل ششم بیشتر جنبه استدلالی دارد. با این حال، آن‌گونه که در فصل دوم اشاره کردم در این‌که توصیف پیش‌فرض تفسیر است معنایی نهفته است. از این رو، این تقابل در حالی که به لحاظ رویه می‌تواند مناسب باشد، نباید وزن و اهمیتی بیش از آن‌که درخور آن است پیدا کند. خوانندگان همچنین درخواهند یافت که طرح برخی موضوعات (از جمله کنش‌های گفتاری و پیش‌فرض) که می‌توان انتظار بررسی آنها را در مرحله توصیف داشت، جزئاً یا کلاً تا فصل ششم به دلایلی که در همان فصل توضیح خواهیم داد به تأخیر انداخته شده است.

فصل حاضر در سطحی مقدماتی به نگارش درآمده است تا مورد استفاده افرادی واقع شود که از پیش‌زمینه‌ی چندانی در مطالعات زبانی برخوردار نیستند. این فصل حول محور ده پرسش اصلی (و برخی پرسش‌های فرعی) سازمان یافته است؛ یعنی پرسش‌هایی که می‌توان درباره‌ی یک متن مطرح ساخت؛ امیدوارم که این روش فهم چارچوب و استفاده از آن را برای خوانندگان نسبتاً آسان سازد. ذیل هر یک از پرسش‌ها خوانندگان شاهد معرفی و ذکر مثال از مقولات یا مفاهیم

تحلیلی خواهند بود. رویه‌ای که در پیش گرفته‌ام کاملاً جنبه توضیحی دارد و دربردارنده‌ی مثال‌هایی نیست که خوانندگان خود مجبور به تجزیه و تحلیل آن‌ها باشند. در فصل هفتم فرصتی وجود خواهد داشت تا این رویه در مورد نمونه‌ی مفصلی به کار برده شود. باید در اینجا تأکید کنم که رویه‌ی مزبور نباید وحی مُنَزَل تلقی شود؛ این رویه یک راهنماست و نه یک طرح. در برخی از موارد خوانندگانی که آن را به کار می‌بندند ممکن است دریابند که بعضی از بخش‌ها بیش از حد مفصل است و یا حتی به دردشان نمی‌خورد. در موارد دیگر، آنان (به ویژه کسانی که سابقه‌ی مطالعات زبانی دارند) ممکن است آن را به اندازه‌ی کافی مفصل ندانند و آن را نیازمند تکمیل تلقی کنند - منابع پایان هر فصل می‌تواند در این زمینه مفید باشد. مجموعه‌ی ویژگی‌های متنی در نظر گرفته شده تا حد زیادی جنبه‌ی گزینشی دارد و تنها شامل آن دسته از ویژگی‌هایی می‌شود که برای تحلیل انتقادی از همه معنادارترند.

ذکر یک نکته پیش از فهرست کردن ده پرسش مزبور لازم به نظر می‌رسد. مجموعه‌ی ویژگی‌های صوری‌ای که در یک متن خاص یافت می‌شوند می‌توانند به عنوان انتخاب‌های خاصی از میان گزینه‌های (برای مثال گزینه‌های مربوط به واژگان و دستور) موجود در انواع گفتمان‌هایی تلقی شوند که متن از آن‌ها استفاده می‌کند. به منظور تفسیر ویژگی‌هایی که به صورت بالفعل در یک متن وجود دارند، معمولاً مدنظر قرار دادن دیگر انتخاب‌های ممکن نیز ضروری است؛ یعنی انتخاب از میان نظام‌های گزینه‌ای انواع گفتمان‌هایی که ویژگی‌های موجود از آنها اخذ شده‌اند. در نتیجه، در تحلیل متون، کانون توجه دائماً بین آنچه در متن وجود دارد و نوع گفتمان یا انواع گفتمان‌هایی که متن از آنها استفاده می‌کند در نوسان است. این تغییر و جابه‌جایی در بحث زیر بازتاب می‌یابد.

الف. واژگان

۱. کلمات واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟ (برای اصطلاح‌شناسی به ذیل یادداشت رجوع کنید).

در طبقه‌بندی آن‌ها از کدام طرح‌ها استفاده شده است؟
آیا می‌توان از عبارت بندیِ دگرسان یا عبارت بندیِ افراطی سخن گفت؟

چه نوع روابط معنایی (هم معنایی، شمول معنایی، تضاد معنایی) به لحاظ ایده‌تولوژیک معنادار بین کلمات وجود دارد؟
۲. کلمات واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟

آیا عباراتی وجود دارند که دال بر حُسن تعبیر باشند؟
آیا کلماتی وجود دارند که آشکارا رسمی یا محاوره‌ای باشند؟

۳. کلمات واجد کدام ارزش‌های بیانی هستند؟
۴. در کلمات از کدام استعاره‌ها استفاده شده است؟

ب. دستور

۵. ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟

چه نوع فرآیندها و مشارکینی مسلط هستند؟

آیا کنشگری نامشخص است؟

آیا فرآیندها همان‌هایی هستند که به نظر می‌رسند؟

آیا از فرآیند اسم‌سازی استفاده شده است؟

جملات معلوم هستند یا مجهول؟

جملات مثبت هستند یا منفی؟

۶. ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟

از کدام وجه‌ها (خبری، پرسشی دستوری، امری) استفاده شده است؟

- آیا ویژگی‌های مهم وجهیت رابطه‌ای وجود دارند؟
آیا از ضمیرهای ما و شما استفاده شده است و اگر پاسخ مثبت است، نحوه‌ی استفاده از آنها چگونه بوده است؟
۷. ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های بیانی هستند؟
آیا ویژگی‌های مهم وجهیت بیانی موجودند؟
۸. جملات (ساده) چگونه به یکدیگر متصل شده‌اند؟
از کدام کلمات ربطی منطقی استفاده شده است؟
آیا جملات مرکب از مشخصه‌های همپایگی یا وابستگی برخوردارند؟
برای ارجاع به داخل و بیرون متن از چه ابزارهایی استفاده شده است؟

ج. ساخت‌های متنی

۹. از کدام قراردادهای تعاملی استفاده شده است؟
آیا روش‌هایی وجود دارند که به کمک آنها یک مشارک نوبت سخن گفتن دیگران را کنترل کند؟
۱۰. متن واجد چه نوع ساخت‌های گسترده‌تری است؟

یادداشت: ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی

میان سه نوع ارزشی که ویژگی‌های صوری ممکن است واجد آنها باشند، یعنی تجربی، رابطه‌ای و بیانی باید تمایز قائل شد. ویژگی صوری دارای ارزش تجربی، ردپا و سرنخی از روشی به دست می‌دهد که در آن تجربه‌ی تولیدکننده‌ی متن از جهان طبیعی یا اجتماعی بازنمایی می‌گردد. ارزش تجربی با محتوا، دانش، و اعتقادات، آن‌گونه که در فصل سوم کتاب زبان و قدرت بحث می‌شود، سروکار دارد. ویژگی صوری دارای ارزش

رابطه‌ای، ردپا و سرنخی از آن دسته از روابط اجتماعی به دست می‌دهد که از طریق متن در گفتمان به مورد اجرا درمی‌آیند. ارزش رابطه‌ای (به گونه‌ای شفاف!) با رابطه‌ها و روابط اجتماعی سروکار دارد. سرانجام، ویژگیِ صوریِ دارای ارزش بیانی، ردپا و سرنخی از ارزشیابی تولیدکننده (در وسیع‌ترین مفهوم آن) از بخشی از واقعیت ارائه می‌دهد که مرتبط با این ویژگی است. ارزش بیانی با فاعل‌ها و هویت‌های اجتماعی سروکار دارد، گرچه تنها یک بُعد از مفاهیم اخیر به ارزش‌های ذهنی مربوط می‌شوند. باید تأکید کرد که هریک از ویژگی‌های صوری ممکن است به طور همزمان واجد دو یا سه ارزش باشند. این ارزش‌ها به طور انتزاعی در شکل ۵-۱ نمایش داده شده‌اند.

ابعاد معنایی	ارزش‌های ویژگی‌ها	اثرات ساختی
محتواها	تجربی	دانش / اعتقادات
روابط	رابطه‌ای	روابط اجتماعی
فاعل‌ها	بیانی	هویت‌های اجتماعی

شکل ۵-۱ ویژگی‌های صوری: ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی

به‌علاوه، ویژگی صوری ممکن است دارای ارزش پیونددهنده باشد و بخش‌های مختلف یک متن را به هم پیوند دهد. رک به پرسش ۸ برای بحث و ارائه‌ی مثال.

پرسش ۱. کلمات واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟

آن جنبه از ارزش تجربی که بیش از همه در چارچوب این کتاب مورد توجه واقع شده این است که چگونه تفاوت‌های ایده‌تولوژیک بین متون

در بازنمایی‌های مختلفی که از جهان ارائه می‌دهند، در واژگان آنها رمزگذاری می‌شود. دو متن در زیر به عنوان مثال ارائه می‌شود: اینها براساس مطالعه زبان 'حرفه‌های مدرسان'، دو نوع عبارت‌بندی متفاوت از شیوه‌های عمل یکسان در روان‌پزشکی به دست می‌دهند:

محرومیت از غذا، تختخواب، پیاده‌روی در هوای آزاد، ملاقات‌کنندگان، دریافتِ نامه‌های پستی یا تماس‌های تلفنی، حبس انفرادی، محرومیت از مطالعه یا وسایل سرگرمی؛ بی‌حرکت نگه‌داشتن افراد با بستن آنها به ملافه‌های خیس و سپس به نمایش گذاشتن آنها در برابر ارکنان و سایر بیماران؛ دیگر محدودیت‌های جسمانی در مورد حرکات بدنی؛ تخریب ذهن برخلاف اراده‌ی مراجع، زندانی ساختن در بخش‌های قفل شده؛ انواع و اقسام تحقیرها در برابر جمع، نظیر اعلام علنی به قصد فرد برای فرار یا ارتکاب به خودکشی، ملزم ساختن فرد به اعتراف علنی به سوءرفتار و گناهان خود، و اعلام عمومی تخلفات و نابهنجاری‌های افراد. (متن شماره ۱ روان‌پزشکی)

بازداشتن از رفتارهای بیمارگونه و تشویق رفتارهای سالم از طریق اعطای گزینشی پاداش‌ها؛ وجود محل‌هایی برای انزوا، محدودیت‌ها و بخش‌های در بسته برای دادن مهلت به بیمار تا دمی از تعامل با دیگران بیاساید؛ امکان تفکر درباره رفتار خود را برای بیمار میسر ساختن، ایجاد توان مقابله با وسوسه‌های خود برای گریز و از پا درآمدن در برابر افسردگی و ایجاد حس امنیت؛ بی‌حرکت ساختن بیمار برای آرام ساختن او، برآورده کردن نیازهایش برای وابسته بودن، توجه و تیمار بیشتر نسبت به بیماری که استحقاق آن را دارد و میسر ساختن امکان برخوردار شدن از رویارویی یا همتیانش؛ محدود کردن بروز احساساتش و یاد دادن این نکته به او که کارکنان قصد مراقبت و توجه دارند. (متن شماره ۲ روان‌پزشکی)

متن دوم این شیوه‌های عملی را از دیدگاه روان‌پزشکی در قالب کلمات می‌ریزد که طرفدار شیوه‌های مزبور است، در حالی که متن اول دارای عبارت‌بندی 'مخالفت جویانه' است. در واقع این امر را می‌توان در قالب 'عبارت‌بندی دگرسان' در نظر گرفت: عبارت‌بندی موجود مسلط و طبیعی شده به‌طور حساب‌شده‌ای جای خود را به عبارت‌بندی دیگری می‌دهد که در تقابل آگاهانه با آن قرار دارد.

در برخی از موارد، آنچه به لحاظ ایده‌نولوژیک در مورد یک متن معنی‌دار است، اقلام و ازگانی آن به‌طور فی‌نفسه است. برای مثال، خرابکارانه و همبستگی به ترتیب تعلق به چارچوب‌های ایده‌نولوژیک 'راست' و 'چپ' دارند و وقوع هر یک موضع ایده‌نولوژیک متن را مشخص می‌کنند. در موارد دیگر، این نحوه هم‌آیی یا هم‌نشینی کلمات است که طرحی به لحاظ ایده‌نولوژیک خاص به متن می‌دهد از این رو، در متن ۲ روان‌پزشکی، هم‌آیی رفتار با بیمارگونه و سالم طرح ایده‌نولوژیکی خاص (و مسلطی) برای طبقه‌بندی رفتار به دست می‌دهد. همچنین در موارد دیگر، انتقال استعاره‌ای یک کلمه یا عبارت از یک قلمرو کاربردی به قلمرویی دیگر چنین نقشی ایفا می‌کند (ر.ک به پرسش ۴ در زیر): برای مثال، حبس انفرادی در متن شماره ۱ روان‌پزشکی به گونه‌ای استعاری یک وضعیت پزشکی را در قالب زندانی شدن بازنمایی می‌کند.

برخی کلمات به لحاظ ایده‌نولوژیک مورد مناقشه قرار دارند، یعنی در کانون مبارزات ایده‌نولوژیک قرار دارند و این گاهی اوقات در متن آشکار است - مانند کلمه سوسیالیسم که در یک نامه ادعا شده بود باور داشتن به اینکه اصطلاحی مانند سوسیالیسم تنها دارای یک معنای واقعی و 'تحت اللفظی' است که همانا اعتقاد مطلق به مالکیت عمومی و وسایل تولید، توزیع و مبادله است، 'خطایی معناساختی' به شمار می‌رود. با این حال،

معانی مختلف یک کلمه دارای هسته‌ای مشترک اند: «این اعتقاد که کنترل اجتماعی باید در جهت منافع اکثریت کارگر در جامعه اعمال گردد.» بنابراین، به نظرمی‌رسد که نامه مزبور تکرار پنهان مبارزات ایده‌نولوژیک تحت لوای معناشناسی باشد.

در پاسخ به پرسش ۱، مفید است که کانون توجه خود را به تناوب میان خود متن و نوع گفتمان و یا انواع گفتمان‌هایی که متن از آن‌ها استفاده می‌کند، از جمله طرح‌های طبقه‌بندی که براساس آنها واژگان در انواع گفتمان‌ها سازمان می‌یابد، معطوف کنیم. حال به متن ۵-۲ از این دیدگاه نگاهی می‌افکنیم.

فقط ۲۳ گام حیاتی به سوی موفقیت

- ✱ چگونه ادعای میراث سلامت دائمی و نوام با سرزندگی کنید
- ✱ چگونه دامنه واژگان خود را افزایش دهید
- ✱ چگونه قدرت تمرکز خود را تقویت کنید
- ✱ چگونه حافظه خود را قوی کنید
- ✱ چگونه عواطف مثبت را در خود به‌رورانید
- ✱ چگونه صدای خود را جذاب و سخنان خود را روشن کنید
- ✱ چگونه اهمیت نزاکت را بیاموزید
- ✱ چگونه خود را نزد کارفرمایان ارزشمند جلوه دهید
- ✱ چگونه آرمانها را - که جزو ضروریات پیشرفت هستند، صورت‌بندی کنید
- ✱ چگونه به اهداف بلوغ دست یابید
- ✱ چگونه ازدواج موفق داشته باشید
- ✱ چگونه به طور موثر ارتباط برقرار کنید
- ✱ چگونه از گنجینه ادبیات لذت ببرید
- ✱ چگونه مشکلاتان را حل کنید
- ✱ چگونه شاد باشید
- ✱ چگونه افق فکری‌تان را گسترش دهید
- ✱ چگونه قدرت فکر خود را پرورش دهید
- ✱ چگونه قدرت تخیل خود را پرورش دهید
- ✱ چگونه برای نیل به آرامش روح خود را مشغول نگه دارید
- ✱ چگونه بیش از توان معمول خود فعالیت داشته باشید
- ✱ چگونه پدر یا مادر بهتری برای فرزندانان باشید
- ✱ چگونه به آرامش دست یابید
- ✱ چگونه به غنای زندگی خود بیفزایید

این فهرست خود طبقه‌بندی 'گام‌هایی به سوی موفقیت' است، اما همچنین از طرح‌های طبقه‌بندی از پیش موجود استفاده می‌کند. یکی از این‌ها طرحی برای روان آدمی است یا جنبه‌هایی از آن که فرد می‌تواند خود آنها را پرورش دهد: (قدرت) تمرکز، حافظه، عواطف (مثبت)، افق فکری، (قدرت) فکر، تخیل. به دیدگاه مکانیستی روان که توسط قدرت القا می‌شود، توجه کنید: همانند موتور اتومبیل، هرچه ماشین قدرتمندتر باشد، عملکرد بهتری می‌توان انتظار داشت. طرح دیگر مربوط به روش‌های ارزشیابی زبان فرد است؛ این امر در هم‌آیی‌های دامنه‌ی واژگان خود را افزایش دهید، سخنان خود را روشن کنید، به‌طور مؤثر ارتباط برقرار کنید و نیز دیگر هم‌آیی‌های موجود در مواد مربوط به همین نوع تبلیغات نظیر به آسانی مکالمه کنید، به‌طور مؤثر صحبت کنید، سریع‌تر بنویسید، بهتر بخوانید مستتر است. عملکردهای کلامی برحسب روانی، کارآیی و تأثیر اجتماعی و نه همدلی و مشارکت ارتباطی ارزیابی می‌شوند. این همان ایده‌تئولوژی ابزاری زبان است - زبان به عنوان ابزاری برای انجام دادن کارها. در هر دو مورد، طرح طبقه‌بندی، روش خاصی برای تقسیم‌بندی جنبه‌ای از واقعیت است که بر بازنمایی ایده‌تئولوژیک خاص آن واقعیت مبتنی است. بدین ترتیب، ساختار واژگان ایده‌تئولوژی - بنیاد است.

طرح‌های طبقه‌بندی در انواع مختلف گفتمان‌ها ممکن است به لحاظ کمی متفاوت باشند، بدین مفهوم که جنبه‌های خاص واقعیت را به درجات مختلف در قالب کلمات عرضه کنند، یعنی با تعداد کمتر و یا بیشتری از کلمات. گاه ما شاهد 'عبارت‌بندی افراطی' هستیم - کاربرد نامعمول شمار زیادی از کلمات تقریباً هم‌معنا در عبارت‌بندی. این پدیده نشان‌دهنده‌ی شیفتگی به جنبه‌ای از واقعیت است - که ممکن است نشان‌گر این باشد که اینجا قانون مبارزه‌ای ایده‌تئولوژیک است. فقط ۲۳

گام به سوی موفقیت شیفته رشد و پرورش است و این امر در واژگان مربوط به این معانی از جمله افعال افزایش دادن، تقویت کردن، گسترش دادن، پرورش دادن، ایجاد کردن، توسعه بخشیدن، غنی کردن آشکار و هویدا است.

ارزش عطف توجه متناوب به متن و نوع گفتمان همچنین در مورد روابط معنایی بین کلمات نیز مصداق دارد. گفتم که رابطه‌ی هم‌معنایی در متن بین کلماتی برقرار شده است که در هیچ‌یک از انواع گفتمان‌ها هم‌معنا نیستند. در موارد دیگر، یک متن ممکن است مستقیماً از روابط معنایی ایجاد شده در یک نوع گفتمان استفاده کند. در آن مثال، این روابط هم‌معنایی به لحاظ ایده‌ئولوژیک تعیین شده بودند، و در واقع روابط معنایی مانند هم‌معنایی را غالباً می‌توان مرتبط با ایده‌ئولوژی‌های خاص دانست؛ چه این ایده‌ئولوژی در بستر نوع خاصی از گفتمان قرار داشته باشند و چه به صورتی خلاقانه در متن ایجاد شده باشند. بنابراین، یک جنبه از پرسش یکم، هم‌شناسایی روابط معنایی در متون و انواع گفتمان‌های زیرساختی و هم‌آزمایش و مشخص کردن شالوده‌های ایده‌ئولوژیک آنهاست.

روابط معنایی اصلی عبارت‌اند از هم‌معنایی، شمول معنایی و تضاد معنایی. هم‌معنایی، چنان‌که دیدیم، موردی است که در آن کلمات دارای معنای یکسان هستند. یافتن موارد هم‌معنایی مطلق دشوار است، از این رو در عالم واقع در بی‌روابط هم‌معنایی تقریبی بین کلمات هستیم. یک آزمایش ابتدایی برای هم‌معنایی این است که آیا کلمات را می‌توان تنها با تأثیر اندک بر روی معنا به جای یکدیگر به کار برد. شمول معنایی موردی است که در آن معنای یک کلمه در بطن معنای کلمه‌ای دیگر جای دارد؛ معنی توتالیتریانیسم در بطن معنای کمونیسم، مارکسیسم، فاشیسم (که در نتیجه موارد شمول آن را تشکیل می‌دهند) در یک نوع گفتمان

ایده‌نولوژیکی خاص قرار دارد. تضاد معنایی همان ناسازگاری معنایی است - معنای یک کلمه با معنای کلمه دیگر ناسازگار است. (برای مثال، معنای زن و مرد یا سگ و گربه)

پرسش ۲: کلمات واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟

این پرسش معطوف به این نکته است که چگونه انتخاب کلمات متن بستگی به روابط اجتماعی بین مشارکین دارد و چگونه به ایجاد این روابط کمک می‌کند، همان‌گونه که قبلاً متذکر شدم، کلمات احتمالاً همزمان با این ارزش‌های رابطه‌ای واجد ارزش‌های دیگر نیز هستند. برای مثال، کاربرد واژگان نژادپرستانه (مانند کاکاسیا) دارای ارزش تجربی برحسب یک بازنمایی نژادپرستانه یک گروه‌بندی قومی خاص است؛ اما کاربرد آن - و ناکام ماندن در اجتناب از به‌کارگیری آن - ممکن است همچنین دارای ارزش رابطه‌ای نیز باشد، شاید با این فرض که ایده‌نولوژی نژادپرستانه زمینه‌ی مشترکی برای گوینده و سایر مشارکین است.

در اینجا مثال دیگری از یک مقاله‌گاردین به قلم کریس هاوکس،

جومورلو و جان هوارد ارائه می‌شود (تأکیدها از من است):

گمان ما بر این است که صاحبان صنایع در شرف درک این واقعیت هستند که نیاز به انجام کاری دارند، اما مطمئن نیستند چه کاری باید انجام دهند. ما نمی‌نویسیم که صنعت در زمینه‌ی مسائل شخصی نقش فصول‌مآبانه‌ای پیدا کرده است یا این‌که به صورتی بی‌جا در غم و اندوه شخصی افراد دخالت می‌کند! ایجاد این برداشت که صنعت مالک نیروی کار خود است، امری مفید نخواهد بود. ما همچنین طرفدار بازگشت به پدر سروری قرن نوزدهمی اربابان شکلات و صابون نیستیم. اما مفهومی که آنها از به‌کارگماردن کارکنانشان به عنوان افرادی کامل دارند چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت.

عبارات چاپ شده با حروف ایرانیک / شکسته را می‌توان صورت‌بندی‌های ایده‌ئولوژیک مختلف از همان اعمالی تلقی کرد که از جانب کارفرمایان سرزده است، بنابراین، متن می‌تواند مثالی از ارزش‌های تجربی عبارت‌بندی باشد. با این حال، به نظر می‌رسد که نویسندگان سه صورت‌بندی نخست را به نفع صورت‌بندی چهارم به عنوان بخشی از فرآیند ایجاد رابطه‌ی اعتماد و همبستگی با خوانندگان مفروض کنار می‌گذارند و در اینجا است که ارزش رابطه‌ای وارد گود می‌شود. اما ارزش بیانی نیز در اینجا مطرح است: نویسندگان احتمالاً چنین فرض می‌کنند که سه صورت‌بندی نخست ارزشیابی‌های منفی برای خوانندگان پدید خواهد آورد و چهارمی دربردارنده ارزشیابی مثبت است. بنابراین، نویسندگان با طرفداری از صورت‌بندی چهارم نوعی اشتراک ارزش‌ها با خوانندگان به وجود می‌آورند.

تولید کنندگان متن به دلایل رابطه‌ای غالباً استراتژی‌های اجتناب را در رابطه با ارزش‌های بیانی کلمات در پیش می‌گیرند. حُسنِ تعبیر در مورد کلمه‌ای به کار می‌رود که به منظور اجتناب از ارزش‌های منفی جانشین کلمه‌ای متعارف‌تر یا آشنا تر می‌شود. متن شماره ۲ روان‌پزشکی شامل تعدادی از موارد حُسنِ تعبیر است. در این متن محل انزوا به چشم می‌خورد در حالی که در متن شماره ۱ از حبس انفرادی صحبت به میان آمده است: همچنین شاهد بخش‌های درسته در مقابل بخش‌های قفل‌شده، گریز در مقابل فرار، از پا درآمدن در برابر افسردگی در مقابل ارتکاب به خودکشی هستیم.

یکی از خصوصیات واژگان که با ارزش‌های رابطه‌ای سروکار دارد، رسمی بودن است که در جایی دیگر آن را مورد بحث قرار دادیم. در اینجا قسمت آغازین متن بازجویی که در آن فصل آمده بود مجدداً آورده می‌شود:

سؤال: آقای ارلیشمن، پیش از اعلام تنفس برای صرف ناهار، شما اظهار داشتید که به عقیده‌ی شما ورود به دفتر روان‌پزشکی الزبر و به دلایل مربوط به امنیت ملی، قانونی بوده است. فکر می‌کنم که این شهادت شما بود.

رسمی بودن موقعیت در اینجا چنین اقتضا می‌کند که روابط اجتماعی نیز رسمی باشد و این امر در واژگان (و دیگر حوزه‌ها) آشکار است، به گونه‌ای که به طور یک‌دست از انتخاب‌های رسمی‌تری در عوض گزینه‌های موجود کم‌تر رسمی استفاده شده است (پیش از، تنفس برای صرف ناهار، اظهار داشتید به جای قبل از، وقت ناهار، گفتید) که بیانگر مؤدب بودن، ملاحظه‌ی مشارکین برای حفظ وجهی یکدیگر (میل به دوست داشته شدن و عدم تمایل به تحمیل نظرات خود بر دیگری) و احترام به شأن و مقام دیگری است.

پرسش ۳: کلمات واجد کدام ارزش‌های بیانی هستند؟

نمونه‌هایی در متن شماره ۱ روان‌پزشکی وجود دارد که در آنها ارزشیابی منفی نویسنده از اعمال توصیف شده، در واژگان مستتر است؛ مثلاً کاربرد کلماتی نظیر به نمایش گذاشتن، زندانی ساختن، انواع و اقسام تحقیر. مثال‌های بیشتری در متن ۵ - ۴ وجود دارد که مربوط به تبلیغ شرکت در یک نشست در جشنواره سیاسی و فرهنگی است:

چپ ... به دنبال مد

مد، تبلیغات در جامعه پوشاک است ... و به شما چیزهایی در این باره می‌گوید که افراد کمی هستند، چه می‌خواهند بپوشند و پیرو چه سیاستی هستند. صنعت مد در جریان دائمی است و دائماً تصاویر جدیدی بیرون می‌دهد؛ مدهای خیابانی با لباس‌های آخرین مد مزون‌های معروف دنبال برخورد پیدا می‌کنند. با توجه به این‌که سیاست فردی و شیک‌ی در رأس دستور کار سیاسی جناح چپ قرار گرفته است، آیا مد آگاهی باید بخشی از آگاهی سیاسی باشد یا این‌که فقط بهانه‌ای برای مصرف‌گرایی است؟ در یک نگاه رادیکال چه چیز رادیکالی وجود دارد؟

لفت آنلیمیتد افنخار دارد نخستین نمایش مد چپ‌گرایان را ارائه دهد. آخرین و جدیدترین طراحان مد فارغ‌التحصیلی دانشکده‌ها کارهای خود را عرضه خواهند کرد و به دنبال آنها نوبت به برخی از طراحان قدیمی محبوب خواهد رسید؛ دامن‌های کلوش و کت‌های شکاری لیونگستن؛ پیراهن‌های سبک ترونسکی؛ کت‌های ضخیم‌کار و آرم‌های مربوطه؛ شیک‌ی اروپایی، مارکسیسم تودی کهنه‌فدیمی و بسیاری چیزهای دیگر. همچنین سردیو پیرو 'مد خیابانی' مجله آی. دی، یعنی کارین فرانکلین و طراح مد برجسته بل اسمیت؛ نویسنده مطالب مربوط به 'مد مزون‌های معروف'، آنجلا استیونز از مجله جاست سونیتن، کریس کرک، مفسر معروف و روزنامه‌نگار سیتی لیمیتس، کتی مایرز نیز حضور خواهند داشت. همراه با موسیقی ملایم، سکوی مانکن‌ها ... و سیاست.

متن ۵-۴. منبع: 1986. *Left Unlimited*.

از نظر بسیاری از خوانندگان سنتی‌تر چپ‌گرا، احتمالاً در این قطعه برخوردی میان ارزش‌های بیانی وجود دارد، برای مثال در جمله سوم (با توجه به سیاست ...)، آگاهی‌های سیاسی احتمالاً ارزش‌های بیانی مثبت و مصرف‌گرایی مد (آگاهی) و شیک‌ی برای این‌گونه خوانندگان ارزش‌های منفی دارند. به علاوه، این‌گونه تصور می‌شود که مد و شیک‌ی احتمالاً جایی در گفتمان سیاسی نداشته باشند. سیاست فردی به گمان من واجد

ارزش بیانی جا افتاده‌ای نیست چرا که این هم‌آبی برای گفتمان سیاسی چپ پدیده‌ی نسبتاً جدیدی است. تأثیر کلی آن ممکن است برای چنین خوانندگانی گیج‌کننده یا در واقع آزاردهنده باشد.

تفاوت میان انواع گفتمان به لحاظ ارزش‌های بیانی کلمات بار دیگر به لحاظ ایده‌تولوژیک معنادار است. گوینده به بیان ارزشیابی‌های خود از طریق طرح‌های طبقه‌بندی می‌پردازد که تا حدودی نظام‌های ارزشیابی به حساب می‌آیند و همچنین طرح‌های به لحاظ ایده‌تولوژیک متضادی وجود دارند که ارزش‌های متفاوت را در انواع گفتمان‌های مختلف متجسم می‌سازند. از این رو، مثال فوق را می‌توان برحسب برخورد ایده‌تولوژیک بین انواع گفتمان‌های چپ و طرح‌های طبقه‌بندی‌گوناگون تفسیر کرد: در گفتمان چپ کمتر سنتی، مد(آگاهی) و شیکی و سیاست فردی عناصر مثبتی در طرح‌های طبقه‌بندی مرتبط با سیاست تلقی می‌شوند.

ارزش بیانی کلمات همواره مورد توجه افرادی بوده است که به زبان اقناعی علاقه‌مندند. در حالی که این امر با توجه به تأکیدی که در اینجا بر ایده‌تولوژی صورت می‌گیرد همچنان دارای اهمیت است، با این همه در اینجا از اهمیتی کمتر برخوردار است و از دیدگاه اندک متفاوتی به آن نگرسته می‌شود. در اینجا بسیج ارزش‌های بیانی برای اهداف اقناعی خاص چندان مدنظر نیست بلکه بیشتر به این واقعیت توجه می‌شود که این ارزش‌های بیانی را می‌توان به طرح‌های طبقه‌بندی به لحاظ ایده‌تولوژیک متضاد ارجاع داد.

پرسش ۴: از کدام استعاره‌ها استفاده شده است؟

استعاره و سیله‌ای برای بازنمایی جنبه‌ای از تجربه برحسب جنبه‌ای دیگر از آن است و به هیچ‌وجه منحصر به آن نوع گفتمان نیست که به صورت

کلیشه‌ای مرتبط با آن فرض می‌شود، یعنی شعر و گفتمان ادبی. اما کلیه جنبه‌های تجربه را می‌توان برحسب هر تعداد استعاره بازنمایی کرد و رابطه بین استعاره‌های بدیل است که در اینجا مورد توجه خاص قرار می‌گیرد چرا که استعاره‌های مختلف دارای وابستگی‌های ایده‌تولوژیک متفاوتی هستند.

شروع یک مقاله در روزنامه‌ای اسکاتلندی درباره 'شورش‌های' ۱۹۸۱ به قرار زیر است:

گسترش سرطان

با گسترش شورش‌های جوانان سرکش از جنوب، حتی خوش‌بین‌ترین افراد از آینده هراس به دل دارند و از آن می‌ترسند که وضع بدتر شود. این آشوب‌ها تا کجا می‌تواند گسترش یابد؟ اگر دامنه آنها به اسکاتلند کشیده شود، به کدام ناحیه ضربه وارد خواهد ساخت؟

بازنمایی استعاری مسائل اجتماعی به صورت بیماری، آن‌گونه که در اینجا نشان داده شده است، امری بسیار معمول است. توجه کنید که این بازنمایی دربردارنده یک استعاره برای خود بیماری نیز هست که به صورت نیرویی مبهم، مادون بشری و فاقد اندیشه بیان می‌گردد (به کدام ناحیه ضربه وارد خواهد ساخت). معنای ایده‌تولوژیک استعاره بیماری این است که این نوع استعاره‌ها علائق مسلط را به عنوان علائق کل جامعه در نظر می‌گیرند و عبارات بیان‌کننده‌ی علائق غیرمسلط (اعتصابات، تظاهرات، 'شورش‌ها' را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که گویی (سلامت) جامعه را به طور فی‌نفسه تضعیف می‌کند. برای مثال، یک استعاره بدیل برای 'شورش‌ها' می‌تواند جدل باشد - مثلاً، 'شورش‌ها' به عنوان اعتراضات پرسروصدا بیان شوند. استعاره‌های متفاوت به طور ضمنی

اشاره به روش‌های گوناگون برخورد با امور دارند: با بیماری سرطان نمی‌توان از طریق مذاکره کنار آمد، گرچه از طریق جدل شاید بتوان به جایی رسید. پس سرطان را باید نابود کرد و ریشه‌ی آن را قطع نمود.

پرسش ۵: ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های تجربی هستند؟
جنبه‌های تجربی دستور با روش‌هایی سروکار دارند که به موجب آنها صورت‌های دستوری یک زبان به رمزگذاری اتفاقات یا روابط در جهان، انسان‌ها یا حیوانات یا اشیایی که در این اتفاقات یا روابط دخیل هستند، و شرایط زمانی و مکانی، نحوه وقوع آنها و دیگر موارد می‌پردازند. نخستین پرسش فرعی در زیر اساساً و عموماً به این موضوعات می‌پردازد و دیگر پرسش‌های فرعی به مسائل مربوطه خاص‌تری می‌پردازند.

چه نوع فرآیندها و مشارکینی مسلط اند؟

هنگامی که می‌خواهیم به بازنمایی متنی یک عمل، رخداد، وضعیت یا رابطه پردازیم، اغلب باید انتخابی میان انواع فرآیندهای دستوری و مشارکین مختلف به عمل آوریم و این انتخاب ممکن است به لحاظ ایده‌ولوژیک معنادار باشد. اهمیت این پرسش در همین نکته نهفته است. برای نمود بیشتر در موضوع باید به جنبه‌ای از دستور جملات ساده‌ی زبان نظر افکند.

یک جمله‌ی ساده از نوع 'خبری' (ر.ک. به پرسش ۶) شامل *فاعل* و به دنبال آن *فعل* است؛ ممکن است قبل از *فعل* یک یا چند عنصر از فهرست زیر آورده شوند: *مفعول*، *متمم* و *ادوات*. سه نوع جمله‌ی ساده وجود دارد که هرکدام دارای ترکیبی متفاوت از عناصر هستند. در مثال‌های زیر، 'برجسب‌هایی' پس از هر یک از عناصر به چشم می‌خورند؛ توجه داشته باشید که هر یک از عناصر ممکن است شامل یک کلمه و یا بیش از یک

کلمه باشند.*

ریگان (فاعل) به لیبی (مفعول) حمله می کند (فعل).
 فاعل - مفعول - فعل
 پلیس آفریقای جنوبی (فاعل) یک شهرک سیاه
 پوست نشین را (مفعول) به آتش کشید (فعل).
 کتراه‌ها (فاعل) بسیاری از دهقانان را (مفعول) به
 هلاکت رساندند (فعل).

ریگان (فاعل) ماهیگیری می کرد (فعل).
 فاعل - فعل
 یک شهرک سیاه پوست نشین (فاعل) آتش گرفت (فعل).
 بسیاری از دهقانان (فاعل) مرده اند (فعل).

ریگان (فاعل) خطرناک (متمم) است (فعل) (یا فردی
 فاعل - متمم - فعل
 خطرناک (متمم) است (فعل).
 بسیاری از دهقانان (فاعل) در میان کشته شدگان
 (متمم) هستند (فعل).

لیبی (فاعل) نفت (متمم) دارد (فعل).
 توجه کنید که در این مثال‌ها مفعول و متمم پیش از فعل آمده‌اند. تفاوت
 میان این دو در این است که تنها مفعول و نه متمم می تواند به فاعل یک جمله‌ی
 مجهول معادل تبدیل شود. این امر در مورد مثال‌های فاعل - مفعول - فعل
 صادق است (برای مثال، یک شهرک سیاه پوست نشین توسط پلیس آفریقای
 جنوبی به آتش کشیده شد) در حالی که در مورد هیچ‌یک از مثال‌های فاعل -
 متمم - فعل مصداق پیدا نمی کند (برای مثال، نمی توان مثال اول را به
 خطرناک می شود توسط ریگان تبدیل کرد).
 همچنین از این بابت که کدام نوع از کلمات می توانند به عنوان این

* خوانندگان البته توجه دارند که بسیاری از عناصر و ساخت‌های زبان انگلیسی نقش
 دیگری در جمله‌ی فارسی می‌یابند. در این جا ارائه‌ی روش تحلیل منظور نظر بوده
 است و نه تطبیق کامل ساخت‌های زبانی - م.

عناصر مختلف عمل کنند، بین آن‌ها تفاوت وجود دارد. *فاعل* یا *مفعول* می‌توانند اسم (برای مثال، ریگان یا پسرها) یا ضمیر (من، او، غیره) یا گروهی باشند که شامل یک اسم است و به گروه اسمی معروف است (برای مثال، یک شهرک سیاه‌پوست‌نشین، بسیاری از دهقانان) و یا این‌که عبارتی اسمی شده باشند (در زیر توضیح داده می‌شود). *متمم* می‌تواند همه این‌ها باشد، اما صفت نیز می‌تواند باشد (برای مثال، خطرناک، مرده). *لوات* می‌تواند قید یا گروه حرف اضافه‌ای باشد. گروه حرف اضافه‌ای شامل یک حرف اضافه (در، پس، بالا و غیره) و یک اسم یا گروه اسمی (برای مثال، در مناطق خارج از شهر یا نزدیک پرستون) است. در مثال‌هایی که نشان‌دهنده این سه نوع جمله هستند *لوات* وجود ندارد، گرچه در واقع هریک از این سه نوع می‌تواند آزادانه با انواع *لوات* وقوع پیدا کنند. سعی کنید این قیدها را به مثال‌ها اضافه کنید: غالباً، بیرحمانه، در آفریقای جنوبی، از ۱۹۸۵، متأسفانه، یک بار. در خواهید یافت که هریک از مثال‌ها دست کم می‌تواند یکی از آن‌ها را بپذیرد.

این سه نوع جمله اصلی به گونه‌ای متعارف (اما نه همیشه - ر.ک به زیر) به ترتیب بیانگر سه نوع فرآیند اصلی هستند: کنش‌ها (*فاعل - مفعول - فعل*)، رخدادها (*فاعل - فعل*) و توصیفها (*فاعل - متمم - فعل*). کنش مستلزم وجود دو مشارک است، کنش‌گر و کنش‌پذیر، به طوری که کنش‌گر به نوعی برکنش‌پذیر عمل می‌کند. بنابراین در مثال‌های *فاعل - مفعول - فعل* فوق، ریگان، پلیس آفریقای جنوبی و کنش‌ها کنش‌گر هستند، در حالی که لیبی، یک شهرک سیاه‌پوست‌نشین و بسیاری از دهقانان کنش‌پذیراند. همه‌ی مشارکین جاندار نیستند و گرچه کنش‌گران عموماً جانداراند، کنش‌پذیرها گاه جاندار (برای مثال، بسیاری از دهقانان) و گاه غیرجاندار (برای مثال، یک شهرک سیاه‌پوست‌نشین) هستند.

یک رخداد مستلزم وجود تنها یک مشارک است که ممکن است

جاندار (بسیاری از دهقانان در مثال‌های *فعل* - *فعل* فوق) یا غیرجاندار (یک شهرک سیاه‌پوست نشین) باشد. با این حال، جملات *فعل* - *فعل* همواره بیانگر رخدادها نیستند؛ اگر این جملات دارای مشارکین جاندار باشند، ممکن است بیانگر نوع خاصی از کنش‌های بدون کنش‌پذیر یا آن‌گونه که من آنها را خواهم خواند کنش فاقد هدف باشند. آزمایشی که برای تشخیص این جملات وجود دارد این است که جمله‌ی *فعل* - *فعل* به طور طبیعی به چه نوع پرسشی پاسخ می‌گوید. اگر به پرسش *چه اتفاقی افتاده است؟* پاسخ بگوید، بیانگر یک رخداد است. اما اگر به طور طبیعی به پرسش *(فعل) چه کرد؟* پاسخ دهد، بیانگر کنش فاقد هدف است. بر این اساس، بسیاری از دهقانان مرده‌اند یک رخداد است اما ریگان ماهیگیری می‌کرد کنشی فاقد هدف محسوب می‌شود.

توصیف همچنین مستلزم وجود تنها یک مشارک است، اما نوعی صفت پس از فعل وجود دارد، چه یک صفت ملکی در صورتی که فعل صورتی از 'داشتن' باشد و چه یک صفت غیرملکی همراه با سایر افعال (به ویژه بودن و همچنین احساس کردن، به نظر رسیدن، شیه بودن و تعدادی از افعال دیگر). صفت‌های غیرملکی گاه به صورت صفات توصیفی (برای مثال، ریگان خطرناک است) و گاه به صورت اسم (ریگان یک تهدید است) جلوه‌گر می‌شوند.

امکانات ایده‌نولوژیک انتخاب بین انواع فرآیندها توسط برخی از مثال‌هایی که در فوق ارائه دادم نشان داده می‌شوند: بازنمایی مرگ دهقانان نیکاراگوئه‌ای به صورت کنشی با کنش‌گران مسئول، به صورت یک رخداد یا یک حالت وصفی، انتخاب‌هایی با معانی روشن هستند؛ به همین شکل، بازنمایی سوزاندن شهرک‌های آفریقای جنوبی به صورت یک رخداد یا کنشی از جانب کنش‌گران. این انتخاب‌ها برای برجسته سازی یا زمینه‌سازی برای کنش‌گری ممکن است منسجم، خودبه‌خود و

مبتنی بر عقل سلیم و بنابراین ایده‌ثولوزیک باشند؛ یا این که ممکن است نوعی لاپوشانی آگاهانه و یا یک فریب باشند. دانستن این که مثال زیر از کدام نوع است امری دشوار است؛ متن زیر نوشته‌ی یک روزنامه‌نگار (هوگر یانگ) است که چنین استدلال می‌کند که بیشتر، سیاستمداران رسانه‌ها را آلت دست خود قرار می‌دهند تا رسانه‌ها سیاستمداران را:

او (آقای کیناک) پس از این که چندی پیش با انجام یک مصاحبه در روز یکشنبه‌ی بعد موافقت کرد، آشکارا چنین تصور می‌کرد که مصاحبه پیرامون صحبت‌های کسل‌کننده در مورد آغاز برنامه سرمایه‌گذاری بر روی مردم [= یکی از مبارزات انتخاباتی حزب کارگر] دور می‌زند. اما در همین ضمن موضوعات دفاعی مطرح شد و برنامه در واکنش نسبت به خبرها، به برنامه‌ای درباره سیاست دفاعی حزب کارگر تبدیل شد که رهبر حزب خواهان صحبت درباره‌ی آن نیست...

متن ۵-۵ منبع: *The Guardian*, 16 October 1986

به غیبت کنش‌گری در جمله دوم توجه کنید: موضوعات دفاعی مطرح شد (فرآیند رخداد) و برنامه به ... تبدیل شد (فرآیند توصیف). می‌توان پرسید، کنش‌گرانی که موضوعات دفاعی را مطرح ساختند و ماهیت برنامه را تغییر دادند، کجا هستند؟ یک فقره اطلاعات موقعیتی مربوط شاید این باشد که در کنفرانس حزب محافظه‌کار که یک هفته قبل از نگارش این ستون برگزار شده بود، سیاست دفاعی حزب کارگر به عنوان موضوعی انتخاب شد که محافظه‌کاران باید آن را در مبارزات انتخاباتی برجسته سازند.

آیا کنش‌گری نامشخص است؟

در اینجا بخش نخست متنی آورده می‌شود که نمونه‌ی دیگری از این امر

به دست می دهد و نیز نشان دهنده‌ی آن است که چگونه در پرده‌ی ابهام پیچیدن کنش‌گری می تواند انگیزه‌ی ایده‌تولوژیکی داشته باشد:

مشکل ریزش بار سنگ

کامیون‌های بی حفاظ کارخانه‌ی سنگ میدلبارو همچنان با ریختن سنگ
مشکل ایجاد می‌کردند ...

در اینجا عملاً دو جمله‌ی ساده وجود دارد که هر دو از نوع *فعل - مفعول* - *فعل* هستند: کامیون‌های بی حفاظ کارخانه میدلبارو (*فعل*) هم‌چنان مشکل (*مفعول*) ایجاد می‌کردند (*فعل*) و (کامیون‌های - *فعل مفعول*) با ریختن (*فعل*) سنگ (*مفعول*)، در جمله‌ی اول *فعل*، کنش‌گر غیرمتمعارف غیرجاندار فرآیند کنش است؛ کنش‌گری در ایجاد مشکلات به کامیون‌ها اسناد داده شده است، اما، همان‌گونه که در جایی دیگر خاطر نشان ساختم، معقول‌تر این بود که کنش‌گری به افرادی اسناد داده شود که کامیون‌ها را کنترل می‌کنند. قبلاً گفتم که کنش‌گران جاندار هستند و این امر عموماً مصداق دارد. اما کنش‌گران می‌توانند به صورت اسامی غیرجاندار، اسامی انتزاعی و یا صورت‌های اسمی شده (ر.ک به پایین) تحقق یابند. در کلیه این موارد مانند مثال حاضر باید نسبت به انگیزه ایده‌تولوژیکی احتمالی ابهام در کنش‌گری، سببیت و مسئولیت حساس بود.

آیا فرآیندها همان چیزهایی هستند که به نظر می‌آیند؟

در جمله‌ی ساده‌ی دوم، چیزی که معمولاً به صورت یک رخداد بازنمایی می‌شود (سنگ‌ها (*فعل*)) از کامیون‌ها (*ادات*) می‌افتادند (*فعل*) به صورت یک کنش بازنمایی شده که بار دیگر کامیون‌ها سنگ‌ها را می‌اندازند به ما عرضه می‌دارد و در نتیجه وضعیت کنش‌گری آن را در جمله‌ی اول تقویت می‌کند. عموماً شایسته است که به آنچه معمولاً

فرآیندی از یک نوع است اما به صورت فرآیندی از نوع دیگر ظهور می‌کند و نیز دلایل ایده‌تولوژیک این امر توجه کنیم.

آیا از اسم‌سازی استفاده شده است؟

همچنین به عنوان مشکل ریزش بار سنگ توجه کنید. یک فرآیند علاوه بر وقوع در شکل دستوری یک جمله ممکن است همانند این مورد به صورت تقلیل‌یافته‌ی اسمی شده وقوع پیدا کند. اسم‌سازی فرآیند تبدیل به اسم (یا اسم مرکب چند کلمه‌ای مانند مثال حاضر) است. صورت مزبور از این جهت تقلیل‌یافته است که برخی از معانی موجود در جمله در آن وجود ندارد - زمان، هیچ نشانه‌ای از زمان‌بندی فرآیند وجود ندارد؛ وجه (ر.ک به پایین)؛ و اغلب یک کنش‌گر و یا کنش‌پذیر. در این مثال، اسم‌سازی دو فرآیندی را که در جملات ساده‌ی متن بیان شده‌اند درهم فشرده است، گرچه این مسأله که دقیقاً چگونه باید صورت اسمی شده را تجزیه کرد تا فرآیندها را بیرون کشید نامشخص است. به غیبت کنش‌گرها توجه کنید: نه مسبب مشکل و نه عامل ریزش بار مورد شناسایی قرار نمی‌گیرند و در نتیجه عنوان با متن به لحاظ نامعلوم گذاشتن اسنادهای سببیت و مسئولیت همخوانی دارد.

آیا جملات معلوم هستند یا مجهول؟

فرآیندهای کنش ممکن است به صورت جملات معلوم یا مجهول ظاهر شوند. کلیه مثال‌های *فاعل - مفعول - فعل* فوق معلوم هستند. معادل‌های مجهول آن‌ها از این قرار خواهند بود: *لیبی* به وسیله‌ی *ریگان* مورد حمله واقع شد، *یک شهرک سیاه‌پوست‌نشین* به وسیله‌ی *پلیس آفریقای جنوبی* به آتش کشیده شد، *بسیاری از دهقانان* به وسیله‌ی *کنترها* کشته شدند. همچنین در هریک از موارد امکان حذف گروه کنش‌گر (که با به وسیله‌ی

شروع می‌شود) وجود دارد - لیبی مورد حمله واقع شد و غیره - تا یک جمله‌ی مجهول فاقد کنش‌گر به دست آید. جملات مجهول فاقد کنش‌گر نیز سببیت و کنش‌گری را نامشخص باقی می‌گذارند. در برخی موارد - که در مورد اسم‌سازی نیز مصداق دارد ممکن است این کار برای اجتناب از حشو صورت گیرد و این در صورتی است که اطلاعات قبلاً به نحوی ارائه شده باشد. در موارد دیگر، ممکن است نیت، در پرده‌ی ابهام پیچیدن کنش‌گری و سببیت باشد.

آیا جملات مثبت هستند یا منفی؟

سرانجام، هر سه نوع جمله ممکن است مثبت یا منفی باشند (کنترها بسیاری از دهقانان را نکشته‌اند و غیره). نفی آشکارا دارای ارزش تجربی است از این حیث که اساسی‌ترین روش برای تشخیص این مطلب است که چه چیزی واقعیت دارد و چه چیزی واقعیت ندارد. اما توجه اصلی به آنها در جهت دیگری صورت می‌گیرد - بینامتنی بودن و بافت بینامتنی، این‌ها در فصل ۶ مورد بحث قرار می‌گیرند.

پرسش ۶: ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های رابطه‌ای هستند؟
انواع ویژگی‌های دستوری در متن‌ها وجود دارند که دارای ارزش‌های رابطه‌ای هستند. من بر سه مورد از آنها تأکید می‌کنم: وجه‌های جمله، وجهیت و ضمائر.

از کدام وجه‌ها استفاده شده است؟

سه وجه اصلی وجود دارد: خبری، پرسشی دستوری و امری. کلیه مثال‌هایی که تاکنون داشته‌ایم خبری هستند؛ مشخصه جملات خبری وجود *فاعل* و به دنبال آن *فعل* است. جملات امری به هیچ وجه *فاعل* ندارند و با *مفعول* یا *فعل* شروع می‌شوند: برای مثال در *را (مفعول) باز کن (فعل)*؛ یا *بیا*

(فعل) اینجا (ادات). جملات پرسشی دستوری نسبتاً پیچیده‌تر هستند چرا که انواع متفاوتی دارند. نخست، نوعی که با چه کسی؟ چه؟ چه موقع؟ کجا؟ چرا؟ چگونه؟ کدام؟ - به طور خلاصه، پرسش‌های که‌ای و چه‌ای - آغاز می‌شوند، مانند چرا شما به اعضایتان توصیه می‌کنید اعتصاب کنند؟ کجا متولد شده‌اید؟ دوم، نوعی که با یک فعل یا ادات پرسشی آیا شروع می‌شود - می‌توانید نمک را بدهید؟ یا آیا از موسیقی لذت می‌برید؟ یا آیا شما نردریک فورسایت هستید؟ - و اغلب مستلزم پاسخ آری یا خیر هستند. از این رو، این نوع جملات پرسشی به پرسش‌های آری / خیر معروف هستند.

این سه وجه، فاعل‌ها را در جایگاه‌های متفاوت قرار می‌دهند. در مورد یک جمله‌ی خبری متعارف، جایگاه فاعل گوینده / نویسنده جایگاه دهنده‌ی اطلاعات و جایگاه مخاطب جایگاه دریافت‌کننده است. در مورد جملات امری، گوینده / نویسنده در جایگاه خواستن چیزی از مخاطب است (کنشی از جانب فرد اخیر)، در حالی که مخاطب (به طور آرمانی!) بازیگری مطیع و فرمانبردار است. در پرسش دستوری، گوینده / نویسنده بار دیگر چیزی را از مخاطب می‌خواهد که در این مورد اطلاعات مطرح است و مخاطب در جایگاه ارائه‌دهنده‌ی اطلاعات قرار دارد. عدم تقارن‌های نظام‌مند در توزیع وجه‌ها بین مشارکین فی‌نفسه برحسب روابط مشارکین از اهمیت برخوردارند: خواستن، چه برای کنش از جانب دیگری و چه برای دریافت اطلاعات از دیگری، معمولاً از جایگاه قدرت صورت می‌گیرد، همان‌طور که ارائه اطلاعات نیز این چنین است - به جز در مواردی که اطلاعات خواسته می‌شود.

اما وضعیت بسیار پیچیده‌تر از اینهاست، چرا که الف) رابطه یک به یک بین وجه‌ها و وضعیت قرار گرفتن فاعل‌ها وجود ندارد، و ب) مجموعه بسیار غنی‌تری از جایگاه‌های فاعل نسبت به آنچه تاکنون مورد

شناسایی قرار داده‌ایم وجود دارد. در رابطه با (الف)، برای مثال آشکار است که جمله خبری ممکن است ارزش درخواست برای کسب اطلاعات را داشته باشد (برای مثال، شما باید خواهر آآن باشید)، یک پرسش دستوری ممکن است ارزش تقاضا برای انجام یک کنش خاص را داشته باشد (آیا لطف می‌کنید بیرون بروید) و یک جمله امری مثلاً می‌تواند یک پیشنهاد باشد (سعی کن درپوش را برداری). در رابطه با (ب)، انواع کنش‌های گفتاری وجود دارند که می‌توانند در سه وجه به طرق گوناگون دستوری شوند و هرکدام جایگاه‌های فاعل خاص‌تر خود را داشته باشند - قول‌دهنده در قول‌ها و وعده‌ها، متهم کننده در اتهامات، شاکی در شکایات و غیره. اما این کنش‌های گفتاری گوناگون توسط ویژگی‌های صوری از یکدیگر متمایز نمی‌شوند. بلکه، مفسران این ارزش‌ها را به پاره‌گفتارها تخصیص می‌دهند و این کار تاحدودی بر مبنای ویژگی‌های صوری آنها و نیز همچنین تا حدودی بر مبنای فرضیات مفسر صورت می‌گیرد. به این دلیل، من در فصل ۶ در چارچوب تفسیر به آنها می‌پردازم.

آیا ویژگی‌های مهم وجهیت رابطه‌ای وجود دارند؟

اینک به مفهوم وجهیت می‌پردازیم که مفهومی مهم برای ارزش‌های رابطه‌ای و بیانی در دستور است. وجهیت با اقتدار گوینده یا نویسنده سروکار دارد و بسته به این‌که جهت اقتدار به کدام سو است از دو بعد برخوردار می‌گردد. نخست، در صورتی که مسأله‌ی اقتدار یکی از مشارکین در رابطه با دیگران مطرح باشد، ما از وجهیت رابطه‌ای سخن می‌گوییم. دوم، اگر مسأله‌ی اقتدار گوینده یا نویسنده در رابطه با احتمال یا صدق بازنمایی واقعیت مطرح باشد با وجهیت بیانی سروکار داریم، یعنی وجهیت ارزیابی گوینده / نویسنده از صدق یک موضوع. بحث‌هایی

پیرامون وجهیت بیانی ذیل پرسش ۷ وجود دارد. وجهیت به وسیله‌ی افعال کمکی وجهی نظیر بایستن، توانستن، ممکن بودن، احتمال داشتن و نیز ویژگی‌های صوری مختلف دیگری از جمله قید و زمان بیان می‌گردند. در اینجا متن کوتاهی آورده شده است که نشان‌دهنده‌ی وجهیت رابطه‌ای است:

کتاب‌هایی را که از کتابخانه امانت گرفته‌اید مهلت‌شان به پایان رسیده است و تا زمان عودت دادن آن‌ها کارت کتابخانه شما نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. اگر کتاب‌ها در عرض چهارده روز عودت داده نشوند، شما باید هزینه جایگزینی آنها را پیش از به امانت گرفتن کتاب‌های دیگر پرداخت کنید.

دو فعل کمکی وجهی، نتوانستن و بایستن در اینجا وجود دارد. فعل نتوانستن به خودی خود به عنوان یک فعل وجهی رابطه‌ای می‌تواند نشانه‌ی مجاز بودن باشد (شما می‌توانید بروید)، اما همراه با علامت نفی 'نه' معنای آن 'مجاز نبودن' است. بایستن نشانه‌ی الزام است - «شما ملزم به پرداخت هزینه جایگزینی هستید». توجه داشته باشید که اقتدار و روابط قدرتی که براساس آن تولیدکننده این متن از دادن اجازه خودداری می‌کند و یا الزامی را به افرادی که متن برایشان ارسال می‌شود تحمیل می‌کند، صراحتاً بیان نمی‌شود. این دقیقاً ادعاهای اقتدار ضمنی و شبکه‌های قدرت ضمنی است که وجهیت رابطه‌ای را به موضوعی تبدیل می‌سازد که در آن علائق ایدئولوژیک مطرح است.

آیا از ضمیرهای ما و شما استفاده شده است؟

اگر پاسخ مثبت است، نحوه‌ی استفاده از آنها چگونه بوده است؟

قبلاً در جایی دیگر به ضمیرهای دوم شخص تو/شما و شیوه‌ی انتخاب

بین آن‌ها که بستگی به روابط قدرت و همبستگی دارد، اشاره شده است. زبان انگلیسی دارای نظام تو/ شما نیست و تا حدودی نوع ارزش‌هایی که (مثلاً به تو و شما در فارسی) نسبت داده می‌شود در خارج از نظام ضمیر در انگلیسی بیان می‌شود. مانند انتخاب بین عناوین و شیوه‌های گوناگون خطاب کردن (برای مثال انتخاب بین Bert, Bert, Smith, Mr Smith, Smith).

با این حال، ضمیرها در انگلیسی دارای انواع مختلف ارزش‌های رابطه‌ای هستند. برای مثال، این جمله در سرمقاله روزنامه دیلی میل در جریان جنگ فالكند، آمده بود:

"We cannot let our troops lose their edge below decks while Argentine diplomats play blind man's buff round the corridors of the United Nations" (*Daily Mail* 4/5/87)

(ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که نیروهایمان نفوذ خود را در زیر عرشه کشتی‌ها از دست بدهند در حالی که دیپلمات‌های آرژانتینی در راهروهای سازمان ملل متحد به این سو و آن سو می‌دوند). این سرمقاله (همانند اغلب سرمقاله‌ها) از به اصطلاح we انضمامی استفاده می‌کند که دربرگیرنده‌ی خوانندگان و نیز نویسنده است و در تقابل با we انحصاری قرار دارد که به نویسنده (یا گوینده) به علاوه یک یا چند نفر دیگر ارجاع می‌دهد، اما شامل مخاطب / مخاطبان نمی‌شود. روزنامه از طرف خود، خوانندگان و در حقیقت همه‌ی شهروندان بریتانیایی (با شعور و فهمیده) سخن می‌گوید. روزنامه با این کار به طور ضمنی ادعای اقتدار می‌کند، چیزی تقریباً شبیه مثال‌های وجهیت رابطه‌ای فوق. یعنی اینکه دارای این اقتدار است که از طرف دیگران حرف بزند. همچنین توجه کنید که بریتانیا یا حکومت ممکن است هر دو به راحتی جانشین we (اول) گردند؛ روش روزنامه برای نشان دادن این همانندی با حکومت و دولت عبارت است از تلقی آن‌ها به صورت معادل با we مرکب یعنی همه‌ی مردم

بریتانیا. یکی از جنبه‌های این تقلیل آن است که در خدمت ایده‌نولوژی‌های شراکتی قرار می‌گیرد که بر وحدت مردم به زبان به رسمیت شناختن وجود علائق گوناگون تأکید می‌کنند.

مورد دیگری که سعی برای بسط و گسترش روابطی که به صورت ضمنی طرح شده‌اند، مفید به نظر می‌رسد هنگامی است که ضمیر you (شما) مورد استفاده قرار می‌گیرد، این امر در ارتباطات جمعی نیز مصداق دارد و آن هنگامی است که مخاطبان بالفعل و بالقوه‌ی بسیار زیادی وجود دارند که هویت آن‌ها برای تولیدکننده ناشناخته است. علی‌رغم ناشناس بودن مخاطبان ارتباطات جمعی، مورد خطاب قرار دادن مستقیم مخاطبان بر مبنای فردی با ضمیر you (شما) در واقع بسیار رایج است. تبلیغات مثال روشنی در این زمینه ارائه می‌دهد؛ برای مثال عنوان تبلیغات نوشتاری برای سوپ باچلر چنین است: تهیه شده از بهترین محصولات، از هر جایی که شما خرید کنید. این خطاب شخصی شبیه‌سازی شده در تبلیغات و حوزه‌های دیگر رواج زیادی دارد و احتمالاً تلاشی برای جبران غیرشخصی شدن فزاینده است. از شما همچنین به صورت گسترده‌ای به عنوان ضمیر نامعین استفاده می‌شود، برای مثال در سخنرانی سیاسی خانم تاچر - عبارت «شما نزد مردم خودتان قدرتمند شده‌اید و سایر کشورها متوجه شده‌اند که شما روی حرف خود ایستاده‌اید» یک نمونه به شمار می‌رود. این عبارت به طور ضمنی نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ی همبستگی بین خانم تاچر (دولت) و مردم به طور کلی است. برای جزئیات بیشتر به فصل ۷ همین کتاب رجوع کنید.

پرسش ۷: ویژگی‌های دستوری واجد کدام ارزش‌های بیانی هستند؟

اظهارنظرهای خود را در مورد ارزش‌های بیانی به وجهیت بیانی محدود می‌کنم. میان آن دسته از فعل‌های کمکی وجهی که نشانه‌ی وجهیت

رابطه‌ای هستند و آن دسته از فعل‌هایی که نشانه‌ی وجهیت بیانی هستند، نوعی همپوشی وجود دارد. از این رو، فعل ممکن بودن هم معنای احتمال را تداعی می‌کند (پل ممکن است فرو بریزد) و هم معنای مجاز بودن را؛ و فعل باید هم معنای قطعیت را (پل زیر این فشار باید فرو بریزد) و هم معنای اجبار را. همچنین نتوانستن (نامحتمل بودن، برای مثال پل نمی‌تواند این وزن را تحمل کند)؛ بایستی (محتمل بودن، برای مثال پل بایستی این وزن را تحمل کند) و دیگر موارد.

اما همان‌طور که در بخش اخیر گفتم، وجهیت تنها با فعل‌های کمکی وجهی ارتباط پیدا نمی‌کنند. برای مثال به سرآغاز متن ص ۱۹۴ توجه کنید: کتاب‌هایی را که از کتابخانه امانت گرفته‌اید، مهلت‌شان به پایان رسیده. فعل (به پایان رسیده) دارای صورت زمان حال ساده است. این یکی از نقاط انتهایی وجهیت بیانی است که تعهد مطلق تولید کننده به صدق گزاره است؛ نقطه‌ی انتهایی مقابل زمان حال ساده منفی خواهد بود، کتاب‌هایی را که از کتابخانه امانت گرفته‌اید، مهلت‌شان به پایان نرسیده که این نیز تعهد مطلق را نسبت به صدق گزاره منفی شده می‌رساند. احتمالات بدیل با افعال وجهی در حد فاصل این دو انتهای مطلق قرار می‌گیرند: کتاب‌هایی را که از کتابخانه امانت گرفته‌اید باید/ممکن است/شاید مهلت‌شان به پایان نرسیده. همچنین احتمالات بینابینی شامل صورت‌هایی می‌شوند که دارای قید هستند، به طور اخص قیدهای وجهی به جای فعل‌های کمکی وجهی و یا در کنار آنها: کتاب‌هایی را که از کتابخانه امانت گرفته‌اید/ احتمالاً/ ممکن است شاید مهلت‌شان به پایان رسیده باشد.

علایق ایده‌ئولوژیک در ادعاهای مربوط به صحت یا ادعاهای مبنی بر دانش نهفته است، که به وسیله‌ی صورت‌های وجهی نشان داده می‌شوند. روزنامه‌ها مورد جالبی هستند. در گزارش‌های خبری، اتفاقات نقل شده

عموماً به صورت حقیقت مطلق - واقعیات - بدون آن نوع صورت‌های وجهی بینابینی که هم اینک نشان داده شد، بازنمایی می‌شوند. به جملات آغازین گزارشی نگاه کنید که در متن ۵ - ۶ نشان داده شده و توسط گوردون گریگ دبیر سیاسی روزنامه‌ی دلیلی میل نوشته شده است. افعال همگی دارای صورت زمان حال غیروجهی (رد می‌کند، برنامه ریزی می‌کند، آماده می‌کند، نمایان می‌شود) و یا دارای صورت زمان حال کامل (دعوت شده است) هستند. عمومیت صورت‌های وجهی مطلق از وجود دیدگاهی شفاف نسبت به جهان حکایت می‌کند - گویی که معنی موردنظر خود را به ناظران منتقل می‌سازد بدون اینکه نیازی به تفسیر و بازنمایی باشد. 'اخبار' معمولاً فرآیندهای پیچیده و درهم‌ریخته‌ی گردآوری اطلاعات و تفسیر دخیل در تولید آن را پنهان می‌کند و نیز نقش ایده‌نولوژی‌های نهفته در رویه‌ها و پیش‌فرض‌های مفسران را مخفی می‌دارد. رویه‌ها و پیش‌فرض‌هایی که مفسران در فرآیند تفسیر از آن‌ها بهره می‌گیرند.

پرسش ۸: جملات (ساده) چگونه به یکدیگر متصل شده‌اند؟

در اینجا بر ارزش‌های پیوندی (در تقابل با ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی) ویژگی‌های صوری متن تأکید می‌کنم. این ارزش در مقایسه با سایر ارزش‌ها خصوصیتی تا حدودی 'درونی' دارد، از این لحاظ که مربوط به ارزش‌هایی می‌شود که ویژگی‌های صوری در پیوند دادن بخش‌های مختلف متن به یکدیگر واجد آنها هستند. اما این ارزش همچنین با رابطه بین متون و بافت‌ها سروکار دارد: برخی ویژگی‌های صورت اشاره به خارج از متن به بافت موقعیتی و یا بافت 'بینا متنی' آن دارند؛ یعنی به متون قبلی مربوط به آن (ر.ک فصل ۶). همچنین، اقلام صوری دارای ارزش پیوندی اغلب به‌طور همزمان، آن‌چنان که خواهیم دید، ارزش‌های دیگری نیز دارند.

فوت پیشنهاد خانه شماره ۱۰ را رد می‌کند اما ...

مگی برای تهاجم برنامه‌ریزی می‌کند

نوشته گوردون گریگ، دبیر سیاسی

**خانم تاچر خود را آماده عمل در بحران فالکلند از طریق عملیات
فرود کماندوها و چتربازان می‌کند.**

همچنان که دورنمای یک رویارویی خونین نمایان می‌شود، از رهبران احزاب مخالف دعوت شده است تا با او درباره آخرین راهکارها به بحث بپردازند.

متن ۵ - ۶ منبع: Daily Mail, 3 May 1982

معمولاً پیوندهای صوری‌ای بین جملات یک متن وجود دارد که به صورت عام انسجام خواننده می‌شوند. انسجام ممکن است در بردارنده‌ی پیوندهای واژگانی بین جملات باشد - تکرار کلمات یا کاربرد کلمات مرتبط. انسجام همچنین در بردارنده‌ی کلمات ربطی است که نشانگر روابط گوناگون زمانی، مکانی و منطقی (در مفهوم وسیع کلمه) بین جملات هستند. همچنین ممکن است در بردارنده‌ی ارجاع باشد - کلماتی که به یک جمله‌ی پیشین یا در موارد نادرتر به جمله‌ی بعدی ارجاع می‌دهند. ما هرگونه ویژگی صوری متن را که دارای نقش پیوندی باشد و سرنخی از پیوند بین یک جمله و جمله‌ای دیگر به دست دهد، ویژگی انسجامی می‌خوانیم. اظهارنظرهایی که در مورد انسجام به دنبال می‌آید بسیار گزینشی هستند و تنها به کلمات ربطی (دو پرسش فرعی نخست) و ارجاع (پرسش فرعی سوم) مربوط می‌شوند.

از کدام کلمات ربطی منطقی استفاده شده است؟

من بر کلماتِ ربطیِ منطقی تأکید می‌کنم چرا که آنها می‌توانند سرنخی از فرضیات ایده‌نولوژیک به دست دهند. ما در جایی دیگر یک مثال از این

نوع داشتیم که دربردارنده‌ی رابطه امتیازدهی در متن در فصل ۴ (متن 'صفحه مشکلات'، ۴ - ۲، ص ۸۲) بود؛ من هرگز با کسی بیرون نرفتم هرچند مامان می‌گوید که بسیار زیبا هستم. کلمه‌ی ربطی در این مورد هرچند است، اما توجه کنید که جمله را می‌توان با دیگر کلمات ربطی بازگویی کرد: مامان می‌گوید بسیار زیبا هستم، اما هرگز با کسی بیرون نرفته‌ام؛ گرچه مامان می‌گوید بسیار زیبا هستم، هرگز با کسی بیرون نرفته‌ام. مامان می‌گوید من بسیار زیبا هستم، مع هذا، هرگز با کسی بیرون نرفته‌ام. در هریک از این موارد، انسجام بستگی به این پیش فرض دارد که اگر یک زن جوان (در این مورد ۱۳ ساله) «بسیار زیبا» باشد (توجه کنید، نه این‌که مامانش بگوید که بسیار زیباست!)، انتظار این است که با کسی بیرون رفته باشد.

اما مثالی درباره‌ی نتیجه: وقتی افزایش اجاره بها اعلام شد آن‌ها از پرداخت اجاره بالاتر امتناع کردند، در نتیجه، آنها را از آپارتمانشان بلند کردند. پیش فرض در این مورد این است که انتظار می‌رود عدم پرداخت اجاره منجر به بلند کردن مستأجر شود. هرچند نشانه‌ی آن چیزی است که انتظار وقوع آن، با توجه به پیش فرضی که به آن اشاره کردم، می‌رفته اما اتفاق نیفتاده است؛ در حالی که در نتیجه نشانه این است که امر مورد انتظار اتفاق افتاده است؛ یعنی اینکه پیامد مفروض عدم پرداخت اجاره در واقع تحقق یافته است. آنچه این مثال‌ها نشان می‌دهند این است که روابط علی یا پیامدی بین امور که مبتنی بر عقل سلیم فرض می‌شوند ممکن است مبتنی بر عقل سلیم ایده‌تولوژیک باشد. با این حال، همواره سرنخ این روابط از طریق کلمات ربطی به دست داده نمی‌شود؛ بلکه ممکن است به طور ضمنی صرفاً توسط کنار هم قرار گرفتن جملات نشان داده شوند.

آیا جملات مرکب از مشخصه‌های همپایگی یا وابستگی برخوردارند؟ جملات مرکب به طرق گوناگون جملات ساده را با یکدیگر ترکیب می‌کنند. معمولاً بین همپایگی که در آن جملات ساده متشکله دارای وزن برابر هستند و وابستگی که در آن یک بند اصلی و یک یا چند بند وابسته وجود دارند، تمایز می‌گذارند - بند برای جمله ساده‌ای به کار برده می‌شود که به عنوان بخشی از یک جمله مرکب عمل کند. معمولاً چنین است که بند اصلی به لحاظ اطلاعاتی برجسته‌تر از بندهای وابسته است و محتوای بندهای وابسته در حکم پس‌زمینه هستند. آنچه باید در جست‌وجوی عبارات است از طرفی که به موجب آنها متون بر مبنای عقل سلیم، اطلاعات را به دو بخش نسبتاً برجسته و نسبتاً پس‌زمینه‌ای (یعنی نسبتاً با اهمیت و نسبتاً بی‌اهمیت) می‌پردازند. در برخی موارد، محتوای بندهای وابسته از پیش فرض شده است، یعنی چیزی که از نظر کلیه مشارکین شناخته شده و یا 'کهنه' است. جمله‌ای که قبلاً ذکر شد، مثال خوبی برای این امر است:

"We cannot let our troops lose their edge below decks while Argentine diplomats play blind man's buff round the corridors of the United Nations".

بند اول (تا decks) بند اصلی است، بند دوم (بقیه جمله) بند وابسته است. این که بند اصلی حاوی یک حکم است، به معنای آن نیست که دیپلمات‌های آرژانتینی در راهروهای سازمان ملل متحد به این سو و آن سو می‌دوند بلکه این را از پیش فرض می‌کند. برای بحث بیشتر پیرامون پیش‌فرض رجوع کنید به فصل ۶.


برای ارجاع به داخل و بیرون متن از چه ابزارهایی استفاده شده است؟ شگردهای دستوری گوناگونی برای ارجاع فرو کاسته به مطالبی که قبلاً در متن آمده، به جای تکرار کل آنها وجود دارد. مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از

ضمیرها (او، آن، این و غیره) و حرف تعریف معین (the) در انگلیسی. برای مثال، She, the و it در جمله‌ی دوم توجه کنید:

A friend of mine wrote a book about India. She tried for two years to get the book published, but kept getting told it wouldn't sell.

حرف تعریف معین در بافت کنونی مورد توجه خاص قرار دارد، چراکه از آن به گونه‌ای گسترده برای ارجاع به مصادیقی (اشخاص، اشیاء، رخدادها) استفاده شده است که تکیه‌گاهی در متن ندارند و حتی در بافت موقعیتی یک تعامل آشکار نیستند، بلکه از پیش فرض شده‌اند. متن ۵-۷ مثالی در این زمینه است که بر روی بسته‌بندی یک سینه‌بند مخصوص مادران باردار چاپ شده است.

**THE
MATERNITY
BRA**
WITH COTTON
by
Berlei



**The First bra
to look after the Woman
and Mother in you**

- Front fastening for comfort and convenience
- Unique non-slip feature
- 3-piece cotton cup for comfort and support
- Cotton lining for extra absorbency
- Stretch straps
- 3 placement hook and eye fastening
- Available in white only
- Sizes 34-40B/C/D/DD/E

Available from
Leading department stores and selected retail outlets

متن ۵-۷ منبع: Berlei

این مثال دارای این پیش فرض است که 'در وجود شما' (خواننده‌ی فرضی) یک زن و یک مادر نهفته است و این دو پیش فرض براساس این فرض با یکدیگر سازگارند که 'زنانگی' یک زن (احتمالاً در اینجا در مفهوم محدود جذابیت جنسی او برای مردان به کار رفته است) و 'مادر بودن' او با یکدیگر ناسازگارند - تا اینکه برلی سازه‌ی بین این دو ایجاد می‌کند. بار دیگر، برای بحث بیشتر پیرامون پیش فرض به فصل ۶ رجوع کنید.

پرسش ۹: از کدام قراردادهای تعاملی استفاده شده است؟

ویژگی‌های صوری در سطح متنی به خصوصیات سازمانی صوری همه‌ی متون مربوط می‌گردند. با توجه به مفهوم وسیعی از 'متن' که در این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است (در فصل دوم کتاب زبان و قدرت معرفی شده است)، متن شامل ویژگی‌های سازمانی گفت‌وگو (برای مثال، مکالمات، درس، مصاحبه‌ها) و تک‌گویی (برای مثال، سخنرانی‌ها، مقالات روزنامه‌ها) می‌شود. پرسش ۹ عمدتاً به گفت‌وگو و پرسش ۱۰ هم به گفت‌وگو و هم به تک‌گویی مربوط می‌شود. پرسش ۹ همچنین تا حدود زیادی به ویژگی‌های سازمانی سطح بالایی مربوط می‌شود که دارای ارزش رابطه‌ای هستند، در حالی که پرسش ۱۰ مربوط به ویژگی‌هایی می‌شود که دارای ارزش تجربی می‌باشند.

در پرسش ۹ بر قراردادهای طبیعی شده و پیوندهای ضمنی آنها با روابط قدرت تأکید می‌شود، آن گونه که در بخش عادات تعاملی و مرزهای آنها در فصل ۴ کتاب زبان و قدرت بحث می‌شود. از این رو ما با ارزش رابطه‌ای جنبه‌های سازمانی گفت‌وگو سروکار داریم.

نظام نوبت‌گیری چیست؟

نوبت گرفتن برای سخن گفتن چگونه در گفت‌وگو اداره می‌شود؟ پاسخ این پرسش بستگی به ماهیت نظام نوبت‌گیری به کار گرفته شده و این نیز به نوبه‌ی خود بستگی به روابط قدرت بین مشارکین دارد (و خود بخشی از آن را تشکیل می‌دهد). اجازه دهید با مکالمه‌ی غیررسمی بین افراد هم‌تراز کار را شروع کنیم. نوبت‌گیری در این‌گونه مکالمات با توافق مشارکین بر مبنای نوبتی، بنابر این فرمول اداره می‌شود: شخصی که صحبت می‌کند ممکن است گوینده‌ی بعدی را انتخاب کند؛ اگر این اتفاق نیفتد، گوینده‌ی بعدی ممکن است نوبت را بگیرد؛ اگر این نیز اتفاق نیفتد، شخصی که صحبت می‌کند ممکن است به صحبت‌های خود ادامه دهد، فرض بر این است که همه‌ی مشارکین دارای حقوق مساوی در هریک از مقاطع فرمول هستند - یعنی در مقطع انتخاب دیگران، 'انتخاب خود' یا ادامه.

مکالمه‌ی غیررسمی بین افراد هم‌تراز به عنوان شکلی آرمانی از تعامل اجتماعی دارای اهمیت و قدرت بسیج زیاد است، اما امکان وقوع بالفعل آن در جامعه‌ی طبقاتی و قدرت‌مدار ما بسیار محدود است. هنگامی که این نوع مکالمات رخ می‌دهند، وقوع آنها به خودی خود نیاز به تبیین دارد و مطمئناً نباید برای تعامل به طور اعم یک 'هنگامه' تلقی شود، آن‌گونه که اغلب این چنین است.

در گفت‌وگو بین افراد غیرهم‌تراز، حقوق نوبت‌گیری نیز نابرابر است، همان‌گونه که تعدادی از قطعات برگزیده‌ی فصول قبلی آن را نشان داده‌اند. اجازه دهید به نمونه‌ی کوچکی از گفتمان کلاس درس نظر بيفکنیم.

معلم: پیش از آن‌که هوا به ریه‌های شما برسد از کجا عبور می‌کند؟

شاگرد: از نای خانم

معلم: از نای عبور می‌کند حالا کسی می‌تواند نام دیگر نای را به یاد آورد؟

شاگرد: تراشه (trachea)

معلم: تراشه ... بسیار خوب

متن ۵-۸ منبع: Couthard M, 1977: 94

در اینجا نظام نوبت‌گیری بسیار متفاوت از فرمول مکالمه‌ی غیررسمی است. شاگردان تنها هنگامی نوبت صحبت کردن پیدا می‌کنند که پرسشی خطاب به کلاس در کل و یا یکی از شاگردان مطرح می‌شود. شاگردان نمی‌توانند برای خود نوبت قائل شوند؛ معلمان، برعکس همواره برای خود نوبت قائل می‌شوند چون شاگردان نمی‌توانند معلمان را برگزینند. همچنین این تنها نوبت‌گیری نیست که شاگردان را دچار محدودیت می‌سازد بلکه همچنین محتوای صحبت‌شان نیز تابع محدودیت‌هایی است: نوبت صحبت کردن آنها اساساً منحصر به دادن پاسخ‌های مناسب به پرسش‌های معلم است. معیارهای مناسب بودن پاسخ‌ها نیز توسط معلم تعیین می‌شود! گرچه معلمان پرسش‌های زیادی مطرح می‌کنند، اما برخلاف شاگردان می‌توانند هنگام نوبت صحبت کردن‌شان بسیاری چیزهای دیگر بگویند. مثلاً آنان می‌توانند به ارائه‌ی اطلاعات یا صدور دستورات دست بزنند و یا آن‌گونه که در نمونه‌ی فوق آمد می‌توانند برای پاسخ‌های شاگرد بازخورد ارزشیابی‌کننده فراهم کنند. این کار از طریق تکرار یک پاسخ (از نای عبور می‌کند، تراشه) یا اظهارنظری مبتنی بر ارزشیابی (بسیار خوب) صورت می‌گیرد. آنچه در زیر شیوع این نوع گفتمان در کلاس‌های درس نهفته و توسط آن بازتولید می‌شود ایده‌نولوژی‌های سلسله‌مراتبی اجتماعی و آموزش است. با این حال، می‌توان کلاس‌های درسی پیدا کرد که شیوه‌ی گفتمان و ایده‌نولوژی‌های آنها بسیار متفاوت باشد.

آیا روش‌هایی وجود دارد که به کمک آنها یک مشارک سخن گفتن دیگران را کنترل کند؟ در فصل ۳ کتاب زبان و قدرت 'قدرت در گفتمان' را در قالب محدودیت‌هایی که مشارک قدرتمندتر در مورد سخن گفتن مشارکین کم قدرت تر اعمال می‌کند، توصیف کردم. برای این کار شگردهای مختلفی وجود دارند که چهارتا از آنها را در اینجا ذکر می‌کنم:

قطع صحبت دیگران

اجبار دیگران به صریح‌تر صحبت کردن

کنترل موضوع صحبت

صورت‌بندی

قطع صحبت دیگران در متن مربوط به قطعه‌ی نوزاد زودرس در فصل ۳ کتاب زبان و قدرت نشان داده شد. به یاد آورید که پزشک حرف دانشجوی پزشکی را قطع کرد تا کارهای او را کنترل کند: او را از آغاز معاینه پیش از شستن دستهایش باز دارد، مانع تکرار ارائه‌ی اطلاعات و یا ارائه‌ی اطلاعات نامربوط از جانب او شود.

ابهام یا دوپهلوی صحبت کردن شگرد مفیدی است در دست مشارکین کم قدرت‌تر برای مقابله با صاحبان قدرت، اما کسانی که قدرت دارند ممکن است با اجبار دیگران به صریح‌تر صحبت کردن واکنش نشان دهند - برای مثال، وادار کردن مشارکین به این‌که از قصد و منظور خود ابهام‌زدایی کنند، این کار با طرح پرسش‌هایی این‌چنین صورت می‌گیرد: آیا این یک تهدید است؟ آیا شما مرا متهم به دروغ‌گویی می‌کنید؟ سکوت، اسلحه‌ی دیگری برای مشارک کم قدرت‌تر است، به ویژه به عنوان راهی برای عدم تعهد نسبت به آنچه مشارکین قدرتمندتر می‌گویند؛ اما مشارکین قدرتمندتر ممکن است بار دیگر بتوانند مشارکین را از سکوت درآورده و برای مثال با طرح پرسش‌هایی نظیر فهمیدید؟ یا موافقت؟ یا چه فکر می‌کنید؟ آنان را وادار به پاسخ‌گویی کنند.

موضوع یا موضوعات یک تعامل ممکن است توسط مشارک قدرتمندتر تعیین و کنترل شود. برای مثال، مشارکین قدرتمند غالباً (مانند معلمان) در جایگاهی قرار دارند که می‌توانند ماهیت و مقاصد تعامل را در همان آغاز مشخص کنند و اجازه کارها و صحبت‌هایی را ندهند که (از نظر آنان) بی‌ربط و نامناسب است.

شگردی که به گونه‌ای وسیع و گوناگون مورد استفاده قرار می‌گیرد صورت‌بندی است. صورت‌بندی یا تکرار آن چیزی است که خود شخص یا دیگران گفته‌اند، در قالب کلماتی دیگر، در یک نوبت و یا یک رشته از نوبت‌ها و یا در واقع در کل ماجرا و یا عبارت‌بندی آن چیزی است که منطقاً باید به دنبال مطلب گفته شده بیاید، یعنی آن‌چه در آن مطلب مستقر بوده است. از صورت‌بندی‌ها برای مقاصدی نظیر بررسی فرآیند درک یک موضوع و یا رسیدن به توصیفی مورد توافق درباره آنچه که در یک تعامل رخ داده استفاده می‌شود. اما همچنین از صورت‌بندی‌ها به قصد سلطه نیز استفاده می‌شود، برای مثال از آن‌ها به صورتی بسیار گسترده در مصاحبه‌های رادیویی استفاده می‌شود، به عنوان راهی برای سوق دادن مشارکین به قبول روایتی مشخص از آن‌چه رخ داده و بدین ترتیب محدود کردن نقشهای مشارکت‌های متعاقب.

در اینجا نمونه‌ای از صورت‌بندی و کاربرد استراتژیک آن در گفتمان ارائه می‌شود. الف به شرح رخداد‌های حول و حوش شکسته شدن یک پنجره می‌پردازد.

الف: وقتی که برای ناهار آمدم پنجره شکسته بود.

ب: بله این‌طور بود.

الف: پس پنجره باید هنگامی که من مشغول صحبت با بچه‌ها در طبقه بالا بودم، شکسته شده باشد.

ب: پس این کار را بچه‌ها که در آن زمان در طبقه بالا بودند نمی‌توانسته‌اند انجام داده باشند.

الف: آه تصور نمی‌کنم کار آنها بوده باشد.

نوبت دوم 'ب' صورت‌بندی گزارش 'ب' است - او به 'الف' نتیجه‌گیری چیزی را ارائه می‌دهد که خود بیان 'الف' داشته بود، یعنی این‌که اگر هنگامی که او مشغول صحبت با بچه‌ها در طبقه بالا بوده پنجره شکسته شده باشد، پس آنها پنجره رانشکسته‌اند. به نظر می‌رسد که 'الف' مجبور به پذیرش این امر شده است. صورت‌بندی ممکن است امتیاز ویژه‌ی قدرتمندان باشند، اما این بدان معنی نیست که آنها همواره موفق به کنترل آن می‌شوند. قطعه‌ی زیر قسمت پایانی گفت‌وگوی یک مدیر مدرسه با یک شاگرد جوان است که مظنون به سوء رفتار می‌باشد:

مدیر مدرسه: و تو انکار می‌کنی که در وقت کلاس مدرسه را ترک کردی یا ...

شاگرد جوان: ... من ترک مدرسه و رفتن به مغازه و دزدیدن پول را انکار می‌کنم، کاری که هیچ‌گاه مرتکب آن نشده‌ام.

مدیر مدرسه با ارائه‌ی صورت‌بندی پاسخ شاگرد جوان به اتهامات وارده، می‌خواهد گفت‌وگو را تمام کند. با این حال، تلاش مدیر مدرسه برای صورت‌بندی ناموفق می‌ماند و شاگرد جوان با قطع سخنان او، مهار بحث را در دست می‌گیرد و صورت‌بندی خود را از انکار ماجرا ارائه می‌کند.

پرسش ۱۰: متن واجد چه نوع ساخت‌های گسترده‌تری است؟

متن ۵- ۱۰ مقاله‌ای است از یک روزنامه محلی. این مقاله نمونه‌ای است در این مورد که چگونه کل یک متن ممکن است ساخت داشته باشد - یعنی ممکن است از عناصر قابل پیش‌بینی به ترتیبی قابل پیش‌بینی تشکیل شده باشد.

گزارش‌های مربوط به حوادث (یا وقایع) معمولاً در بردارنده عناصری است که ما در این مثال شاهد آنها هستیم که به نظر می‌رسند از این قرار باشند: چه اتفاقی افتاده، چه چیزی سبب آن شده؛ چه کاری برای مقابله با آن انجام شده؛ چه آثار بلافصل و چه نتایج یا پیامدهای بلندمدت‌تری

داشته است. بند اول به آثار بلافصل می‌پردازد و نیز به آنچه رخ داده اشاره‌ای می‌کند. بند دوم گزارشی از آنچه برای مقابله با حادثه انجام شده ارائه می‌کند و متعاقباً با جزئیات بیشتری حادثه را بیان می‌کند. بند سوم توضیحات بیشتری درباره‌ی آثار بلافاصل می‌دهد و بند چهارم پیامدهای بلندمدت حادثه را بیان می‌کند. توجه کنید ترتیب ظهور عناصر بالاخص منطقی نیست و یک عنصر می‌تواند در بیش از یک جا ظاهر شود. ترتیب در مقالات روزنامه‌ها مبتنی بر اهمیت و یا ارزش خبری است، به ویژه عنوان و پاراگراف نخست ارائه دهنده آن چیزی هستند که به عنوان مهم‌ترین بخش‌های داستان و جان کلام آن تلقی می‌شوند. در این مورد، عنوان آنچه را برای مقابله با حادثه انجام شده برجسته می‌سازد، گرچه در بطن خود همچنین نشانه‌ای دارد از آنچه اتفاق افتاده است (آتش سوزی).

آتش‌نشانان به مقابله با آتش‌سوزی

پرداختند

بسا بیدارگران شب کاری یک خط روکش‌کاری در کارخانه محصولات فلزی روکش‌دار در سنت جورج کوی لانکاستر پس از آنکه چهارشنبه شب در یکی از کوره‌ها آتش‌سوزی رخ داد از کارخانه تخلیه می‌گردیدند.

چهار ماشین آتش‌نشانی به محل حادثه شتافتند و آتش‌نشانان در حالی که کپسول‌های اکسیژن حمل می‌کردند با شعله‌های آتش به مبارزه پرداختند آتش‌سوزی هنگامی آغاز شد که یک قطعه فلزی در کوره زیر المنت مادون قرمز گیر کرده بود.

آتش باعث ایجاد خسارات جدی به ۲۰ متر چداره‌ی فلزی و داخل یک ماشین روکش‌کاری گردید و اتاق روکش‌کاری مملو از دود شده بود.

اما پنجشنبه صبح این قسمت از کارخانه مجدداً فعالیت خود را آغاز کرد.

انتظارات مشارکین درباره ساخت تعامل‌های اجتماعی‌ای که در آن‌ها شرکت دارند یا متن‌هایی که می‌خوانند عامل مهمی در تفسیر هستند - و عناصر خاص را می‌توان براساس چیزی که در مقطع وقوع آن‌ها انتظار می‌رود تفسیر کرد و نه برحسب آنچه هستند (به مبحث 'سنایورها' در فصل ۶ رجوع کنید). اما اهمیت ساخت‌بندی سرتاسری همچنین موضوع بلندمدت‌تری است: این ساخت‌ها می‌توانند سطوح عالی‌تری از عادات را برکردار اجتماعی تحمیل کنند به گونه‌ای که برنامه‌های کار را به لحاظ ایده‌نولوژیک تعیین می‌کنند و پایان می‌دهند. برای مثال، در مورد گزارش‌های مربوط به حوادث صنعتی، آشنایی با عناصری که ذکر شد ملاحظه‌ی این امر را دشوار می‌کند که یکی از عناصر سوابق ایمنی کارخانه‌ی مذکور نیست و این تنها موضوع یک قرارداد طبیعی شده است. عکس این مسأله این است که آن جنبه‌هایی از رخدادها که به صورت قراردادی به صورت عناصر ساختاری جدا نگردیده‌اند، از دیدگان و ضمیرخودآگاه محو می‌شوند - این امر اغلب در مورد موضوعات مربوط به سوابق ایمنی و اقدامات احتیاطی در حوادث صنعتی اتفاق می‌افتد.

منابع

- دو اثر عمومی در زمینه واژگان، معنی کلمات و روابط معنایی عبارتند از: Lyons J, 1977 و Leech G, 1974. مباحث مربوط به طبقه‌بندی و 'عبارت‌بندی انفرادی' و 'عبارت‌بندی دگرسان' (که تحت عنوان 'واژه‌بندی انفرادی' و 'واژه‌بندی دگرسان' به آنها اشاره شده است) در Fowler R *et al.* 1979 و Kress G و Hodge B, 1979 یافت می‌شود که همچنین به بحث درباره‌ی رابطه‌ی بین معنا و ایده‌ولوژی می‌پردازند؛ برای بحث نظری بیشتر در این رابطه ر.ک به Volosinov V 1982, Pecheux M 1973. منبع Bolinger D. 1980 برای جنبه‌های مختلف معنا از جمله استعاره و حسن تعبیر مفید است. بررسی مفیدی در زمینه‌ی استعاره را می‌توان در Lakoff G و Johnson M, 1980 یافت. منابعی که ارزش کلی برای همه‌ی جنبه‌های دستوری دارند عبارت‌اند از Quirk R *et al.* 1972 و منبع جدیدتر و ماندگار 1985 Quirk R *et al.* رهیافتی که نسبت به دستور در Halliday M, 1985 اتخاذ شده است به ویژه برای زبان‌شناسی انتقادی مفید است. در مورد پیوند جمله ر.ک به Halliday M. Hassan R, 1976 در مورد پیش‌فرض ر.ک به Levinson S, 1983 مطالب زیادی در مورد تحلیل دستوری در چارچوب زبان‌شناسی انتقادی در Fowler R *et al.*, 1979 و Kress G و Hodge B, 1979 وجود دارد. Leech G. N., 1983 تحلیلی در مورد نفی ارائه می‌دهد که برای کارکرد بینامتنی آن مفید است.
- Sacks, H. *et al.* 1974 بررسی کلاسیک نوبت‌گیری در مکالمه است؛ همچنین ر.ک به Sinclair J., Schankin, J. 1978 و Coulthard M., 1975 رهیافتی برای تحلیل گفتمان کلاس درس ارائه داده است. قطع صحبت دیگران در مورد خاص تعامل بین زنان و مردان در Zimmerman, D., West, C., 1975 بحث شده است. در مورد صورت‌بندی ر.ک به Heritage, J.C. و Watson, D R, 1979. جنبه‌های گوناگون کنترل گفتمان توسط مشارکین قدرتمند در Stubbs, M., 1983 مورد بحث قرار می‌گیرد. همچنین ر.ک به Thomas, J. که به زودی منتشر خواهد شد. در مورد ساخت‌های گسترده‌تر متون ر.ک به Brown, G., Yule, G. 1983.
- عبارت‌بندی‌های بدیال شیوه‌های عمل روانپزشکی که برای پرسش ارائه شده بود از Fiedelman, M., 1974 اخذ شده است. در مورد 'وجهیت' ر.ک به Brown, P., Levinson, S. 1978.

تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: تفسیر، تبیین و جایگاه تحلیل‌گر

ترجمه‌ی محمود نیستانی

این فصل، شیوه‌ی تحلیل انتقادی گفتمان را معرفی می‌کند. در مقالات قبلی مرحله‌ی توصیف بررسی شد و هم اینک مرحله‌ای دیگر یعنی تفسیر و تبیین به ترتیب بررسی خواهد شد. این فصل با عنوان شدن نکاتی در خصوص رابطه‌ی تحلیل‌گر با گفتمان مورد بررسی، به پایان می‌رسد. حال با طرح چکیده‌ای از مطالب مربوط به رابطه‌ی سه مرحله‌ی یاد شده، مباحث پیشین مرور می‌شوند و افزون بر آن نقایص و کمبودهای توصیف صرف مورد تأکید قرار خواهد گرفت.

ویژگی‌های صوری متون دارای ارزش تجربی، رابطه‌ای بیانی، پیوندی و یا ترکیبی از این‌ها هستند که من سه مورد نخستین را به سه جنبه‌ی عمل اجتماعی که ممکن است توسط قدرت محدود شوند (مضامین، روابط و فاعلان) و تأثیرات ساختاری آن‌ها (بر آگاهی، اعتقادات، مناسبات اجتماعی و هویت اجتماعی) پیوند زدیم. به‌هرحال روشن است که نمی‌توان از طریق ویژگی‌های صوری متن مستقیماً به این تأثیرات

ساختاری بر شالوده‌ی جامعه دست یافت؛ چرا که اساساً نوع ارتباط متن و ساختارهای اجتماعی، رابطه‌ای غیرمستقیم است. این رابطه بیش از هر چیز توسط گفتمان که متن خود بخشی از آن است برقرار می‌شود، چرا که ارزش ویژگی‌های متنی تنها با واقع شدن در تعامل اجتماعی است که جنبه‌ی واقعی می‌یابد و از نظر اجتماعی نیز عملی می‌شود. در این جا است که متون بر اساس پیش فرض‌های مبتنی بر عقل سلیم (بخشی از دانش زمینه‌ای) که به ویژگی‌های متنی ارزش می‌دهند، تولید و تفسیر می‌شوند. این مرحله‌ی دوم کار ما یعنی تفسیر خواهد بود.

واسطه‌ی دیگر رابطه‌ی متن و ساختارهای اجتماعی، زمینه‌ی اجتماعی گفتمان است. چرا که گفتمان‌هایی که در آن‌ها چنین ارزش‌هایی نهفته است، خود، تنها به عنوان بخش‌هایی از فرآیندهای نهادی و اجتماعی مبارزه و به سبب وجود پیش فرض‌های مبتنی بر عقل سلیم در گفتمان - که در برگرفته‌ی ایده‌تولوژی‌های گوناگون سازگار با روابط قدرت است - جنبه‌ی واقعی به خود می‌گیرند و از نظر اجتماعی عملی می‌شوند. رابطه‌ی گفتمان‌ها با فرآیندهای مبارزه و مناسبات قدرت موضوع بحث مرحله‌ی سوم یعنی تبیین است.

بنابراین چنان چه ارزش‌های اجتماعی مرتبط با متون و عناصر تشکیل دهنده‌ی آن‌ها و به بیان کلی‌تر، ارزش‌های اجتماعی مربوط به اهمیت اجتماعی متون مورد توجه باشد، توصیف می‌بایست با تفسیر و تبیین تکمیل شود. همچنین باید توجه داشت که وابستگی گفتمان به پیش فرض‌ها و ویژگی‌های ایده‌تولوژیک این پیش فرض‌ها که آن‌ها را به مبارزات اجتماعی و روابط قدرت پیوند می‌دهد، هیچ‌کدام قاعداً انعکاسی آشکار در مشارکین گفتمان ندارند. از این رو می‌توان از تفسیر و تبیین به عنوان دو مرحله‌ی متوالی جهت آشکارسازی و ابهام‌زدایی بهره گرفت.

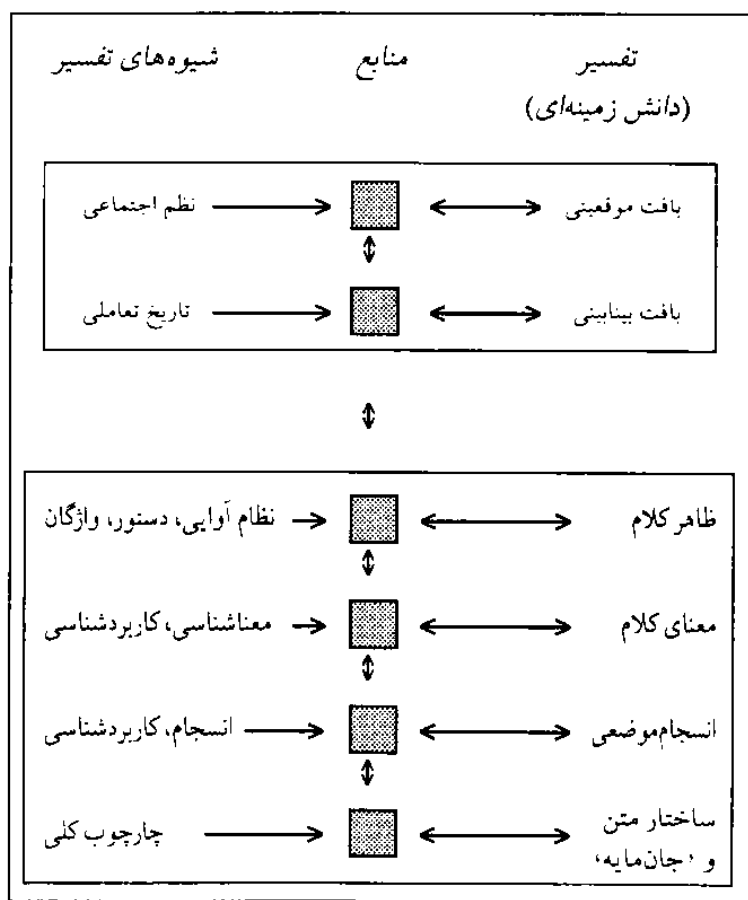
تفسیر

من از واژه‌ی تفسیر هم برای نامیدن یک مرحله از مراحل مورد نظر و هم برای تفسیر متون توسط مشارکین گفتمان استفاده کرده‌ام. این انتخاب بدان سبب است تا بر شباهت‌های اساسی بین تحلیل‌گر گفتمان و مشارکین تأکید شود. در این زمینه تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که در پایان این فصل به آن‌ها اشاره خواهم کرد. مرحله‌ی تفسیر هم فرآیندهای مشارکین گفتمان و هم تفسیر متن را شامل می‌شود اما در این فصل توجه من عمدتاً به موضوع دوم معطوف است.

تفسیرها ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است و مقصود من از این دومی دانش زمینه‌ای است که مفسر در تفسیر متن به کار می‌بندد. همچنین ما شاهد بودیم که از منظر مفسر ویژگی‌های صوری متن در حقیقت به منزله‌ی سرنخ‌هایی هستند که عناصر دانش زمینه‌ای ذهن مفسر را فعال می‌سازند و تفسیر، محصول ارتباط متقابل و دیالکتیکی این سرنخ‌ها و دانش زمینه‌ای ذهن مفسر خواهد بود. این "دانش زمینه‌ای" یا تدابیر و تمهیدات مفسر را می‌توان "شیوه‌های تفسیر" نامید. به نظر من این اصطلاح «دانش زمینه‌ای» بیش از اندازه محدود است زیرا جنبه‌ی ایده‌نولوژیکی پیش‌فرض‌های مبتنی بر عقل سلیم را منعکس نمی‌کند و از این جهت واژه‌ای "دانش" همراه‌کننده است.

بافت موقعیتی و نوع گفتمان

بحث درباره‌ی این موضوع بر پایه‌ی شکل ۲ صورت گرفته است، شکلی که به اجمال نشان می‌دهد مفسرین چگونه بافت موقعیتی را تفسیر می‌کنند و چگونه این تفسیر نوع گفتمان مربوطه را مشخص می‌کند.



شکل ۱. تفسیر

شکل ۱ نمودار فرآیند تفسیر است که بقیه‌ی مطالب این بخش نیز به توضیح آن اختصاص یافته است. در سمت راست، ذیل عنوان تفسیر، شش قلمرو عمده‌ی تفسیر گنجانده شده‌اند. در قلمرو بخش بالایی طرح به تفسیر بافت متن مربوط می‌شود، حال آن‌که قلمروهای زیرین به چهار

سطح تفسیر متن ارتباط دارد. در سمت چپ نمودار، منابع اصلی دانش زمینه‌ای که به عنوان شیوه‌های تفسیر عمل می‌کنند گنجانده شده‌اند. هر عنصر دانش زمینه‌ای مشخصاً با آن سطح از تفسیر که در همان سطر عنوان شده است مرتبط می‌شود. ستون مرکزی محدوده‌ی منابعی را که در هر یک از قلمروهای تفسیری سمت راست از آن‌ها استفاده می‌شود مشخص می‌کند. شایان توجه است که در هر مورد خاص، منابع یاد شده مواردی افزون بر شیوه‌ی تفسیر سمت چپ است، به این ترتیب که هر یک از خانه‌های جدول سه یا چهار درون داد دارد. حال اجازه دهید تا نخست از موارد دو سمت چپ و راست نمودار و سپس خانه‌ها را توضیح دهم. نخست از بخش زیرین جدول که بخش مربوط به تفسیر متن است شروع می‌کنم و چهار سطح را براساس قلمروهای تفسیری ذکر شده، در سمت راست جدول، تعیین خواهم کرد.

۱. ظاهر کلام. این سطح آغازین تفسیر متن مبین فرآیندی است که بر آن اساس مفسر مجموعه‌ای از آواها یا نشانه‌های موجود بر روی کاغذ را به کلمات، عبارات و جملات معین تبدیل می‌کند. برای این کار مفسر می‌بایست از آن جنبه از "دانش زمینه‌ای" که غالباً به عنوان "دانش زبانی" از آن یاد شده است استفاده کند که من در ستون سمت چپ از آن به عنوان "نظام آوایی، دستور و واژگان" یاد کرده‌ام. این سطح از بحث واژگان در این جا، چندان ارتباط مستقیمی با موضوع مورد نظر نداشته و من به همین حد اکتفا خواهم کرد.

۲. معنای کلام. دومین سطح تفسیر عبارت است از دادن معنا به اجزای تشکیل دهنده‌ی متن، که من از آن‌ها به عنوان "کلام" یاد کرده‌ام و در این قسمت از واژه‌ی کلام به مفهوم وسیع آن استفاده شده است. در برخی

موارد کلام با جملات یا "گزاره‌های" معنای انطباق دارد. در این بخش مفسرین از جنبه‌های معناشناختی دانش زمینه‌ای خود - باز نمود معانی کلمات، توانایی‌شان در ترکیب معانی کلمات و اطلاعات دستوری و دست‌یابی به معانی تلویحی به منظور فهم معانی کل گزاره‌ها - استفاده می‌کنند. آنان همچنین از قراردادهای کاربردشناختی موجود در دانش زمینه‌ای که امکان تعیین کنش‌های گفتاری یک گفته یا کلام را مشخص می‌کند، استفاده می‌کنند (در مورد کنش‌های گفتاری در ادامه توضیحاتی داده‌ام).

۳. انسجام موضعی. در سومین سطح تفسیر، بین گفته‌ها (کلام) ارتباط معنایی برقرار می‌شود تا در صورت امکان تفسیری منسجم از رشته‌ی کلام به دست بدهم. در اینجا منظور، برقراری انسجام فراگیر و کلی بین تمامی اجزاء یک متن - بطور نمونه تمامی بخش‌های یک مقاله یا تمامی اجزاء یک مکالمه‌ی تلفنی - نیست، بلکه بحث در زمینه‌ی برقراری انسجام در بخش معینی از یک متن است. بحث برقراری انسجام فراگیر در سطح بعدی مطرح خواهد شد. در سومین سطح، مفسرین از دانش زبانی خود استفاده می‌کنند که متضمن چگونگی ایجاد انسجام است. اما در عین حال بحث انسجام را نمی‌توان تا سطح انسجام صوری تقلیل داد به طوری که مفسرین می‌توانند در میان گفته‌ها، حتی در صورت نبود نشانه‌های صوری، براساس پیش فرض‌های تلویحی - که اغلب خصلت ایده‌تولوژیک دارند - رابطه‌ای انسجامی برقرار کنند. این فرآیندهای استنباطی معمولاً در چارچوب کاربردشناسی زبان قرار می‌گیرند. به همین دلیل در شکل ۱ "کاربردشناسی" بسه عنوان یک شیوه‌ی تفسیر برای این سطح از تفسیر و سطح پیشین آن مشخص شده است.

۴. ساختار و جانمایه‌ی متن. تفسیر ساختار متن، در چهارمین سطح، مبین چگونگی پیوند اجزا به یکدیگر و بیان‌گر چگونگی انسجام فراگیر متن به گونه‌ای که پیشتر عنوان شد، است. این خود دربرگیرنده‌ی تطبیق متن با یکی از چارچوب‌ها یا بازنمودهای الگوهای خاص سازمان‌دهی مربوط به انواع گوناگون گفتمان است. مثلاً زمانی که مفسری می‌خواهد یک مکالمه‌ی تلفنی را بررسی کند، می‌داند که می‌بایست در انتظار مسائل مشخصی باشد که بنا به نظم معینی به وقوع می‌پیوندد (سلام و گفت‌وگوهای دوستانه‌ی آغازین، تعیین موضوع مکالمه، تغییر موضوع‌ها، به پایان رساندن مکالمه و خداحافظی). "جانمایه‌ی" یک متن عبارت است از خلاصه‌ی تفسیر آن به عنوان یک کل واحد، که مفسر می‌تواند بدان دست یابد و در حافظه‌ی بلند مدت خود آن را نگاهداری کند تا در صورت نیاز به آن مراجعه کند. بعد تجربی جانمایه‌ی یک متن "موضوع" کلی آن است. به همین جهت من واژه "جانمایه" را به "موضوع" ترجیح می‌دهم چرا که جانمایه‌ی یک متن در عین حال دربرگیرنده‌ی جنبه‌های خبری و رابطه‌ای نیز هست.

حال به بخش بالایی شکل می‌پردازیم. این بخش (همان‌گونه که در بالا اشاره شد) به تفسیر بافت متن مربوط می‌شود. به نظر من تفسیر علاوه بر تفسیر متن، تفسیر زمینه‌ی بافت متن را نیز شامل می‌شود. در صفحات بعد به تبیین و توضیح این موضوع خواهیم پرداخت. مشارکین گفتمان، بافت موقعیتی را تاحدی براساس سرخ‌های بیرونی (مانند ویژگی‌های موقعیت مادی گفتمان، خصوصیات فردی مشارکین که قبلاً درباره‌ی آن بحث شد) و تاحدی نیز براساس جنبه‌هایی از دانش زمینه‌ای خود تفسیر می‌کنند. این جنبه‌ها خود پایه‌ی تفسیر سرخ‌ها هستند - خصوصاً در مورد بازنمودهای اجتماعی و نهادی نظم اجتماعی، که به مشارکین امکان می‌دهد موقعیتی را که عملاً درگیر آن هستند به انواع معین موقعیت‌های گفتمانی مربوط کنند. تفسیر موقعیت، توسط مشارکین گفتمان

تعیین‌کننده‌ی نوع گفتمانی است که به کار گرفته شده است و این نیز به سهم خود بر ویژگی شیوه‌های تفسیری که در تفسیر متنی از آن استفاده شده است تأثیر خواهد گذاشت. همچنین ضروری است که به بافت بینامتنی نیز توجه شود، به طوری که مشارکین هر گفتمان بر پایه‌ی پیش‌فرض‌هایی که مجموعه‌ی گفتمان‌های پیشین را به گفتمان کنونی پیوند داده است عمل می‌کنند و همین پیش‌فرض‌ها، - هستند که تجربه‌های مشترک، اشارات و تلویحات و اختلاف نظرها را در گفتمان تعیین می‌کنند. حال اجازه دهید به خانه‌های مرکز نمودار پردازیم. شکل یادشده در حقیقت نشان‌گر "محتوای" هر یک از خانه‌ها به عنوان ترکیبی از "درون‌دادهای" گوناگون (که توسط پیکان‌ها مشخص شده‌اند) است. اولاً باید توجه داشت که هر خانه به یک پیکان دوسویه به قلمرو تفسیر متصل می‌شود. این بدان معناست که در هر مقطع از تفسیر متن، تفاسیر پیشینی خود بخشی از "منابع" تفسیراند. و این امر در تمامی قلمروهای تفسیر صادق است.

ثانیاً باید توجه داشت که این خانه‌ها با پیکان‌های دوسویه و به طور عمودی به یکدیگر متصل شده‌اند. این بدان معناست که هر یک از قلمروهای تفسیر، به عنوان جزئی از منابع خود، از دیگر قلمروها نیز استفاده کرده است. به نظر من وجود این ارتباط متقابل در میان چهار سطح از سطوح تفسیری متن، تا حدودی روشن و واضح است. مثلاً در تفسیر انسجام کلی و "جان‌مایه‌ی" یک متن، می‌بایست از تفسیر انسجام‌های موضعی بخش‌هایی از متن استفاده شود و برای این منظور نیز از تفسیر معنای کلام استفاده خواهد شد. همچنین جهت تفسیر معنای کلام بهره‌گرفتن از تفسیر ظاهر کلام نیز ضروری است. اما این ارتباط متقابل در جهت عکس هم وجود دارد. مثلاً مفسرین در روند تفسیر متن حدس و گمان‌هایی در خصوص ساختار متن و "جان‌مایه‌ی" آن خواهند

داشت و این حدس و گمان‌ها احتمالاً در درک معانی عبارات منفرد و انسجام موضعی بین آن‌ها مؤثر خواهد بود. به بیان دیگر، باید گفت که تفسیر متون به صورت "بالا به پایین" (سطوح بالاتر شکل دهنده سطوح پایین‌تر هستند) و «پایین به بالا» انجام می‌شود.

همچنین وضعیت مشابهی در خصوص رابطه‌ی تفسیر زمینه یا بافت و تفسیر متن وجود دارد: وقتی مفسر زمینه‌ی متن را مشخص می‌کند، این نظر می‌تواند بر تفسیر متن مؤثر باشد، اما تفسیر زمینه خود به تفسیر متن وابسته بوده و در مسیر تفسیر می‌تواند دستخوش تغییر شود.

بنابراین تصویری که از تفسیر در ذهن ما ترسیم می‌گردد تصویر نسبتاً پیچیده‌ای است. از این رو در دیگر قسمت‌های این بخش برخی از ابعاد مطرح شده در شکل ۱ را با تفصیل بیشتری بررسی خواهیم کرد. این ابعاد موضوعاتی هستند که نظر به مباحث این کتاب در خور توجه‌اند و تحت عناوین زیر به آن‌ها خواهیم پرداخت: بافت موقعیتی و نوع گفتمان، بافت بینامتنی و پیش‌فرض‌ها، کنش‌های گفتاری، چارچوب کلی، مفاهیم مربوط به سناریو و چارچوب، جان‌مایه و موضوع.

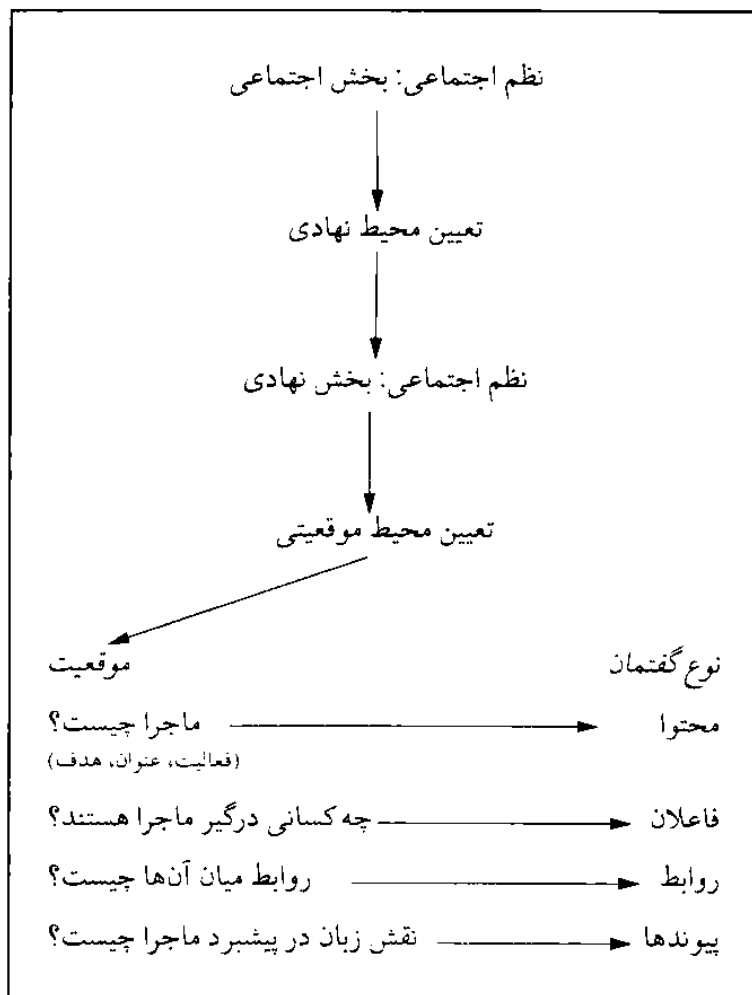
بافت موقعیتی و نوع گفتمان

بحث درباره‌ی این موضوع بر پایه‌ی شکل ۲ صورت گرفته است، شکلی که به اجمال نشان می‌دهد مفسرین چگونه بافت موقعیتی را تفسیر می‌کنند و چگونه این تفسیر نوع گفتمان مربوطه را مشخص می‌کند.

من در این جا به منظور ساده کردن موضوع چنین، فرض کرده‌ام که در هر تعاملی تنها یک نوع گفتمان مورد استفاده خواهد بود، حال آن‌که بنا به آنچه پیش از این گفته شد واقعیت چیز دیگری است. در مقاله‌ی بعدی پیرامون چگونگی بهره گرفتن از دو نوع یا بیش از دو نوع گفتمان در یک تعامل مفصلاً بحث شده است.

حال اجازه دهید که در آغاز، بخش زیرین شکل فوق را بررسی کنیم.

در سمت چپ، چهار سؤال در ارتباط با چهار بعد اصلی موقعیت مطرح شده است که سؤالات مذکور عبارتند از این که ماجرا چیست؟ چه کسانی درگیر آن هستند؟ روابط میان آن‌ها چیست؟ و نقش زبان در خصوص



شکل ۲. بافت موقعیتی و نوع گفتمان

پرسش اول چیست؟ در این جا ما می توانیم جهت نشان دادن چنین ابعدی، از متن مکالمه‌ی میان شاهد یک سرقت مسلحانه و یک پلیس استفاده کنیم.

- ۱) پلیس: آیا شما فردی را که در داخل اتومبیل بود دیدید؟
- ۲) شاهد: بله من چهره‌ی آن مرد را دیدم.
- ۳) پلیس: حدوداً چند سال داشت؟
- ۴) شاهد: حدود ۴۵ سال. لباسش
- ۵) پلیس: قدش چقدر بود؟
- ۶) شاهد: حدود یک متر و هشتاد
- ۷) پلیس: یک متر و هشتاد، موهایش چطوری بود؟
- ۸) شاهد: مجعد و تیره

۱. ماجرا چیست؟ من این پرسش را به سه جزء فعالیت، عنوان و هدف تفکیک کرده‌ام. اگرچه می توان تفکیک دقیق تری انجام داد، اما تقسیم بندی فوق برای تحقق هدف ما کافی است. نخستین فعالیت کلی ترین فعالیت است. این فعالیت به ما امکان می دهد که موقعیت را به صورت یکی از مجموعه فعالیت ها یا انواع فعالیت های متمایزی مشخص کنیم که در محدوده‌ی یک نظم اجتماعی خاص و در چارچوب یک نهاد خاص شناخته می شوند و دارای ساختارهای متنی بزرگ تری نسبت به آن چه پیشتر مطرح کرده‌ام، هستند. مثلاً در محدوده‌ی فعالیت پلیس نوع فعالیت ها دربرگیرنده‌ی بازداشت فرد، تهیه‌ی گزارش، مصاحبه با شاهد، بازجویی فرد مظنون و موارد دیگری از این قبیل خواهد بود. در این مورد خاص نوع فعالیت مصاحبه با شاهد است. نوع فعالیت احتمالاً محدود کردن مجموعه موضوعات ممکن خواهد بود، اگرچه این بدان معنا نیست که عنوان، با فرض نوع فعالیت، به صورت مکانیکی قابل پیش بینی باشند. عنوان مورد نظر در این جا توضیح خصوصیات فرد متهم است.

همچنین انواع فعالیت نیز به شکل مشابهی با اهداف نهادین و شناخته شده‌ی معینی پیوند خورده است. در این مورد هدف اصلی کشف و مستند نمودن اطلاعات (یادآور می‌شود که پلیس در خلال مصاحبه یک فرم را پر می‌کند) و بررسی جرم ادعایی است.

۲. چه کسانی درگیر ماجرا هستند؟ پرسش‌های مربوط به "اشخاص درگیر" و "نروابطشان" بدون تردید دارای ارتباط بسیار نزدیکی هستند، اگرچه که از نظر تحلیلی دو پرسش متفاوت‌اند: در پرسش نخستین تلاش می‌شود تا جایگاه‌های فاعلی مشخص شود و مجموعه‌ی جایگاه‌های فاعلی بنا به نوع موقعیت تغییر می‌کند. شایان توجه است که جایگاه‌های فاعلی چند بعدی هستند. اولاً یک بعد آن از نوع فعالیت ناشی می‌شود که در این مورد خاص نوع فعالیت مصاحبه است. در مصاحبه دو جایگاه فاعلی برای مصاحبه گر (یک یا چند نفر) و مصاحبه شونده وجود دارد. ثانیاً نهاد اجتماعی تعیین کننده‌ی هویت اجتماعی فاعلانی است که در چارچوب آن عمل می‌کنند در این نمونه ما با یک "پلیس" و "فردی عادی" مواجه هستیم که این فرد عادی در گام بعدی خود یک «شاهد» و احتمالاً قربانی جرم است. ثالثاً، موقعیت‌های متفاوت در ارتباط با هر یک از فاعلان، جایگاه‌های گویندگی و شنوندگی متفاوتی - سخنران، مخاطب، شنونده، مستمع، سخنگو و غیره - دارد. در نمونه‌ی کنونی یکی گوینده است و دیگری مخاطب که این نقش‌ها را پلیس و شاهد، متناوباً به عهده می‌گیرند.

۳. روابط میان آن‌ها چیست؟ هنگامی که پرسش مربوط به روابط مطرح می‌شود، بنا به مناسبات قدرت، فاصله اجتماعی و دیگر مواردی که در موقعیت مورد نظر تعیین و تثبیت شده‌اند، ما با پویایی بیشتری به

جایگاه‌های فاعلی می‌نگریم. در این مورد، انسان متوجهی و ویژگی روابط موجود بین اعضاء پلیس و افراد "جامعه" می‌شود - در این جا و از نظر پلیس مصاحبه‌کننده، بررسی اظهارات شاهد در چارچوب تشریفات قانونی بسیار مهم‌تر از ابراز همدلی با او است، شاهدی که هم اکنون ناظر یک بزهی خشونت‌بار بوده است.

۴. نقش زبان چیست؟ باید توجه داشت که از زبان به صورتی ابزاری و در جهت تحقق بخشی از یک هدف نهادی و اداری گسترده‌تر استفاده می‌شود - در این جا از زبان برای کسب اطلاعات از شاهد استفاده شده است. اطلاعاتی که برای پرکردن فرم رسمی لازم است و بخشی از مدارک و شواهدی است که در این مورد باید گردآوری شود. به این اعتبار، زبان نه تنها ژانر را معین می‌کند - در این مورد خاص، مصاحبه‌ای از این نوع شیوه‌ی بدیهی کسب اطلاعات مورد نیاز است - بلکه مجرای ارتباط را نیز تعیین می‌کند؛ به این معنا که زبان گفتاری یا نوشتاری به کار گرفته شده است. در مواردی این نوع اطلاعات اداری از طریق زبان نوشتاری به دست می‌آید، و از افراد تقاضا می‌شود که خود فرم‌های رسمی را پر کنند. این واقعیت که در مورد یاد شده، مصاحبه به صورت کتبی انجام نشده است و به جای پر کردن فرم، قضیه با انجام مصاحبه‌ی شفاهی به گونه‌ای پیچیده شده است، بیانگر میزان کنترل پلیس بر جنبه‌های گوناگون این قضیه است. باید توجه داشت که اطلاعات به دست آمده از شاهد تنها زمانی رسماً معتبر است که توسط پلیس بازبینی و کنترل شده باشد.

در گوشه‌ی سمت راست بخش زیرین شکل ۲، من براساس مجموعه‌ای از قواعد زیربنایی یک نظم خاص گفتمانی، چهار بعد اصلی یک گفتمان را فهرست کرده‌ام. سه مورد بالایی شناخته شده هستند: هر

گفتمان محدودیت‌های خاصی را بر محتوا، فاعلان و روابط و نیز بر معناهای تجربی، بیانی و رابطه‌ای که از طریق گفتمان امکان بروز یافته‌اند، اعمال می‌کند. شکل مذکور نشان می‌دهد که این ابعاد گفتمان - ابعادی که معمولاً به موقعیت معینی مربوط می‌شوند - توسط ابعادی از موقعیت که در بالا به آن‌ها اشاره کردم متعین می‌شوند: محتوا را چستی ماجرا، فاعلان را افرادِ درگیر و روابط را مناسبات میان فاعلان تعیین می‌کنند. علاوه بر این، بُعد چهارمی نیز هست و آن "پیوندها" است که به واسطه‌ی نقش زبان در رخداد تعیین می‌شوند. پیوندها بر دو نوع‌اند: مشتمل بر شیوه‌هایی است که متن را به بافت موقعیتی خود متصل می‌کند و دیگری نوع پیوندهایی است که بین اجزاء یک متن برقرار می‌شود (به انضمام مواردی که ما از آن‌ها به عنوان "انسجام جمله‌ای" یاد کردیم)؛ این هر دو پیوند بنا به نوع گفتمان‌ها تغییر می‌کنند.

این امر وابستگی موقعیتی که گفتمان براساس آن در جریان ارتباط متقابل تولید و تفسیر می‌شود، به نوبه‌ی خود دانش زمینه‌ایِ درگیر در تفسیر متن را (که در شکل ۱ نشان داده شد) نیز تحت کنترل خود دارد. ما می‌توانیم نوع گفتمان را به تعبیر مایکل هیلیدی، زبان‌شناس، پتانسیل معنایی بنامیم: ترکیب محدود و خاصی از معانی ممکن تجربی، بیانی، رابطه‌ای و پیوندی. و برخی عناصر دانش زمینه‌ای که به عنوان اصول تفسیر به کار رفته‌اند برای این نوع گفتمان و تحقق پتانسیل معنایی به طور خاص مطرح خواهند بود: واژگان، روابط معنایی، قواعد کاربردی و نیز چارچوب کلی و سناریو.

حال بخش بالایی شکل فوق را بررسی می‌کنیم. نخستین نکته آن که تحلیل موقعیت بر پایه‌ی چهار جنبه‌ی مربوط که در بالا عنوان شد به تفسیر وابسته است. ویژگی‌های ملموس موقعیت مادی و متنی که به تنهایی تعیین‌کننده‌ی زمینه‌ی بافت موقعیتی نخواهد بود اگرچه این‌ها

سرنخ‌های مهمی هستند که مفسر را در تفسیر یاری می‌کنند. این سرنخ‌ها در پیوند با آگاهی پیشین مفسر و در پرتو آن دریافت خواهد شد: نظم اجتماعی‌ای که مفسر در تفسیر می‌آورد، و این باز نمود خاصی است از نحوه‌ی سازمان‌دهی "فضای اجتماع" در دانش زمینه‌ای مفسر. نظم اجتماعی نوعی رده‌شناسی انواع موقعیت‌های اجتماعی است و تفسیر، نسبت دادن موقعیتی واقعی است به یک نوع از انواع موقعیت‌ها.

ما می‌توانیم به این موضوع در دو مرحله بپردازیم. همان‌گونه که در دو سطر بالایی شکل ۲ نشان داده شده است، مفسر مرحله‌ی نخست برپایه‌ی جنبه‌ی اجتماعی نظم اجتماعی در دانش زمینه‌ای خود، محیط نهادی را تعیین می‌کند، محیطی که قلمرو نهادی تعامل در آن به وقوع می‌پیوندد. این بدان معناست که جنبه‌ی اجتماعی نظم اجتماعی، فضای اجتماعی را به فضاهای نهادی بسیاری تقسیم خواهد کرد و جایگاه یک موقعیت واقعی می‌بایست قبل از هر چیز بنا به این تقسیم‌بندی تعیین شود. در مرحله‌ی بعدی که به وسیله خطوط سوم و چهارم مشخص شده است مفسر بر پایه‌ی نظم اجتماعی نهادینه‌ای که در مرحله‌ی اول برگزیده، محیط موقعیتی را تعیین می‌کند، محیطی که موقعیت تعامل در آن به وقوع می‌پیوندد. هر نظم اجتماعی نهادینه‌ای فضای نهادی را به انواع موقعیت‌ها تقسیم می‌کند، و هر موقعیت واقعی در قالب (یا دست کم در ارتباط با) مقوله‌ای از این رده‌بندی مشخص می‌شود.

در مقالات پیشین گفته شد که یک جنبه از نظم اجتماعی اعم از جنبه‌ی اجتماعی یا نهادی آن، نظم گفتمان است. همچنین هنگام تعیین نوع موقعیت، بنا به نظم اجتماعی مفروض، آن را در قالب نوع معینی از گفتمان که وابسته‌ی نظم گفتمانی است نیز مشخص می‌کنیم. این روند مضاعف تعیین نوع، در شکل ۲ به گونه‌ای ارائه شده است که در آغاز نوع موقعیت و سپس نوع گفتمان مشخص شده است. اگرچه به لحاظ تحلیلی،

چنین روشی مفید خواهد بود اما این دو در حقیقت دو امر هم‌زمان هستند. شکل ۲ همچنین این برداشت را پدید می‌آورد که ارزش هر یک از چهار بُعد گوناگون موقعیت به گونه‌ای مستقل تعیین شده است؛ هر بعد ارزش‌های بُعد متناظر در نوع گفتمان را خود مستقلاً برمی‌گزیند. بار دیگر چنین نگرشی از نظر تحلیلی مفید است، لیکن یک نظم اجتماعی نهادی شمار نسبتاً محدودی از ترکیب‌های قراردادی از ارزش‌ها برای ابعاد موقعیت را به عنوان انواع موقعیتی مشخص فراهم می‌آورد؛ و هر نوع را می‌توان به عنوان یک نوع گفتمان تلقی کرد که ترکیبی قراردادی از ارزش‌ها برای ابعاد چهارگانه انواع گفتمان خواهد بود.

پیشتر گفته شد که نظم اجتماعی و نظم گفتمانی وابسته به ایده‌ئولوژی و مناسبات قدرت است. از جمله پیامدهای این امر این است که با تغییر نظم اجتماعی به عنوان یک رویه‌ی تفسیری در نزد مشارکین گفتمان، موقعیت‌ها نیز ممکن است به گونه‌ای متفاوت تفسیر شوند. این تفاوت‌ها در مقایسه‌ی فرهنگ‌ها نسبتاً واضح‌اند و احتمالاً منشأ بدفهمی در امر ارتباط بینا فرهنگی و یا اساساً منشأ توقف چنین ارتباطی هستند. لیکن در درون یک فرهنگ و در بین جایگاه‌های متفاوت ایده‌ئولوژیکی نیز چنین چیزی به‌وقوع می‌پیوندد. این بدان معناست که ما صرفاً نمی‌توانیم نقش بافت در تفسیر یا تولید متن را بدیهی فرض کنیم یا تصور کنیم که مشارکین آن را به‌وضوح دریافت می‌کنند. ضروری است که در هر مورد خاص، بافت موقعیتی مورد توجه مشارکین گفتمان و اشتراک یا عدم اشتراک تفسیر در میان آن‌ها را تبیین کنیم. ما همچنین می‌بایست آگاه باشیم که چگونه، تفسیر قدرت‌مندتر یک طرف می‌تواند بر طرف دیگر تحمیل شود.

یک پیامد دیگر آن است که ایده‌ئولوژی‌ها و روابط قدرت زیربنای آن‌ها، تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر تفسیر و تولید گفتمان خواهند داشت،

چرا که آن‌ها در شیوه‌های تفسیر - نظم‌های اجتماعی - جای گرفته‌اند که خود سنگ بنای رفیع‌ترین سطح حکم تفسیری هستند که دیگر موارد بر آن‌ها اتکا دارند - «من در چه موقعیتی هستم». وجود چنین تأثیری بنا به تحقیقاتی که اخیراً در خصوص ماهیت پردازش گفتمان انجام گرفته مورد تأکید واقع شده است. این تحقیقات نشان داده‌اند که بافت موقعیتی در تفسیر از اهمیتی بیش از آن چه که تا به حال تصور می‌شده، برخوردار است. مثلاً باید گفت که قضیه بر خلاف تصور معمول، اساساً این چنین نیست که گام آغازین تفسیر، سنجش "معانی لفظی" جملات و سپس جرح و تعدیل آن معانی در پرتو بافت متن است. بلکه مفسرین از نخستین مرحله براساس پیش‌فرض‌هایی در بافت متن (که می‌توان بعداً آن‌ها جرح و تعدیل کرد) کار خود را آغاز می‌کنند؛ پیش‌فرض‌هایی که بر پردازش ویژگی‌های زبانی متن تأثیر می‌گذارند. بنابراین، مفسر در تفسیر متن همواره بافت متن را در ذهن دارد. این بدان معناست که ارزش‌های ویژگی‌های خاص متن به تشخیص مفسر از نوع بافت موقعیتی بستگی دارد.

نتایج این وابستگی چشمگیر تفسیر به بافت موقعیتی خود می‌تواند نوعی هشدار به زبان‌شناسانی باشد که عادتاً معنا را یک خصوصیت صرفاً زبانی می‌دانند. عکس‌العمل قابل فهم در این ارتباط آن خواهد بود که تلاشی کنیم تا محدوده‌ی بافت را تعریف کرده، به گونه‌ای دامنه‌ی وسیع آن را محدود کنیم. در ادامه‌ی آن چه که هم‌اینکه مطرح شد، به هر حال باید توجه داشت که بافت موقعیتی هر گفتمان خاص دربرگیرنده‌ی نظام اجتماعی و مناسبات قدرت در بالاترین سطح اجتماع خواهد بود. همان‌گونه که سنتاً نظر بر این بوده است که یک جمله‌ی واحد به‌طور ضمنی دربرگیرنده‌ی تمامی زبان می‌باشد، به همان ترتیب گفتمان نیز به‌طور ضمنی دربرگیرنده‌ی تمامی جامعه خواهد بود. این سخن، سخن

صحیحی است چرا که طرح‌های بنیادی طبقه‌بندی عمل اجتماعی و گفتمانی که دیگر امور بر آنها متکی هستند - آنچه من نظم‌های اجتماعی و نظم‌های گفتمان نامیده‌ام - در قالب‌های اجتماعی و نهادین آن گفتمان خاص شکل خواهد گرفت.

بافت بینامتنی و پیش‌فرض‌ها

گفتمان‌ها و متون آنها خود دارای تاریخ‌اند و متعلق به مجموعه‌های تاریخی هستند و تفسیر بافت بینامتنی به این موضوع بستگی دارد که متن را متعلق به کدام مجموعه بدانیم و در نتیجه چه چیز را میان مشارکین، زمینه‌ی مشترک و مفروض بخوانیم. همان‌گونه که در مورد بافت موقعیتی مطرح است، مشارکین گفتمان نیز ممکن است به تفسیرهای تقریباً یکسان یا متفاوتی دست یابند و تفسیر طرف قدرتمندتر ممکن است بر سایر مشارکین تحمیل شود. به همین ترتیب، قدرت نیز می‌تواند پیش‌فرض‌ها را تعیین کند.

پیش‌فرض‌ها ویژگی و خصوصیت متن نیستند بلکه جنبه‌ای از تفسیر تولیدکنندگان متن از بافت بینامتنی هستند. به تأخیر افکندن این نکته تا به حال و عنوان نکردن از آن جهت بود که بر اهمیت این مطلب در جای خود تأکید شود. اما بسیاری از ویژگی‌های صوری متن به این پیش‌فرض‌ها اشاره دارند. دو مورد مهم از این ویژگی‌ها حرف تعریف معرفه و بندهای پیرو هستند. موارد دیگر، جملات پرسشی حاوی کلمات پرسشی و نیز آن دسته از بندهای موصولی هستند که بیش از فعل‌ها و صفات معینی (متأسف بودن، دریافتن، متذکر شدن، آگاه، عصبانی و غیره) می‌آیند.

اشارات زیادی در متن مندرج در ذیل وجود دارد که از گزارش یک مجله‌ی مخصوص زنان در خصوص مراسم ازدواج سارا فرگوسن و شاهزاده آندرو، برگرفته شده است؛ این گزارش را برندامک داگال نوشته است:

آیا آن روز روزی زیبا نبود؟

خورشید برآمد، جمعیت پرشور گرد هم آمدند. در مرکز این جمعیت سارا و اندرو شادی و مسرت خود را به هر سو می‌پراکنند و این روز را به روزی به یادماندنی برای ما و حضار تبدیل کردند. احتمالاً به همراه نیمی از جمعیت جهان، من شاهد آن مصاحبه‌ی تلویزیونی جذاب در شب پیش از ازدواج بودم و با سرگرفتن ازدواج آن‌ها بسیار خوشحال شدم. آن دو به زیبایی مکمل یکدیگر اند؛ در شوخ طبعی و شادمانی شخصیت‌شان و در احساس مسئولیت‌شان نسبت به آینده. بدون تردید سارا تمامی ضرورت‌های مربوط به موقعیتی را که به عنوان همسر یک افسر دریایی و به عنوان یک دوشس سلطنتی به عهده گرفته است می‌فهمد. هر چند که هم‌چنان حرفه‌ی خود را نیز حفظ می‌کند. این موضوع مطمئناً در تاریخ سلطنتی می‌بایست مورد منحصر به فردی باشد اما در عین حال چه هماهنگی جالبی با زندگی و مناسبات معاصر دارد.

متن ۱، منبع: هفته‌نامه زنان، ۱۹ اگوست ۱۹۸۷

در بین پیش‌فرض‌های این متن موارد زیر قابل ذکرند: روز زیبایی بود، جمعیت پرشور بود، آنان شاد و خوشحال‌اند، آن مصاحبه‌ی تلویزیونی جذاب بود، ازدواج آنان سرگرفت، آنان یکدیگر را تکمیل می‌کنند، آنان در کنار یکدیگر شادمان هستند، آنان نسبت به آینده احساس مسئولیت می‌کنند، نقش و موقعیتی را که سارا به عهده گرفته است سنگین و پرمسئولیت است، او حرفه خود را حفظ می‌کند. این قطعه از نظر شمار پیش‌فرض‌ها قطعه‌ای استثنایی است و این به حسب طبیعت موضوع و شمار افرادی است که این عروسی را از طریق تلویزیون نظاره کرده‌اند.

این متن به شکل اجتناب‌ناپذیری آن‌چه دست کم اکثر مردم خود می‌دانند برای آنان بازگو می‌کند. این قطعه بخش‌هایی از آن‌چه را که مردم پیش از این، به عنوان تماشاجی، شنونده و یا خواننده از آن آگاه بوده‌اند برای آنان بازگو می‌کند.

گفتن چیزهایی که مردم پیشاپیش می‌دانند تا حدی متظاهرانه به نظر می‌آید: در مورد متونی از این قبیل، نویسنده نخواهد توانست از چگونگی تجربه‌ی واقعی بینامتنی خواننده مطلع شود. بنابراین نویسنده می‌بایست "خواننده‌ای تصویری" را با تجربیات بینامتنی خاصی در ذهن خود ملحوظ کند. البته هیچ تضمینی وجود ندارد که متون فرضی مورد نظر که قرار است توسط خواننده تجربه شده باشند حقیقتاً در خارج از ذهن تولیدکننده‌ی متن تحقق یافته باشند. بنابراین تهیه‌کنندگان مطالب ارتباط جمعی در برخورد با بینندگان یا شنوندگان خود، برای نسبت دادن موارد دلخواه خود به تجربیات بینندگان و یا شنوندگان ابزار مؤثر و مفیدی را در اختیار دارند. اما از آن‌جا که موارد مورد نظر، صریحاً عنوان نخواهند شد، در پاره‌ای اوقات شناسایی یا مخالفت با این موارد سخت و دشوار خواهد بود.

بنابراین پیش‌فرض‌ها گاهی اوقات "واقعی" و در مواردی "عوام‌فریبانه" هستند. پیش‌فرض‌ها همچنین می‌توانند کارکردهای ایده‌ئولوژیک داشته باشند و این در مواردی است که آن‌چه آن‌ها مفروض می‌دارند، خصوصیت «عقل سلیم در خدمت قدرت» را دارا باشد. نمونه‌ی آن عباراتی همانند «تهدید اتحاد شوروی» است که در گزارش روزنامه‌ها به فرمولی تکراری تبدیل شده است. این قبیل عبارات به شکل فزاینده‌ای موضوعات بحث‌انگیزی را که پیش‌فرض به حساب می‌آیند طبیعی جلوه می‌دهند. در این نمونه‌ی خاص طرح تهدید اتحاد شوروی علیه بریتانیا، اروپا و «غرب» مورد نظر است. وجود چنین

پیش‌فرض‌هایی متون خاص یا مجموعه‌های متنی معینی را در پی ندارد بلکه بیشتر به تجربه‌ی متنی خوانندگان آن هم به شکل کلی و غیر مشخص مربوط می‌شود و این در حالی است که پیش‌فرض‌ها در مواردی مأخوذ از متون معینی هستند و در دیگر موارد به شکلی کلی ناشی از دانش زمینه‌ای هستند.

افزون بر صرف پیش‌فرض محسوب کردن عناصری از بافت بینامتنی، تولیدکنندگان متون می‌توانند پیش‌فرض‌ها را مورد تردید و مجادله قرار دهند. یک روش مهم در این خصوص شیوه‌ی "نفی" است که نمونه‌ای از آن در متن شماره‌ی ۲ که خود مقاله‌ای از یک مجله جوانان است عنوان شده است.

استفاده از لوازم آرایش و مواد گوناگون مربوط به موی سر اگر وضع دندان‌های شما خوب نباشد چهره‌ی شما را به چهره‌ای جوان و جذاب تبدیل نخواهد کرد. اگر در طول پنج سال گذشته به دندان‌پزشک مراجعه نکرده‌اید این موضوعی نیست که بدان مفتخر باشید و در حقیقت شما فقط در پی ایجاد مشکل برای خود هستید. مداوای دندان‌هایتان همانند یک هفته‌گوش دادن مداوم به آلبوم‌های موسیقی نانا موسکوری نیست و دندان‌پزشک شما وظیفه‌اش ایجاد کابوسی و درد و رنج بی‌مورد برای شما نیست. معاینات مستمر پزشکی بهترین راه است و پیش‌گیری همواره بهتر از مداوا است. اگر سالیان سال است به دندان‌پزشکان مراجعه نکرده‌اید بر هراس خود غلبه کنید و قرار ملاقاتی با دفتر پزشک تنظیم کنید این کار کار مفیدی است. «بنیاد بهداشت دندان انگلستان» مجموعه‌ای از جزوه‌های بسیار مفیدی را در زمینه‌ی مراقبت از دندان مشتمل بر اطلاعاتی در خصوص روکش، بیماری لثه، شرایط بهداشت دهان، مصرف قند و انتخاب دندان‌پزشک منتشر کرده است که آشنایی با آنها مفید و مؤثر خواهد بود. به منظور دریافت

رایگان این جزوه‌ها نامه‌ای به "بنیاد بهداشت دندان انگلستان" ارسال نماید.

متن ۲، منبع: *Blue Jeans* شماره‌ی ۴۸۸، مه ۱۹۸۶.

متن مذکور دربرگیرنده‌ی مجموعه اظهاراتی است که بیشتر آن‌ها منفی هستند. اما انگیزه‌ی نویسنده از بیان منفی این مطالب - در صورتی که می‌توانسته آن‌ها را به صورت مثبت نیز بیان کند - چه بوده است؟ نویسنده آشکارا از جملات منفی به عنوان روشی غیرمستقیم، جهت ابزار مخالفت با جملات مثبت متناظر با اظهارات خود استفاده کرده است (مداوای دندان‌ها همانند یک هفته گوش سپردن به آلبوم‌های ناناموسکوری است و غیره). اما این روش، روش غیر معمول و عجیب و غریبی است مگر آن که اظهارات مثبت یاد شده پیش از این عنوان شده باشند و عنوان شدن آن‌ها نیز به نوعی با این گفتمان مرتبط بوده باشد. همچنین به نظر می‌رسد که نویسنده به عنوان یک امر مفروض پذیرفته است که این اظهارات مثبت می‌بایست در متون پیشین که خواننده با آن‌ها آشنا بوده، مطرح شده باشد. در این‌جا نیز همانند پیش‌فرض، نفی می‌تواند حقیقی، عوام‌فریبانه یا ایده‌تولوژیک باشد.

این نمونه‌ی انتخابی، در حقیقت خود نوعی "مکالمه" بین نویسنده‌ی این متن و (نویسندگان) دیگر متون است که خود بخشی از بافت بینامتنی محسوب می‌شوند. وجود پیش‌فرض، کیفیت مکالمه‌ی مشابهی را هر چند با پویایی کم‌تر، برای متون ایجاد خواهد کرد. از آن‌جا که متون همواره با دیگر متون روابط بینامتنی دارند، محتملاً تمامی آن‌ها ویژگی مکالمه‌ای خواهند داشت، خصوصیتی که در پاره‌ای اوقات با عنوان کلی "بینامتنیت" از آن یاد شده است.

پذیرش مفهوم بافت بینامتنی مستلزم آن است که به گفتمان‌ها و متون

از دریچه‌ی چشم‌انداز تاریخی نگریسته شود، حال آن‌که در چارچوب مرسوم مطالعه و بررسی زبان، یک متن بدون مراجعه به دیگر متون و مجرد از زمینه‌های تاریخی نیز قابل تحلیل است.

کنش‌های گفتاری

کنش‌های گفتاری خود جنبه‌ی مهمی از کاربردشناسی زبان هستند که موضوع بحث آن معانی خاصی است که مشارکین گفتمان بنا به دانش زمینه‌ای خود و تفسیرشان از بافت متن، به اجزای تشکیل‌دهنده‌ی متن نسبت می‌دهند که این خود بخشی از مرحله‌ی دوم تفسیر متن، مندرج در شکل ۱ است. بنابراین ویژگی‌های (یا معانی) کاربردی یک متن جنبه‌ی صوری ندارند و، جایگاه آن‌ها در مرحله‌ی توصیف نیست بلکه در همین جا باید به آن‌ها پرداخت.

من در موارد متعددی و طی فصل‌های پیشین اصطلاح کنش‌های گفتاری را مطرح نموده‌ام بدون آن‌که منظور خود را از آن توضیح دهم. در ترسیم خصوصیات بخشی از یک متن به عنوان یک کنش گفتاری، در حقیقت کنشی را توصیف می‌کنیم که تولیدکننده‌ی متن به واسطه‌ی تولید متن آن را انجام می‌دهد، مثل بیان یک گفته، قول، تهدید، هشدار، طرح یک سؤال، دستور و غیره. تولیدکننده‌ی متن می‌تواند هم‌زمان کارهای متفاوتی را انجام دهد، لذا هر عنصر واحدی از متن می‌تواند در برگیرنده‌ی ارزش‌های متفاوتی از نظر کنش‌گفتاری باشد. ارزش‌های کنش گفتاری تنها بر پایه‌ی ویژگی‌های صوری کلام تعیین نمی‌شوند، بلکه در تعیین ارزش‌ها، مفسر همچنین بافت متنی کلام (جملات قبلی و بعدی آن)، بافت بینامتنی، بافت موقعیتی و عناصر دانش زمینه‌ای را نیز دخالت خواهد داد.

مثلاً نویسندگانی که درباره‌ی گفتمان کلاس درس تحقیق کرده‌اند،

متذکر شده‌اند که یک جمله‌ی خبری یا یک جمله‌ی پرسشی آموزگار چنانچه به عمل خاصی که دانش‌آموزان موظف به انجام آن هستند مربوط شود، از سوی آنان می‌تواند نوعی فرمان تلقی شود. که از جمله نمونه‌های آن، زمانی است که معلم می‌گوید «در همچنان باز است» یا «آیا در را بستید؟». دانش‌آموزان مذکور از نظر مناسبات دانش‌آموز - آموزگار بسیار سستی عمل می‌کنند و چنین دستورهای اشاره‌ای و غیرمستقیمی متضمن مطلق بودن مناسبات قدرت است. شاید در کلاس‌های درسی که دانش‌آموزان از آزادی بیشتری برخوردارند، کلاس‌هایی که در آنها گفتمان‌های متفاوت ایده‌نولوژیک جریان دارد، این فرمان‌های اشاره‌ای مطرح نشوند، و در نتیجه نتوان (یا به این سادگی نتوان) چنین جملاتی را به صورت نوعی فرمان تلقی کرد. مطمئناً همان جملات در مراحل بعدی یا بالاتر آموزش، کم‌تر به چنین تفسیری راه می‌دهند. نکته‌ی اصلی آن است که به منظور تعیین "نیروها" یا ارزش‌های کنش‌گفتاری نهفته در جملات یاد شده، ما می‌بایست به نوع بافت موقعیتی آن‌ها و نوع گفتمانی که در آن‌جا جریان دارد آگاه باشیم. شکل صوری جملات گویای مطلب چندانی نیست.

در موارد یادشده فرمان‌های غیرمستقیم مطرح شده است. در کنش‌های گفتاری همچنین عبارات نسبتاً مستقیم («در را ببند!» به عنوان نمونه‌ی یک فرمان) یا نسبتاً غیرمستقیم با درجات متفاوتی می‌توانند مطرح شوند. نوع گفتمان‌ها از نظر بیان مستقیم کنش‌گفتاری متفاوت خواهد بود و این تفاوت‌ها به میزان گسترده‌ای با نوع روابط اجتماعی مربوطه پیوند خورده است. مثلاً فرمان‌ها یا درخواست‌های غیرمستقیم ممکن است در مواردی مطرح شوند که روابط قدرت همانند مورد مذکور بسیار واضح و روشن است، به گونه‌ای که نیازی به بیان مستقیم از سوی آموزگار نیست. به عکس، چنانچه فرد مخاطب، قدرتمندتر از درخواست‌کننده بوده، یا به سبب ناآشنایی، درخواست انجام چنین

اموری از وی معمول و متداول نباشد، در این حالت بیان غیرمستقیم روشی است که با بهره جستن از آن، تلاش می‌شود تا از شدت اجبار کاسته شود. ابعاد گوناگون بیان غیرمستقیم بار دیگر نشان‌دهنده‌ی این نکته است که تعیین ارزش کنش‌گفتاری وابسته به بافت موقعیتی و نوع گفتمان خواهد بود.

حال به منظور طرح نمونه‌ای دیگر، بار دیگر سؤال و جوابی را که در بازجویی پلیس مطرح شد عنوان می‌کنیم:

پلیس: آیا فردی را که داخل اتومبیل بود دیدی؟

شاهد: بله من صورت او را دیدم.

پرسش پلیس در این جا تقریباً پرسشی مستقیم است. با این همه، ارزشیابی این پرسش تنها با قرار دادن آن در نظام گزینه‌های مربوطه به نوع گفتمان در جریان - در این مورد خاص گفتمان مصاحبه‌های جمع‌آوری اطلاعات پلیس، شاهد - میسر و ممکن خواهد بود. در این مورد خاص، گزینه‌ی مذکور در چارچوب نظام گزینه‌های کنش‌گفتاری "تحمیلی" گزینه‌ای بی‌نشان است؛ بی‌نشان به این معنا که این گزینه نه چندان بی‌برده است و نه چندان تعدیل شده. همین نوع پرسش مستقیم ممکن است در چارچوب نوع گفتمان دیگری - مثلاً در یک سمینار دانشگاهی - بی‌برده و رک تلقی شود. شیوه‌ی پاسخ شاهد به پلیس نیز وابسته به نوع گفتمان است. شیوه‌های زیادی جهت پاسخ به پرسش مذکور وجود دارد اما به‌کارگیری اغلب آن‌ها در این جا ناممکن است. مثلاً ممکن است پاسخ شاهد به پلیس این باشد که «خدای من، سؤال سختی است، بگذارید فکر کنم، بله فکر می‌کنم که نگاهی گذرا به چهره او انداخته‌ام». بله چنین پاسخی، مطمئناً می‌تواند به عنوان روش مؤثری جهت انکار انتظارات معمول این نوع گفتمان مطرح شود. اما در این جا انتظار می‌رود که پرسش مذکور به همان روش معمول - بیان اطلاعات مطلوب - پاسخ گفته شود.

قواعد و اصول کنش‌های گفتاری که خود سازنده‌ی بخشی از گفتمان می‌باشند، تجسم باز نمود ایده‌تولوژیکی فاعلان و روابط اجتماعی آن‌هاست. مثلاً عدم تجانس حقوق و وظایف موجود بین فاعلان (به عنوان مثال پلیس و شاهد) ممکن است در چارچوب عدم تجانس و ناهمگونی حقوق در پرسش، درخواست عمل، شکایت و نیز در ناهمگونی وظایف همچون پاسخگویی، کنش و توضیح اعمال فرد بگنجد. قواعد و قراردادهای تعیین‌کننده‌ی میزان (غیر) مستقیم بودن بیان یک کنش گفتاری، ممکن است در ارتباط با فاعلان گوناگون و در راستای پیش‌فرض‌های مربوط به راه‌های حفظ ادب و یا میزان حفظ ادب در مورد فاعلان دیگر و جهت اجتناب از تحمیل چیزی به آن‌ها و غیره دستخوش تغییر شود. در مجموع به جاست که هنگام پرسش در مورد نمونه یا نوع گفتمان، پرسش در خصوص فرد به‌کارگیرنده، کنش‌های گفتاری و اشکال آن مطرح شود.

چارچوب‌ها، سناریو و پی‌طرح‌ها

پی‌طرح‌ها، بخشی از دانش زمینه‌ای هستند که شیوه‌های تفسیری را برای سطح چهارم تفسیر متن، مندرج در شکل ۱ بنا می‌کنند؛ و چارچوب‌ها و سناریوها مفاهیم به پیوسته‌ای هستند که به همین دلیل من آن‌ها را در این مبحث منظور کرده‌ام. آن‌ها در برگرفته‌ی خانواده‌ای از انواع بازنمودهای ذهنی جنبه‌های گوناگون جهان خارج‌اند که ویژگی بازنمود ذهنی در آن‌ها مشترک بوده و در عین حال غالباً از نظر ایده‌تولوژیک متغیراند. این سه اصطلاح کاربرد یکسانی نداشته‌اند و در معناهای متفاوتی به کار رفته‌اند. شکل ۳ به صورت مختصر روش تفکیک سه مفهوم یادشده را مشخص ساخته است به گونه‌ای که آن‌ها متناسب با سه مفهوم محتوا - روابط - فاعلان از یکدیگر متمایز شده‌اند.

محتوا: فعالیت	پی طرح
محتوا: موضوع	چارچوب
فاعلان: روابط	سناریو

شکل ۳. چارچوب‌ها، سناریوها و پی طرح‌ها

یک پی طرح نمایانگر نوع خاصی از فعالیت (آنچه در بالا به عنوان نوع فعالیت مطرح شده است) به صورت اجزاء قابل پیش‌بینی در طی زمان قابل پیش‌بینی است. نمونه‌ی ذکر شده در خصوص گزارش روزنامه‌ای تصادف را به خاطر آورید. در آنجا این موضوع مطرح شد که هر تصادفی در برگیرنده‌ی مواردی است که عبارتند از: علت تصادف، چگونگی برخورد با تصادف، خسارات و جراحات و پی آمدهای بلندمدت‌تر تصادف. پی طرح‌ها طبقه‌بندی ذهنی چنین ساختارهایی هستند که به عنوان شیوه‌های تفسیری عمل می‌کنند.

همان‌گونه که پی طرح‌ها نمایانگر شیوه‌های رفتار اجتماعی‌اند، چارچوب‌ها نشانگر موجودات و هویت‌های (طبیعی و اجتماعی) هستند که جهان را فراگرفته‌اند. چارچوب نمایانگر هر آن چیزی است که بتوان آن را یک "موضوع" یا "مضمون" یا "مصدق" قلمداد کرد. ... چارچوب‌ها می‌توانند نمایانگر اشخاص یا دیگر موجودات زنده (زن، معلم، سیاستمدار، سگ و غیره) یا موجودات غیرزنده (خان، رایانه و غیره) یا فرآیندها (دویدن، حمله کردن، مردن و غیره)، یا مفاهیم مجرد (دموکراسی، عشق و غیره) باشند. آن‌ها همچنین می‌توانند نشانگر فرآیندهای پیچیده یا مجموعه‌ی رویدادهایی در برگیرنده‌ی موجودات فوق‌الذکر باشند: همانند سانحه‌ی هوایی، کارخانه‌ی ماشین‌سازی (تولید ماشین) و رعدوبرق.

در حالی که چارچوب‌ها نشانگر افراد و هویت‌هایی هستند در

فعالیت‌های مربوط به پی‌طرح‌ها می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، سناریوها نمایانگر فاعلان مربوط به این فعالیت‌ها و روابط آن‌ها هستند. آن‌ها نمایانگر طبقات خاصی از فاعلان در فعالیت‌های اجتماعی، و چگونگی رفتار اعضای طبقات با یکدیگر هستند. مثلاً مردم در مورد پزشک، بیمار و نحوه‌ی تعامل این دو سناریوهای در دست دارند.

میان چارچوب‌ها و سناریوها هم‌پوشانی وجود دارد (مثلاً بین سناریوی یک طبقه‌ی فاعل و چارچوب طبقه‌ی موجودات زنده‌ی متناظر آن پیوند نزدیکی وجود دارد). این هم‌پوشانی میان پی‌طرح‌ها و چارچوب‌ها نیز دیده می‌شود (مثلاً چارچوب فرآیندهای پیچیده چندان تفاوتی با پی‌طرح ندارد). وجود این هم‌پوشانی‌ها از آن جهت است که سه اصطلاح مذکور، در برگیرنده‌ی ابعاد بسیار گستره‌ای از یک شبکه‌ی بسیار پیچیده‌ی دربرگیرنده‌ی بازنمودهای ذهنی هستند. همچنین باید توجه داشت که وابستگی‌های متقابلی بین این سه وجود دارد، به این معنا که هر پی‌طرح معین پیشاپیش در برگیرنده‌ی موضوعات معین، جایگاه‌های فاعلی و روابط معین و در نتیجه چارچوب‌ها و سناریوهای معین است. مع‌ذلک، این سه، هر یک به تنهایی دارای تفاوت‌هایی نیز هستند که سبب می‌شوند تا بتوان در بین آن‌ها هنگام تحلیل تمایز قابل شد. اگر چه من تنها برای پی‌طرح‌ها نقش خاصی به عنوان شیوه‌های تفسیری در شکل ۱ قایل شده‌ام، لیکن چارچوب‌ها و سناریوها نیز به عنوان شیوه‌های تفسیری عمل می‌کنند، مثلاً در مورد تفسیر موضوع و جان‌مایه‌ی متن (برای آگاهی به جزئیات به بخش تبیین مراجعه کنید). این همه را تماماً بنا به روابط دیالکتیکی موجود سرخ‌های متنی و دانش زمینه‌ای که من مستمراً بر آن تأکید کرده‌ام، انجام می‌دهند: سرخ‌های متنی، چارچوب‌ها و سناریوها را فراخوانی می‌کنند و این‌ها نیز انتظاراتی را پدید می‌آورند که بر نحوه‌ی تفسیر سرخ‌های متنی متعاقب سایه می‌افکند.

موضوع و جان‌مایه

این‌که مردم جان‌مایه و لب مطلب یک متن را چگونه تفسیر می‌کنند از لحاظ میزان تأثیر متن بسیار حائز اهمیت است. چراکه این جان‌مایه‌ی متن است که در حافظه باقی می‌ماند، به صورت بینامتنی به آن اشاره می‌شود و در متون دیگر از آن یاد می‌کنند. جنبه‌ی تجربی یا "محتوایی" جان‌مایه چیزی است که معمولاً به نام "موضوع" شناخته شده، اما جان‌مایه را نمی‌توان به موضوع فروکاست. چراکه در عین حال جان‌مایه دربرگیرنده‌ی ابعاد بیانی و رابطه‌ی نیز هست. برای مثال می‌توان متن دلیلی میل (مربوط به فرماندهی جدید چتربازان) را ملاحظه نمود. موضوع این متن می‌تواند چنین باشد که همسر فرماندهی جدید گردان دوم چترباز می‌گوید شوهرش کار خود را به خوبی انجام خواهد داد. به هر حال یک جنبه‌ی بیانی دیگر در ارتباط با جان‌مایه‌ی این متن و خود آن خانم وجود دارد؛ متن مذکور تلویحاً می‌گوید که جنی کیبل با توجه به ارزش‌های بیانی منسوب به وی، «همسری خوب» و فرد قابل‌تحصینی است.

انتقال غیرمستقیم این معنا توسط متن مذکور چگونه انجام می‌شود؟ من تصور می‌کنم که این مطلب به وضوح متکی بر دانش زمینه‌ای مفسر است. این معنا که جنی کیبل «همسر خوبی» است، صریحاً در متن بیان نشده است و این برداشت صرفاً بدان خاطر است که مفسر تصویری ذهنی از نمونه‌ای یک همسر خوب را در اختیار دارد که در نتیجه با استفاده از صفاتی که در متن آمده است می‌تواند معنای مذکور را از خصوصیات مطروحه استنباط کند. بنا به روابط مطروحه در بخش پیشین، مفسرین برای تعیین «آن همسر خوب» از سناریوها استفاده می‌کنند. در حقیقت پی‌طرح‌ها و چارچوب‌ها، همراه با سناریوها می‌توانند به عنوان عوامل مؤثر در تفسیر جان‌مایه‌ی متن منظور شوند به گونه‌ای که آن‌ها به صورت الگوهای کلیشه‌ای و کلی در برابر متون گوناگونی که ما با آن‌ها

مواجه خواهیم شد عمل می‌کنند و هنگامی که ما متن خاصی را به عنوان نمونه‌ای از یک الگو منظور می‌کنیم به خوبی خواهیم توانست با جزئیات مربوط به آن مواجه شده، آن را به منظور نگاهداری در حافظه‌ی بلندمدت، به استخوان‌بندی الگوی مورد نظر فروبکاهیم. ما می‌توانیم در زمینه‌ی واحدهای متنی با اندازه‌های متفاوت - یک پارگراف، یک فصل، یک مکالمه، یک کتاب یا یک مجموعه سخنرانی - نیز به همین شکل عمل کنیم.

جان‌مایه‌ی متن تأثیرات بلندمدت‌تری را بر مفسر دارد. در نتیجه آگاهی به خاستگاه‌های اجتماعی دستگاه‌های شناختی که مفسر در تفسیر جان‌مایه‌ی متن بر آن‌ها متکی است حائز اهمیت خواهد بود. همان‌گونه که پیش از این عنوان شد پی‌طرح‌ها و سناریوها و چارچوب‌ها همانند دانش زمینه‌ای از نظر ایده‌نولوژیکی متغیر هستند و این پی‌طرح‌ها و دیگر موارد هستند که خود حامل اثرات ایده‌نولوژیک نیروهای مسلط اجتماعی‌اند و می‌توانند به منبعی طبیعی برای همگان تبدیل شوند. به این ترتیب، روش‌های کاملاً معمولی درونی کردن و از آن خود کردن متن می‌تواند به طور غیرمستقیم توسط مناسبات نابرابر قدرت محدود شود. این امر ما را به مرحله‌ی تبیین وارد می‌کند که در بخش دوم این فصل به آن خواهیم پرداخت.

نتیجه‌گیری

پیش از تلخیص آنچه که در زمینه‌ی تفسیر و به شکل مجموعه‌ای از پرسش‌ها مطرح گردید، من می‌بایست به‌طور مختصر فرآیند تفسیر توسط مشارک گفتمان را (که تا به حال تمرکز بر آن بود) با فرآیند تولید متن مقایسه‌نمایم و احتمال وجود تفاوت بین مشارکین گفتمان را با توجه به دانش زمینه‌ای آنان مطرح کنم.

فرآیند تولید متن حقیقتاً شبیه فرآیند تفسیر است. با این تفاوت که شیوه‌های تفسیری مربوط به چهار سطح تفسیر متن مندرج در شکل ۱، جهت تولید ساختار ظاهری کلام، معنای کلام، رشته‌های محدود و منسجم کلامی و کلیت متن منجسم، و نه تفسیر آن‌ها به کار گرفته می‌شوند. در تفسیر بافت متن تفاوتی وجود نخواهد داشت و مولد و مفسر هر دو بافت موقعیتی و بینامتنی گفتمان را تفسیر خواهند کرد. فرآیندهای تولید و تفسیر متن از جمعی دیگر نیز به هم شباهت دارند و این تشابه نیز تا به حال مطرح نشده است: تولیدکنندگان متن می‌بایست این چنین تصور کنند که مفسرین یا مفسرین احتمالی آنان مجهز به شیوه‌های تفسیری خاصی هستند و در عین حال مفسرین نیز در مورد تولیدکنندگان متونی که آنان در صدد تفسیر آن‌ها هستند باید چنین تصویری داشته باشند. این موضوع در اکثر موارد به پیدایش پیش‌فرض‌های یکسانی در بین دو طرف منجر می‌گردد به گونه‌ای که هر یک از طرفین گفتمان دارای شیوه‌های تفسیری یکسانی خواهند بود.

به هر حال در بیشتر موارد قضیه این چنین نیست. همان‌گونه که پیش از این عنوان شد مشارکین گفتمان ممکن است تفسیرهای متفاوتی از بافت موقعیتی (و نیز بافت بینامتنی) داشته باشند. همچنین آنان ممکن است از شیوه‌های تفسیری متفاوت در چهار سطح مطروحه در شکل ۱ استفاده کنند. از این رو ویژگی‌های خاصی ممکن است توسط مشارکین گوناگون به گونه‌های متفاوتی ارزیابی شود. به علاوه تفسیر بافت متن و همچنین شیوه‌های تفسیری می‌تواند در خلال تعامل مشارکین گفتمان، در نظر همگی یا برخی از آنان دستخوش تغییر شود. وجود این ملاحظات تأکیدی است بر اهمیت و توجه به تغییراتی که در طول زمان در میان مشارکین گفتمان، و به نوبه‌ی خود در تفسیر آنان پدیدار می‌شود. ما

می‌بایست بدین نکته نیز توجه داشته باشیم که نظر به وجود این گوناگونی در میان مشارکین گفتمان، ممکن است طرف صاحب قدرت تلاش کند تا نوع تفسیر و شیوه‌های تفسیری خود را بر دیگر مشارکینی که از قدرت کمتری برخوردار هستند تحمیل کند.

حال اجازه دهید آنچه را که تا به حال در مورد تفسیر گفته شده است به صورت سه پرسشی که می‌تواند در مورد هر گفتمان مطرح شود و در تحلیل خوانندگان نیز مؤثر باشد مختصراً عنوان کنیم.

۱. بافت یا زمینه: تفسیر(های) مشارکین گفتمان از بافت موقعیتی و بینامتنی چیست؟

۲. انواع گفتمان: چه نوعی (انواعی) از گفتمان مورد استفاده خواهد بود (و در نتیجه، کدامین قواعد، نظام و اصول در زمینه‌ی نظام آوایی، دستور، انسجام جمله‌ای، واژگان، نظام‌های معنایی یا کاربردی به کار گرفته می‌شود؛ و نیز کدام پی‌طرح‌ها، چارچوب‌ها و سناریوها)؟

۳. تفاوت و تغییر: آیا پاسخ مشارکین متفاوت به دو پرسش ۱ و ۲ متفاوت خواهد بود؟ آیا این پاسخ‌ها در خلال تعامل آنان دستخوش تغییر خواهد شد؟

مرحله‌ی تفسیر تصحیح‌کننده‌ی این باور نادرست است که فاعلان در گفتمان مستقل هستند. این مرحله در حقیقت آنچه را که برای مشارکین امری تلویحی بوده به روشنی بیان می‌کند: وابستگی کنش‌گفتمانی به پیش‌فرض‌های تبیین‌ناشده‌ی مأخوذ از عقل سلیم و مندرج در دانش زمینه‌ای و نوع گفتمان. به هر حال باید توجه داشت که مرحله‌ی تفسیر به خودی خود بیانگر روابط قدرت و سلطه و ایده‌ئولوژی‌های نهفته در پیش‌فرض‌های یاد شده، که کنش‌های گفتمانی معمول را به صحنه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی تبدیل می‌کند نخواهد بود. به منظور تحقق چنین هدفی مرحله‌ی تبیین ضروری خواهد بود.

تبیین

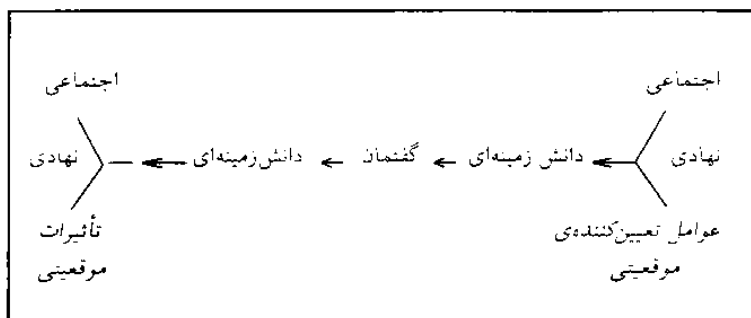
می‌توان از مرحله تفسیر به تبیین با توجه به این نکته گذر نمود که با بهره گرفتن از جنبه‌های گوناگون دانش زمینه‌ای به عنوان شیوه‌های تفسیری در تولید و تفسیر متون، دانش یادشده بازتولید خواهد شد. این بازتولید برای مشارکین گفتمان پیامدی جانبی، ناخواسته و ناخودآگاه است؛ این امر در واقع به نوعی در مورد تولید و تفسیر نیز صدق می‌کند. بازتولید مراحل گوناگون تفسیر و تبیین را به یکدیگر پیوند می‌دهد زیرا در حالی که تفسیر چگونگی بهره‌جستن از دانش زمینه‌ای در پردازش گفتمان را مورد توجه قرار می‌دهد، تبیین به شالوده‌ی اجتماعی و تغییرات دانش زمینه‌ای و البته بازتولید آن در جریان کنش گفتمانی می‌پردازد.

هدف از مرحله‌ی تبیین، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از یک فرآیند اجتماعی است؛ تبیین گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ساختارهای اجتماعی، گفتمان را تعیین می‌بخشند؛ همچنین تبیین نشان می‌دهد که گفتمان‌ها چه تأثیرات بازتولیدی می‌توانند بر آن ساختارها بگذارند، تأثیراتی که منجر به حفظ یا تغییر آن ساختارها می‌شوند. دانش زمینه‌ای واسطه‌ی تعین اجتماعی و این تأثیرات است؛ به این معنا که ساختارهای اجتماعی به دانش زمینه‌ای شکل می‌دهند. و این یکی شکل دهنده‌ی گفتمان‌هاست و گفتمان‌ها دانش زمینه‌ای را حفظ می‌کنند یا آن را تغییر می‌دهند و این دومی باز به نوبه‌ی خود حافظ یا تغییردهنده‌ی ساختارهاست. نظر به جهت‌گیری موجود در این کتاب، منظور از ساختارهای اجتماعی مناسبات قدرت است و هدف از فرآیندها و اعمال اجتماعی، فرآیندها و اعمال مربوط به مبارزه‌ی اجتماعی است. بنابراین، تبیین عبارت است از دیدن گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه‌ی اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت. در بررسی تبیین، نظر به نوع تأکید بر روند یا ساختار - روند مبارزه یا

مناسبات قدرت - می توان آن را دارای دو بعد دانست. از یک سو می توان گفتمان را به عنوان جزئی از مبارزه‌ی اجتماعی قلمداد کرد و آن را در متن گسترده‌تر (غیرگفتمانی) مبارزات و تأثیرات این مبارزات بر ساختارها قرار داد. این نوع نگرش، تأثیرات اجتماعی گفتمان بر خلاقیت و آینده را مورد تأکید قرار خواهد داد. از سوی دیگر می توان نشان داد که کدام یک از روابط قدرت تعیین کننده‌ی گفتمان‌ها است و این که روابط مذکور خود نتیجه‌ی مبارزه‌ی اجتماعی اند و توسط کسانی که خود در قدرت هستند ایجاد می شوند (و در وضع مطلوب، طبیعی جلوه می کنند). این خود تأکیدی است بر تعیین اجتماعی گفتمان و بر نتایج مبارزات گذشته. تأثیرات اجتماعی گفتمان و عوامل اجتماعی تعیین کننده‌ی گفتمان می بایست در سه سطح سازمان اجتماعی (اجتماعی، نهادی، موقعیتی) تحقیق و بررسی شود. این روند در شکل ۴ نشان داده شده است.

ما می توانیم این موضوع را که هر گفتمانی دارای عوامل تعیین کننده و تأثیراتی در سه سطح یادشده خواهد بود به عنوان یک فرض مقدماتی قلمداد کنیم، اگر چه که دو سطح "نهادی" و "اجتماعی" تنها به دلیل وجود گفتمان‌های نهادی تر از یکدیگر متمایز می شوند، و گفتمان‌ها توسط روابط اجتماعی و نهادی قدرت شکل می گیرند و خود گامی (هر چند ناچیز) در جهت مبارزات نهادی و اجتماعی هستند.

اجازه بدهید ابعاد گوناگون این تأثیر بر مبارزه را به شکل واضح و روشن بیان کنیم. البته این بدان معنا نیست که هر گفتمانی نشانگر درگیری و مبارزه‌ی اجتماعی است - گفتمان لزوماً شکل درگیری و مبارزه‌ی علنی ندارد. حتی گفتمانی را که مشارکین آن ظاهراً به تفسیر یکسانی می رسند و از دانش زمینه‌ای یکسان (شیوه‌های تفسیری) و نوع گفتمان واحدی استفاده می کنند، نیز می توان معلول روابط قدرت و گامی در جهت مبارزه‌ی اجتماعی قلمداد کرد. مثلاً در یک گفتگوی کاملاً عادی و عاری



شکل ۴. تبیین

از تضاد میان دو همسر، برحسب نابرابری عادی تقسیم «کار» مکالمه‌ای بین زن و مرد، هر دو روابط اجتماعی مردسالارانه را در درون نهاد خانواده و جامعه به عنوان یک کل به نمایش می‌گذارند که از نظر نگاه محافظه‌کارانه تأثیر مثبت ناچیزی در مبارزه راجع به جایگاه زن در خانواده و جامعه در پی خواهد داشت.

به حسب سه سطح گوناگون سازمان اجتماعی که در شکل ۴ عنوان شده است، من بر این نظرم که روش‌های گوناگونی در نگرستن به یک گفتمان واحد موجود خواهد داشت و این بسته بدان است که نگاه ما به کدام یک از سه کنش نهادی، موقعیتی و یا اجتماعی معطوف می‌شود. در این خصوص ما لزوماً یا حتی به‌طور معمول نظاره‌گر ویژگی‌های گوناگون گفتمان در این سه سطح نیستیم، بلکه غالباً ویژگی‌های یکسان را از منظرهای متفاوت می‌نگریم، انگار که فقط فیلتر روی عدسی دوربین را عوض می‌کنیم. مثلاً این موضوع مورد توجه واقع شده است که در مکالمات متعارف خانوادگی زنان و مردان، واکنش زنان در برابر آن چه مردان می‌گویند و میزان مشارکت، فهم و توجه آن‌ها (با نشانه‌هایی مانند آهان، بله، نه، حقیقتاً، اوه) بیش از واکنش مردان و میزان مشارکت، فهم و

توجه آنان به هنگام سخن گفتن زنان است. این ویژگی در گام نخست و از نظر موقعیتی، می‌تواند نشانگر موضع "همدلانه‌ی" زنان خاص در روابط معین خانوادگی باشد، اما از نظر نهادی و اجتماعی می‌تواند نشانگر آن باشد که زنان مایلند نقشی فرعی را ایفا کنند حال آن‌که مردان نقش هنرپیشه‌ی اول را می‌پذیرد.

از نظر تأثیرات ایجاد شده، گفتمان می‌تواند عوامل اجتماعی مؤثر و دانش زمینه‌ای به کار گرفته شده را بدون آن‌که عملاً تغییری در آن به وجود آورد بازتولید کرده، یا کم و بیش به دگرگون ساختن موارد یادشده کمک کند. ما می‌توانیم این امکان‌های متفاوت را به صورت روابط متفاوت تولیدکنندگان (و مفسرین) در ارتباط با دانش زمینه‌ای مورد توجه قرار دهیم. در مورد نخستین، تولیدکننده‌ی متن رابطه‌ای هنجاری با دانش زمینه‌ای دارد. بدین معنا که او برطبق دانش زمینه‌ای و به شکلی مستقیم عمل می‌کند. در مورد دوم، تولیدکننده رابطه‌ای «خلاق» با دانش زمینه‌ای دارد؛ یعنی از دانش زمینه‌ای استفاده می‌کند، اجزاء آن را به شکلی خلاق با یکدیگر ترکیب می‌کند و در نتیجه آن را تغییر می‌دهد. تا آن‌جا که مسیر خاص استفاده‌ی خلاق از دانش زمینه‌ای و تغییرات آن‌ها نظام‌مند باشد، ممکن است دگرگونی‌های بلندمدتی در دانش زمینه‌ای پدیدار شود و در نتیجه روابط اجتماعی زیربنای آن نیز متحول شود.

کلاً می‌توان گفت امکان انتخاب از میان روابط متفاوت مشارکین گفتمان با دانش زمینه‌ای به ویژگی‌های موقعیتی بستگی دارد. وجود روابط هنجاری با دانش زمینه‌ای وابسته به وجود موقعیت‌های عادی و بدون مسئله برای مشارکین گفتمان است، حال آن‌که روابط خلاق با دانش زمینه‌ای ویژگی موقعیت‌های دشوار است. موقعیتی عادی و بدون مسئله است که مشارکین گفتمان به راحتی و به صورت هماهنگ بتوانند موقعیت مذکور را به عنوان یک نمونه از انواع موقعیت‌های شناخته شده

تفسیر کنند و این در صورتی است که پاسخ پرسش ماجرا چیست، افراد پدرگیر در ماجرا چه کسانی هستند و روابط بین افراد درگیر، واضح و روشن و «مطابق با نوع» گفتمان باشد. در چنین حالاتی دانش‌زمینه‌ای در برگیرنده‌ی هنجارهای متناسبی (نوع گفتمان، شیوه‌های تفسیری) است که به سهولت می‌توان آن‌ها را دنبال کرد. بالعکس، چنان‌چه این موارد روشن و واضح نباشند، دانش‌زمینه‌ای هنجارهای روشن و مشخص به دست نخواهد داد. در این حال، نوعی ناهمگونی بین موقعیت واقعی از یک سو و انواع موقعیت‌های شناخته شده از سوی دیگر به وجود می‌آید که این خود مقتضی بهره‌گیری خلاقانه‌ی مشارکین گفتمان از منابعی است که دانش‌زمینه‌ای جهت مواجه شدن با ویژگی‌های مسئله‌ساز موقعیت در اختیار آنان قرار می‌دهد. چنین موقعیتی در برگیرنده‌ی مقاطعی از بحران برای مشارکین گفتمان است و این مقاطع زمانی پدیدار می‌شوند که مبارزه‌ی اجتماعی علنی گشته و دانش‌زمینه‌ای و روابط قدرت که زیربنای دانش یاد شده‌اند - نتایج موقتاً تثبیت شده‌ی مبارزات گذشته - خود در نتیجه دچار بحران شوند.

تحقیق و بررسی عوامل تعیین‌کننده و تأثیرات گفتمان در سطح اجتماعی و نهادی به سادگی می‌تواند به تحلیل جامعه‌شناسانه‌ی دقیقی منتهی شود. از آن‌جا که گفتمان به عنوان یک کنش اجتماعی مورد توجه ماست، این موضوع چندان عجیب نیست. در هر حال معمولاً محدودیت‌های عملی خاصی وجود دارد که مانع از آن است تا تحلیل‌گران انتقادی گفتمان گام‌های بسیار بلندی را در این مسیر بردارند. همچنین قاعده‌ی روشن و مشخصی جهت تعیین این موضوع که فرد تا چه حدی می‌بایست تحلیل خود را به جنبه‌های جامعه‌شناسانه‌ی جامعه و نهادها گسترش دهد در دست نمی‌باشد. چنان‌چه فرد یک پروژه‌ی تحقیقی مفصل و دقیق را آغاز کرده باشد ممکن است نیاز زیادی به تحلیل

جامعه‌شناسانه وجود داشته باشد و طبیعی به نظر می‌رسد محققى که علائق اصلی‌اش مسائل زبانی هستند کار خود را با همکاری یک جامعه‌شناس انجام دهد. در مواردی که نیاز به بلندپروازی چندانی نیست، حتی توصیف کلی نهاد و جامعه از نظر گروه‌بندی‌های اجتماعی و روابط میان آن‌ها می‌تواند زمینه‌ای کافی و مناسب را برای گفتمان به وجود آورد.

مرحله‌ی تبیین متضمن ترسیم چشم‌انداز خاصی درباره‌ی دانش زمینه‌ای است که این چشم‌اندازها مشخصاً به عنوان ایده‌تئولوژی‌های گوناگون قلمداد می‌شوند. این بدان معناست که پیش‌فرض‌های مربوط به فرهنگ، مناسبات اجتماعی و هویت‌های اجتماعی که خود جزئی از دانش‌زمینه‌ای هستند، توسط مناسبات قدرت در جامعه یا نهاد تعیین می‌شوند و از نظر نقشی که بر مبارزه جهت حفظ یا تغییر روابط قدرت دارند، از منظری ایده‌تئولوژیک نگریسته می‌شوند.

حال اجازه دهید آن چه را که تا به حال در مورد تبیین گفته شده است در قالب سه پرسش (همانند سه پرسش مربوط به تفسیر) که می‌تواند در مورد یک گفتمان معین مطرح شود، خلاصه کنیم:

۱. عوامل اجتماعی: چه نوعی از روابط قدرت در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی در شکل دادن این گفتمان مؤثر است؟
۲. ایده‌تئولوژی‌ها: چه عناصری از دانش‌زمینه‌ای که مورد استفاده واقع شده‌اند دارای خصوصیت ایده‌تئولوژیک هستند؟
۳. تأثیرات: جایگاه این گفتمان نسبت به مبارزات در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی چیست؟ آیا این مبارزات علنی است یا مخفی؟ آیا گفتمان یادشده نسبت به دانش‌زمینه‌ای هنجاری است یا خلاق؟ آیا در خدمت حفظ روابط موجود قدرت است یا در جهت دگرگون ساختن آن عمل می‌کند؟

نتیجه‌گیری: جایگاه تحلیل‌گر

در این جا طرح مطالب مربوط به فرآیند سه مرحله‌ای که بدان پرداخته‌ایم به پایان می‌رسد. برای حسن ختام، جایگاه تحلیل‌گر را در مراحل تفسیر و تبیین بررسی می‌کنیم و در این جا از مبحث تفسیر آغاز می‌کنیم. تحلیل‌گر چگونه به فرآیند تولید و تفسیر گفتمان دسترسی پیدا می‌کند؟ این فرآیندها در ذهن افراد رخ می‌دهد، در نتیجه بررسی و مشاهده‌ی آنها همانند مشاهده‌ی فرآیندهای طبیعت نخواهد بود. در حقیقت تنها راه برای تحلیل‌گر این است که خود را درگیر فرآیندهای گفتمانی‌ای که در صدد بررسی آنها است، بکند. به بیان دیگر، تحلیل‌گر می‌بایست از دانش زمینه‌ای خود (شیوه‌های تفسیری) جهت تبیین چگونگی بهره‌گیری مشارکین گفتمان از دانش زمینه‌ای، استفاده کند. تحلیل فرآیند گفتمان کاری است که یک فرد درگیر در گفتمان - فردی درون گفتمان - باید انجام دهد؛ به همین دلیل من منابع مورد استفاده‌ی مشارکین و تحلیل‌گر را منابع اعضای گفتمان یا دانش‌زمینه‌ای نام نهاده‌ام.

اما اگر تحلیل‌گران از دانش‌زمینه‌ای خود جهت توضیح نحوه‌ی عملکرد دانش‌زمینه‌ای مشارکین گفتمان استفاده می‌کنند باید نسبت به نوع منابعی که خود در تحلیل بر آنها تکیه می‌کنند دقت داشته باشند. در این مرحله از روند کار در حقیقت تنها خودآگاهی است که موجب تمیز تحلیل‌گر از مشارکینی که وی در صدد تحلیل آنهاست می‌شود. تحلیل‌گر در حقیقت در حال انجام همان کاری است که مشارک مفسر انجام می‌دهد البته با این تفاوت که تحلیل‌گر به تشریح نحوه‌ی کار خود نیز می‌پردازد. افزون بر این، هدف تحلیل‌گر انتقادی آن است که حتی چنین تفاوتی را نیز از میان بردارد؛ او خودآگاهی در مورد ریشه داشتن گفتمان در پیش‌فرض‌های عقل سلیم دانش‌زمینه‌ای را گسترش می‌دهد.

جایگاه تحلیل‌گر و مشارک در مرحله‌ی تبیین با سهولت بیشتری از هم

متمایز می‌شود چرا که منابع مورد استفاده‌ی تحلیل‌گر مأخوذ از یک نظریه‌ی اجتماعی است. به هر حال در صورتی که فرد در صدد اجتناب از وارد کردن پیش‌فرض‌های فاقد بنیان نظری درباره‌ی جامعه باشد، یا به گونه‌ای عمل نماید که گویا تبیین می‌تواند مستقل از نظریه یا بی‌اعتنا به آن تحقق پذیرد، خود آگاهی باز هم همچون مرحله‌ی قبل اهمیت پیدا می‌کند. مشارکین گفتمان مطمئناً به درجات گوناگونی کنش‌گفتمانی را در چارچوب پیش‌فرض‌های مربوط به جامعه توجیه می‌کنند، اما نباید صرفاً به صورت ظاهر این توجیهاات توجه کرد. پس هدف تحلیل‌گر انتقادی از میان برداشتن فاصله‌ی بین تحلیل‌گر و مشارکین گفتمان از طریق گسترش همه‌جانبه‌ی فهم عقلانی جامعه و نظریه‌های مربوط به جامعه است.

منابع

درباره‌ی تمایز بین توصیف، تفسیر و تبیین نگاه کنید به نورمن فرکلاف ۱۹۸۵ و سی.ان کندلین ۱۹۸۶؛ درباره‌ی تفسیر نگاه کنید اف. جیمسون ۱۹۸۱؛ جی.بی. تامسون ۱۹۸۴، و تئون ون دایک در منبع آتی از او؛ درباره‌ی رویه‌های تفسیری نگاه کنید ای سیکورل ۱۹۷۳؛ درباره‌ی کاربردشناسی، کنش‌های گفتاری، دلالت‌ها، و پیش‌فرض‌ها نگاه کنید به اس. لوینسون ۱۹۸۳؛ درباره‌ی تفسیری از رویکرد به کاربردشناسی نگاه کنید به جی.ان لیچ ۱۹۸۳، که بحث‌های مربوط به کاربردشناسی جملات منفی را هم دربرمی‌گیرد. همچنین درباره‌ی کنش‌های گفتاری نگاه کنید به جی. سیرل ۱۹۶۹؛ آر. شانک و آر. ابلسون ۱۹۷۷ مطالعه‌ی جامعه‌ی درباره‌ی پی‌طرح‌ها و مفاهیم مرتبط به آن انجام داده‌اند. در همین زمینه همچنین به دی. تنن ۱۹۷۹ رجوع شود. انبوهی از نوشته‌های جامعه‌شناسی زبان درباره‌ی تحلیل بافت موقعیتی موجود است. نگاه کنید به دبلیو. داونز که درآمدی است بر آخرین تحولات جامعه‌شناسی زبان و دی. هایمز ۱۹۶۲ که مقاله‌ای است کلاسیک در همین زمینه. هالیدی و حسن نیز در سال ۱۹۸۵ با رویکرد زبان‌شناسی سیستمی مجموعه‌ای را منتشر کرده‌اند. درباره‌ی ربط بنیادین تفسیر در بافت موقعیتی نگاه کنید به اس. گارود، ۱۹۸۶. درباره‌ی تفسیر جامعه‌شناسانه از جایگاه تحلیل‌گر در تحلیل اجتماعی نگاه کنید به آنتونی گیدنز ۱۹۷۶. مثالهای کنش‌های گفتاری در گفتمان کلاس‌های درس برگرفته از ص ۱۵۶ ج. سینکر و ام. کولنارد ۱۹۷۵ است.

تنازع و خلاقیت در گفتمان:

گفتمان تاجریم

ترجمه‌ی محمدجواد غلامرضا کاشی

یکی از اهداف این فصل پرکردن خلثی است که در جریان فصول پیشین به وجود آمده است: من درباره‌ی فرآیند تولید متن تقریباً چیزی نگفته‌ام. هدف دیگر این فصل نیز با هدف نخست پیوند تنگاتنگ دارد: در این فصل قصد دارم مفهوم فاعل در گفتمان را بسط بیشتری دهم. در صفحات قبلی توضیح دادم که فاعل، از این حیث که هم اجتماعاً تعیین شده است و هم قادر به خلاقیت‌های فردی است وضع متناقضی دارد. فاعل مجبور است به نحو گفتمانی در جایگاه‌های فاعلی پیش‌ساخته عمل کند اما در عین حال قادر به دگرگونی خلاقانه‌ی قواعد گفتمان است. توضیح خواهم داد که آن تعیین اجتماعی و این خلاقیت فردی چندان که به نظر می‌آیند تعارضی با هم ندارند.

هدف سوم من ارائه‌ی نمونه‌ای برای فراهم آوردن زمینه‌ی کار با

روالی است که پیش‌تر ارائه شد. این فصل عمدتاً به موردپژوهی گفتمان تاجریم اختصاص یافته است؛ گفتمان سیاسی‌ای که به گرایش تاجری در جناح محافظه‌کار انگلیس مربوط می‌شود. من گزیده‌ای از یک مصاحبه‌ی رادیویی با خانم تاجر را بررسی خواهم کرد. این بخش از این فصل را با مجموعه‌ای از سؤالات درباره‌ی این مصاحبه سامان خواهم داد. مانند فصول قبل، امیدوارم که خوانندگان پیش از آن که پاسخ‌های پیشنهادی من به این پرسش‌ها را بخوانند خود این سؤالات را بررسی کنند.

تولید متن

قبل از هرچیز اجازه بدهید ارتباط میان تولید متن، تعیین اجتماعی و خلاقیت فاعل را مورد بحث قرار دهیم. در این بخش می‌خواهم به انگیزه‌های افراد - که ضرورتاً یا حتی معمولاً آگاهانه نیست - در هنگام تولید متن پردازم: یکی از این انگیزه‌ها حل مشکلات مختلفی است که در روابط آن‌ها با جهان پیرامون و یا با دیگران حادث می‌شود. ما این قبیل مشکلات را می‌توانیم براساس تمایز شناخته شده‌ی میان مضامین: روابط و فاعلان طبقه‌بندی کنیم. جایگاه مولد متن برحسب هر یک از جنبه‌های فوق می‌تواند زیر سؤال برود.

هنگامی که میان بازنمودهای متکی بر فهم متعارف (ایده‌نولوژیکی) مولد از جهان و خود جهان ناسازگاری می‌افتد، ممکن است جایگاه وی به لحاظ مضمونی زیر سؤال برود. ناسازگاری مذکور ممکن است ناشی از دگرگونی در جهان بیرون باشد و یا به دلیل تضاد با دیگر بازنمودهای متعارض حادث شود؛ مثلاً وقتی حوادثی رخ می‌دهد که با الگوی متعارف بازنمایی یک روزنامه از جهان بیرون سازگار نیست و در عین حال آن روزنامه تلاش دارد حوادث مذکور را مورد بحث قرار دهد. این مورد

نمونه‌ای شایع از زیر سؤال رفتن جایگاه مولد، به دلیل دگرگونی در جهان بیرون است. فرض کنید یک روزنامه همواره از پلیس حمایت می‌کند اما اینک ناچار است در شرایطی که سرکوب اعتصاب صدمات فراوانی به خوانندگان آن روزنامه وارد کرده است، این حادثه را مورد بحث قرار دهد.

جایگاه مولد همچنین ممکن است براساس روابط، یعنی براساس روابط اجتماعی میان مولد و مفسر (مخاطب، مستمع) زیر سؤال برود. مثلاً در هر یک از بافت‌های موقعیتی تعاملی مولد و مخاطب در صورتی که طرفین از دو جنس مخالف باشند، نمونه‌ای از وضعیت فوق‌الذکر ظهور می‌کند. این روزها با توجه به روند فزاینده‌ی رقابت میان زن و مرد جهت تصرف جایگاه‌های اجتماعی، تعامل میان‌جنسی فوق‌العاده مسئله برانگیز شده است.

سرانجام جایگاه مولد می‌تواند براساس فاعلان زیر سؤال برود. این امر می‌تواند براساس جایگاه فاعلی یا هویت اجتماعی مولد و یا براساس جایگاه فاعلی یا هویت اجتماعی مفسر رخ نماید. یک نمونه از وضع اول را می‌توان در آموزش سراغ‌گرفت: هنگامی که سرشت متصلب جایگاه فاعلی «معلم» به دلیل کاهش تمایز میان معلم و شاگرد یا استاد و دانشجو، متزلزل می‌شود. شاگردان ممکن است به دلیل موقعیت سنی و یا به دلیل کسب دانش یا احراز صلاحیت‌های دیگر، خود را هم‌تراز معلم احساس کنند و با تردید به موقعیت معلمی بنگرند. وضع دوم به ویژه هنگامی اتفاق می‌افتد که جایگاه فاعلی مفسر برای مولد یک مسئله محسوب می‌شود. چنین وضعی ممکن است برای سیاست‌مداری رخ دهد که یا در صدد حفظ یا به وجود آوردن وجه اشتراک ایده‌تولوژیکی یا کسب حمایت بخش‌هایی از جمعیت است، که مخاطب آن‌ها را نمایندگی می‌کند. در این فصل از این سنخ، یک نمونه عرضه خواهم کرد.

سه وضعیت مذکور که درباره‌ی جایگاه مولد، صرفاً سرشتی گفتمانی ندارند، اما من در این جا به نحوی آن‌ها را ارائه کرده‌ام که وجوه گفتمانی آن‌ها نمایان شود. این ابعاد گفتمانی جایگاه مولد را می‌توان ناشی از وضعیتی دانست که قواعد گفتمان ثبات خود را از کف می‌دهند و یا برحسب اصطلاحی که قبلاً به کار گرفتم، ساختار نظم‌های گفتمان فرو می‌ریزند. به طوری که روابط بالنسبه باثبات میان انواع گفتمان در یک نظم گفتمانی خاص، دچار اختلال می‌شوند. به عبارت دیگر مولدان خود را با مشکلاتی مواجه می‌یابند، چرا که راه‌های معمول و شناخته شده‌ی پیشبرد امور دیگر مثل گذشته پاسخگو نیستند. چنان که خواهیم دید، فروریزی نظم‌های گفتمان دلایل اجتماعی خاص خود را دارد.

اگر منشأ مشکلات را در فروریزی نظم‌های گفتمان جست‌وجو می‌کنیم، حل مشکلات نیز مستلزم گونه‌ای بازسازی آن است: تدبیراندیشی برای مواجه شدن با جایگاه زیرسؤال رفته مستلزم خلاقیت است، خلاقیتی که انواع شناخته شده گفتمانی را در ترکیبی نو عرضه کند و این کار راهی است برای یافتن و جایگزین ساختن شیوه‌های نو به جای شیوه‌های مسئله‌ساز قبلی. ممکن است شواهدی برای بازسازی یک متن به صورت ویژگی‌های صوری وجود داشته باشد. ویژگی‌های صوری متون نشانه‌هایی از فرآیند تولید متن هستند و در شرایطی که این ویژگی‌ها محصول تلاقی انواع گفتمان باشد، این نشانه‌ها نیز برحسب طبقه‌بندی که در جای دیگری ارائه کردیم ویژگی‌های صوری دارای ارزش‌های تجربی، رابطه‌ای و بیانی هستند و یکی از راه‌های شناسایی یک بازسازی خلاقانه، وصول به ویژگی‌های صوری‌ای است که با یکی چند از این ارزش‌ها در تضاد باشد.

گاهی در یک متن می‌توان به سادگی نشانه‌ها و آثار مربوط به گفتمان‌های متفاوت را از هم تشخیص داد. اما اگر مولدان به طرز

موفقیت آمیزی مشکلات را از طریق بازسازی حل کرده باشند، متونی که تولید می کنند باید چنان باشند که بتوان آن‌ها را «درهم تافته» خواند. به این معنا که علائم مربوط به گفتمان‌های مختلف را بتوان به سادگی از هم تشخیص داد و در آن به نحوی، هماهنگی ارزش‌ها حاصل شده باشد. این امر احتمالاً مستلزم گذشت زمان است: متونی که محصول بازسازی انواع از گفتمان‌ها هستند ممکن است به تدریج به سمت درهم تافتگی حرکت کنند، همان‌طور که ترکیب‌های بدیع و تازه‌ی انواع گفتمان به تدریج عادی و طبیعی می شوند. به این طریق، بازسازی‌هایی که توسط مولدان در بعضی گفتمان‌ها، و در واکنش به تجربیات خاصی از به پرسش گرفته شدن صورت می پذیرند، به بازسازی نظم گفتمان نیز می انجامد. بنابراین روندی که برای خلق ترکیب تازه‌ای از گفتمان‌های موجود آغاز شده است ممکن است خود به یک گفتمان نو بیانجامد. تبلیغات در این زمینه یک نمونه محسوب می شود. تبلیغات در اصل یک تعامل گفتاری رودررو است؛ مانند این که شما به طور مستقیم مورد خطاب قرار بگیرید. اما اینک آن چه ترکیبی از انواع گفتمان‌های «عمومی» و رودررو بوده است، احتمالاً تبدیل به گونه‌ای گفتمان مستقل می شود.

تاکنون من توجه خود را به تجربه‌ی فردی مولد در مواجهه با مشکلات و تلاش او برای حل آن‌ها معطوف کرده بودم. این امر در کار ما در قلمرو تفسیر قرار می گیرد. اما قلمرو تفسیر می بایست با مرحله‌ی تبیین تکمیل شود. اگرچه فروریزی و بازسازی نظم‌های گفتمان هم فرد را متأثر می کند و هم با خلاقیت‌های فردی عجین است، اما حوزه‌ی اصلی تأثیرات و عوامل تعیین کننده و رای فرد و در منازعات میان گروه‌های اجتماعی قرار دارد. آنچه به عنوان یک مشکل فردی به تجربه می آید می تواند به نحو اجتماعی تفسیر شود و به منزله‌ی نشانه‌ای تلقی شود که از فروریزی نظم‌های گفتمان که در عرصه منازعات اجتماعی جاری

است، خبر می دهد. توضیح دادیم که گفتمان همان قدر که حامل منازعات اجتماعی است خود مکان ظهور این منازعات نیز هست. و آن چه به منزله‌ی تلاشی فردی برای حل مشکلات ظاهر می شود، می تواند به عنوان حرکتی در عرصه منازعات اجتماعی تفسیر شود که هدف از آن، بازسازی نظم‌های گفتمان است.

به این ترتیب رابطه‌ای که در آغاز این فصل میان تولید متن و فاعل به عنوان یک پدیده اجتماعاً تعیین شده و در عین حال خلاق تصویر کردیم به چه نحو خواهد بود؟ من تلاش دارم توجه خواننده را به سرشت اجتماعی خلاقیت فردی معطوف کنم. خلاقیت فاعل امری اجتماعاً تعیین شده است؛ به این معنا که آن خلاقیت در شرایط اجتماعی خاصی رونق می گیرد. در شرایطی که منازعات اجتماعی به طور جدی نظم‌های گفتمان را فرو می ریزد. در عین حال خلاقیت فاعل پیامد اجتماعی نیز دارد. به این معنا که آن خلاقیت فردی به نحو روزافزون موجب بازسازی نظم‌های گفتمان می شود. به این ترتیب امر اجتماعی و امر فردی، امر متعین و امر خلاق، دو امر ناسازگار و متناقض نیستند، بلکه در یک روند دیالکتیکی از سکون و تحول اجتماعی ظاهر می شوند.

مورد پژوهی

متنی که برای مورد پژوهی برگزیده ایم تلخیصی از یک مصاحبه بسیار طولانی میان خانم ماگارت تاجر و مایکل چارلتون است. این مصاحبه در تاریخ هفدهم دسامبر ۱۹۸۵ از شبکه‌ی سوم رادیو بی.بی.سی پخش شده است.

۱ چارلتون: جناب نخست وزیر شما در دهه‌ی ۱۹۴۰ و بعد از جنگ در آکسفورد بودید در آن زمان عموم مردم بریتانیا رفاهی نسبی به سر می بردند در حدی که به سختی می توان نظیری برای آن یافت

- ۵ اما امروز با سه میلیون و دویست و پنجاه هزار بیکار مواجه‌ایم و آمار نشان می‌دهد که عملکرد اقتصادی بریتانیا هم‌تراز ایتالیا شده است. حال دوباره خود را در دانشگاه تصور کنید اینک چه شانس‌هایی برای بریتانیا و چه امیدهایی برای عموم وجود دارد که باید مورد ملاحظه قرار گیرد.
- ۱۰ تاچر: شما درباره‌ی مسائل مختلفی صحبت کردید. اما نخستین چیزی که در صحبت‌های شما درباره‌ی آن دوران مرا حیرت‌زده کرد این بود که استانداردهای زندگی ما در حال حاضر در آن روز به مغیله کسی هم نمی‌آمد. یادم می‌آید هنگامی که در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۱ ما دوباره به قدرت بازگشتیم باتلر می‌گفت
- ۱۵ اگر از فرصت‌ها بهره‌برداری مناسبی بکنیم استانداردهای زندگی طی بیست و پنج سال آینده دوبرابر خواهد شد با توجه به سطح زندگی در آن دوران این سخن درست و قابل توجه بود برای این‌که ما هیچ‌وقت به چنین روزهایی فکر نمی‌کردیم. من فکر نمی‌کنم اینک ضرورتی داشته باشد
- ۲۰ که تماماً بر مبنای معیارهای مادی فکر کنیم. فی‌الواقع به نظر من فکر کردن بر مبنای مسائل مادی اشتباه است. برای این‌که آن کشوری که مورد خواست شماست با توانایی‌های مردمش ساخته می‌شود و من فکر می‌کنم ما به همان دیدگاه دوره‌ی جوانی من
- ۲۵ به بریتانیا باز می‌گردیم من همواره با این ایده بزرگ شده‌ام که به بریتانیا به عنوان کشوری که مردمش مستقل فکر می‌کنند، مستقل عمل می‌کنند و برحسب ابتکارات شخصی خود وارد عمل می‌شوند نگاه کنم. نمی‌توان آن‌ها را وادار به گفتن چیزی کرد دوست‌ندارند به آن‌ها تحکم شود آن‌ها متکی به خود هستند و
- ۳۰ به همین جهت علاوه بر آن‌که همواره درخصوص خانواده و

چیزهایی از این قبیل مسئولیت پذیر هستند و این نوعی ام... من فکر می‌کنم حق با باری است که می‌گوید همان طور رفتار کنید که دوست دارید با شما رفتار شود پس برای عموم مردم کار کنید.

۳۵ من فکر می‌کنم اگر شما به کشورهای دیگر هم نگاه کنید می‌بینید که آن چه یک کشور را نیرومند می‌سازد مردم آن هستند آن‌ها هستند که صنایع را می‌گردانند روابط انسانی خوبی دارند... نظم و به قانون احترام می‌گذارند به خانواده استحکام می‌بخشند و امثال

۴۰ این چیزها

[و شما می‌دانید این‌ها و رای مسائل اقتصادی است.

چارلتون: اما می‌دانید مردم هنوز می‌پرسند که خانم تاجر می‌خواهد چه کند. ژنرال دوگل برای فرانسه چشم‌اندازی داشت،

۴۵ آن چنان که او خود مطرح می‌کرد ایده‌ی مشخصی درباره‌ی فرانسه داشت. شما در این کشور با سه پیکار بزرگ دست به گریبان شده‌اید. جزایر فالکلند در مقابل معدن چیان و شوراها محلی و در مقابل هزینه‌های عمومی و من فکر می‌کنم مردم دوست دارند بدانند شما از بریتانیا چه چشم‌اندازی دارید؛ در این چشم‌انداز حتماً

۵۰ بریتانیا را قدرتمند می‌بینیم. این چشم‌انداز که الهام بخش شماست چیست.

تاچر: نمی‌دانم با گفتن اینکه به نظر من حکومت باید چه کند و مردم در صورتی که حکومت واقعاً به آن‌ها اعتقاد داشته باشد چه وظیفه‌ای به عهده دارند توانسته‌ام بهترین پاسخ را به شما بدهم یا نه. من فکر می‌کنم که دولت باید بسیار نیرومند باشد تا

۵۵ بتواند کارهایی را که فقط از عهده او برمی‌آید انجام دهد. حکومت

باید نیرومند باشد تا قدرت دفاع داشته باشد چون آن طور که
من بریتانیا را می بینم همواره از آزادی خود دفاع کرده است و
همواره یک هم پیمان قابل اعتماد بوده است،

۶۰ بنا بر این، شما باید نزد مردم خود نیرومند باشید و کشورهای دیگر
باید بدانند که شما بر آن می گوید ایستاده اید آن گاه نوبت به
امنیت داخلی می رسد شما مجبورید در خصوص نظم و قانون
با قدرت عمل کنید و آن چه در این خصوص تنها از عهده دولت
بر می آید را انجام دهید البته در اینجا مردم و دولت هر یک
وظیفه ای به عهده دارند چون

۶۵ شما نمی توانید شاهد نظم و قانون باشید مگر با مشارکت مردم و
گام بعدی نشان دادن قدرت و توانایی خود در جهت تقویت
ارزش پول است. و تنها دولت هایی به این امر قادرند که مدیریت
مالی صحیحی داشته باشند شما همچنین مجبورید که
چارچوبی برای

۷۰ یک نظام آموزشی و امنیت اجتماعی مطلوب ایجاد کنید و برای
انجام این امور باید به مردم متکی باشید مردم خلاق و مبتکراند
شما باید از مردم انتظار داشته باشید که صنایع پررونق و
خدمات پررونق ایجاد کنند. انتظار داشته باشید که تک تک مردم
با هر سلیقه و پیشینه ای

۷۵ امکان داشته باشند به هر سطحی که در صلاحیت آن هاست برسند
انتظار داشته باشید که مردم با هر زمینه و سطح درآمد برخوردار
از مسکن باشند

۸۰ آن چه فوق العاده حائز اهمیت است این است که مسکن به شما
استقلال می بخشد و نسبت به آینده ی فرزندان برای شما
اطمینان خاطر ایجاد می کند

چارلتون: می توانید [این دیدگاه را خلاصه کنید؟

- تاچر: [شما گفتید دیدگاه من. ۸۵
 به من اجازه دهید ادامه بدهم من هنوز همهی حرف‌هایم را نگفتم
 اگر شما به آینده علاقه‌مند باشید احتمالاً پس‌انداز خواهید کرد
 به یک آب باریکه درآمد مستقل نیاز دارید و مستمراً به آینده
 فکر خواهید کرد بنابراین بریتانیایی
- ۹۰ که مردمش از دولت مستقل‌اند و می‌دانند که دولت مجبور است
 چنان قدرتمند باشد که بتواند از عهده آن چه تنها دولت قادر به
 انجام آن است، برآید.
- چارلتون: اما آیا شما می‌توانید در یک یا دو عبارت سخن خود را
 جمع‌بندی کنید هدف این است که بدانیم وقتی بریتانیا آن همه
 ریسک می‌کند و در منطقه‌ای مثل
- ۹۵ جزایر فالکلند پیروز می‌شود در جست‌وجوی چیست یا چه چیز را
 می‌خواهد بازگرداند که در نظام فکری شما آن قدر مهم است
 [برای بریتانیا به عنوان به عنوان...
- تاچر: من به بازگشت نظام پولی سالم و کاهش عرضه‌ی پول در بانک
 انگلیس فکر می‌کنم.
- ۱۰۰ اما البته ... این خود نشانگر آن است که ما در دفاع از آزادی قایل
 اعتماد هستیم و وقتی بخشی از بریتانیا مورد هجوم قرار گرفت
 در مقابل آن ما به دفاع از آزادی اعتقاد داریم ما قایل اعتماد
 هستیم من فکر می‌کنم اگر تلاش کنم تا مقصود خود
- ۱۰۵ را در یک عبارت خلاصه کنم که این کار همواره مشکل‌ترین کار
 برای من بوده است خواهم گفت باز یافتن تفوق و برتری گذشته
 برای بریتانیای امروز.
- چارلتون: این گفته‌ی شما به معنای آن چیزی است که اینک تاچریسم
 خوانده می‌شود تاچریسمی که شما با آن موافقت دارید
- ۱۱۰ به کلی با آنچه از محافظه‌کاری سنتی در این کشور می‌شناسیم
 متمایز است.

- تاچر: نه این همان محافظه کاری سنتی است
 ۱۱۵ چارلتون: اما تاچر بیسم رادیکال و پوپولیستی است نه محافظه کارانه
 تاچر: رادیکال است چون در زمانی قرار داریم که نیاز به رادیکال بودن
 داریم ... و گفتید پوپولیستی است من آن را پوپولیستی
 نمی خوانم من می گویم خیلی از چیزهایی که من گفته ام حرف
 دل مردم عادی
 ۱۲۰ است چرا چون آن ها انگلیسی هستند به خاطر آن که ویژگی
 ممیز آن ها استقلال است آن ها دوست ندارند خود را کنار بکشند
 آن ها آماده پذیرش مسئولیت اند آن ها نسبت به دوستان خود
 حق شناس و متحدینی قابل اعتماد هستند این چیزهایی است
 که شما به آن پوپولیسم می گوئید.
 ۱۲۵ من آن را گفتن حرف دل مردم می خوانم و من با این احساس
 آشنا هستم چون این حرف ها سال ها پیش در دل من طنین افکن
 بوده است.

چنان که در آغاز این فصل خاطر نشان کردم این بخش حول چند پرسش سامان یافته است و مجدداً از خوانندگان می خواهم که پیش از مطالعه پاسخ های پیشنهادی من خود آن ها به این پرسش ها پردازند. شش پرسش مطرح می شود. چهار سؤال اول به مرحله ی توصیف که قبلاً از آن سخن گفتیم مربوط خواهند بود. نظر به آن چه در این فصل بر آن تمرکز کرده ایم، چهار پرسش مذکور به طور خاص به ویژگی های متنی به مثابه ی نشانه های فرآیند تولید متن می پردازند. پرسش های اول تا سوم نشانه های بازسازی انواع گفتمان هستند. به این ترتیب که پرسش اول به رابطه ی میان مصاحبه شونده (خانم تاچر) و مخاطب او، پرسش دوم به جایگاه فاعلی یک رهبر سیاسی زن و پرسش سوم به جایگاه های فاعلی مخاطبین که از طریق رادیو پیام را دریافت می دارند، می پردازند.

من پرسشی که ناظر به مضامین و بازنموهای جهان بیرون باشد مطرح نکردم چون این موضوع نسبت به مسئله‌ی مناسبات و فاعلان از اهمیت کم‌تری برخوردار است. اما پرسش چهارم به نشانه‌های تنازع در متن مربوط می‌شود. پرسش پنجم به مرحله‌ی روند تفسیر مربوط است که فرآیندهای تولید و تفسیر را شامل می‌شود و سرانجام پرسش ششم به مرحله‌ی تبیین مربوط می‌شود.

تاچریسم

قبل از اینکه به پرسش‌ها بپردازم، اجازه دهید با توضیح مختصری درباره‌ی زمینه‌ی سیاسی تاچریسم، موضوع و مبحث مصاحبه‌ای را که برای نمونه پژوهی گفتمان تاچریسم اختیار کرده‌ام، فراهم کنم. با این کار، من در واقع پاسخ پرسش ششم را خواهم داد، یعنی مرحله‌ی تبیین را پشت سر خواهم گذاشت. اما چنان که توضیح دادم نباید تصور شود که یک الگو و نظم واحد در روش کار وجود دارد. لزوماً نباید اول به توصیف و پس از آن به تفسیر و تبیین پردازیم. اتفاقاً بسیار سودمند خواهد بود که مراحل را که قبلاً مورد ملاحظه قرار گرفته‌اند در پرتو آن چه از مراحل دیگر کسب کرده‌ایم مورد بازبینی قرار دهیم. تحلیل سیاسی‌ای که از تاچریسم ارائه می‌دهم عمدتاً برگرفته از نشریه *Marxism Today* وابسته به حزب کمونیست است.

در طی دهه‌های متوالی، بریتانیا به عنوان یک کشور صنعتی و یک قدرت جهانی، با روندی از افول نسبی مواجه بود. دولت‌های محافظه‌کار و کارگر که متوالیاً جانشین هم می‌شدند به رغم موفقیت‌های زودگذر، قادر نبودند این روند را معکوس یا متوقف کنند. با آغاز رکودی که در آغاز دهه‌ی هفتاد گریبان‌گیر جهان سرمایه‌داری شد بریتانیا در گرداب بحرانی طولانی فرو رفت. این بحران تنها جنبه‌ی اقتصادی نداشت، بلکه علاوه بر

آن یک بحران اجتماعی فراگیر بود که به طرق مختلف نمودار می شد؛ از آن جمله منازعات فزاینده در عرصه‌ی صنعت، فسادهای شهری، بحران در خدمات رفاهی، ظهور غیر مترقبه‌ی نژادپرستی، بحرانی فراگیر در روابط میان زن و مرد، و غیره. هر دو دولت محافظه‌کار (۱۹۷۰-۱۹۷۴) و کارگر (۱۹۷۴-۱۹۷۹) در حل بحران‌های دهه هفتاد مستأصل شدند و سرانجام کار هر دو به شورش و بی‌نظمی کشید: شورش معدنچیان و درخواست سه روز کار در هفته در دوره ادوارد هیث و «زمستان نارضایتی» در دوره‌ی جیمز کالاهان.

تاچریسم پاسخی رادیکال از موضع راست به این مشکلات عمیق و شکست‌های سیاسی بود. تاچریسم از این حیث رادیکال بود که از «توافق پس از جنگ» گسسته بود. آن چه هر دو حزب از جنگ جهانی دوم تا آن لحظه از آن تبعیت می‌کردند، اصل تعهد به «دولت رفاه» و اشتغال کامل بود. تاچریسم همان قدر که سوسیال دموکراسی کارگری را نفی می‌کرد، نفی‌کننده‌ی محافظه‌کاری پس از جنگ، به ویژه محافظه‌کاری به روایت هیث بود. تاچریسم به صحنه آمد تا گستره‌ی سیاسی و حدود مورد پذیرش عمل سیاسی را به طور جدی به طرف راست بچرخاند.

برای انجام این کار، تنها اتخاذ سیاست‌های تازه کافی نبود، بلکه لازم بود که نقشه‌ی سیاسی از نو طراحی شود و شالوده‌های سیاسی این نقشه‌ی تازه پی‌ریزی شود. تاچریسم را به مثابه نوعی «پوپولیسم اقتدارگرا» توصیف کرده‌اند؛ این نام‌گذاری می‌کوشد ترکیب نوینی از عناصر سیاسی را که تاچریسم فراهم آورده، در برگیرد. اولین عنصر، تعهدی «اقتدارگرایانه» به تقویت دولت از جهات خاص بود (دفاع، نظم و قانون، اعمال کنترل بر ذخایر پولی، اعمال کنترل بر اتحادیه‌های کارگری و غیره)؛ این عنصر با همان محافظه‌کاری سنتی در پیوند بود. عنصر دوم در نئولیبرالیسم منشأ داشت که بر تعهد به بازار آزاد و عدم مداخله‌ی دولت

در امور اقتصادی پای می‌فشرد و مستلزم کاهش نقش دولت در برخی زمینه‌ها، به‌خصوص در زمینه‌ی صنایع ملی شده بود. سومین عنصر پوپولیسم است که جلب مستقیم توده‌های عوام را هدف قرار می‌دهد، و از مردم موجودیتی سیاسی می‌سازد که با مفاهیمی مانند ملی‌گرایی، ضدیت با مداخله‌جویی دولت، ضدیت با اتحادیه‌ها، طرفداری از خانواده، دارایی و مالکیت سهام، معرفی می‌شود.

این ترکیب تازه‌ی عناصر سیاسی فوق‌الذکر، تا حدودی وامدار بازسازی‌ای بود که گفتمان تاجری عهده‌دار آن شد. جناح تاجری حزب محافظه‌کار، در جریان بحث و گفت‌وگو با مخالفان درون حزبی یا برون حزبی موفق شد گفتمان سیاسی آن‌ها را زیر سؤال ببرد و تخریب کند و بکوشد گفتمان خود را به کرسی بنشانند. در متن موردنظر ما این فرآیندها در بنا نهادن یک جایگاه فاعلی برای «مردم» به عنوان یک فاعل سیاسی (پرسش سوم) به بهترین نحو نمود پیدا کرده‌اند (به‌خصوص در آن بخش که مخاطبان رادیویی را در برمی‌گیرد). این فرآیندها همچنین در سرشت روابط میان خانم تاجر و مخاطبین و به عبارتی کلی‌تر میان یک رهبر سیاسی و «مردم» نشان داده شده‌اند. گرچه تخریب روابط پیشین (روابط اقتدارگرا و دور از دسترس) مسئله‌ای بود که بسیاری از رهبران سیاسی باید با آن دست و پنجه نرم می‌کردند.

اما جناح تاجری با مشکلی مواجه شده بود که خود مسبب آن نبود. در زمینه‌ی اجتماعی مبتنی بر تبعیض جنسی نهادینه شده، چگونه می‌توان جایگاه فاعلی برای یک رهبر سیاسی زن بنیاد نهاد؟ (پرسش دوم). تلاش‌های خود خانم تاجر در این خصوص تا حدودی در این متن آشکار است اما اموری مانند چهره و صدا و نحوه‌ی نگاه کردن وی در این مصاحبه‌ی مکتوب بازتاب نیافته است. سرانجام آن که بخشی از سرشت رادیکال تاجریسم به روش بالنسبه تهاجمی این گفتمان از حیث سیاسی و

دست برداشتن از تهاجم به مخالفین مربوط می‌شود. این نکته اگر چه به نحو بسیار محدودی در اشاره‌ی بحث‌انگیز به بافت بینامتنی متن ما انعکاس یافته است. (پرسش چهارم)

روابط: خانم تاجر و «مردم»

مصاحبه، تعاملی است که معمولاً میان دو فرد در یک موقعیت رودررو رخ می‌دهد. هر مصاحبه شامل یک مصاحبه‌کننده و یک مصاحبه‌شونده است و موقعیت سخنگو بودن و مخاطب بودن مرتباً میان این دو جا به جا می‌شود (البته براساس سازمان‌دهی مصاحبه‌کننده). اما هنگامی که یک مصاحبه در رادیو یا تلویزیون انجام می‌شود این رابطه پیچیده‌تر می‌شود. زیرا این بار مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده هر دو، تحت تأثیر مخاطبان یا شنوندگان قرار می‌گیرند. نظر به ترکیب متنوع و نامعلوم مخاطبان رسانه‌های گروهی، سخنگو ناچار است یک شنونده‌ی الگوسازی شده و ایده‌آل را برای خود فرض کند و جایگاه فاعلی برای او ترتیب دهد. پرسش سوم مشخصاً با سرشت جایگاه فاعلی‌ای که از سوی خانم تاجر برای مخاطبان ترتیب داده شده است، سر و کار دارد.

در نگاه اول به نظر می‌آید خانم تاجر برای مخاطب ایده‌آل خود جایگاه فاعلی «آدم معمولی» و عضوی از «مردم» را مدنظر قرار داده است. آنچه در این جا مورد علاقه‌ی ماست این است که خانم تاجر چه رابطه‌ای با این آدم معمولی که مخاطب رادیویی نماینده‌ی آن است برقرار می‌کند. البته مسئله صرفاً رابطه‌ی خانم تاجر و مخاطب او نیست؛ موضوع مورد توجه ما الگوهای گفتمانی رابطه‌ی میان رهبران سیاسی و «مردم» در گفتمان تاجرپس است. شایان ذکر است که شنونده یا مخاطب در متن به‌طور آشکار و شاخص نمودار نیست. جایگاه فاعلی شنونده را خانم تاجر، به نحو غیرمستقیم و از خلال نحوه‌ی بیان تجربیات، باورها و آمال همه‌ی «مردم» و تلویحاً مخاطبین، می‌سازد.

اینک هنگام آن است که پرسش اول را طرح کنیم. خوانندگان باید در پاسخ به این پرسش همه حواس خود را برای گردآوری مصادیق ضمیر "ما" (We) و "شما" (You) متمرکز کنند. در مورد ارزش‌های رابطه‌ای وازگان بیش از هرچیز به تفاوت‌های موجود میان پرسش‌های مصاحبه‌کننده و پاسخ‌های مصاحبه‌شونده و این که چگونه این تفاوت‌ها دلالت بر کنترل خانم تاجر بر اهداف مصاحبه دارند، توجه کنید. تلویحات رابطه‌ای اظهارات خانم تاجر راجع به "مردم" (و بنا بر آن مخاطب) نیز باید مورد توجه قرار گیرد. به عنوان مثال به سطور ۲۰ تا ۲۴ توجه کنید.

پرسش اول: ویژگی‌های متنی حاوی چه ارزش‌های رابطه‌ای است؟ آیا میان ارزش‌های رابطه‌ای چنان ناسازگاری‌هایی که نمایانگر یک نوع تازه‌ی

گفتمانی باشد مشاهده می‌شود؟

۱. ما (We). خانم تاجر از ضمیر «ما» هم به معنای جامع و هم به معنای مانع استفاده کرده است. در این خصوص به سطور ۸ تا ۱۸ و ۷۴ تا ۷۶ توجه کنید ... استفاده جامع از «ما» (مثلاً «استانداردهای زندگی ما در حال حاضر، در آن روز به مخیله کسی هم نمی‌آمد») از حیث رابطه‌ای معنی‌دار است. این «ما» خانم تاجر، مخاطب او، و هرکس دیگر را چنان نمودار می‌کند که گویی همگی در وضعیتی مشابه قرار دارند. «ما» عهده‌دار همسان‌سازی رهبر با «مردم» است. در این مثال حتی معلوم نیست که دقیقاً چه کسی بر حسب آن ادعا دارای چنان استانداردی از سطح زندگی است که «به مخیله» افراد در آن روزگار راه نمی‌یافته است. وقتی «ما» به جمعی مانند «مردم انگلیس» نسبت داده می‌شود، دعاوی‌ای را می‌توان به جمع نسبت داد که ضرورتاً هر یک از افراد آن جمع را شامل نشود. اگر وضع «ما» بهبود یافته است این به معنای آن نیست که ضرورتاً وضع من نیز بهبود یافته است. هنگامی که در یک جمع تفاوت افراد از حیث

سطح زندگی فوق‌العاده زیاد است، ادعای این که جمع‌داری استاندارد مشخصی از حیث سطح زندگی است می‌تواند نوعی ابهام‌افکنی و گل‌آلود کردن آب محسوب شود.

این وجه ناروشن «ما» و ابهام در اینکه چه کسی مرجع آن است، در موارد دیگر مشخص‌تر نیز می‌شود. مثلاً در سطور ۷۴ تا ۷۶ معلوم نیست «ما» که به دولت یا حکومت دلالت دارد یک واژه‌ی مانع است و مخاطبان را بیرون از تعریف می‌گذارد یا مانند مثال پیش‌جامع است و شامل همه‌ی مردم می‌شود. این دوگانگی این امکان را فراهم می‌آورد که دولت هرچه هست و هرگونه که می‌اندیشد و عمل می‌کند به عنوان آن چه «مردم» هستند و می‌اندیشند و عمل می‌کنند، وانمود شود. گرچه در این‌جا بازهم شاهد ارزش رابطه‌ای هستیم که وضعیت همه را مشابه هم نشان می‌دهد (و رهبر را به مردم تشبیه می‌کند)، اما جهت همسان‌سازی روندی معکوس دارد و «مردم» را به رهبر یا رهبری (حکومت) تشبیه می‌کند. یک نمونه از به‌کارگیری در ابهام «ما» نیز در سطر ۱۱ وجود دارد که به حزب سیاسی خانم تاجر راجع می‌شود.

۲. شما (you). ضمیر «شما» نیز مکرراً به عنوان یک ضمیر نامعین مورد استفاده قرار گرفته و به‌طور کلی مرجع ضمیر مردم است. موارد این ضمیر را بیشتر در سطور ۲۶ تا ۲۸ و ۴۴ تا ۶۵ مشاهده می‌کنید. در این سطور بعضاً «شما» به جای ضمیر نامعین «آدم» یا «شخص» (one) مورد استفاده قرار گرفته است. اگر خوانندگان به جای ضمیر «شما» در سطور مذکور «شخص» را جانشین کنند، متوجه ارزش رابطه‌ای «شما» خواهند شد: مسکن به شخص استقلال می‌بخشد و نسبت به آینده‌ی فرزندان برای هر کس اطمینان خاطر ایجاد می‌کند. ضمیر one (شخص) معنای عموم مردم را تضعیف می‌کند چون همه‌ی مردم از این کلمه استفاده نمی‌کنند. این

کلمه ضمیری است که بیشتر طبقه‌ی متوسط آن را به کار می‌برند. به این ترتیب با به کارگیری ضمیر one (شخص)، نمی‌توان به نحو مؤثر با مردم عامی سخن گفت و مدعی وضع مشترک با آن‌ها شد. اما «شما» به کار گرفته می‌شود تا متبادرکننده‌ی گویشی هم صدا و همبسته با طبقه‌ی کارگر باشد. به علاوه، one «شخص» گاهی اوقات با ظرافت به جای «من» به کار می‌رود. در نمونه‌ای که عرضه شد، one «شخص» بیان ظریفی از درک خود محورانه‌ی منافع است. «شما»، چنان که پیش از این متذکر شدم، حاوی ادعای همبستگی است و خانم تاجر با به کار بردن آن این توانایی را پیدا می‌کند که اعمال و تصورات خود را اعمال و ادراکات آحاد مردم وانمود کند و به طور ضمنی ادعا می‌کند که او خود وضعیتی همانند عموم مردم دارد. در چنین روندی است که خانم تاجر عملاً از اختلاف نظرهای موجود طفره می‌رود. به عنوان مثال بسیار آموزنده خواهد بود که خوانندگان ببینند کدامیک از عبارات زیر آسان‌تر می‌تواند جانشین «شما» شود: «حکومت»، «من» یا «آدم معمولی». «شما» در سطور ۴۵ تا ۵۵ عمدتاً به حکومت متوجه است، «شما» در سطور ۵۵ تا ۵۷ می‌تواند به منزله‌ی موضع فکری خانم تاجر و دیگر تاجریست‌ها تفسیر شود که به عنوان یک عقیده‌ی عمومی آراسته شده است. (توجه کنید که در سطور ۵۵ و ۵۶ «من انتظار دارم» به راحتی می‌تواند جانشین «شما انتظار دارید» شود و سطور ۵۷ تا ۶۵ واقعاً درباره‌ی آدم معمولی (طبقه متوسط) است. خانم تاجر دغدغه خاطر حکومت (که کم و بیش به معنای دغدغه خاطر خود اوست)، علاقه فکری یک جناح سیاسی و سرانجام دل مشغولی‌های «آدم معمولی» صاحب ثروت را به تجربه‌ی عام و مشترک تحویل می‌کند، خانم تاجر همچنین جایگاهی فاعلی می‌سازد که در آن همه‌ی این‌ها مجموعه‌ای منسجم را می‌سازند. این نکته را در پرسش سوم پی خواهیم گرفت.

۳. ارزش‌های رابطه‌ای واژگان: بدیهی است بسیاری از واژگانی که خانم تاجر برمی‌گزیند متوجه مصاحبه‌کننده نیست بلکه متوجه شنوندگان و مخاطبان است و هرکجا که چنین است او واژگانی را اختیار می‌کند که نشانگر همسویی‌اش با «مردم» است. در سطور ۲۲ تا ۲۴ دو کلیشه‌ی «نمی‌توان آن‌ها را وادار به گفتن چیزی کرد» و «دوست ندارند به آنها تحکم شود»، و نیز این تعبیر محترمانه که «برای عموم مردم کار کنید» مواردی از این قبیل است. دو عبارت نخست عبارات مصطلح در گفتگوهای غیررسمی هستند اما جمله‌ی سوم، اعضای وابسته به طبقه‌ی متوسط سازمان‌های داوطلب را به ذهن متبادر می‌کند. اگر این گفتگو میان دو سیاستمدار مجرب به‌طور خصوصی انجام شده بود انتظار ادای چنین عباراتی نمی‌رفت.

بسیار آموزنده خواهد بود که پرسش‌های چارلتون و پاسخ‌های خانم تاجر را از حیث واژگان باهم مقایسه کنیم. این مقایسه نشان از تفاوت‌هایی دارد که از حیث متنی دلالت بر یک ویژگی مهم رابطه‌ای دارد. در سطور ۳۶ تا ۳۸ چارلتون از تاجر می‌خواهد که در بیان بینش خود به‌طور دقیق و مشخص سخن بگوید و اعلام کند که چه چیز او را ترغیب به عمل می‌کند. اما خانم تاجر در پاسخ خود از این قبیل واژگان، یا به عبارت دیگر از واژگانی که خودکاوانه و خویش‌نگرانه‌اند، استفاده نمی‌کند. اگر به متن توجه کنید متوجه می‌شوید که چارلتون از خانم تاجر می‌خواهد که وجود نفسانی خود را آشکار کند، اما پاسخ‌های خانم تاجر متوجه به ارائه‌ی طرحی از دیدگاه تاجری درباره‌ی مسئولیت‌ها و حدود دولت است. به این ترتیب می‌توان گفت که خانم تاجر در ارائه‌ی پاسخ‌های خود، از روالی که مصاحبه‌کننده ترسیم می‌کند تبعیت نمی‌کند. چرا؟ شاید به این دلیل که خودکاوی (و واژگان دال بر آن) به نظر خانم تاجر (و من فکر می‌کنم در واقع هم همین‌طور است) برای مردم معمولی

که خانم تاجر سعی دارد وحدت خود را با آن‌ها نشان دهد، بیگانه است.

یک نمونه دیگر را می‌توان در سطور ۸۴ تا ۸۸ نشان داد. چارلتون می‌خواهد خانم تاجر را درگیر بحثی انتزاعی در عرصه‌ی سیاست بکند، چیزی که خانم تاجر به آن تسلیم نمی‌شود. مثلاً خانم تاجر در پاسخ به پرسش چارلتون از وجه رادیکال تاجرسم، معنای نیمه تکنیکی رادیکال در سیاست را به یک معنای عامیانه تحویل می‌کند («نیاز به رادیکال بودن داریم» به معنای عامیانه «ما نیاز به قاطعانه عمل کردن داریم» به کار رفته است) به علاوه خانم تاجر پوپولیس را نفی می‌کند البته یکی از دلایل این نفی وجود زمینه‌های ایده‌ئولوژیک ناظر بر آن است (این لغت ناظر به تحلیل‌های چپ‌گرایانه از تاجرسم بود) اما یک دلیل دیگر آن وجه روشنفکرانه‌ی این واژه است. توجه کنید که خانم تاجر در پاسخ از چه تعبیری استفاده می‌کند (حرف دل را زدن). این تعبیر تصدیق‌کننده‌ی پوپولیس تاجری هستند. این‌گونه تعبیر حاوی واژگان ملی‌گرایانه و احساسی‌ای هستند که اگر تنفر روشنفکران را بر می‌انگیزند. در چشم عوم جلوه‌ای دیگر دارند.

در هر دو مورد بالا، خانم تاجر با پاسخ‌های خود مصاحبه را از مسیر مورد نظر چارلتون منحرف می‌کند. مسیری که در ارتباط با ادعاهای خانم تاجر راجع به همبستگی‌اش با مردم عادی مشکل‌ساز می‌شود.

۴. اظهارات و ادعاهای خانم تاجر درباره‌ی «مردم»: آخرین مورد به اظهارات و ادعاهای خانم تاجر درباره‌ی «مردم» مربوط می‌شود (به عنوان نمونه به سطور ۲۰ تا ۲۴ رجوع کنید). درباره‌ی این اظهارات و در چارچوب روابط تاجر با مخاطبان یا روابط رهبر سیاسی با مردم، آن چه مهم است این نکته است که او تلویحاً مدعی شأن و مرتبه‌ای

است که به مردم بگوید آن‌ها چگونه‌اند و یا از آنجایی که خود را جزئی از مردم می‌داند، خود را محق می‌داند که تصورات خود را به نمایندگی از مردم به زبان بیاورد. این موضع، این اثر را در پی دارد که میان او و مردم فاصله ایجاد می‌کند، به او اقتداری ویژه می‌بخشد و او را در منصب رهبری می‌نشانند. مسلماً این وجه با بهره‌گیری از ضمیر «شما» و مواردی که به آن‌ها ارجاع داده‌ام ناسازگار است (از این حیث که ضمیر «شما» گوینده را به سطح مردم فرود می‌آورد و با آن‌ها هم‌صدایی می‌کند). اما در خصوص ضمیر «ما» چه؟ پیش‌تر گفته شد که ضمیر «ما» همه را در وضعیتی مشابه قرار می‌دهد و رهبر را با مردم همسان می‌کند و به عکس، اما فاقد ارزش متحدکننده‌ی «شما» است. خانم تاجر با استفاده از ضمیر «ما» در نقش رهبری و به نمایندگی مردم سخن می‌گوید.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که ویژگی‌های متنی حاکی از وجود ارزش‌های متعارض میان وحدت و اقتدار است که ممکن است از ظهور الگوی گفتمانی جدیدی خبر بدهد (به پرسش پنجم رجوع کنید). توجه کنید که همه‌ی این ویژگی‌ها را می‌توان در ارتباط با جایگاه‌های فاعلی و در پرتو پرسش‌های دوم و سوم نیز تفسیر کرد. چنان‌که هر آن چه در خصوص جایگاه‌های فاعلی و ذیل پرسش‌های مذکور خواهیم گفت نیز می‌تواند به عنوان مکمل بحث ما در زمینه‌ی روابط، مورد استفاده قرار گیرد. چرا که تفکیک میان روابط و فاعلان از جهت تحلیلی مفید است، اما در واقعیت نمی‌توان خط ممیز روشنی میان روابط اجتماعی و هویت‌های اجتماعی ترسیم کرد و تغییر در یکی مستلزم تغییر در دیگری است.

جایگاه فاعلی: رهبرسیاسی زن

زنان معدودی که در صنعت، کار، سیاست و اصولاً در هر آن چه بیرون از

خانه است به جایگاه برجسته‌ای نائل آمده‌اند با یک معضل دو جانبه روبرو بوده‌اند که مصداق مثل زیر است «اگر شیر آمدن پیروزم و اگر خط آمد تو بازنده‌ای» یا به تعبیری دیگر «اگر مانند مردان عمل کنند مطرودند و اگر چنین نکنند نیز». در جامعه‌ی ما زنان اگر مانند مردان رفتار کنند، به این معنا که رفتارهای مردانه داشته باشند، به خاطر این حالت «نازانه» با بدگویی‌ها و تهمت‌های فراوان مواجه می‌شوند و مشکلات بسیاری را باید متحمل شوند. اما اگر مثل مردان نیز رفتار نکنند مطروداند، چون افرادی که جایگاه مهمی دارند تنها هنگامی پذیرفته میشوند که به همان نحوی رفتار کنند که عموماً در آن موقعیت رفتار می‌شود. اما با توجه به آن که جایگاه‌های مهم اصولاً در اختیار مردان بوده است (به جز استثنائات قلیلی مثل پرستاری بیمارستان و مدیریت مدارس ابتدایی) رفتار مقتضی یک جایگاه مهم، رفتار مردانه است.

این وضعیت دشوار در مورد خانم تاجر در حدی حاد و بحرانی رخ نموده است. چرا که راستِ رادیکالی که او قرار است سکانشان آن باشد وی را به ایفای نقش یک رهبر سیاسی سخت‌گیر، قاطع و سازش‌ناپذیر وادار کرده است. همه‌ی این صفات، برحسب قاعده‌ی مرسوم، صفات مردانه تلقی می‌شوند و زنی که به این صفات شناخته شود، خطر استهزاء به عنوان «نازن» را به جان خریده است. برداشت من این است که خانم تاجر موفق شده است به عنوان یک رهبر سیاسی زن جایگاهی فاعلی برای خود بسازد که ضمن برخورداری از همه صفات مذکور، به صفت «نازن» نیز متصف نشود.

بخشی از این توفیق را، چنان که پیش‌تر بدان اشاره کردم، در نحوه‌ی ادای کلمات و نحوه‌ی چهره‌ی ظاهری او باید جستجو کرد. جالب توجه است که او طی دوره‌ای که در مسند قدرت قرار داشت توصیه‌های فراوانی در هر دو زمینه‌ی مذکور دریافت داشت و برای ایجاد تغییر در

آن‌ها زحمت زیادی کشید. به نظر می‌رسد ما با توجه به این ظواهر در مقام پاسخ‌گفتن به پرسش دوم هستیم. خانم تاچر در خصوص ادای کلمات تحت آموزش‌های حرفه‌ای قرار گرفت و در نتیجه، کلام خود را آهسته‌تر، آرام‌تر و شمرده‌تر ساخت. ویژگی صدای تاچر یکی از دلایل این آموزش‌ها بود. تاچر صدایی زیر داشت و این صدا (برحسب یک کلیشه ذهنی رایج) یک صدای زنانه و بسیار احساسی قلمداد می‌شود. اینک نه تنها صدای او زیر نیست، بلکه او بیشتر مانند دولتمردان کلمات را ادا می‌کند و حتی به نظر برخی، صدای گرفته‌ی تاچر سکسی نیز هست.

به نظر من خوانندگان برای پاسخ دادن به این پرسش باید به این ویژگی‌های توجه کنند: وجه و به‌خصوص افعال کمکی دال بر اجبار (مانند *must* و *have got to* و غیره) و وجه بیانی (حقیقت مسلم، قطعیت، احتمال، امکان) در سطور ۳۹ تا ۷۲ مشاهده می‌شوند، جابه‌جایی سخنگو در گفتگو به خصوص در سطر ۶۱، ویژگی‌های متنی که نشانگر انعطاف‌ناپذیری است؛ مثل اظهارات خانم تاچر درباره‌ی مردم که یک نمونه از آن در پرسش اول مورد ملاحظه قرار گرفت (سطور ۱۹ تا ۲۴) و چهره‌ی خانم تاچر - موهای او، لباس‌هایش، جواهراتش و غیره که در تصاویر وی قابل مشاهده است.

پرسش دوم: برحسب جایگاه فاعلی مولد، ویژگی‌های متنی حاوی چه ارزش‌هایی است؟ آیا می‌توان ناسازگاری‌هایی یافت که نشانگر ظهور یک نوع گفتمانی تازه باشد؟

۱. وجه دستوری: اکثر وجود دستوری موجود در سطور ۳۹-۶۸ با افعال کمکی «باید» و «مجبورید» (*have to, have got to, should*) بیانگر معنای رابط‌های «اجبار» و با زمان حال بیانگر وجه بیانی حقیقت مسلم هستند. البته موارد دیگری هم وجود دارند که متعاقباً به آن‌ها رجوع خواهیم کرد. قابل توجه است که هر دو نوع

وجوه دستوری این قابلیت را دارند که خانم تاجر را در یک موقعیت مقتدرانه قرار دهند: هم از حیث توضیح وضعیت و هم از حیث توضیح اقدامی که باید (توسط دولت) انجام شود.

جالب است که در بسیاری موارد که تاجر می‌تواند از فعل کمکی **must** (باید) استفاده کند، از **have got to** (مجبور بودن) استفاده کرده است. چرا که «باید» به وجوه شخصی سخنگو مربوط می‌شود اما «مجبور بودن» مربوط به اجبارهای بیرونی است که می‌تواند از یک نهاد صادر و اعمال شود. تاجر از «مجبور بودن» استفاده می‌کند تا بگوید آن چه به نظر وی باید از آن تبعیت شود، صرفاً بر عقاید او متکی نیست بلکه به طرق نامعلومی به سرشست دولت مربوط می‌شود. پس ادعاهای تاجر در خصوص دولت، تنها دیدگاه‌های او نیست، بلکه واقعیت مسلم است. سطور ۶۶-۶۹ این وجه را تقویت می‌کند: آن چه در این سطور، در یک عبارت موصولی و پیرو «می‌دانند» آمده است، تنها دیدگاه خانم تاجر است، اما چنان بیان شده است که گویی یک واقعیت مسلم است. وجه دستوری بی‌قید و شرط یا حقیقت مسلم با استفاده از زمان حال را می‌توانید در سطور ۵۴-۵۹ مشاهده کنید. توجه کنید که در سطر ۵۰ با وجه بیانی اقتداری مواجه‌اید: «نمی‌توانید» (ممکن نیست که بتوانید).

البته معنای وجهی دیگری نیز وجود دارند که اقتدارگرایانه نیستند. آن‌جا که خانم تاجر پاسخ خود به چارلتون را با وجه بیانی‌ای که حاوی معنای محتمل بودن، و عدم قطعیت است شروع می‌کند («نمی‌دانم با گفتن اینکه... توانسته‌ام بهترین پاسخ را به شما بدهم یا نه»، که در مقابل عبارتی همچون «شاید بتوانم پاسخ بدهم» به کار رفته است). این امر جلوه‌ای از تواضع و فروتنی دارد که در تقابل کامل با وجه مسلط اقتدارگرایانه قرار می‌گیرد. در سطور ۵۰ و ۵۱ معنای وجهی بیانی، احتمال است. خانم تاجر از وجه دستوری حقیقت مسلم به احتمال تغییر جهت می‌دهد چنان که از ضرورت

مسکن داشتن، به عنوان امری که اگر مربوط به عموم مردم نیست، شامل اکثر مردم می‌شود به مسئله‌ی برخورداری از درآمد مستقل و پس انداز تغییر جهت می‌دهد که به اقلیتی از مردم مربوط می‌شود. این تغییر جهت از معانی دال بر حقیقت مسلم موجب می‌شود بسیاری از مردم که امیدی به درآمد مستقل ندارند، چندان به این امتیاز امید نبندند. تاچر با ذکر عبارت «آب باریکه» این وجه را تقویت می‌کند. به این ترتیب تاچر با تغییر جهت از اقتدار به فروتنی و مصلحت‌اندیشی، موجب ناسازگاری در ویژگی‌های وجهی می‌شود.

۲. تغییر متکلم: به این ویژگی در سطر ۶۱ قبلاً اشاره شد. چارلتون در این جا تلاش می‌کند که با قطع کلام خانم تاچر او را وادار کند تا به همان سوآلی که او طرح کرده پاسخ دهد. اما خانم تاچر به جای آن که صریحاً از پاسخ امتناع ورزد، به نحوی به مقابله با آن می‌پردازد... آن چه برای ما جالب توجه است تلاش چارلتون برای کنترل مصاحبه و عدم تسلیم خانم تاچر است. عبارت مؤدبانه اما در عین حال محکم تاچر مبنی بر آن که به من اجازه دهید ادامه بدهم حکایت از همین ویژگی دارد. خانم تاچر از آن چه به نظر او دخالت‌های نابه‌جای مصاحبه‌کننده است ممانعت به عمل می‌آورد.

۳. انعطاف‌ناپذیری: این مسئله‌ی فوق‌الذکر نشانگر عزم راسخ و انعطاف‌ناپذیر تاچر است. یک نمونه‌ی دیگر استفاده از عبارت «نگاه کنم» در سطر ۲۲-۲۱ است. عبارت «من همواره با این ایده بزرگ شده‌ام که به بریتانیا چنان نگاه کنم» نشان از آن دارد که تاچر تلاش دارد کسانی را به جای خود قرار دهد و یا آن‌ها را وادار به اصلاح کج‌فهمی‌هایشان کند. تاچر در این گفتگو گرچه تلاش می‌کند به عنوان یک نصیحت‌کننده‌ی بی‌ادعا نمودار شود، اما به دفعات مکرر

از «نگاه کردن» استفاده می‌کند؛ در جایی از همین مصاحبه تاجر با نقل قولی از خود در یک مقاله می‌گوید ببینید، اگر دمکراسی تنها مزایده‌ای عمومی در زمین انتخابات باشد پایدار نخواهد ماند.

۴. اظهارات و ادعاهای خانم تاجر درباره‌ی «مردم»: قبلاً گفته شد این ادعای خانم تاجر پیرامون حق او در مورد سخن گفتن با «مردم» درباره خود آن‌ها حائز اهمیت است و آشکارا با وجه انعطاف‌ناپذیر جایگاه فاعلی خانم تاجر سازگار است. به موارد متعدد این تأکیدات و اشارات صریح وی به اقتدار خود در سطر ۹۲ - ۹۱ توجه کنید.

۵. ظاهر خانم تاجر: خانم تاجر همواره با قیافه‌ی یک زن شیک طبقه‌ی متوسط ظاهر شده است. موهایش را با دقت خاصی می‌آراید چنان‌که گویی همین چند دقیقه پیش از آرایشگاه آمده است. او کت و دامن‌های شیک می‌پوشد. یک سنجاق سینه، گردن بند، و دو گوشواره دارد و معمولاً یک کیف دستی زنانه همراه اوست.

جایگاه فاعلی: مردم

هر حزب یا گرایش سیاسی به پایگاه اجتماعی نیازمند است. پایگاه اجتماعی، به بخش یا بخش‌هایی از جمعیت نسبت داده می‌شود که حزب مورد نظر مدعی نمایندگی آن‌هاست و چشم به حمایت آنان دارد. طبیعی است که همه‌ی احزاب علاقمندند که پایگاه اجتماعی خود را به کل جمعیت گسترش دهند و مدعی شوند که «مردم» همان صفاتِ هواداران آنان را دارند. اما پایگاه‌های اجتماعی ضرورتاً واقعیت‌های پیشاپیش موجود نیستند. این پایگاه‌های اجتماعی (و تلویحاً مردم) از ترکیب و آمیزش گروه‌های مختلف اجتماعی تشکیل می‌شوند و مجموعه‌ی

سیاسی منسجمی را می‌سازند. در بریتانیا، حزب محافظه کار بریتانیا چنین بوده است. این حزب همواره بر مجموعه‌ی رأی‌دهندگانی متکی بوده است که اقلیت مهمی از طبقه‌ی کارگر و طبقات سرمایه‌دار و متوسط را شامل می‌شود. این امر در مورد تاجریسم، که یک گرایش جدید در حزب محافظه کار بود و نمی‌توانست به پایگاه قبلاً تأسیس شده کاملاً متکی باشد نیز صدق می‌کند. حتی حزب کارگر نیز که به آراء طبقه‌ی متوسط نیازمند است نیز از این قاعده مستثنی نیست.

یکی از ملزومات چنین کاری بازسازی یک جایگاه فاعلی برای مردم، به ویژه برای توده‌ی مخاطبان است که هدف گفتمان سیاسی‌اند. در قطعه‌ای که مورد مطالعه‌ی ماست قرار است برای شنوندگان رادیو که نماینده‌ی مردم فرض می‌شوند، یک جایگاه فاعلی ساخته شود. مسئله‌ی اصلی نسبت دادن ترکیبی از تصورات، عقاید، و ارزش‌ها به این شنوندگان است، ترکیبی که با مجموعه‌ی عناصر سیاسی‌ای که من تحت عنوان «پوپولیسم اقتدارگرایانه‌ی» سیاست تاجری از آن یاد کردم انطباق دارد. البته چنین کاری همان طور که قبلاً گفتم به نحو غیر مستقیم صورت می‌پذیرد: خانم تاجر در متن ادعاهای زیادی درباره‌ی مردم می‌کند و بهاین ترتیب تلویحاً مخاطبان را در جایگاه نمایندگان «مردم» می‌نشانند.

در پرسش سوم بر مسئله‌ی «همپایگی» متمرکز شده‌ایم. جملات پیچیده که حاصل همپایگی جملات ساده‌ی هم ارزاند با اداتی چون «و»، «اما» و «یا» همپایه می‌شوند. در واقع علاوه بر جملات ساده، بسیاری از سازه‌های دستوری مثل گروه‌های اسمی و بندهای پیرو می‌توانند با یکدیگر همپایه شوند. در سطور ۴۴ تا ۴۶ و ۵۱ تا ۵۳ و ۶۹ تا ۷۲ به عباراتی که با موصول‌های «و» و «یا» همپایه شده‌اند توجه کنید. جالب توجه‌تر فهرست مواردی است که عناصر آن‌ها را می‌توان همپایه با یکدیگر تلقی کرد، اما همپایگی این عناصر مانند موارد فوق‌الذکر آشکار

نیست. مثلاً به فهرست اظهارات، فهرست گروه‌های اسمی و فهرست بندهایی که با «زیرا» آغاز می‌شوند در سطور ۲۰ تا ۳۰ و ۵۵ تا ۷۶ و ۸۶ تا ۸۹ توجه کنید.

پرسش سوم: براساس جایگاه فاعلی مخاطبان، ویژگی‌های متنی چه ارزش‌هایی دارند؟ آیا می‌توان ناسازگاری‌هایی یافت که نشانگر ظهور یک نوع گفتمان تازه باشد؟

برخی از ساخت‌های همپایه در متن ویژگی‌هایی را به «مردم بریتانیا» نسبت می‌دهند. به سطور ۲۰ تا ۲۶ و ۶۳ تا ۶۶ و ۸۸ تا ۹۱ توجه کنید. تاچر در جریان این مصاحبه بازهم از ویژگی‌های مردم انگلیس سخن می‌گوید و صفات دیگری هم به آن‌ها نسبت می‌دهد. به یک نمونه که در این بخش خلاصه شده از مصاحبه نیامده است توجه کنید: «این شایسته‌ی مردم بریتانیا نیست؛ ما بریتانیایی‌ها دوست نداریم مورد تحکم واقع شویم ما از رؤسای اتحادیه‌ها تقاضا نخواهیم کرد. رؤسای اتحادیه‌ها در آن مقام نیستند که بر مردم ریاست کنند، آن‌ها قرار است پاسخگوی مردم باشند». پرسش‌های سطور ۳۲ تا ۳۳ و اظهارات سطور ۵۷ تا ۶۰ فهرستی از مطالب را به مردم نسبت می‌دهد که به نظر من می‌تواند به عنوان صفاتی مورد ملاحظه قرار گیرد که به نحو پنهان وجه مشخص جایگاه فاعلی مخاطب را توصیف می‌کند.

اگر تمام موارد فوق را مجموعاً در نظر بگیریم تعبیر خانم تاچر از مردم چنین خواهد بود: متکی به خود، مستقل در فکر و عمل، مستقل از حکومت، مسئولیت‌پذیر در مقابل خانواده، بهره‌گیری عاقلانه از منابع به خاطر فرزندان، بیزار از تحکم (اعم از آن که این تحکم از سوی رؤسای اتحادیه‌ها باشد و یا تلویحاً از سوی دولت مداخله‌گر)، حامی دولت مقتدر (در جهات معین)، احترام‌گذارنده به نظم و قانون، پیشقدم در امور خیریه‌ی اجتماعی، صادق از نظر

شخصی و از نظر سیاسی، از حیث اقتصادی با کفایت. البته می‌توان روایت کم‌تر خیرخواهانه‌ای نیز از مردم بریتانیا ارائه داد. مثلاً: خودمحور و فردگرا، اقتدارگرا و از این حیث تکریم‌کننده‌ی «قانون و نظم»، اعمال‌کننده‌ی محدودیت برای خانواده، طرفدار دولت رفاه، میهن‌پرست متعصب ... و امثالهم. اما آنچه در هر دو روایت آشکار است، پیوند زدن عناصر نولیبرالیستی خوداتکایی فردی و تقلیل حمایت‌های رفاهی از افراد و خانواده‌ها از یک سو، و عناصر محافظه‌کاری سنتی مانند حمایت از دولت قوی در خصوص قانون و نظم و روابط بین‌المللی و حمایت از مفهوم سنتی خانواده از سوی دیگر است.

اینک به ساخت‌های دیگری که تاکنون متذکر آن‌ها نشده‌ایم خواهیم پرداخت. در سطور ۴۴ تا ۴۵ دو صفت دیگر به بریتانیا نسبت داده شده است: دفاع‌کننده از آزادی و هم‌پیمان قابل اعتماد. در اینجا بریتانیا تجسم شخصی یافته است (علی‌الاصول مردم می‌توانند این صفات را داشته باشند نه دولت). تجسم شخصی بریتانیا این امکان را فراهم می‌آورد که صفات مذکور هر آن به مردم نسبت داده شود به خصوص آن که صفت دوم در سطر ۸۹ تا ۹۰ تحت عنوان «هم‌پیمانان قابل اعتماد» تکرار شده است. «ما» در سطور ۷۴ تا ۷۶ نیز همان قابلیت کاریست دوگانه را دارد، و هم می‌تواند به دولت و هم به «مردم» نسبت داده شود. نظر به آن که صفات مورد بحث را ما معمولاً صفات مربوط به مردم می‌دانیم، تفسیر «ما» به عنوان ضمیر دال بر «مردم» را تسهیل می‌کند.

در موارد دیگر، با همپایگی‌ای در عبارات مواجهیم که به نحوی از واکنش خانم تاچر در برابر تنوع مخاطبان خبر می‌دهد. تاچر قصد دارد که این مجموعه‌ی متنوع را در یک مفهوم برساخته‌ی واحد به هم جوش دهد. شاید بهترین مثال در این زمینه را در سطور ۵۸ تا ۶۰ بتوان نشان داد؛ آن‌جا که از تملک یک مسکن سخن می‌گوید. از نظر

برخی از هواداران خانم تاجر، مالکیت مسکن نسبت به رهن مسکن جذابیت بیشتری دارد اما برای اکثر آن‌ها امکانی بیشتر از رهن وجود ندارد. مورد دیگر را در سطور ۵۱ تا ۷۰ باید جستجو کرد؛ آن‌جا که تاجر از تقویت ارزش پول سخن می‌گوید که سخنی قابل فهم برای همه‌ی مخاطبان است. اما آنجا که از مدیریت مالی سخن می‌گوید یک عبارت نیمه فنی را به کار گرفته است که به تئوری اقتصادی مکتب تاجری تعلق دارد و تنها برای افراد مطلع و آگاه، قابل فهم است. یک مورد متفاوت در سطور ۴۵ تا ۴۷ و در بخش دوم همپایگی جلب توجه می‌کند، آن‌جا که موضوعات دولتی را در قالب روابط بینافردی، تجسم شخصی می‌بخشد (شما بر آن چه می‌گویید ایستاده‌اید)؛ این اقدام شاید از این جهت صورت می‌گیرد که بخشی از مخاطبان را نسبت به دیدگاه‌های خود متقاعد سازد. در این‌جا آدم به یاد مقایسه‌ی مشهور خانم تاجر میان اقتصاد ملی و دخل و خرج خانواده می‌افتد. اما آخرین نمونه، مورد کاملاً متفاوتی است: همپایگی میان رونق صنایع و رونق خدمات در سطور ۵۴ تا ۵۶ یک نمونه‌ی کوچک از آن چیزی است که من آن را خلاقیت ایده‌نولوژیک می‌خوانم. تاجر با این همپایگی یکی از پیش‌فرض‌های مکتب تاجری را به‌طور تلویحی به مخاطب عرضه می‌کند: بخش خدمات را برحسب همان معیارهای موفقیتی می‌توان مورد ارزیابی قرار داد که در بخش صنعت به کار گرفته می‌شود. این مثال در واقع به محتوا مربوط می‌شود، به بازنمایی جهان.

نهایت آن‌که بر وجه فهرست‌گونه‌ی کلام تاجر باید تأکید کنیم. تاجر فهرستی از موضوعات را پشت هم ردیف می‌کند. هنگامی که کسی فهرستی ارائه می‌کند از ارتباط میان موضوعات سخن می‌گوید، بی‌آن‌که از چگونگی آن ارتباط سخنی به میان آورد. این به آن معناست که مفسر باید با ارجاع به ارتباطی که در کلام ناگفته مانده

است آن ارتباط را دریابد. در این نمونه، فهرست خانم تاجر روی مخاطبان کار ایده‌تولوژیکی می‌کند: هر یک از مخاطبان به سهم خود در این کار سهیم هستند!

منازعه: زمینه‌ی بینامتنی

پیش‌تر گفتیم که، تاجریم در برابر حملات مخالفین پاپس نمی‌گذارد، گرچه در متن موردنظر ما به هیچ روی به مخالفین اشاره‌ی صریحی نشده است. اما در عین حال در موارد معدودی شاهد اشارات پوشیده‌ای به مخالفین هستیم که مطابق آن چه در فصل قبلی گفته شد این امر در حکم اشاراتی به متون مخالف در زمینه‌ی بینامتنی است. به این ترتیب برای پاسخ گفتن به پرسش چهارم، به دو جمله‌ی منفی در سطور ۲۳ - ۲۴ و اظهارات تأکیدی و تقابلی در سطور ۵۰ و ۵۴ تا ۵۵ و ۶۲ و ۸۷ تا ۹۱ توجه خواهیم کرد.

پرسش چهارم: در متن چه نشانه‌هایی از تقابل مولد با مخالفین وجود دارد؟

۱. جملات منفی: یک جمله‌ی منفی، در زمینه‌ی بینامتنی جمله‌ی مثبت نظیر خود را تداعی می‌کند و آن را نفی می‌کند. اما در مورد جملات منفی سطر ۲۲ ماجر از این پیچیده‌تر است. چرا که کم‌تر امکان دارد کسی جملات مثبتی نظیر آن‌ها به مخالفین تاجر نسبت دهد: مثلاً چه کسی ممکن است گفته باشد «می‌توان مردم انگلیس را وادار به گفتن چیزی کرد که دوست ندارند» یا «مردم دوست دارند به آن‌ها تحکم شود؟» نکته این است که با اشاره متن‌های مخالف در زمینه‌ی بینامتنی، مولدان آن‌ها را دوباره تدوین می‌کنند و جمله‌بندی خاص خود را که به لحاظ ایده‌تولوژیکی در تقابل با جمله‌بندی متون مخالف قرار می‌گیرند جایگزین جمله‌بندی آن متون مخالف می‌کنند. مثلاً در این مورد اظهارات منفی خانم تاجر

در مقابل جملات مثبتی نظیر «مردم به راهنمایی نیاز دارند» یا «مردم خواهان کسب راهنمایی اند» قرار می‌گیرد.

۲. بیان تأکیدی: این مورد در واقع عکس جملات منفی است. این تأکیدات تداعی کننده و نفی کننده‌ی جملات منفی اند. مثلاً در سطور ۵۱ تا ۵۲ تاجر می‌گوید «شما مجبورید در خصوص نظم و قانون با قدرت عمل کنید»؛ این جمله در زمینه‌ی بینامتنی تداعی کننده و نفی کننده‌ی چنین جمله‌ای است: «ضرورتی ندارد که مسئله‌ی نظم و قانون را این قدر بزرگ کنید. در سطر ۵۰ هنگامی که تاجر می‌گوید «شما نمی‌توانید شاهد نظم و قانون باشید مگر با مشارکت مردم»، با مورد مشابهی مواجهیم. اما در سطور ۸۹ تا ۹۱ جملات تقابلی کارکرد متفاوتی دارد. این جملات در واقع به نوعی تکرار اظهارات قبلی خانم تاجر در مصاحبه است. یک نمونه از این قبیل جملات تقابلی در سطور ۵۴ تا ۵۵ مشاهده می‌شود. در این سطور تاجر از نقش مردم در رونق بخشیدن به صنایع سخن می‌گوید. تأکید وی بر مردم می‌تواند این چنین تفسیر شود: باید از مردم و نه از فلانی انتظار رونق بخشیدن به صنایع و خدمات را داشت. این مخاطب است که برحسب درک اجتماعی خود، و بر حسب زمینه‌ی بلافصل تقابلی که تاجر در میان مردم و دولت می‌افکند باید تعیین کند که فلانی کیست. من فکر می‌کنم فلانی همان دولت است و تاجر در این جا خط مشی مخالفین خود را مورد توجه قرار می‌دهد که معتقدند دولت باید بر اقتصاد و خدمات مستقیماً اعمال کنترل کند. ایجاد همپایگی میان رونق خدمات و رونق صنایع اقدام بسیار هوشمندانه‌ای است. این همپایگی التزام دولت به امور خدمات را همانند عهده‌داری امور صنعتی توسط دولت، ناموفق ارزیابی می‌کند.

تفسیر

اینک زمان آن رسیده است که فرآیند تولید متن توسط خانم تاجر را بازسازی کنیم و ببینیم چگونه مشکلات حادث می‌شود و خانم تاجر چگونه برای حل آن‌ها تلاش می‌کند. البته ما باید فرآیند تفسیر را در میان مخاطبین نیز بازسازی می‌کردیم چون بدون اطلاع از این فرآیند نمی‌توانیم تأثیر و راه‌حل‌های خانم تاجر را در مخاطبین ارزیابی کنیم. من در پایان در این زمینه به یکی دو نکته اشاره خواهم کرد: زیرا در این مورد پژوهی هیچ اطلاعی از مخاطب در دست نداریم. به علاوه ما برای تفسیر فرآیند تولید متن توسط خانم تاجر به اطلاعات تکمیلی دیگری مانند این که تاجر خود چگونه گزینش‌های متنی خود را توجیه می‌کند، نیازمندیم.

من در این جا یک فرض ساده‌سازانه را مطرح خواهم کرد مبنی بر آن که طرق حل مشکلات توسط خانم تاجر و انواع ترکیب‌های نوین گفتمانی وابسته به آن‌ها به همین گفتمان خاص که از این مصاحبه استنباط می‌شود، اختصاص دارد. اما در واقع چنین نیست خانم تاجر از انواع گفتمان‌های متداول ترکیب تازه‌ای پدید آورده است و این‌طور نیست که در هر گفتار او، باز آفرینی تازه‌ای اتفاق بیافتد. می‌توان این‌طور تصور کرد که او «سرمایه» انباشته‌ای از همه بازآفرینی‌های خلاقانه‌ی خود در دست دارد. اما به هر روی فرض ساده‌سازانه‌ی من این گفتار خاص را بدیع‌تر از آن چه در واقع هست جلوه می‌دهد.

پرسش پنجم: هنگامی که میان منابع خانم تاجر و تحلیل او از شرایط سازگاری وجود ندارد، چه مشکلاتی برای خانم تاجر پیش می‌آید و او برای حل آنها چه ترکیب تازه‌ای از انواع گفتمان‌های موجود پدید می‌آورد؟

اجازه بدهید با استفاده از چارچوبی که در فصل قبلی عرضه شد بافت موقعیتی متن را مورد تحلیل قرار دهیم. در این بحث تفسیر بر مبنای متنی صورت می‌پذیرد که خانم تاجر با آن کار کرده است. نوع کنشی که با آن مواجه‌ایم مصاحبه‌ای سیاسی است که از رادیو پخش شده است. دقت کنید که این کنش، یک وضعیت نهادی دوگانه را شامل می‌شود: سیاست و سخن‌پراکنی رسانه‌ای. افراد درگیر در کنش و مناسبات میان آن‌ها در قالب جایگاه‌های فاعلی زیر قرار گرفته‌اند: ۱- سخنگو، مخاطب و شنوندگان (جایگاه‌های سخنگوی و شنوندگی وابسته به موقعیت) ۲- مصاحبه‌کننده، مصاحبه‌شونده و بینندگان (جایگاه وابسته به نوع کنش) ۳- دو مجموعه از هویتی که بر حسب وضعیت نهادی دوگانه، به مشارکین هر یک از نهادها نسبت داده می‌شود: در نهاد سخن‌پراکنی رسانه‌ای، چهره‌ی سرشناس رسانه‌ای، روزنامه‌نگار و مخاطبان و در نهاد سیاست، رهبر سیاسی، روزنامه‌نگار و گروهی از مردم. جنبه‌های دیگر که به مشارکین مربوط می‌شوند این‌ها هستند: گفتگوی خانم تاجر به عنوان یک زن با یک مصاحبه‌کننده‌ی مرد در مقابل ترکیبی مختلط از مخاطبانی است که از حیث اجتماعی و سیاسی متنوع‌اند.

من این نکته را مفروض گرفته‌ام که تفسیر مصاحبه‌کننده (آقای چارلتون) با تفسیر خانم تاجر چندان متفاوت نیست. اما آن‌ها احتمالاً از اهداف و موضوعات مصاحبه تفسیر نسبتاً متفاوتی دارند. نزد چارلتون بافت نهادی گفتمان، سخن‌پراکنی رسانه‌ای است و سیاست به منزله‌ی یک موضوع، وجهی فرعی دارد. شنوندگان در درجه‌ی اول مخاطبان برنامه‌ی رادیویی محسوب می‌شوند و خانم تاجر در درجه‌ی اول یک چهره‌ی سرشناس است. به همین ترتیب هدف برنامه (و در واقع هدف سلسله برنامه‌هایی که مصاحبه به آن تعلق دارد)، دسترسی مخاطب به دیدگاه‌های یک شخصیت مهم و مشهور است.

ظاهراً خانم تاجر همه‌ی این‌ها را پذیرفته است. اما در واقع او به عنوان یک سیاستمدار ناچار است به بافت نهادی گفتمان به عنوان یک گفتمان سیاسی بنگرد، سخن پراکنی رسانه‌ای را ابزاری در خدمت اهداف سیاسی بداند، شنوندگان را در وهله‌ی نخست گروهی از «مردم» بیانگارد، و خود را در وهله‌ی نخست یک رهبر سیاسی تلقی کند. در نتیجه به رغم آن که به ظاهر خانم تاجر به هدفی که چارلتون برای مصاحبه منظور کرده، گردن نهاده است، اما وی هدف استراتژیک اعلام نشده‌ای (گرچه کاملاً قابل فهم است) دارد: تأثیر سیاسی مثبت بر گروهی از «مردم» در میان مخاطبان. این هدف استراتژیک سبب می‌شود که خانم تاجر «خودش» نباشد و سعی نکند که با مخاطبان براساس ذهنیتی که از آن‌ها دارد، ارتباط برقرار کند. او تصویری از خود، از مخاطب خود و از رابطه‌ی خود با مخاطب «می‌سازد» که با هدف استراتژیکش تطابق داشته باشد.

البته من بیشتر بر بافت موقعیتی متمرکز شده‌ام و کم‌تر به بافت بینامتنی پرداخته‌ام. اما اجازه بدهید اندکی به بافت بینامتنی نظر کنیم. خانم تاجر برای این که بداند به چه متونی می‌توان اشاره کرد و چه چیزی را می‌توان ناگفته گذاشت، باید بتواند تجربه‌ی بینامتنی فرد مصاحبه‌کننده و مخاطب خود را برآورد کند. البته در این خصوص تجربه‌ی بینامتنی مخاطب است که حائز اهمیت قلمداد می‌شود او آن دسته از تجربیات بینامتنی مصاحبه‌کننده را که بسیاری از مخاطبان فاقد آن‌ها هستند، نادیده می‌انگارد. نمونه‌ای از این امر را می‌توان در نشانه‌های متنی منازعه که در ارتباط با پرسش چهارم مورد بحث قرار گرفت دید.

حال به ناسازگاری‌های میان عناصر این تحلیل، منابع خانم تاجر و نحوه‌ی تلاش وی برای حل آن‌ها می‌پردازیم. من پرسش‌های اول تا سوم را یک به یک مورد بررسی قرار خواهم داد و در هر یک روابط، جایگاه فاعلی خانم تاجر و جایگاه فاعلی مخاطب را مورد بحث قرار خواهم داد.

در مورد روابط، این نکته را مفروض انگاشته‌ام که خانم تاجر منابعی از انواع گفتمان در اختیار دارد. این گفتمان‌ها، پیش‌فرض‌هایی در خصوص روابط اجتماعی میان «مردم» با یک رهبر سیاسی در خود دارند، روابطی از نوع روابط نخست‌وزیران پس از جنگ مانند چرچیل، آتلی و اون: این پیش‌فرض‌ها را در یک دستورالعمل که برای رهبران سیاسی ساخته‌اند، می‌توان خلاصه کرد: «فاصله‌ی خود را حفظ کنید و اقتدار خود را نشان دهید». در واقع نخست‌وزیران پس از جنگ به نحو روزافزون با مسئله برانگیزی این فاصله‌گزینی و اقتدارگرایی در روابط، مواجه بوده‌اند. من در پرسش ششم، به دلیلی به این بحث بازخواهم گشت. در نمونه‌ای که در این بحث موضوع کار ماست این مسئله برانگیزی ناشی از ناسازگاری میان منابع فوق‌الذکر و نحوه‌ی تحلیل روابط مشارکین است که خانم تاجر سعی دارد در جهت اهداف استراتژیک خود اقدام به تحمیل آن‌ها بر بافت نماید. از استراتژی حل مسئله‌ی خانم تاجر، سیاستمداران مختلف روایت‌های مختلفی به دست داده‌اند؛ این استراتژی عبارتست از ترکیب عناصر رابطه‌ای گفتمان مکالمه‌ای که بیانگر همبستگی است (مثل شما و ...) با عناصر رابطه‌ای گفتمان سنتی‌تر سیاسی که بیانگر اقتدار است (سخن گفتن به نمایندگی از «مردم»). به این ترتیب دستورالعمل بالا به این نحو تغییر می‌کند: «ادعای همبستگی کنید اما اقتدار خود را نشان دهید». ادعای همبستگی ادعای مخاطره‌آمیزی است. زیرا حفظ اقتدار را برای فرد مدعی دشوار می‌کند، به همین جهت درآمیختن همبستگی و اقتدار دشوار می‌شود. این امر برای خانم تاجر به نحو مضاعف دشواری می‌آفریند. زیرا زنان بر حسب سنت بیرون از جایگاه اقتداری قرار دارند. این نکته ما را به ناسازگاری بعدی رهنمون می‌شود.

در خصوص جایگاه فاعلی خانم تاجر شاهد ناسازگاری در منابعی هستیم که در دسترس سیاستمداران است (صرف نظر از

تغییراتی که تاجر خود پیش از این مصاحبه در این منابع ایجاد کرده). از سویی با پیش‌فرض‌های الگوهای گفتمانی مواجه‌ایم که جایگاه فاعلی یک رهبر سیاسی را مردانه ترسیم کرده است؛ و از سوی دیگر با این واقعیت آشکار که یک زن در جایگاه رهبر سیاسی قرار دارد. و علاوه بر آن با تصویر خانم تاجر مواجه‌ایم، تصویری که وی می‌خواهد به دلایل استراتژیک آن را بر زمینه‌ی متن منعکس کند. توجه کنید که در این مورد مسئله فروشکستن یک الگوی گفتمانی پیشین در مورد یک رهبر زن نیست، چرا که هرگز چنین ساختاری وجود نداشته است. می‌توان استراتژی خانم تاجر در حل مشکل را این‌طور خلاصه کرد: «مقتدر، قاطع و انعطاف‌ناپذیر باش، و در عین حال به زن بودن خود لطمه نزن» این شعار متناقض به نظر می‌رسد، چرا که سه صفت بخش اول شعار مردانه است. هنر تاجر در آن است که عناصر بیانی گفتمان سیاسی مردسالارانه و سنتی (مثلاً وجه دستوری اقتدارگرایانه)، عناصر بیانی انعطاف‌ناپذیر مندرج در دیگر گفتمان‌های مردانه (حالت نگاه، ممانعت او از اعمال کنترل مصاحبه‌کننده و سخن گفتن وی) را با عناصر بیانی زنانه در هم می‌آمیزد. این عناصر بیانی زنانه، مشخصاً و عمدتاً متعلق به گفتمان دیداری دنیای مُد هستند. اما در ویژگی‌های وجه دستوری غیر اقتدارگرا نیز منعکس می‌شوند؛ ارزش‌هایی که من به فروتنی و احتیاط نسبت دادم، به‌طور کلیشه‌ای زنانه‌اند. گرچه خانم تاجر در آفریدن جایگاهی برای یک رهبر زن بسیار موفق است، اما این جایگاه به هیچ‌روی جایگاهی فمینیستی و از موضع جانبداری از حقوق زن نیست.

سرانجام به جایگاه فاعلی گروهی از «مردم» می‌رسیم که مخاطبان رسانه هستند. در این‌جا ناسازگاری میان مفروضات گفتمان روایت‌های سنتی‌تر محافظه‌کاری درباره «مردم»، و مفهوم «مردم» در اهداف و آموزه‌های سیاسی خانم تاجر وجود دارد. چنان

که پیش‌تر گفته شد، تاجر عناصر گفتمان سنتی محافظه‌کاری (مثل وطن پرستی و التزام به خانواده و...) را با گفتمان نولیبرال (مثل مخالفت با مداخله دولت و...) درهم می‌آمیزد. دیگر خصوصیات «مردم» در روایت خانم تاجر، از آن چه در خصوص روابط و جایگاه فاعلی خانم تاجر گفته شد، پیروی می‌کند: «مردم» رهبرانی را می‌پذیرند که قاطع و انعطاف‌ناپذیرند، و در عین حال این مردم می‌پذیرند که این قبیل رهبران حق ادعای همبستگی با آن‌ها و بیان آرزوها، بیم‌ها و امیدهای آن‌ها را دارند. این یک روایت پوپولیستی از «مردم» است؛ عنصری دیگر از بازسازی بدیع خانم تاجر.

تبیین

بر اساس مسائل مطروحه در مرحله‌ی تبیین، که پیش‌تر ارائه شد، ما اینک به گفتمان خانم تاجر در سطوح نهادی و اجتماعی و به عنوان عنصری در فرایندهای اجتماعی نظر خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که چگونه این گفتمان از حیث ایده‌ئولوژیک توسط روابط و منازعات قدرت متعین می‌شود و در عین حال از حیث ایده‌ئولوژیک آن روابط و منازعات را تعیین می‌کند. من بر اساس دو سطح نهاد اجتماعی و جامعه سوال ششم را به دو قسمت تقسیم کرده‌ام:

بخش اول سوال ششم: این گفتمان به کدام فرآیندهای نهادی تعلق دارد، و از حیث ایده‌ئولوژیک چگونه تعین می‌پذیرد و متقابلاً چگونه تعیین می‌کند؟

چارچوب نهادی این گفتمان در واقع نسبتاً پیچیده است. چراکه سیاست محل تقاطع نهادهای متعدد است: احزاب سیاسی، نهادهای سیاسی (مثل پارلمان)، نهادهای دولتی (مثل بوروکراسی دولتی)، و البته رسانه‌ها. بررسی مسیری که گفتمان تاجر در میان مرزهای

نهادی طی کرده است، مسئله‌ی جالبی است. در این نمونه بلاواسطه‌ترین چارچوب نهادی متشکل از رسانه و سخن‌پراکنی است، گرچه خانم تاجر خود را در آن چارچوب محدود نمی‌کند. فرآیندهای نهادی که این گفتمان به آن‌ها تعلق دارد به طور عام عبارت است از: منازعه میان احزاب سیاسی (در رسانه‌ها و سایر نهادها) برای کسب حمایت و قدرت سیاسی و به طور خاص مبارزه‌ی جناح تاجر به عنوان راست جدید برای تفوق یافتن در حزب محافظه‌کار و پس از آن کسب قدرت دولتی و سرانجام ایجاد یک اجماع تازه سیاسی. یک بار دیگر مبحث عمومی فوق‌الذکر در خصوص تاجرپریم را بخوانید. در روند آن منازعات، گفتمان تاجرپریم نقش مهمی ایفا می‌کرد و یک نمونه‌ی خوب برای نشان دادن توان اثرگذاری گفتمان بر روابط قدرت و نتیجه‌ی منازعات، از طریق ایجاد ایده‌تولوژی‌ها و نقش تعیین‌کننده‌اش بر آن‌ها است. من در ذیل بخش دوم پرسش ششم بر وجوهی از گفتمان تاجرپریم متمرکز خواهیم شد که حکایت از وجه تعیین‌کنندگی و خلاقیت آن از حیث ایده‌تولوژیک دارد و در عین حال از نحوه‌ی تعیین ایده‌تولوژیکی آن نیز سخن خواهیم گفت.

گفتمان خانم تاجر قادر است میان «مردم» و خانم تاجر به عنوان یک رهبر سیاسی، بیانی آمیخته با اقتدار و همبستگی برقرار کند. از این حیث می‌توان گفت که گفتمان خانم تاجر در خصوص روابط اجتماعی به نحو بالقوه و به لحاظ ایده‌تولوژیک تعیین‌کننده است. البته نباید در نقش آفرینی تاجرپریم زیاده‌گویی کرد و نقش آن را جدا از سایر فرآیندهای اجتماعی توضیح داد. سهم خانم تاجر یا سهم تاجرپریم را در فرآیند گسترده‌تری از بازسازی رابطه‌ی میان رهبر و «مردم» باید جستجو کرد که جناح‌های سیاسی مهم انگلیس در آن حضور دارند. این نکته را تا حدودی با افزایش شگفت‌انگیز اهمیت رسانه‌ها در عرصه‌ی منازعات سیاسی می‌توان توضیح داد: رسانه‌ها

در دنیای امروز به نحوی گسترده متکفل برقراری ارتباطی برابر میان مجریان و کارگزاران رسانه‌ها با مردم هستند. با حضور رسانه‌ها نمی‌توان مناسبات اجتماعی پدرسالارانه و وجود گروه‌های اجتماعی دور از هم را حفظ کرد. البته من فکر می‌کنم دلایل اجتماعی عمیق‌تری هم وجود دارد که به آن‌ها می‌پردازم. نزد رهبران سیاسی، آشکال گوناگون آمیزه‌ی اقتدار و همبستگی مرسوم است، اما تضمینی وجود ندارد که این آشکال به خصوص از حیث ایجاد همبستگی میان سیاستمداران و بقیه‌ی مردم مؤثر افتند. مفهوم «مردم» در این همبستگی مفهومی برساخته و غیرواقعی است. مقصود سیاستمداران همبستگی با همه‌ی گروه‌ها و بخش‌هایی که واقعاً وجود دارند نیست و نباید انتظار داشت که این ادعای همبستگی از سوی عموم مردم نیز پاسخ متقابل دریافت کند. در این‌جا همبستگی خصالتی کاذب و وهمی دارد که در بخش دوم پرسش ششم بازهم از آن سخن خواهم گفت.

اثرگذاری ایده‌نولوژیک خانم تاجر در خصوص هویت اجتماعی «مردم» و یک رهبر سیاسی زن تا حدود زیادی ناشی از خلاقیت‌های فردی خود اوست. تاجر چهره‌ی تازه‌ای از رهبری را در نهادهای سیاسی انگلیس ظاهر کرده است. چهره‌ای که می‌تواند صفات سنتی اقتدارگرایی آمیخته با ستیزه‌جویی و انعطاف‌ناپذیری را با زن بودن جمع کند. او با ویژگی ستیزه‌جویی و انعطاف‌ناپذیری خود در رهبری، موجب تحکیم راست جدید در صحنه‌ی سیاسی انگلیس شد. اما این که او تا چه حد توانسته است موقعیت زنان را تحکیم کند، محل بحث است. بی‌تردید او سدهایی را شکست و در نتیجه امکان کسب جایگاه رهبری برای زنان، بیش از گذشته فراهم آمده است، اما در این زمینه محدودیت‌های جدی هم وجود دارد که در بخش دوم پرسش ششم به آن‌ها خواهیم پرداخت. در خصوص هویت اجتماعی «مردم» نیز تاجر و تاجرستان‌ها توانستند

شالوده‌ای اجتماعی برای فردگرایی رقابتی که از آن طرفداری می‌کردند، بناکنند.

اینک به بخش دوم پرسش ششم می‌رسیم و از سطح نهادی به سطح اجتماعی تغییر منظر می‌دهیم:

بخش دوم پرسش ششم: این گفتمان به کدام فرآیندهای اجتماعی تعلق دارد و از حیث ایده‌نولوژیک چگونه تعیین می‌پذیرد و متقابلاً چگونه تعیین می‌کند؟

من این گفتمان را بخشی از دو فرآیند اجتماعی به حساب می‌آورم: اول، منازعه‌ی طبقاتی میان طبقه‌ی سرمایه‌دار (یا بلوک قدرتی که او فراهم آورده) و طبقه‌ی کارگر و متحدانش و دوم: منازعه‌ی میان زن و مرد. من در این جا تنها بر وجه تعیین‌بخش این گفتمان آن طور که در بخش اول این پرسش مورد بحث قرار گرفت متمرکز نخواهم شد، بلکه به نحوه‌ی ارتباط متقابل عناصر ایده‌نولوژیک تعیین‌بخش با عناصر ایده‌نولوژیک تعیین‌پذیر می‌پردازم. این نکته به همان ارتباط دیالکتیکی میان تعیین اجتماعی فاعل و خلاقیت او باز می‌گردد که در آغاز این فصل به آن پرداختم.

اجازه بدهید از مناسبات اجتماعی شروع کنیم. در جامعه‌ی کاپیتالیستی ما، قدرت مسلط، بر طبقه‌ی کارگر و سایر اقشار میانی اعمال سلطه‌ی سیاسی و اقتصادی می‌کند. در نتیجه رابطه‌ی میان صاحبان قدرت با توده‌های مردم ارتباطی سلطه‌گرانه و اقتدارآمیز است. در سیاست نیز مانند سایر عرصه‌های اجتماعی کسانی که خواهان قدرت هستند - احزابی که درصدد کسب قدرت دولتی هستند - به درجات مختلف درصدد بهبود شرایط زندگی طبقه‌ی کارگر برآمده‌اند، البته تا جایی که سلطه‌ی طبقاتی به چالش گرفته

نشود. بنابراین در رهبری سیاسی مانند رهبری در هر زمینه‌ی دیگری، مناسبات طبقاتی عنصر اقتدار را تعیین می‌کنند. اما چرا رهبران سیاسی تظاهر به همبستگی با «مردم» می‌کنند؟ من فکر می‌کنم پاسخ این امر واکنشی است در مقابل تغییراتی که در موازنه‌ی قدرت میان طبقه‌ی سرمایه‌دار و بلوک مسلط آن و سایر بخش‌های اجتماعی رخ می‌دهد. ما در قرن بیستم شاهد رشد تدریجی، اگرچه نه همواره آرام توان کارگران و متحدانشان برای تعقیب خواست‌های خود در درون مناسبات سرمایه‌داری بوده‌ایم. رشد اتحادیه‌های کارگری، امکان فزاینده‌ی کسب نمایندگی سیاسی در پارلمان و یا کسب نمایندگی سیاسی در دولت از طریق حزب کارگر و امثالهم به این منظور کمک است. همراه با این تحول ما شاهد حضور یک ایده‌ئولوژی مشارکتی بوده‌ایم که جامعه‌ی سرمایه‌داری را به عنوان جامعه‌ای تحت کنترل مشارکت سرمایه‌داران و کارگران، معرفی می‌کند. و همه‌ی علائم ظاهری نابرابری اجتماعی را، در بسیاری از نهادها و از آن جمله سیاست، محو می‌کند.

آن «همبستگی» میان رهبران و «مردم» با پدیده‌ی عمومی‌تری ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ این پدیده به رسانه‌های گروهی و دیگر حوزه‌های حیات اجتماعی تعلق دارد. من این پدیده را «شخصی‌سازی تصنعی» می‌خوانم. همبستگی، وجه تبلور یافته‌ی شخصی‌سازی تصنعی است. با گسترده‌تر شدن و توده‌ای‌تر شدن رسانه‌ها و در نتیجه تماس کم‌تر با افراد یا گروه‌های خاص از مخاطبان، کارگزاران رسانه‌ها و شخصیت‌های رسانه‌ای (و از آن جمله سیاستمداران) بیشتر تظاهر می‌کنند که با مخاطبان خود به منزله‌ی افرادی با زمینه‌های گسترده‌ی مشترک، در ارتباط هستند. کارکردهای این صورت از همبستگی را به منزله‌ی یک استراتژی مهار باید مورد مطالعه قرار داد: به این ترتیب که از یک طرف

نمایان‌گر پذیرش قدرتِ طبقه‌ی کارگر و متحدانش است اما از طرف دیگر بر نابرابری‌های واقعی جامعه‌ی سرمایه‌داری حجابی از برابری می‌کشد. به این ترتیب عنصر خلاق و تعین‌بخش ایده‌نولوژیکی، خود توسط همین عنصر تعین‌بخش مهار می‌شود. این چیزی است که من فکر می‌کنم دقیقاً در گفتمان تاجریم نیز حضور دارد.

نوبت به هویت اجتماعی یک رهبر سیاسی زن می‌رسد. ما بار دیگر درخصوص جایگاه زنان، می‌توانیم حضور استراتژی مهار را در آن چه به ظاهر خانم تاجر در حال برساختن و پیشرفت در آن است، شاهد باشیم. زنان قدرتمندی همچون خانم تاجر وجود دارند. اما در عین این قدرتمندی، تاجر زنانگی را به گونه‌ای ارائه می‌دهد که اساساً مردسالار است. و به این ترتیب در حالی که به نظر می‌رسد خانم تاجر می‌خواهد در جامعه‌ی مردسالار رخنه ایجاد کند، آن را بازتولید می‌کند. طرفه آن که آن چه به نظر می‌آید برای زنان یک دستاورد است، شکستی برای فمینیسم است. همین نکته در خصوص نقش زنان در مناسبات اجتماعی نیز مصداق دارد. تاجریم امتیازی برای افزایش قدرت زنان در اقتصاد، مشاغل و زندگی عمومی به همراه دارد. اما این امتیاز به معنای رشد زنان در محدوده‌های یک نظام مردسالارانه است. در مورد پیشرفت زنان در عرصه‌های صنعت، مشاغل و غیره و دستیابی آن‌ها به جایگاه‌های نسبتاً قدرتمند نیز محدودیت‌های مشابهی وجود دارد.

اما در خصوص هویت اجتماعی‌ای که خانم تاجر برای «مردم» ایجاد می‌کند، وضع تا حدودی متفاوت است چرا که در این مورد امکان و امتیازی در کار نیست. با این همه در این جا هم خلاقیت ظاهری ایده‌نولوژیکی توسط روابط ریشه‌دار قدرت که تاجر در چارچوب آن عمل می‌کند مهار می‌شود. از آن چه محافظه‌کاری پیش از تاجر از «مردم» می‌ساخت، برخی در روایت تاجری حضور

دارد و برخی حضور ندارد. محافظه‌کاری سنتی بر عناصری نظیر ملت‌گرایی و خانواده به عنوان وجوه مقوم مفهوم «مردم» تأکید می‌نهاد. اما در زمینه‌ی قدرت طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، مهم آن است که مردم بر مبنای طبقه‌ی اجتماعی‌شان تعریف نشوند. اما چندان مهم نیست که چگونه تعریف شوند. به این ترتیب «مردمی» که تاچر از آن‌ها سخن می‌گوید صرفاً صورت محدود تعبیر دیگر است. به این ترتیب میان نهاد سیاست با دیگر حوزه‌های نهادی از این حیث که مفهومی توده‌وار از «مردم» می‌سازند، شباهت وجود دارد، مثلاً «مصرف‌کننده» در عرصه‌ی تبلیغات. در این جا نیز طبقه‌ی اجتماعی، جایگاه آنان در تولید اقتصادی و ... هرگز مشخص نمی‌شود.

نتیجه

من نشان دادم که گفتمان خانم تاچر از حیث ایده‌تولوژیک حاوی ارتباطی مهارکننده میان وجه خلاق و وجه تعیین بخش است و اولی در محدوده‌های آن چه دومی مقرر می‌سازد بسط پیدا می‌کند. این نکته اثبات‌کننده‌ی ادعای اولیه‌ی من در آغاز این مقاله است. من گفته بودم میان خلاقیت فردی و تعیین اجتماعی نوعی ارتباط وجود دارد. چنان که عموماً تصور می‌شود، خلاقیت فرد در گفتمان یا در سایر امور هرگز آزاد از هر قید و بند اجتماعی نیست، همواره شرایط اجتماعی مشخصی وجود دارد که امکان بروز خلاقیت را فراهم می‌کند، آن را محدود می‌کند و یا مانند نمونه‌ای که مورد بحث ما بود تا حدودی موجب تضعیف آن می‌شود.

منابع

در این مقاله، همه جا، درباره‌ی روابط بین فاعل، خلاقیت و تعین اجتماعی در گفتمان از دیدگاه کرس (۱۹۸۵) استفاده کرده‌ام. آثار میشل فوکو، به ویژه م. فوکو (۱۹۷۲) در این مقاله در مدّ نظرم بوده است. دو رویکرد جالب به گفتمان سیاسی کارهای فای و لاکلو و موفی است - نگاه کنید به جی. پی. فای ۱۹۷۲ و جی. پی. تامسون ۱۹۸۴. فصل ۶، و درباره‌ی رویکرد نخست به: پی. لالکو و سی. موفی ۱۹۸۵. درباره‌ی تاجرسم بنگرید به فصلنامه‌ی مارکسیسم امروز و مجموعه مقالاتی که به انتخاب و ویرایش هال و جیکوس از آن گرفته شده است (اس. هال و ام. جیکوس ۱۹۸۳). و درباره‌ی گفتمان تاجرسم نگاه کنید به اس. هاردینگ ۱۹۸۳. درباره‌ی تحلیل مجموعه خلاق انواع گفتمان در گفتمان برنامه‌ریزی مشاوره خانواده نگاه کنید به سی. ان. کندلین و جی. ال. لوکاس ۱۹۸۶.

کتابنامه

- Althusser, L.** (1971) Ideology & ideological state apparatuses. *Lenin and Philosophy & other Essays*. New Left Books.
- Atkinson, J. & Drew, P.** (1979) *Order in court*. London: Macmillan.
- Bakhtin, M.** (1986) *Speech Genres and Other Late Essays*. University of Texas Press.
- Barthes, R.** (1977) Introduction to the Structural Analysis of Narratives. *Image, Music, Text*. Selected and trans. Stephen Heath. London: Fontana.
- Benson, D. & Hughes, J. A.** (1983) *The perspective of ethnomethodology*. London / New York: Longman.
- Billig, M.** (1990) Stacking the Cards of Ideology: The History of the *Sun Suvenir Royal Album*. *Discourse & Society* 1(1): 17-37.
- Billing, M. & Condor, S. et al.** (1988) *Ideological Dilemmas*. Sage Publications.
- Brown, G. & Yule, G.** (1983) *Discourse analysis*. Cambridge / London / New York : Cambridge University Press.
- Brown, P. & Levinson, S.** (1978) Universals of language usage: politeness phenomena. In E. Goody (ed.) 1978. pp. 56-324.
- Buci-Glucksmann, C.** (1980) *Gramscian and the state*. Lawrence & Wishart.
- Callinicos, A.** (1987) *Making History*. Cambridge: Polity Press.
- Candlin C.N. & Lucas, J. L.** (1986) «Interpretations and explanations in discourse: modes of 'advising' in family planning.» In **Ensink, T. et al.**, *Discourse analysis and public life*. Foris. Dordrecht. **Cicourel, A.** 1973 *Cognitive sociology*. Penguin.
- Candlin C.N.** (1986) «Beyond description to explanation in cross-cultural discourse.» In **Smith L.** (ed) *Discourse across cultures*. Pergamon.

- Chilton, P.** (1990) Politeness, Politics and Diplomacy. *Discourse & Society* 1(2): 201-24.
- Cicourel, A. V.** (1976) *The social organisation of juvenile justice*. London: Heinemann [1968].
- Clark, R., Fairclough, N., Ivanic, R. & Martin-Jones, M.** (1991) Critical Language Awareness Part II: Towards Critical Alternatives. *Language and education* 5: 41-54.
- Conein, B.etal.** (1981) *Materialités discursives*. Lille, France, Presses Universitaires de Lille.
- Connerton, P.** (ed.) (1979) *Critical sociology: selected readings*. Harmondsworth: Penguin Books.
- Coulthard, M.** (1977) *An introduction to discourse analysis*. Longman.
- Coulthard, M. & Montgomery, M.** (eds) (1981) *Studies in discourse analysis*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Coward, R. & Ellis, J.** (1977) *Language and marerialism: developments in semiology and the theory of the subject*. London/Henley/Boston: Routledge and Kegan Paul.
- Davis, K.** (1988) *Power Under the Microscope: Toward a Grounded Theory of Gender Relations in Medical Encounters*. Dordrecht: Foris.
- Downes, W.** (1984) *Language and society*. Fontana Paperbacks.
- Downing, J.** (1990) US Media Discourse in South Africa: The development of a Situation model. *Discourse & Society* 1(1):39-60.
- Dreyfus, H. & Rabinow, P.** (1982) *Michel Foucault: beyond structuralism and hermeneutics*. Harvester Press.
- Edmondson, W.** (1981) *Spoken discourse: a model for analysis*. London/New York: Longman.
- Engels, F.** (1976) *Anti-Dühring*. Peking: Foreign Languages Press. [1877-1878].
- Fairclough, N.** (1989) *Language and Power*. London: Longman.
- Fairclough, N.** (1989a) Michel Foucault and the analysis of discourse. *Center for Language in Social Life Research Paper* 10. Lancaster University.
- Fairclough, N.** (1989b) Language and ideology. *English Language Research Journal* 3: 9-27.
- Fairclough, N.** (1990) Critical Linguistics: 'New Times', and Language Education.

- In R. Clark *et al.* (eds) *Language and Power: Papers from 22nd Annual Meeting of the British Association of Applied Linguistics*. London: C.U.T.
- Fairclough, N. (1992a) *Discourse and Social Change*. Cambridge: Polity Press.
- Fairclough, N. (ed.) (1992b) *Critical Language Awareness*. London: Longman.
- Fairclough, N. (forthcoming) *Media and Language*. Edward Arnold.
- Fairclough, N.L. (1982) Review of Bolinger. *Language - the loaded weapon*. *Language in Society* 11. 110-20.
- Fairclough, N.L. (1985) «Critical and descriptive goals in discourse analysis.» *Journal of Pragmatics* 9: 739-763.
- Fairclough, N.L. (1985) Critical and descriptive goals in discourse analysis. *Journal of Pragmatics* 9, 739-63.
- Fairclough, N. & Ivanic, R. (1989) Language education or language training? A critique of the Kingman Model of English language. In Bourne, J. & Bloor, T. (eds) *The Kingman Report*. Committee for Linguistics In Education (CLIE).
- Faye, J. P. (1972) *Langages totalitaires: critique de la raison/l'économie narrative*. Hermann, Paris.
- Fisher, S. (1991) A Discourse of the Social: Medical Talk/PowerTalk/ OppositionalTalk?, *Discourse & Society* 2(2): 157-82.
- Fishman, J. A. (1972) The relationship between micro-and macro-sociolinguistics in the study of who speaks what language to whom and when. In J. B. Pride & J. Holmes (eds) *Sociolinguistics*. Harmondsworth: Penguin Books. pp. 15-34.
- Forgacs, D. (1988) *A Gramsci Reader*. Lawrence & Wishart.
- Foucault, M. (1971) *L'ordre du discours*. Paris. Gallimard.
- Foucault, M. (1972) *The Archaeology of Knowledge* (trans A. Sheridan Smite). Tavistock Publications.
- Foucault, M. (1979) *Discipline and punish: the birth of the prison*. Translated by A. Sheridan. Harmondsworth: Penguin Books. [1975]
- Foucault, M. (1981) *History of sexuality*. Vol. I. Penguin Books.
- Fowler, R. (1991) *Language in the News*. London: Routledge.
- Fowler, R. & Kress, G. (1979) Rules and regulations. In Fowler *et al.* (eds) 1979.
- Fowler, R., Hodge, B., Kress, G. & Trew, T. (1979) *Language and control*. London/Boston/Leley: Routledge and Kegan Paul.
- Frow, J. (1985) Discourse and power. *Economy and society*, 14.

- Garrod, S. (1986) «Language comprehension in context: a psychological perspective.» *Applied Linguistics* 7: 226-238.
- Giddens, A. (1976) *New rules of the sociological method: a positive critique of interpretative sociologies*. Hutchinson.
- Giddens, A. (1981) Agency, institution, and time-space analysis. In: K. Knorr-Cetina & A. V. Cicourel (eds) *Advances in social theory and methodology: towards an integration of micro-sociologies*. Boston / London / Henley: Routledge and Kegan Paul. pp. 161-74.
- Giddens, A. (1984) *The Constitution of Society*. Cambridge: Polity Press.
- Givón, T. (1979) *On Understanding Grammar*. New York: Academic Press.
- Goffman, E. (1981) Footing. In *Forms of Talk*: Oxford: Blackwell.
- Gramsci, A. (1971) *Selection From The Prison notebooks*, edited and translated Q. Hoare & G. Nowell-Smith, Lawrence & Wishart.
- Grice, H. P. (1975) Logic and conversation. In P. Cole & J. Morgan (eds) 1975, pp. 41-58.
- Haberland, H. & Mey, J.L. (1977) Editorial: Linguistics and pragmatics. *Journal of Pragmatics* 1: 1-12.
- Habermas, J. (1984) *The theory of communicative action*, vol. 1. Heinemann.
- Hacker, K., Coste, T.G., Kamm, D. F. & Bybee, C. R. (1991) Oppositional Readings of Network Television News: Viewer Deconstruction, *Discourse & Society* 2(2): 183-202.
- Hall, S. & Jacques, M. (eds), (1983) *The politics of Thatcherism*, Lawrence & Wishart.
- Hall, S. (1982) The rediscovery of 'ideology': return of the repressed in media studies. In M. Gurevitch, T. Bennet, J. Curran & J. Woollacott (eds) *Culture, society and the media*. London/New York: Methuen, pp. 56-90.
- Hall, S. (1988) The toad in the garden: thatcherism among the theorists. In C. Nelson & L. Grossberg (eds). *Marxism and the interpretation of culture*. Macmillan Education.
- Hall, S., Critcher, C., Jefferson, T., Clarke, J. & Roberts, B. (1978) *Policing the Crisis*. London: Macmillan.
- Holliday M. A. K., & Hasan, R. (1985) *Language, context, and text: aspects of language in a social-semiotic perspective*. Deakin University Press, Victoria, Australia.

- Halliday, J., Elliott, P. & Murdock, G. (1970) *Demonstrations and Communication*. Harmondsworth: Penguin Books.
- Halliday, M. (1985) *An Introduction to Functional Grammar*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K. (1978) *Language as social semiotic: the social interpretation of language and meaning*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M. A. K. & Hasan, R. (1976) *Cohesion in English*. London: Longman.
- Harding, S. (1983) 'Orderly freedom': the 'common sense' of Margaret Thatcher. Communication Studies Department, Sheffield City Polytechnic.
- Haroche, C., Henry, P. & Pecheux, M. (1971) 'La sémantique et la coupure saussurienne: langue, langage, discours', *Langages* 24.
- Hartley, J. (1982) *Understanding News*. London: Methuen.
- Heritage, J. C. & Watson, D.R. (1979) Formulations as conversational objects. In G. Psathas (ed.) *Everyday Language: Studies in Ethnomethodology*. New York: Irvington.
- HMSO (1985) Fifth Report From the Home Affairs Committee. London.
- Hodge, R. and Kress, G. (1988) *Social Semiotics*. Cambridge: Polity Press.
- Hymes, D. (1962) «The ethnography of speaking.» In Gladwin T. & Sturtevant, W. C. (eds) *Anthropology and human behaviour*. Anthropological Society of Washington. Also in Fishman, J.(ed) *Readings in the sociology of language*. Mouton. The Hague.
- Hymes, D. (1972) On communicative competence. In Pride, J. and Holmes, J. *Sociolinguistics*. Harmondsworth: Peuguin.
- Jameson, F. (1981) *The political unconscious*. Methuen.
- Jordanidou, A. (1990) *Read me the old news: a study of discourse Practice*. Lancaster University, PhD Thesis.
- Kress, G. (1985) *Linguistic processes in sociocultural practice*. Deakin University Press, Victoria, Australia.
- Kress, G. & Hodge, B. (1979) *Language as ideology*. London / Boston / Henley: Routledge and Kegan Paul.
- Kress, G. & Threadgold, T. (1988) Towards a social theory of genre. *Southern Review* 21, 215-43.
- Kristeva, J. (1980) Word, dialogue and novel. In Kristeva, J. *Desire in language*. Oxford: Blackwell.
- Labove, W. & Fanshel, D. (1977) *Therapeutic Discourse*. New York: Academic Press.

- Lachau, E. (1979) *Politics and Ideology in Marxist Theory*. London: Verso.
- Lachau, E. & Mouffe, C. (1985) *Hegemony and socialist strategy*. London: Verso.
- Larrain, J. (1979) *The concept of ideology*. Hutchinson.
- Leech, G. N. (1983) *Principles of pragmatics*. London/New York: Longman.
- Leech, G. N. & Short, M. (1981) *Style in Fiction*. London: Longman.
- Levinson, S. (1979) Activity types and language. *Linguistics* 17: 365-99.
- Levinson, S. (1983) *Pragmatics*. Cambridge / London / NewYork : Cambridge University Press.
- Liebes, T. & Ribak, R. (1991) A Mother's Battle against TV News: a Case Study of Political Socialization. *Discourse & Society* 2(2): 203-22.
- Maingueneau, D. (1987) *Nouvelles tendances en analyse du discours*. Hachette.
- Maldidier, D. (1984). Michel Pécheux: une tension passionnée enter la langue et l'histoire. In *Histoire et linguistique*. Éditions de la Maison des Sciences de l'Homme. Paris.
- Mehan, H., Nathanson, C. & Skelly, J. (1990) Nuclear Discourse in the 1980s: The Unravelling Conventions of the Cold War. *Discourse & Society* 1(2): 134-65.
- Michel, M. (1991) Discourse of Danger and Dangerous Discourses: Patrolling the Borders of Science. Nature and Society. *Discourse & Society* 2(1): 5-28.
- Mishler, E. (1984) *The Discourse of Medicine: Dialectice of Medical Interviews*. Norwood, NJ: Ablex.
- Morley, D. (1983) Cultural transformations: the politics of resistance. In H. Davis & P. Walton (eds) *Language, image, media*. Blackwell.
- O'Barr, W. (1982) *Linguistic evidence: language, power and strategy in the courtroom*. New York: Academic Press.
- Pratt, M. L. (1981) The ideology of speech act theory. *Centrum* (new series) 1:5-18
- Pêcheux, M. (1982) *Language, semantics and ideology: stating the obvious*. London and Basingstoke: Macmillan. (Translated by IL Nagpal.) [1975]
- Pêcheux, M. (1988) Discourse:structure or event? In Nelson, C. & Grossberg, L. *Marxism & the Interpretation of Culture*. Macmillan
- Quirk, R., Greenbaum, S., Leech, G. N. & Svartvik, J. (1972) *A Grammar of Contemporary English*. London: Logman.
- Sacks, H., Schegloff, E. A. & Jefferson, G. (1978) A simplest systematics for the organisation of turn-taking in conversation. In J. Schenkein (ed.) (1978) pp 7-55. [1974]

- Saussure, F. de (1966) *Course in general linguistics*. New York / Toronto / London: McGraw Hill. (Translated by W.Baskin.) [1916]
- Schank, R. & Abelson, H. (1977) *Scripts, plans, goals and understanding*. New York: Lawrence Erlbaum.
- Seidel, G. (1990) 'Thank god I said No to AIDS': On the Changing Discourse of AIDS in Uganda. *Discourse & Society* 1(1): 61-84
- Selden, R. (1991) The Rhetoric of Enterprise. In R. Keat & N. Abercrombie (eds), *Enterprise Culture*. London: Routledge.
- Sinclair, J. McH. & Coulthard, R. M. (1975) *Towards an analysis of discourse: the English used by teachers and pupils*. London: Oxford University Press.
- Stubbs, M. (1983) *Discourse analysis: the sociolinguistic analysis of natural language*. Oxford: Basil Blackwell.
- Tannen, D. (1979) "What's in a frame? Surface evidence for underlying expectations." In Freedle, R. O. (ed) *New directions in discourse processing*. Ablex, Norwood. New Jersey.
- Taylor, C. (1986) Foucault on Discourse and Truth. In D. C. Hoy (ed.) *Foucault: A Critical Reader*. Oxford: Blackwell.
- Therborn, G. (1980) *The ideology of power and the power of ideology*. London: Verso.
- Thibault, P. (1991) *Social Semiotics as Praxis*. University of Minnesota Press.
- Thompson, J. B. (1984) *Studies in the theory of ideology*. Cambridge: Polity Press.
- Thompson, J. B. (1990) *Ideology and Modern Culture*. Cambridge: Polity Press.
- Ullah, P. (1990) Rhetoric and Ideology in Social Identification: The Case of Second Generation Irish Youths. *Discourse & Society* 1(2): 167-88.
- Van Dijk, T. (1988) *News as Discourse*. Eelbaum.
- Van Dijk, T. (1990) *Discourse & Society* 1(1): 5-16.
- Volosinov, V. I. (1973) *Marxism and the Philosophy of Language*. New York: Seminar Press.
- WAUDAG (1990) The Rhetorical Construction of a President. *Discourse & Society* 1(2): 189-200.
- West, C. (1990) Not Just 'Doctor's Orders': Directive-response Sequences in Patients' Visits to Women and Men Physicians. *Discourse & Society* 1(1): 83-112.
- Winograd, T. (1982) *Language as a cognitive process*. Vol. 1. London: Addison-Wesley.

- Wodak, R.** (1991) Turning the Tables: Antisemitic Discourse in Post-war Austria. *Discourse & Society* 2(1): 65-83.
- Yankah, K.** (1991) Oratory in Akan Society. *Discourse & Society* 2(1): 47-64.
- Zima, P.** (1981) Les mecanismes discursifs de l'ideologie. *Revue de l'institut de sociologie (Solvay)* 4

واژه‌نامه

فارسی - انگلیسی

local coherence	انسجام موضعی	intonation	آهنگ کلام
coherence	انسجام		ادغام - به‌علاوه‌ی - انتشار
reproduction	بازتولید	incorporation-plus-dissemination	
representation	بازنمود/بازنمایی	incorporation	ادغام
principal	بازیگر اصلی		ارتباط جمعی
cotext	بافت کلامی	mass communication	
situational context	بافت موقعیتی	communication	ارتباط
intertextual context	بافت بینامتنی	metaphor	استعاره
context	بافت		اصول مشارکت زبانی
alternative	بدیل	cooperative principles	
clause	بند	authoritarian	اقتدارگرایانه
expressive	بیانی	dissemination	انتشار
expression	بیان	ideational	اندیشگانی

دستورگشتاری	interdiscourse	بیناگفتمان
transformational-grammar	interpersonal	بینافردي
event رخداد	intertextual	بینامتنی
code رمز	meaning potential	پتانسیل معنایی
relations روابط	assumption	پیش فرض
procedure رویه	presupposition	پیش فرض
institutional setting زمینه‌ی نهادی	schema(schemata)	پی طرح(ها)
base زیر ساخت	connection	پیوند، ربط
زیرگونه‌ی نقل قول مستقیم	explanation	تبیین
sub - type of direct discourse	experiential	تجربی
structuring ساختبندی		تحلیل انتقادی گفتمان
animator سازنده	critical discourse analysis (CDA)	
stylistic سبک شناختی، سبکی		تعادل ناپایدار
stylisticity سبک مندی	unstable equilibrium	
style سبک	interpretation	تفسیر
script سناریو	producer تولید کننده، مولد(متن)	
شخصیت سازی تصنعی	point	جان مایه
synthetic personalisation	location	جایگاه، موقعیت
cognitive شناختی	position	جایگاه
mode شیوه	frame	چارچوب
setting صحنه	reification	چیزوارگی
voice صدا	domain	حوزه، قلمرو
formulation صورت بندی	ideal reader	خواننده‌ی آرمانی
ضد همانندسازی		دانش زمینه‌ای
counter identification	background knowledge	
surface of utterance ظاهر کلام	knowledge base	دانش پایه
common sense عقل سلیم، فهم متعارف		

consumer	مصرف کننده	public	عمومی
	معماهای ایده‌نولوژیک	subject	فاعل
ideological dilemmas		enterprise culture	فرهنگ کارسالار
semantics	معناشناسی	activity	فعالیت، عمل
	مکالمه پذیر کردن	pragmatics	کاربردشناسی زبان
conversationalization		agent	کارگزار
case study	موردپژوهشی	discoursal practice	کردارگفتمانی
local	موضعی	speech act	کنش گفتاری
topic	موضوع		کنش زبانی غیر مستقیم
situationality	موقعیت مندی	illocutionary act	
situation	موقعیت	interaction	کنش متقابل، تعامل
cross-cultural	میان فرهنگی	act	کنش، عمل
mediator	میانجی	crux	گره گاه (اصل موضوع)
author	مؤلف	speech reporting	گزارش گفتار
dis-identification	ناهمازندسازی		گزاره‌ی تلویحی، گزاره ضمنی
social order	نظم اجتماعی	implicit proposition	
order of discourse	نظم گفتمانی	spoken	گفتاری
role	نقش	primary discourse	گفتمان اولیه
direct discourse	نقل قول مستقیم	secondary discourse	گفتمان ثانویه
	نقل قول غیر مستقیم	register	گونه‌ی کاربردی
indirect discourse		struggle	مبارزه
	نقل قول مستقیم آزاد	plural	متکثر
free indirect discourse		content	محتوا، مضمون
	نمونه‌ی آرمانی، کهن‌الگو	addressee	مخاطب
archetype		client	مراجع
turn-taking	نوبت‌گیری (در مکالمه)	boundary maintenance	مرزبندی
written	نوشتاری	participant	مشارک

formal features	ویژگی‌های صوری	phonology	واج‌شناسی
normative	هنجاری	lexicalization	واژگان‌پردازی
		lexicon	واژگان

